

# خاطراتی از دوران درخشان رضاشاه کبیر

نبرد سگریازی و ساری داش



سپهبد امان الله جهانبانی

# خاطراتی از دوران درخشان رضاشاه کبیر

نبرد شکریازی و ساری داش

سپید امان الله جهانبانی

۱۳۴۶

چاپخانه بانک ملی ایران

## الف فهرست مندرجات

صفحه

دبیاچه

### فصل اول دوران خردسالی و دانشجوئی

۱	۱- پدر و شجره خانوادگی
۲	۲- عزیمت بروسیه برای تحصیل
۴	۳- از تهران تا پترزبورغ
۶	۴- خانواده فن مندل ( FonMendel )
۷	۵- مسافرت تفریحی بغرب اروپا
۹	۶- مراجعت و آماده شدن برای دخول بدییرستان نظامی نیکلا
۱۱	۷- اولین عشق سوزان
۱۲	۸- دوران تحصیل در پترزبورغ
۱۵	۹- فوت ولادیمیر الکساندروویچ فن مندل ( Vladimir Aleksandrovitch )
۱۷	۱۰- فوت پدر

### فصل دوم جنگ روس و ژاپن

۲۵	مقدمه
۲۷	۱- علت بروز جنگ روس و ژاپن
۲۷	۲- جنگهای دریائی
۲۸	۳- جنگهای زمینی
۲۹	۴- علل شکست
۳۱	۵- عاقبت جنگ و قرارداد صلح
۳۲	۶- آثار انقلاب و شورش

### فصل سوم نیروهای نظامی ایران قبل از متحدالشکل شدن آنها

۳۵	۱- مقدمه
۳۷	۲- بریکاد قزاق و رقابت روس و انگلیس
۴۴	۳- برخورد با راه زن معروف عباس چناری ( تا آخر فصل از یادداشتهای کلنل کاساکفسکی استفاده شده )
۴۶	۴- ۹ مارس ۱۸۹۶ قرن شاه

- ۴۷ ۵- قتل ناصرالدین شاه  
۵۵ ۶- ورود مظفرالدین شاه از تبریز به تهران  
۵۸ ۷- انضباط و وضع قشون در آن زمان

### فصل چهارم

- ۶۰ ۱- ورود بقزاقخانه و عهده‌دار شدن فرماندهی توپخانه  
آتریاد کرمانشاهان  
۶۳ ۲- پذیرائی از گراندوک بوریس ولادیمیرویچ و عزیمت  
به آکادمی امپراطوری پتروگراد برای تحصیلات  
عالیه نظامی  
۶۴ ۳- مقدمه و آثار انقلاب کبیر روسیه  
۶۴ ۴- راسپوتین ( Raspoutine ) قدرت‌نمائیها و عاقبت او  
۷۰ ۵- انقلاب کبیر و اضمحلال خاندان رمانف  
۷۴ ۶- آخرین فرماندهان روسی قزاقخانه

### فصل پنجم

- مندرجات این فصل از نوشتجات مرحوم اسدالله میرزا شمس ملک‌آرا  
( شهاب‌الدوله ) اقتباس گردیده  
۷۹ ۱- مقدمه راجع بداستان کودتای حوت ۱۲۹۹  
۸۰ ۲- یادداشت شدیدالحن سفارت انگلیس  
۸۱ ۳- پیمان ایران و شوروی  
۸۳ ۴- همکاران میرپنج رضاخان ( رضا شاه کبیر )  
۸۴ ۵- قرعه فال بنام سیدضیاء الدین زده شد  
۸۵ ۶- شیپور مارش پیشردی بسوی تهران بصدادرآمد  
۸۷ ۷- دستوریکه شاه مضطرب بمن میدهد  
۸۷ ۸- فرار و تحسین نخست وزیر در سفارت انگلیس  
۸۹ ۹- اسرار مذاکرات با سفیر انگلیس  
۹۰ ۱۰- اولین نامه رضاخان برای احمد شاه بوسیله من تقدیم شد



- ۹۱- ۱۱- جز د کتر مصدق اغلب استانداران دستگیر شدند
- ۹۲- ۱۲- در مهمانی نخست وزیر جز دوع و شربت مشروب دیگری نبود
- ۹۴- ۱۳- دولت نفوذ انگلیس ها را در ایران لازم میداند
- ۹۵- ۱۴- عامل مؤثر قطع روابط رضاخان با سیدضیاء الدین چه کسی بود ؟
- ۹۷- ۱۵- استعفا و تبعید سیدضیاء الدین
- ۹۹- ۱۶- تقاضای سفیر کبیر شوروی از شاه در روز تقدیم استوارنامه
- ۱۰۰- ۱۷- بدین ترتیب فرمان نخست وزیری را در زندان عشرت آباد بقوام السلطنه ابلاغ کردم
- ۱۰۲- ۱۸- قتل کلنل محمدتقی خان پسیان
- ۱۰۲- ۱۹- نامه خصوصی و مهم سفیر انگلیس به نگارنده
- ۱۰۴- ۲۰- در کابینه قوام السلطنه وزیر پست و تلگراف شدم
- ۱۰۶- ۲۱- پایان ماجرا و پادشاهی سردار سپه ( در اینجا نوشته مرحوم شمس ملکه آرا خاتمه مییابد )

### فصل ششم

#### رفع غائله سمیتگو در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در آذربایجان

- ۱۰۸- ۱- مقدمه
- ۱۰۸- ۲- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری
- ۱۱۰- ۳- سخنرانی سناتور دکتر صدیق اعلم در جلسه علنی سوم اسفند ۱۳۴۳ راجع باهمیت کودتای ۱۲۹۹
- ۱۱۲- ۴- مراجعت اینجانب در زمستان ۱۹۲۰ باتفاق نصرت الدوله فیروز ( وزیر امور خارجه کابینه وثوق الدوله ) از کنفرانس صلح پاریس
- ۱۱۴- ۵- اوضاع واحوال ایلات و مرزنشینان قبل از کودتا اقتباس از نوشتجات سرلشگر ارفع
- ۱۲۰- ۶- سمیتگو در آن روز گاران نمونه بارزی از طغیان و سرکش بود
- ۱۲۱- ۷- عملیات کلنل روسی فیلیف رئیس ستاد روسی بریگاد قزاق

۱۲۲	۸- شیخ محمد خیابانی
۱۲۳	۹- حکومت آقای مخبرالسلطنه در آذربایجان
۱۲۳	۱۰- عملیات سرتیمپ ظفرالدوله
	۱۱- اقدامات مائور ملک زاده و غافلگیر شدن پادگان
۱۲۴	مهاباد و نابود شدن آن
	۱۲- حملات مضمحل کننده دشمن در خلال شب و روز
۱۲۷	۱۳- که منجر بشکست و نابودی اردوی آهنین میگردد
۱۲۹	۱۳- علل و موجبات این شکست
	۱۴- از یادداشتهای سرهنگ آذرتاش که در عملیات شرکت
۱۲۹	داشته و عواقب وخیمی که این شکست ببارآورده
۱۴۳	۱۵- از یادداشتهای تیمسار سرلشگر محمد مظهری
۱۶۳	۱۶- شکست دیگر اردوی دولتی و کشته شدن امیر ارشد
۱۶۴	۱۷- افزایش قوای سمیتگو
۱۶۵	۱۸- اسکادران ارفع السلطان و عاقبت پیشروی آن
۱۶۵	۱۹- جنگ دوم نیروی ژاندارم با سمیتگو
	۲۰- حکم عمومی قشونی شماره ۱ (مورخ ۱۶ جدی ۱۳۰۰)
	تعیین سرهنگ حبیب الله شیبانی بفرماندهی کل قوای
۱۶۹	آذربایجان

### فصل هفتم

	اقدامات و عملیات نظامی بمنظور قلع و قمع سمیتگو
	۱- تعیین سرهنگ شیبانی بفرماندهی قوای آذربایجان
۱۷۴	و تلگراف خالوقربان
۱۷۵	۲- تلگراف سرهنگ شیبانی راجع برفع غائله لاهوتی
۱۷۷	۳- دستور وزیر جنگ راجع بعدم تفرقه قوا بمنظور رفع غائله سمیتگو
	۴- تلگراف سرتیمپ شیبانی بوزیر جنگ راجع بلزوم عدم مداخله
۱۷۷	مقام ایالت در امور نظامی و جواب وزیر جنگ
	۵- تلگراف وزیر جنگ راجع به بدی وضع قوای آذربایجان
۱۷۹	و جواب سرتیمپ شیبانی

- ۶- شکست قوای نائب سرهنگ نصرالله خان افسر ژاندارم  
و شکست خالو قربان بوسیله سید طه درحوالی بوکان

۱۸۱

### فصل هشتم

- دستورات جدید وزیر جنگ
- ۱- نگرانی وزیر جنگ از اوضاع آذربایجان
- ۲- اعزام اینجانب باذربایجان برای بازرسی و بررسی اوضاع و احوال آنجا
- ۳- تلگراف وزیر جنگ و در اختیارگذاشتن قوای امیر لشکر اسمعیل خان و سرهنگ ابوالحسنخان برای تسخیر ساوجبلاغ و ارومیه و بعد هم منتظر دستور باشم
- ۴- تمرکز قوا در شرفخانه و عهده‌دار شدن فرماندهی کلیه جبهات و تشکیل ستونهای عملیاتی
- ۵- دستوراتیکه از لحاظ ارتقاء روحیه و ورزیدگی درتیراندازی افراد تأثیر کامل داشته‌است
- ۶- ملاقات با کاظم قوشچی

۱۸۶

۱۸۷

۱۸۹

۱۹۱

۱۹۳

۱۹۷

### فصل نهم

- آغاز عملیات در تاریخ ۱۲ اسد / ۱۳۰۱ - نبرد شکریازی
- ۱- بجنبش درآمدن ستونهای عملیاتی
- ۲- سفارش وزیر جنگ راجع باینکه اگر فاتح شدید بااکرداد بادوستی و انسانیت رفتارکنید
- ۳- عملیات ستون گارد بفرماندهی سرتیپ فضل‌الله زاهدی ( بصیر دیوان )
- ۴- عقب نشینی قوای دشمن بطرف کهنه شهر و اوج تپه‌لر و چهریق
- ۵- ماموریت ستون شمال غرب برای اشغان ارتفاعات آپه‌داغ و ارتفاع ۹۱۰۷ فوت‌الی راه خاندان بچوپانلو
- ۶- گزارش سرتیپ فضل‌الله زاهدی ( بصیر دیوان )

۲۰۰

۲۰۲

۲۰۳

۲۱۱

۲۱۳

## ج

### منبعه

- راجع بعملیات ستون گارد - فتح سلماس و چهریق و ورود  
بشهر ارومیه ۲۱۲
- ۷- گزارش سرتیپ ظفرالدوله (مقدم) راجع بعملیات ستون  
شمال غرب ۲۲۵
- ۸- عملیات سرهنگ پولادین و گزارش نامبرده - شکست  
و هزیمت اکراد ۲۳۲
- ۹- عملیات سوار و گزارش سرهنگ کلبعلی خان (خان نخجوان)  
۱۰- گزارش سرهنگ ابوالحسن پورزند ۲۳۵
- ۲۵۲

### فصل دهم

#### نبرد ساری داش

- ۱- شکست فاحش و عقب نشینی و تعقیب دشمن بوسیله  
سوار نظام - درگیری مجدد سوار با اکراد پس از  
آنکه خانواده ها و احشام خود را بخاک ترکیه انتقال  
داده و مراجعت کرده اند - حمله مجدد دشمن : نبرد  
در اطراف کلرش و عقب نشینی ستون سوار ۲۵۶
- ۲- حکم عملیاتی شماره ۳۳ فرمانده قوای آذربایجان -  
فرار و عبور قوای سمیتگو از خط مرز ۲۶۳
- ۳- کشته شدن سمیتگو ( بقلم سرلشگر محمد مظهری ) ۲۶۵

### خاتمه

- ۱- با طلوع ستاره درخشان پهلوی تحولات و تغییرات  
شگرفی پدیدار گشت ۲۶۷
- ۲- فتح و پیروزی و شکست و ناکامی مولود تقدیراست  
یا تدبیر و اشتباه - عقیده برخی از فلاسفه و فرماندهان  
بزرگ ۲۶۸
- ۳- استقلال و تمامیت و ترقی و تعالی کنونی ما مدیون  
رضا شاه کبیر و فرزند برومندش شاهنشاه آریامهر است ۲۷۰

۴- ناکامیها و موفقیت‌های گذشته درس عبرتی برای

آیندگان است

۲۷۲

- راجع به بمب ساعتی که برای از بین بردن سمیت‌گو فرستاده میشود و همچنین رفتار ناهنجار ماسوران دولت ..... ( بقلم مرحوم کسروی )

الف

نشان و مدال ذوالفقار

نخستین گروهی از افسران ارتش در بدو تشکیلات که بمنظور تکمیل تحصیلات و معلومات نظامی بفرانسه اعزام گردیدند.

ج

## دیباجه

جمعی از همقطاران و دوستان که از سرگذشت دوران زندگی اینجانب و وقایع گوناگون و نشیب و فرازهای آن آگاه بوده‌اند بارها توصیه و نصیحت کرده‌اند که خاطرات خود را برشته تحریر درآورده و از اظهار و ابراز حقایق و شرح پیش آمده‌های تاریخی دریغ نورزم.

انجام خواسته دوستان برای من واجب و ضروری است مخصوصاً که بیشتر خدمات اینجانب مصادف با عصر درخشان پهلوی و باین خاندان جلیل بوده‌است. شرح این خاطرات درحقیقت نگارش وقایع اصلی مدت عمر است که شمه‌ای از حوادث مهم تاریخی دوران درخشان پهلوی را روشن و جلوه گر خواهد ساخت. البته تحریر وقایع بطرزیکه مورد توجه و علاقه خوانندگان گرام واقع گردد امری ساده و سهل نیست ازطرفی هم حصول موفقیت منوط به حائز بودن نبوغ نویسندگی و ذهنی سرشار و حافظه‌ای بارور و با فراست و ذوق و علاقه بنگارش میباشد مسلم است چنانچه این خصائل جمع نبوده و تلفیق نیابد ممکن است شرح زندگانی گذشته اشخاص ملال‌آور و نتیجه‌ای جز تکدر خاطر خواننده بیار نیاورد. اما آنچه مرا در هر حال تحریک و تشویق به نگارش شرح گذشته مینماید همانا تنوع و پرحادثه بودن دوران زندگانی است که از حدود معمول و متداول خارج و آنرا بصورت وقایع و داستانهای تاریخی جلوه گر میسازد. ضمناً خود را ملزم میدانم که در هیچ مورد جز انعکاس حقایق و تصویر پیش آمده‌های گذشته سخنی نگویم -

## فصل اول

### دوران خرد سالی و دانشجوئی

- ۱- پدر و شجره خانوادگی
- ۲- عزیمت بروسیه برای تحصیل
- ۳- از تهران تا پترزبورغ
- ۴- خانواده فن مندل (Fon Mendel)
- ۵- مسافرت تفریحی بغرب اروپا
- ۶- مراجعت و آماده شدن برای دخول بدبیرستان نظامی نیکلا
- ۷- اولین عشق سوزان
- ۸- دوران تحصیل در پترزبورغ
- ۹- فوت ولادیمیر الکساندروویچ فن مندل (vladimir Aleksandrovitch Fon Mendel)
- ۱۰- فوت پدر

۱- پدر و شجره خانوادگی- پدر اینجانب امیرتومان امان الله میرزا ضیاءالدوله که شجره خانوادگی ضمیمه مقامش را مشخص داشته از ایرانیان وطن پرست و شرافتمند بشمار میرفت و وقتی منافع و مصالح کشور مطمح نظر بود تعصب و سرسختی بسیار ابراز میداشت و از هیچ گونه فداکاری و جان بازی در راه صیانت و حراست کشور دریغ نمینمود و همین خصلت و خوی ذاتی این مرد بود که باعث گردید در سن ۵ سالگی جان خود را که شرح آن خواهد آمد فدای میهن خویش سازد. پدر من بینهایت تند خو غیور و عصبانی بود بعدی که نه فقط اعضاء خانواده از برخورد با ایشان باك داشتند بلکه آشنایان و دوستان و رؤسا و مرئوسین نیز با رعایت کمال احتیاط با ایشان بمذاکره و مباحثه میپرداختند. رفتار پدر من در محیط خانواده طبق آداب و مراسم دیرینه ایرانیان بود بدین معنی که اعضاء فامیل نسبت بر رئیس خانواده احترام فوق العاده ای ابراز میداشتند که تا حدی آمیخته بترس و ناراحتی بود و اطفال از نعمت توجه و ناز و نوازش اولیای خود کمتر بهره مند

میشدند و زیر نظر مستخدمین ولله‌ها پرورش می‌یافتند و این رویه باعث اعتقاد اینجانب  
 کودکان را خجول و ترسو و بدون ابتکار بیارمیاورد. خوشبختانه اکنون این وضع  
 بکلی تغییر یافته و توجه و دقت اغلب پدرها و مادرها بیشتر معطوف به پرورش  
 کودکان و تربیت آنان است و همین تحول ممکن است روحیه ملت را بکلی تغییر  
 داده و سطح تمدن و اخلاق اهالی را بهبود بخشد. پدرمن در عین حال که بسیار  
 سخت و ایرادگیر بود باطناً نسبت به برادران و خواهران و مخصوصاً نسبت به من  
 دوستی و علاقه بی‌پایانی داشتند و این امر در خلال وصیت نامه ایشان که ذیلاً  
 درج میشود بخوبی روشن و هویداست:

### بسم الله الرحمن الرحيم

بموجب این مختصر که نوشته میشود باسم وصیت: آنچه دارم از خانه و  
 اسباب هرچه هست در خانه حتی یک جارو تمام را بخشیدم بنصرت الله میرزا (اسم  
 سابق نگارنده) بدون هیچ ایراد شرعی و غیر شرعی تمام متعلق است بنصرت الله -  
 میرزا و از مادرش و برادران و خواهرانش آن پسر با غیرت وطن پرست بطوریکه در  
 حدود امکان او است نگاهداری خواهد کرد.

۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۹

۲- **عزیمت پروسیه برای تحصیل** - هنوز سنین عمرم از ده سال تجاوزنمینمود  
 که تقدیر مرا از خانه و کاشانه خویش جدا ساخت و بدیاردور یعنی شهر پترزبورغ  
 (۱) پایتخت روسیه کشانید. شخصی که مرا بدین سرزمین راه نمائی نمود افسری  
 از هنگ تیر انداز گارد امپراطوری بنام کاپیتان الکساندر ایوانویچ کارتا شفسکی  
 (Aleksander Ivanvitch Kartachevsky) بود که در انستیتوی خاورشناسی  
 پترزبورغ تحصیل زبان فارسی میکرد و از عشاق و شیفتگان این زبان و کشور باستانی  
 ایران بود و عمر خود را نیز در ایران بپایان رسانید و بخاک این سرزمین سپرده شد.  
 در روز حرکت و مفارقت از نزدیکان و خویشاوندان عده زیادی در منزل  
 ما گرد آمده و مادرم را که سخت آشفته و نگران بود دلداری میدادند.

---

(۱) این شهر در آغاز جنگ بین المللی اول تغییر نام به پتروگراد داده و پس از انقلاب به  
 لنین گراد معروف گردید.



بین بانوان خانم عصمت الملوك دختر معير الممالك بزرگ و همسر آقای مستوفی الممالك که اینک بدرود حیات گفته‌اند حضور داشتند که مرانوازش کرده و چند سکه طلا بعنوان اغورراه بمن اهداء نمودند.

بخاطر دارم در این لحظات که اغلب حضار و مخصوصاً مادران متأثر بودند پدرم با کلماتی نافذ و قاطع آغاز سخن کرد و گفت: چون او برای کسب علم و دانش بدیار بیگانه فرستاده میشود همه باید شاد باشید که انشاءالله باتوشه فراوان از علم و معرفت مراجعت کرده و برای وطن مفید و خدمتگذاری لایق باشد.

از اوان کودکی پدرم بکرات اظهار مینمود که نصرت را برای تحصیل باید به فرنگ بفرستم. اسمیکه در نخستین شب زندگانی برای من انتخاب و پشت قرآن خطی خانوادگی به ثبت رساندند نصرت‌الله بود ولی با اقتباس و اختیار نام پدرم یعنی امان‌الله عازم روسیه شدم و پس از فوت پدر افتخار داشتن این اسم برای من باقی ماند. حقیقت آنستکه فرستادن من برای تحصیل به فرنگ یکی از آرزوهای دیرینه پدرم بود که بواسطه اشکالات مالی عملی نمیگردید. گرچه اجداد و نیاکان ما اغلب از ثروتمندان محسوب میشدند ولی نصیب و میراثی غیر از مرض داء الملوك (نقرس) که اکنون هم من از آن رنج میبرم چیز دیگری باقی نگذارند اما تصادف روزگار چنین اقتضا کرد که با دست خالی بروسیه رفته و مدت دوازده سال در آن دیار به تحصیل بپردازم. توضیح آنکه در آن زمان پدرم با درجه میرپنجی ریاست اِتا ماژور (Etat - Major) بریگاد قزاق یا باصطلاح امروز ریاست ستاد قوای قزاق راعهده دار و این مقام حائز کمال اهمیت بود زیرا بریگاد قزاق که داستانهاش در فصول دیگر شرح داده خواهد شد از هر لحاظ مهمترین نیروی انتظامی کشور بشمار می‌رفت و فرماندهانیکه در رأس آن نیرو قرار داشتند صاحب نفوذ و قدرت فراوانی بودند. فرماندهان عالی مقام و مستشاران بریگاد قزاق عموماً افسران روسی بودند که وزارت جنگ روسیه آنانرا انتخاب و حفظ منافع روسیه و اعمال و بسط نفوذ آن کشور در ایران به آنان محول میگردد.

عده‌ای از این افسران در دانشکده السنه شرقی پترزبورگ قبلاً بفرا گرفتن زبان فارسی و آشنائی با آداب و رسوم ایرانیان میپرداختند تا در مأموریت‌های خود در ایران موفق باشند.

کاپیتان کارتاشفسکی نیز برای تمرین زبان فارسی بایران آمده بود و در یکی از ملاقاتها با پدرم اطلاع حاصل کرد که در نظر است مرا برای تحصیل بخارج بفرستند مشارالیه پیشنهاد کرد مرا به پترزبورغ اعزام دارند و اظهار داشت که در آنجا خانواده بسیار نجیبی را میشناسد که چون از فیض داشتن اولاد محروم هستند با کمال میل مرا برای تحصیل خواهند پذیرفت.

ضمناً فرماندهی بریگاد قزاق شاهنشاهی تقبل نمود بپاس خدمات پدرم هزینه تحصیل مرا بخرج آن بریگاد تأمین نماید بدین منوال تقدیر مرا بدان دیار کشانید و وسائل مسافرت و هزینه تحصیلم را فراهم ساخت ولی من که در آن موقع کودک ده ساله‌ای بیش نبودم فکرواندیشه دور شدن از محیط خانواده مخصوصاً پدر و مادر و رفتن بیک کشور دور افتاده و ناشناس که میگفتند همیشه پوشیده از برف و یخ است و سکنه آن مردمان خونخوار و سلحشوری هستند و با گوشت خوک و نان سیاه و چربی حیوانات ارتزاق مینمایند بنظرم وحشت‌آور و ناگوار می‌آمد ولی چاره‌ای جز اطاعت و اجرای دستور پدر نداشتم و پس از ریختن اشک فراوان دست از جان شسته و راه سفر پیش گرفتم. حرکت من مصادف بود با پائیز سال ۱۹۰۳ میلادی.

### ۳- از تهران تا پترزبورغ

در آن زمان انجام چنین مسافرتها کار آسانی نبود اگر اکنون طی این مسافت طولانی از راه آسمان چند ساعتی بیش وقت نمی‌گیرد آن ایام با تحمل رنج سفر در حدود دو هفته بطول می‌انجامید. باری اینجانب بمعیت کاپیتان کارتاشفسکی با کالسکه چاپاری چهار اسبه که در آن زمان سریعترین وسیله مسافرت بشمار میرفت از تهران بطرف رشت و انزلی حرکت کردیم. راه شوسه تهران انزلی که اهمیت سوق الجیشی داشت طوعاً یا کرهاً بدست روسها اداره میشد و در تعمیر و نگاهداری آن چندین وزارت خانه از قبیل وزارت جنگ، وزارت تجارت و اقتصاد روس تشریک مساعی کرده و از صرف هیچگونه هزینه‌ای برای نگاهداری و تکمیل آن دریغ نمی نمودند. در طول راه ایستگاه‌های مجلل و مرتب بنام زاستاوا (ZASTAVA) ایجاد و در این نقاط مأموران روسی علاوه بر مراقبت از راه باجی نیز از مسافران دریافت میداشتند. مسافر خانه‌هاییکه بین راه میبایستی از مسافران پذیرائی و اسب‌های

چاپاری را تعویض نمایند بدست مأموران ایران اداره میشد و بسا اتفاق میافتاد که اسبها برای تعویض آماده نبودند و ساعتها مسافران در انتظار میگذرانند.

متصدیان رستورانها مدعی بودند که همه قسم غذای مطلوب حاضر و آماده دارند ولی هر غذائی سفارش میشد متعذر بودند که اتفاقاً تمام شده و بالاخره مسافر مجبور میشد به نان و چای و تخم مرغ نیمرو قناعت کند.

این اولین سفر من بخارج از وطن بود و برای اولین دفعه از تهران برشت میرفتم و چند موضوع توجه کودکانه مرا بخود جلب کرد: یکی کاروانهای بی پایانی از شتر و قاطر بود که شب و روز کالا از روسیه بایران و بالعکس حمل مینمودند ( در آن زمان تجارت با روسیه آزاد بود و معاملات بین تجار ایرانی و روسی بسهولت و بدون تشریفات و قیود زیاد انجام میگردد ) حرکت مداوم و یکنواخت کاروانها هنوز در نظرم مجسم و صدای زنگ قطار چهارپایان در گوشم طنین انداز است.

موضوع دیگر اینکه چون از طفولیت به شکار عشق و علاقه مفرطی داشتم و از همان اوان کودکی چننه کش اقوام شکارچی خود بودم و فورشکار در بین راه مرا متعجب و مسرور مینمود: صحاری اطراف تهران و قزوین جولانگاه آهوان و مناطق کوهستانی سرشار از کبک و تیهو بود که اغلب در راه عبور و مرور کاروانها ریخته و بدون پروا و ترس بجمع آوری دانه سرگرم میشدند. درعالم کودکی آرزو میکردم روزی فرا رسد که با دردست داشتن تفنگ ممتازی بدون سرپرست به شکار پرداخته و چننه خود را از انواع و اقسام پرندگان که توسط من از پای در آمده باشند لبریز نمایم. متأسفانه اکنون دیگر آثاری از آن همه پرنده و چرنده باقی نمانده و وسائل جدید و انهدام کننده امروزه مانند اتومبیل های همه زمینی و تفنگ ته پر خودکار و غیره توأم با بیرحمی و بی انصافی شکارچیان طوری موجبات پراکندگی و نابودی شکار را فراهم ساخته که شاید اگر بدین منوال بگذرد نسل آنها معدوم گردد و قسمتی به کوه ها و دشتهای چنان دور افتاده ای متواری گردند که پای انسان بدانجا راه نیابد.

مسئله دیگری که تأثیر فراوان داشت سوار به کشتی شدن و مشاهده دریای بیکران و امواج خروشان بحر خزر بود اتفاقاً پس از طی مسافتی در این دریای طوفان

چنان سهمگینی برپا شد که کشتی ما مانند پرکاهی بازیچه تلاطم امواج گردید. آنچه در مسیر خود با راه آهن از باد کوبه به پترزبورغ مشاهده میکردم برای من جالب و نوظهور بود:

دشتهای بی پایان مزین به گل های رنگارنگ صحرائی - کشت زارهای وسیع پوشیده از دریای گندم - چمنزارهای سبز و مفرح جنگل های انبوه و خرم رودخانه ها و دریاچه های عظیم - شهرهای بزرگ با ابنیه مرتفع و خیابانهای عریض و میدانهای وسیع و غیره که تماماً جالب و تازگی داشتند و باعث تأسف بود که چرا ایران ما هنوز حتی باین پایه از پیشرفت و تمدن نائل نگردیده است در حالیکه تمدن ما از کلیه کشورهای جهان قدیمی تر و موقعی بر ملل آنزمان حکمفرمائی میکردیم.

در ایستگاههای بزرگ راه آهن برای صرف غذا قطار مدت بیشتری توقف میکرد و سوپ و برش داغ و خوراکیهای متنوع دیگر روی میزهای بزرگ چیده شده بود و توجه مسافری را بطرف خود جلب مینمود.

من قبلاً به کاپیتن گفته بودم که خوردن گوشت خوک در مذهب ما تحریم شده و تقاضا کرده بودم بمن هیچوقت این خوراک را ندهند ولی کاپیتن محیل در یکی از ایستگاهها این خوراک را سفارش و بدون اینکه متوجه بشوم بخوردم داد. پس از صرف غذا کارتا شفسکی پرسید خوراک گوشت بنظر تان چطور آمده گفتم بسیار لذیذ و ماهرانه تهیه شده بود کاپیتن با لبخندی ملیح گفت این همان گوشت خوکی است که خوردن آنرا بشما منع کرده اند ولی در مملکت ما با کمال میل و بمقدار زیاد مصرف میشود و من مخصوصاً سفارش دادم تا شما به محسنات آن پی برده و در آتیه خود را از خوردن آن محروم ننمائید.

#### ۴ - خانواده فن مندل (FON MENDEL)

هنگامیکه وارد شهر پترزبورغ شدیم آقا و خانم مندل ما را استقبال کردند و مرا با گرمی و آغوش باز پذیرفتند. من که با اشتیاق فراوان مایل بدیدار آنها بودم از ملاقاتشان بسیار مسرور و خوشنود گردیدم.

فن مندل از خانواده اصیل آلمانی بود. منتها خصائل ژرمنی را از دست داده و صمیمانه به نژاد اسلاو پیوسته و حتی آقای مندل که از افسران بازنشسته

هنگ کویراسیه ( CUIRASSIER ) گارد بود بزبان آلمانی اصلا تکلم نمیکرد این قبیل خانواده های آلمانی در روسیه سابق بتعداد زیاد با روس ها اختلاط و آمیزش نموده و نژاد اصلی خود را فراموش میکردند .



خانواده فن مندل : نگارنده در وسط عکس و کاپیتن کارتاشفسکی که سگی در بغل دارد ایستاده است بانو فن مندل که خانمی فربه و زیبا بود مرا با مسرت و مهربانی پذیرفته و اظهار داشت از این پس تو پسر من هستی و من مادر روسی تو خواهم بود . خلاصه آنکه این زن و آن مرد شریف با منتهای لطف و محبت از من نگاهداری و پرستاری میکردند و چند نفر معلم هم برای پیشرفت تحصیلات من دعوت کردند .

#### ه - مسافرت تفریحی بغرب اروپا

در تابستان ۱۹۰۴ خانواده فن مندل که بقصد سیر و سیاحت به کشورهای اروپا عازم میشدند مرا نیز در این مسافرت همراه بردند خاطراتی که از این مسافرت

باقی مانده یکی منظره باشکوه شهر برلن است که در آن نظم و نظافت همه جا حکم فرما و ایوانهای عمارات عموماً مزین به گلدانهای گل و انواع ریاحین بودند و مناظر شهر از ذوق و سلیقه سرشار ساکنین آن حکایت میکردند.

کسبه و کارگران و کارمندان و بالاخره تمام اهالی شهر چنان بکار و کوشش و فعالیت پرداخته و با استقبال حل و فصل معضلات زندگی میرفتند که گوئی قدرت و توانائی اجرای هراسری را داشته و بحصول نتیجه مطلوب آن اطمینان و ایمان دارند.

شهر پاریس بنحو دیگری جلوه گری میکرد: در این شهر برای سکونت خیابان اپرا (OPÉRA) را که از محلات مشهور پاریس است انتخاب و در هتل ممتازی منزل کردیم.

در این شهر همه چیز زیبا و فریبنده بنظر می آمد:

مغازه های بزرگ پر از اجناس و امتعه ممتاز مشتریان را دچار بهت و حیرت مینمود در طول خیابان ها و میدانها و بولوارها عمارات قشنگ و همرنگ جلب توجه میکرد پارک ها و مجسمه های آثار هنرمندان بزرگ عظمت و جلال خاصی باین شهر می بخشید. تفاوت عظیمی که بین پاریس آن زمان و پاریس کنونی دیده میشود تغییر وسائط نقلیه است که در آن ایام منحصر بکالسکه و درشکه و ارابه های اسبی بود. درشکه های کرایه بیک اسب بسته میشدند و سورچیها بالباس مخصوص و کلاه استوانه ای ایاب و ذهاب اهالی را تأمین میکردند اسبهای درشکه عموماً اصیل و قوی هیکل و با قدمهای موزون مسافر را بهر طرف میبردند سورچی ها تازیانه های بلندی در دست داشتند و برای تحریک و تهییج اسبها بحرکت در میاوردند و صدای طراق و طروق تازیانه ها در کوچه ها و خیابانها طنین انداز بود.

اسبهای عظیم و توانای پرشرون (PERCHERON) را به ارابه هائی می بستند که چرخهای بسیار بزرگی داشتند و بدین منوال چنین اسبهائی قادر بودند بار بسیار سنگینی را با قدمهای آهسته و متین حمل و نقل نمایند و با وسائل حمل و نقل و وسائط باربری امروزه که منحصر به موتور گردیده و در آسمانها طیارات با سرعت سرسام آوری مردم را از کشوری به کشور دیگر میرسانند بسیار فرق داشت. آری اکنون بشر در انتظار آنروزی است که بتواند با موشک های جهنده برق آسا

بکرات آسمانی رهسپار شود. از طرفی هم مسئله نیروی برق و روشنایی شهرها حائز اهمیت بسیاری شده و شهر پاریس در حال حاضر هم مقام درخشان ترین شهر را برای خود کما فی السابق حفظ کرده است. مخصوصاً در ردیف اقدامات بسیار سودمندی که برهبری ژنرال دوگل رئیس جمهوری این کشور اخیراً انجام شده شهر پاریس نیز الوان تاریک ابنیه خود را سفید و درخشان کرده و روشنایی و چراغانی شهر را تحت نظر مهندسان و استادان فن بصورت بی نظیری درآورده است.

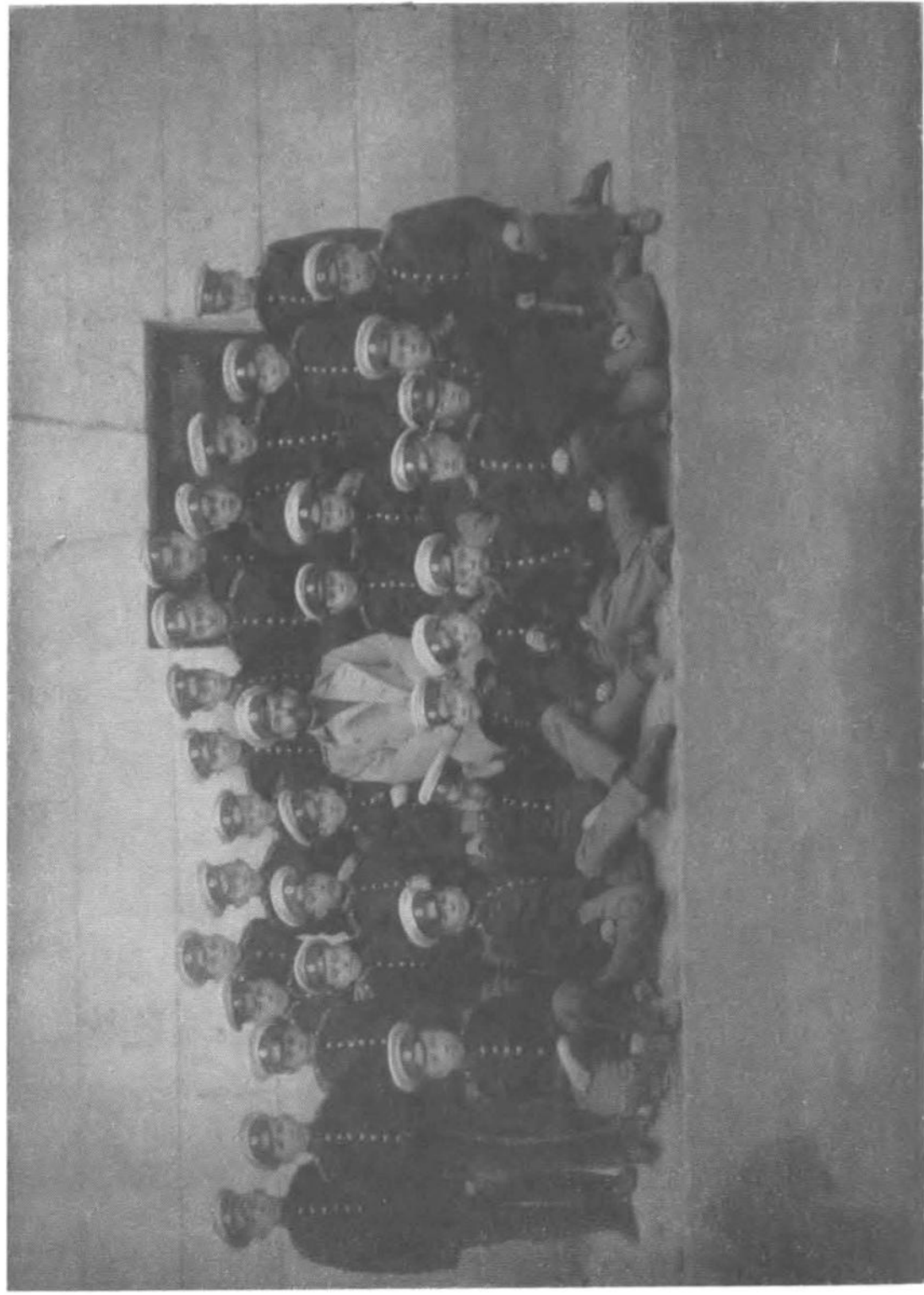
مناظر کشور سوئیس با کوه‌های سرپوشیده از برف که قطارهای زنجیری خود را با ارتفاعات آن میکشانند و دریاچه‌های زیبایی که کشتی‌ها و قایق‌های رنگارنگ بر روی آنها سیر میکردند و مردمان متمدن و باتربیتی که همه جا برای دادن توضیحات و راه نمائی حاضر بودند نظافت خیابانها و پارکها هم آهنگی و زیبایی طبیعت با ساختمانها و مناظری که بدست انسان بوجود آمده بود همه برای من تازگی و دلربائی خاصی داشتند و خاطرات جاودانی و فراموش نشدنی باقی گذاشتند.

ما با غلب نقاط مصفای سوئیس مسافرت کرده و در شهر این ترلاکن (INTERLAKEN) چند هفته استراحت نمودیم و از دیدن مناظر زیبای کوههای بلند پوشیده از برف و صحراهای سبز و خرم و آبشارهای خروشان بهره‌مند گردیدیم.

## ۴ - مراجعت و آماده شدن برای دخول دبیرستان نظامی نیکلا

فصل تابستان که پایان رسیدنا گزیر از این همه مناظر و زیباییهای طبیعت و مدارج مدنیت دل‌کنده و با خاطراتی بس دل‌انگیز بشهر پترزبورغ شهری سرد و دلتنگ ولی باشکوه و با عظمت و زیبایی خاص مراجعت نمودیم. در آنجا به فرا گرفتن زبان روسی و آماده شدن برای امتحانات پرداخته و پس از یکسال موفق بگذراندن امتحانات و دخول به کلاس دوم دبیرستان گردیدم. ممتحنین از جوابهای من به سئوالات خود راضی بودند و در ضمن سئوالات جغرافیائی پرسیدند از شهر اصفهان که یکی از شهرهای معروف کشور خودتان است چه اطلاعاتی دارید و اسم باغیکه در آنجا شهرت جهانی دارد چیست؟

من که درس خود را خوب آماده کرده بودم شرح مفصلی بمراتب بیش از آنچه در کتاب درسی نوشته شده بود راجع بشهر اصفهان و باغ هشت بهشت بیان کردم که مورد توجه قرار گرفت.



دیرستان نظامی کرینکلا - نفر دوم دست راست افسر مربی نگارنده سرپرست کلاس دوم



واقعاً باید اعتراف نمود که باغ هشت بهشت در آن زمان بهشت برین بود: هزاران متر زمین را در جوار خیابان چهارباغ اشغال میکرد و هزاران چنار کهن - سال عهد پادشاهان صفوی زینت افزای آن بودند .

روزی که مصادف با آغاز سال تحصیلی میگشت و من بمدرسه وارد شدم - آقای ابراهیم خان زند که دوره همان مدرسه را با مقام سرگروهبانی تمام میکرد با محبت و لطف خاصی مرا نزد رئیس مدرسه ژنرال کوادری ( KVADRI ) برده و گفت این شاگرد جدید را که هم میهن من است بشما معرفی و پیش بینی میکنم که در این مدرسه جانشین من شده و رضایت خاطر اولیای آنرا فراهم خواهد کرد .



نگارنده در وسط عکس در حیات دبیرستان نظامی نیکلا با همشاگردان خود حدس و پیش گوئی آقای زند بخطا نرفت پس از شش سال تحصیل و ممارست اینجانب نیز مقام اول را احراز و بدریافت درجه سرگروهبانی نائل گردیده

و با موفقیت دوره دبیرستان را بپایان رساندم. نیل بمقام فوق بین محصلین اهمیت بسیار داشت بطوریکه در دانشکده سوار نظام که نیز با سم دانشکده نیکلا نامیده میشد و اغلب فارغ التحصیلان دبیرستان نظامی نیکلا به آنجا داخل میشدند طبق رسوم و آئین دانشجویان سرگروهان را خدای زمین خطاب میکردند.

#### ۷ - اولین عشق سوزان

در سال اول دخول دبیرستان نظام من بزندگانی خود در منزل فن مندل - ادامه میدادم روزها بمدرسه رفته و عصرها بمنزل بر میگشتم ولی از کلاس چهارم به بعد مقیم مدرسه شدم یعنی شب و روز در مدرسه بودم فقط روزهای تعطیل بمنزل میرفتم. خانم مندل برای تکمیل و تمرین زبان فرانسه من یکک دوشیزه پارسی را دعوت کرده بود که ایام فراغت چند ساعتی را با من به تکلم زبان فرانسه بپردازد. آن زمان در خانواده‌های اعیان و اشراف روسی مرسوم بود که همه بتوانند بزبان فرانسه آنهم با لهجه پارسی صحبت کنند و برای نیل بدین مقصود کودکان خرد سال را به مربیان و دختران پارسی سپرده و مانوس میکردند تا تکلم بزبان فرانسه را بسرعت و بخوبی فراگیرند. فرانسویان نیز با اطلاع از اینکه چنین موفقیتی در پایتخت امپراطوری در انتظار آنهاست مرد و زن و پیر و جوان بدان شهر روی آورده و فعالیت میکردند. مادموالزی هم که هنوز سنش به بیست نرسیده بود با پدر و مادرش از پاریس به پطرزبورغ هجرت نموده بودند.

پس از چندی معاشرت و مصاحبت با این دوشیزه زیبای پارسی چنین احساس کردم که شیفته و فریفته جمال و کمال او شده‌ام مثل اینکه بهترین لحظات زندگانییم دقیقی بود که با او بسر میبردم و از فیض حضورش متنعم میگردیدم.

لهجه دلپذیر و طنین آوایش در خیالم زمزمه مرغان صحرائی و ندای فرشتگان آسمانی را مجسم مینمود دیگر چیزی بجز جمال و کمال او در نظر من جلوه نمیکرد. بارها مصمم میشدم که احساسات باطنی خود را بزبان آورم ولی هر دفعه حجب و یک قسم ناراحتی درونی مانع میشد از اینکه راز خود را که اولین عشق - سوزان من بود فاش کنم فقط گاهی جسارت کرده دستش را بدست می‌گرفتم و محو جمالش میشدم او اعتراضی باین حرکت من نمیکرد مگر اینکه بیانش دلنشین تر و وجودش دلربا تر می‌گردید.



صف ۱- نشسته از چپ بر راست : مرحوم رضاخان نور زاد دبیر سفارت در بطرز بورخ - مرحوم علیقلیخان  
 مشاور الممالک (انصاری) - علیخان نظام السلطنه مافی - مرحوم سید بهادر عضو عالیرتبه سفارت بعداً  
 رئیس دربار شاهنشاهی - نگارنده موقعیکه در دبیرستان نظامی نیکلا دانش آموز بوده است  
 صف ۲- از چپ بر راست: محمدحسین فیروز (بعداً سرلشکر فیروز) - ابوالفتح قهرمان (بعداً سرهنگ سردار اعظم)  
 مرحوم محمدعلی مقدم عضو سفارت بطرز بورخ (بعداً سناتور انتصابی)

ساعتها بدین منوال میگذشت و روزها با هیجان و التهاب و با آرزوها و امیدها سپری میگردید تا اینکه مادر خوانده روسی به تغییرات و تحولات درونی من پی برد و صلاح در این دید که بین ما جدائی اندازد.

یکی از روزها که من با بی صبری در انتظارش بودم خبر دادند که بواسطه یک اتفاق ناگهانی معلمه بیاریس فراخوانده شده و دیگر مراجعت نخواهد کرد. این مفارقت و جدائی برایم بسیار پر ملال و غم انگیز و طاقت فرسا بود بعداً دانستم که در تاریخ زندگانیم آنچه در این مرحله گذشته صفحه‌ای از عالم عشق بوده که بدست بانوئی خیرخواه پاره و بباد فنا داده شده بود از آن پس احساسات غیردوستانه‌ای نسبت به بانوفن مندل جایگزین مهر و محبت گردید.

### ۸- دوران تحصیل در پترزبورغ

مسافرت من از پترزبورغ به تهران قبل از انقلاب اکبر بالغ بر چندین بار شد که اغلب تعطیلات تابستان را برای دیدار خانواده و آموختن زبان فارسی و خو گرفتن با آداب ملی بدستور پدر در طهران میگذراندم و معمولاً پس از دو ماه ونیم توقف برای ادامه تحصیل مراجعت میکردم. اولین مسافرت من بایران؛ پس از دو سال اقامت در شهر پترزبورغ و دوری و مهجوری از وطن عزیز و محروم بودن از دیدار والدین و برادران و خواهران و نزدیکان چنان اندوهگین و افسرده خاطر شدم که ادامه توقف برایم طاقت فرسا بود.

لذا مراتب را بعرض پدر رسانده و این دوییت را که در آن موقع مناسب حال خود دیدم در نامه نوشتم:

گر بماندیم زنده بردوزیم	جامه‌ای کز فراغ چاک شده
و بر مردیم عذر ما بپذیر	ای بسا آرزو که خاک شده

از قرار معلوم پدرم از خواندن آن منقلب و ناراضی گردیده و در نامه جوابیه نوشتند اگر با روح مردانگی و از خود گذشتگی نتوانم به تحصیلات خود ادامه دهم بهتر است از تحصیل دست برداشته و بایران مراجعت کنم. این تهدید مرا بوحشت انداخت معذالک با کسب اجازه در تعطیلات تابستانی عازم ایران شده و بدیدار عزیزان توفیق یافتم. متأسفانه زبان مادری را تقریباً فراموش کرده بودم و اگر مختصری هم بخاطر داشتم بطوری ادا میکردم که مورد تمسخر و خنده دوستان واقع میشدم.

این پیش آمد مرا سخت آزرده خاطر میکرد تا آنجا که مصمم شدم با جدیت به تحصیل زبان فارسی و مطالعه کتب فارسی پرداخته و آنقدر در این راه استقامت و پافشاری کنم که زبان مادری خود را بنحو احسن فراگیرم. و با اینکه در این راه قصور نورزیدم مع هذا پس از یازده سال که بوطن مراجعت کردم اطلاعاتم در زبان فارسی ناچیز بود و شاید تابحال هم نتوانسته باشم بطور کامل بآن احاطه یابم چنانکه پاره اوقات مرتکب اشتباهاتی میشوم که موجب خجلت است. در این اولین سفر به تهران دریافتم که پدرم تا چه اندازه فداکاری و از خود گذشتگی در راه تحصیل و تربیت من بخرج داده و چه حق بزرگی برگردن من دارد و با اینکه همیشه نسبت به پدر خود احترام و دل بستگی خاصی داشتم با کشف این حقیقت نهایت سعی و کوشش را نمودم که دیگر بهیچ عنوان در نامه های خود موضوعی که موجبات دلتنگی و ناراحتی خیال ایشانرا فراهم سازد ننویسم و خاطر خطیر ایشانرا آزرده نکنم.

هنوز تعطیلات تابستان بروزهای آخر خود نرسیده بود که عزم مراجعت نموده و قصدم این بود که بدون تأخیر به آغاز سال تحصیل برسم خوشبختانه وسایل عزیمت بسرعت فراهم گردیده و اینک بشرح داستانی که در مراجعت به پترز بورخ رخ داد و مربوط به یک آزمایش حیوان شناسی در کلاس دبیرستان نظامی است می پردازم:

اینجانب اساساً بحیوانات و پرندگان وحشرات و خلاصه بتمام موجوداتی که از نعمت حیات برخوردارند علاقه وافر دارم و از تفحص و غور در زندگانی و نشو و نما و جنبش و تنازع بقاء آنها خودداری ندارم و بهمین جهت با دراویش که بنام مرشد نام داشتند و مارگیران و افسون گران که در آن زمان در خیابانها و میادین معرکه میگرفتند طرح دوستی ریخته و از آنها میخواستم که مرا بطرز نگاهداری و پرورش آنان آشنا سازند لذا در مراجعت به پترزبورخ تصمیم گرفتم تعدادی مار و عقرب با خود ببرم و در کلاس تاریخ طبیعی نمایشی بدهم. بدیهی است در مناطق شمالی روسیه آثاری از این خزندگان و حشرات وجود نداشت و طبعاً دیدن آنها برای معلمان و دانش آموزان میبایستی جالب بوده و تازگی داشته باشد لذا بهر کیفیتی بود چند عدد مار خوش خط و خال و عقرب های سیاه و زرد و جراحه بوسیله

همان دراویش و مارگیران بدست آورده در جعبه های محکمی با تعبیه سوراخهایی برای تنفس آنها همراه بردم و با فروشندگان قرار بر این شد که دندانهای زهرآلود مارها را کشیده و نیش عقرب ها را بزنند که هنگام نمایش خطری متوجه نشود و مارگیران کهنه کار و باتجربه نیز این دستورات را بخوبی انجام دادند و من با چنین هدایائی عازم پطرزبورغ شدم.

سال تحصیلی جدید مدرسه شروع شد و روز درس تاریخ طبیعی فرارسید معلمان و شاگردان چند کلاس برای نمایش من در سالن آزمایش جمع شدند.

پس از آنکه شرحی در خصوص مارهای زهرآگین هندوستان و ایران داده شد در بدو امر جعبه مار مرجانی رنگی را که بسیار زیبا و پرهیجان بود باز کردم مار با تائی و قیافه ای بس غضبناک و هیكلی شرربار سراز جعبه بیرون کشید و بقصد خروج بتلاش و جنبش درآمد در این موقع وحشت و نگرانی حضار را فرا گرفت و من که قصد داشتم مارها را بدست گرفته و درباره هریک از آنها دادسخن بدهم ناگهان بفکرم رسید که شاید درویش دندانهای مار را نکشیده باشد یا اگر هم کشیده شاید تا کنون دندان جدیدی در آورده و مرا بگذرد.

هنگامیکه مار تقریباً پناهگاه خود را ترك میکرد و از جعبه خارج میشد مشاهده رنگ پریده اینجانب ناگهان تمام حضار را بوحشت انداخته و سرعت از کلاس بیرون رفتند هیاهو و جنجال عجیبی برپا گردید. اما من که مسبب این اوضاع بودم احساس میکردم که خروج من افتضاح بزرگی ببار خواهد آورد لذا تنها در کلاس باقی مانده و کوششم این بود که مار را بطریقی مهار کنم و مانع خروج آن گردم بالاخره با کمک خط کش و کتاب و پرگار و آلات دیگر که در دست رس بود مار را بجعبه برگرداندم و درش را بسته فاتحانه از کلاس بیرون آمدم و دیدم غوغائی بر پا است افسران و دانش آموزان و مستخدمین و حتی رئیس مدرسه و مدیر دروس و استادان همگی جمع شده و در این فکر هستند که چگونه مرا از گزند مارها سازند و سایرین را چطور از شر آن نجات بخشند. ولی وقتی دیدند صدمه ای بمن وارد نیامده و مار مهار شده و دیگر خطری متوجه نیست فکر همگی راحت شد فقط رئیس مدرسه با اوقات تلخ تذکر داد که دیگر این قبیل آزمایشها و حقه بازیها تکرار نشود. خلاصه آنکه مارها و عقرب ها متجاوز از یکسال در جعبه های خود

در اطاق من زنده بودند وبا دستوراتی که مارگیران داده بودند از آنها نگاهداری میشد یک مرتبه هم مارها پوست انداختند ولی بالاخره ضعیف و ناتوان شده و همگی به خواب ابد فرو رفتند .

#### ۹- فوت ولادیمیر الکساندروویچ فن مندل (VLADIMIR ALEKSANDROVITCH)

یکی از خاطرات دردناک و تأثرانگیز دوران تحصیلی من است که سه سال بعد از ورود من به پترزبورغ بوقوع پیوست :

آقای مندل از هیچ گونه محبت و مساعدت و در حقیقت الطاف پدری در حق من دریغ نمینمود وی که مبتلا بمرض مهلك سرطان گردیده بود پس از تحمل دردهای طاقت فرسا و مبارزه شدید با عفريت مرگ بدروود حیات گفت . شبی که دیگر امیدش بادامه حیات قطع و در انتظار دقایق واپسین بسر میبرد با همسرش و من وداع کرد و گفت من شما را دوست داشتم ولی امشب دیگر از این دنیا میروم و شما را بخدا میسپارم و همان قسم که پیش بینی کرده بود شب هنوز بپایان نرسیده عمرش باخر رسید .

صبح که برای دیدارش رفتم جسد بی روحش در بستر مرگ آرمیده بود غم و اندوه بی پایانی بر بانوی وی و من مستولی گردید و مثل آن بود که پشت و پناه خود را در این جهان از دست داده ایم . بلافاصله بمقامات مربوط نظامی اطلاع داده شد که ولادیمیر فن مندل افسر بازنشسته هنگ کویراسیه امپراطوری فوت کرده و تقاضا شد بطوریکه در خورشان و شایسته مقام و منزلت او است تشریفات تشییع جنازه و تدفین را فراهم سازند . لذا با اداره متوفیات دستور دادند با مراسمی پر شکوه و جلال او را بخاک بسپارند . از انتشار این خبر چند ساعتی بیش نگذشته بود که سالن بزرگ پذیرائی منزل ما از انواع گلها و نخل ها و ریاحین بطور حیرت انگیزی مزین گشت و در وسط اطاق تابوت در گذشته با جلال و ابهت اسرار آمیزی جلوه گری میکرد . چهار عدد شمعدان بلند پایه افروخته شده در چهار گوشه تابوت برقرار و سکوت مرگباری حکمفرما گشته بود .

طبق رسوم و آئین عیسویان با بهترین لباس رسمی جنازه را پوشانده و نشان ها و مدالهایی که حاکی از خدمات و افتخارات گذشته او بود بر روی بالشی از مخمل سیاه چیده و بر روی تابوت قرار داده بودند .

کشیش ها و قارئین کتاب مقدس جمع شدند تا در مدت سه روز که معمولاً جنازه را نگاه میداشتند نماز گذارند و دست دعا بدرگاه کردگار بلند کنند.

مراسم ختم که آغاز گردید کشیش اعظم با قیافه موقر و ملکوتی دست استغاثه و استغفار باستان خداوند لایزال بلند وبا آهنگی مؤثر و آمیخته با تضرع چنین میگفت :

« ای خدای بزرگ و یکتا بنده ایرا که تازه باستان جلال و کبریائی خویش طلبیده ای بیمارزو گناهانش را خواه عمد یا غیر عمد ببخشای وبا نظر اغماض بنگر. ای عیسی لایموت این برده از دنیا رفته خود را در جوار رحمت خویش نگاهدار و بروحش آرامش جاودانی بخشای تا در قلمرو آسمانها وعالم ملکوتی مستقر گردد. »

در مدت سه شبانه روز دعای کشیشان و طلب مغفرت آنان و آوای قاریها که پیوسته کتاب آسمانی تلاوت میکردند بلند بود و از مجامریکه بزنجیر آویخته و بدست کشیشان بحرکت در میآمد دود کندر غلیظی متصاعد و رایحه مخصوصی پراکنده و محفلی روحانی و آسمانی بوجود میآورد و به حضار که در عالم ملکوتی مستغرق شده بودند نوید زندگانی بهتری را در آن دنیا میداد. پس از انجام تشریفات فوق وسیله حرکت جنازه فراهم گردید : ارابه سیاه رنگی که با خطوط طلائی مزین گشته و تابوت بر فرازش قرار گرفته بود آهسته با متانت بوسیله شش اسب قره کهر ( سیاه رنگ ) قوی هیکل با تل های سپید رنگی که بر سر آنها زده شده بود بحرکت درآمدند.

بانوی مصیبت دیده یعنی همسر در گذشته تور سیاه و بلندی بر سر افکنده و مانند مادر مهربانی دست مرا گرفته بدنبال خود میبرد. با وجود اینکه هوا بسیار سرد و مه آلود و نامساعد بود عده زیادی پیاده آخرین تشریفات مشایعت را تا کلیسای گورستان انجام دادند.

در کلیسا تابوت را روی میز بلندی نهاده صورت میت را باز کرده و نزدیکان را برای وداع دعوت نمودند هریک بنوبه بر روی چهارپایه ای که در جوار تابوت قرار داشت بالا رفته برای آخرین بار پیشانی منجمد جسد را که بانوار مقدس پوشیده شده بود بوسیدند نوبت که بمن رسید باندازه ای جسماً و روحاً فرسوده و تحت تأثیر



واقع شده بودم که پس از رساندن لب‌های خود به پیشانی مرده ناگهان برای لحظه‌ای بیهوش شدم.

پس از آنکه بهوش آمدم مصمم شدم بهرزحمت و مرارتی باشد بقیه تشریفات تدفین شخصی را که مورد احترام و علاقه من بود انجام دهم. از کلیسا تابوت را به طرف قبری که آماده شده بود حمل نمودند و در جوار آن بر زمین گذاشتند جعبه تابوت را با پیچ‌های محکم بستند و بوسیله چهار طناب بآرامی داخل حفره نمودند. ابتدا همسر مرحوم مشتی از خاک بر روی تابوت افشاند سپس من هم مشتی از خاک نثار کردم بعد گورکن ها حفره را پر از خاک کردند و رویش را با تاج‌های گل پوشاندند.

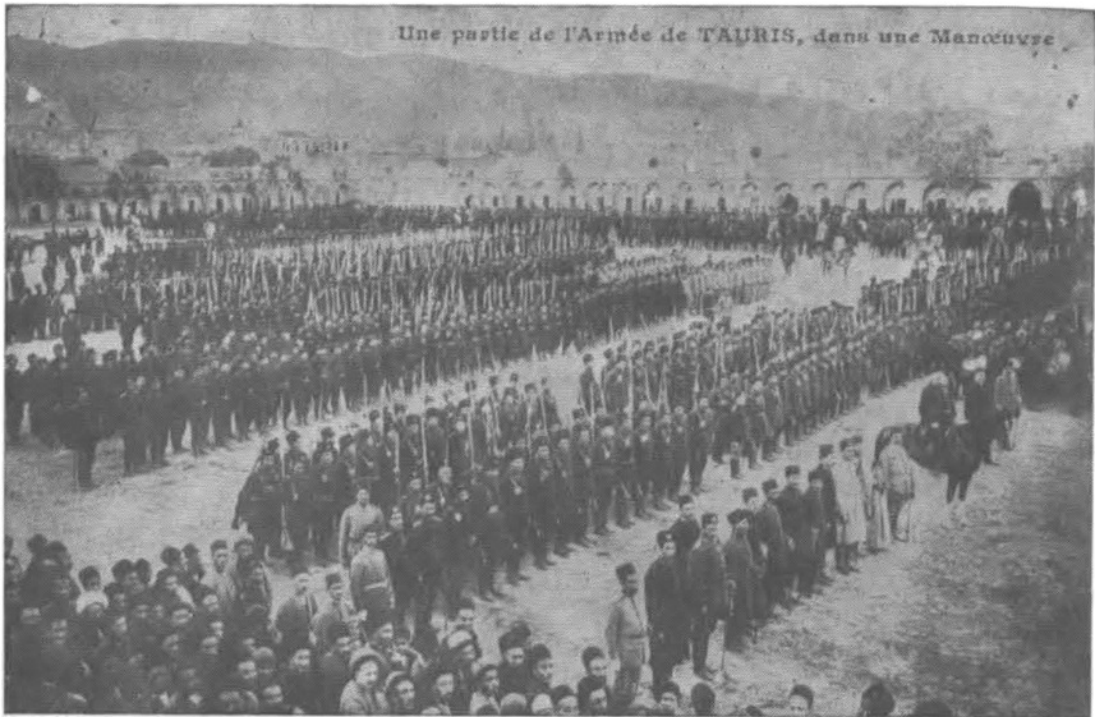
در این هنگام که مراسم مشایعت و تدفین پایان رسیده بود دوستان و خویشاوندان بمنزل خالی از صاحب خانه مراجعت و مجلس یادبودی نظیر مجالس تریزنای ( Trizna ) قدیم روسی تشکیل دادند. عده ای از حضار راجع به فضائل و خصائل در گذشته بیاناتی کرده و شادی روحش را از درگاه خداوند مسئلت نمودند سپس جام‌های شراب بگردش درآمد و با نوشیدن شراب ناب و بادیه گساری کوشیدند آثار غم و اندوه را بزدايند و مخصوصاً بانوی مصیبت دیده را تسلیت داده و بزندگانی آینده‌اش امیدوار سازند. بدین منوال پدر خوانده روسی خود را از دست دادم. روزی هم فرارسید که پدر بزرگوارم بدرود حیات گفت و آن روز غم انگیزترین روز زندگانی من بود.

#### ۱۰ - فوت پدر

بطوریکه اشاره گردید پدر اینجانب امیرتومان امان‌الله میرزا ضیاء الدوله از ایرانیان وطن پرست و شرافتمند و غیور بشمار میرفت و همین مسئله باعث شد در سال ۱۹۱۱ میلادی که فرمانروائی ایالت آذربایجان و فرماندهی نیروی آن سامان را بعهده داشت و زمانیکه قشون امپراطوری روس بطرف تبریز سرازیر شد و شهر



شخص ایستاده پدر و عده‌ای از خانواده نگارنده



امیر تومان امان الله میرزا ضیاء الدوله (سواراسب) موقعیکه در سال ۱۹۱۰ میلادی فرماندهی قوا و فرمانداری آذربایجان را عهده دار بودند

فوق را بتصرف در آوردند و دست بکشتار آزادیخواهان آلوده کردند پدرم در سن چهل و پنج سالگی جوانمردانه بدست خویش شربت شهادت نوشید.

این خبر دلخراش و غم گداز که زندگانی مرا یکباره تباه و آتیه خانواده را در تاریکی و تیره بختی غوطه ورساخت در پطر و گراد باینجانب رسید.

من آنموقع در کلاس اول دانشکده توپخانه مشغول تحصیل بودم. در روزنامه های پطرو گراد این خبر منتشر گردید که والی آذربایجان ژنرال ضیاء الدوله علم مخالفت با قشون روس برافراشته و سربازان روس عمل کشتار و غارتگری و آزار مردم را نسبت داده است.

وضع اینجانب در مقابل همقطاران و همکلاسان بسیار دشوار و ادامه تحصیل غیر ممکن گردید و در همین ایام که من از اخذ تصمیمی برای ادامه زندگانی تحصیلی خود عاجز بودم روزی نزد رئیس مدرسه ژنرال کاراچان ( Karatchan )

احضار شدم ژنرال که بسخت گیری و شدت عمل معروف بود و دانش آموزان همیشه با ترس و لرز بحضورش بار مییافتند با کمال ملایمت و خوشروئی مرا پذیرفت و گفت بسیار متأسف هستم که ناگزیرم خبر بدی به شما بدهم و اطلاع دهم که پدر شما در تبریز انتحار کرده است.

تأثیر این خبر برای من مانند پتکی بود که بسرم نواخته باشند با حال درمانده و پریشانی ایستاده بودم و قادر به هیچ گونه تکلم یا عملی نبودم بالاخره ژنرال آغاز سخن نموده و گفت تا آنجا که من اطلاع دارم حال شما رئیس خانواده هستید و باید خونسردی خود را حفظ و روحیه خویش را تقویت و بایران مراجعت کنید.

همینکه وظایف فامیلی را بنحوا حسن انجام و بزندگانی خانواده سروسامانی دادید برای ادامه تحصیل مراجعت کنید ما با آغوش باز شما را خواهیم پذیرفت.

این حرفها در حقیقت دلداری بود که ژنرال کاراچان بسرباز جوانی میداد و وی را بوظایف مربوطه آگاه میساخت. سخنان ژنرال در من تأثیر عمیقی بخشیده و نیروئی در من بوجود آورد که بتوانم سفر پر ملال خود را آغاز و باصطلاح عیسویان صلیب سنگین خود را بدوش کشم (۱)

بعداً اطلاع حاصل کردم که دعوت من به مراجعت و ادامه تحصیل با موافقت امپراطور است که گفته بود تقصیر پدر را بحساب پسر نیاورید. هنگامیکه بطهران رسیدم مادرم و برادران و خواهران خویش را در حال فلاکت باری دیدم لذا آنچه در قوه داشتم کوشیدم تا اسباب تسلی خاطر آنها باشم و چاره‌ای برای تسکین آلام آنها بجویم ولی چاره‌ای بجز صبر و تحمل برای فرو نشاندن آلامشان نیافتم. مدتی را بعزاداری و سوگواری گذرانیدیم. دولت وقت ایران برای تأمین زندگانی خانواده من مستمری کافی برقرار نمود و امکان آن پیدا شد که به پطروگراد مراجعت

---

( ۱ ) اشاره به داستانی است که قاتلین حضرت عیسی او را وادار نمودند صلیب سنگینی که میبایستی در فراز کوه گالگف بدان مصلوب شود با آخرین نیروئی که در بدن ضعیفش باقی مانده بود شخصاً بدوش کشیده و به بالای کوه برساند.

کنم و برای حصول اطمینان که آیا مدرسه مرا خواهد پذیرفت یا نه بملاقات  
سفیر کبیر روس پا کلفسکی کزل ( PAKLEVSKY-KOZEL ) رفتم سفیر کبیر مرا با  
منت‌های محبت و مهربانی پذیرفت و بادامه تحصیل تشویق کرد (در آن زمان عمارت سفارت  
روس در سنگلج واقع بود که پس از ابتیاع پارک اتابک فقط ادارات تجارتي در آن قرار گرفتند)  
برای زیارت مزار پدرم راه تبریز را پیش گرفتم و از آنجا از طریق جلفا به  
تفلیس و پتروگراد اعزام گردیدم. معلوم شد شجاع الدوله والی آذربایجان گرچه



در این عکس شجاع الدوله که با حمایت روس‌های تساری مقام ولایت آذربایجان را  
احراز نموده بود در وسط دیده میشود

علم مخالفت برضد دولت و پدرم برافراشته بود ولی پس از فوت پدرم دستور میداد  
جنازه را با احترام مشایعت و در امانزاده حمزه بخاک سپارند. پس از ورود به  
تبریز با شتاب و نگرانی عجیبی خود را بمزار پدر رساندم و ساعت‌ها برخاکش اشک  
ریختم بعد مشاهده نمودم عده‌ای از زن و مرد اطراف مرا گرفته و کوشش دارند  
مرا از مقبره پدر دور کنند اینان اقوام و دوستان پدرم بودند که از ورود به تبریز  
وبی تابی من آگاه گشته و خود را بامامزاده حمزه رسانده بودند.

شاهزاده شمس الشعرا جد مادری من ایات ذیل را بمناسبت فوت  
ضیاء الدوله سروده که ماده تاریخ فوت وی نیز در آن آورده شده :

فغان ز جور تو ای چرخ دون هزار فغان  
که گشت از توروان خون ز چشم پیر وجوان  
بعنفوان جوانی قد چو سر ویرا  
ز ظلم و جور نمودی بخاک و خون غلطان  
ضیاء الدوله امان را بخطه تبریز  
امان ندادی ایچرخ دون امان و امان  
به بیستم ز صفر از هزار و سیصد و سی  
بخون دیده و دل کردیش بخاک نهان



مرحوم امیرتومان امان الله میرزا ضیاء الدوله پدر نگارنده



شاهزاده عبدالحسین میرزا شمس الشعراء جد مادری نگارنده که شاعر درباری قاجار بود  
و اشعار مرثیه را سروده است



## فصل دوم

### جنگ روس و ژاين

#### مقدمه

- ۱ - علت بروز جنگ
- ۲ - جنگهای دریائی
- ۳ - جنگهای زمینی
- ۴ - علل شکست
- ۵ - عاقبت جنگ و قرارداد صلح
- ۶ - آثار انقلاب و شورش در روسیه

راجع بجنک روس و ژاپن و علل بروز و نتایج آن مراتب در کتب و مقالات  
تاریخی مفصلاً شرح داده شده اینجانب توجه خوانندگان محترم را بوقایعی جلب  
میکنم که شخصاً ناظر و شاهد آن بوده و به تأثیراتی اشاره خواهم کرد که شکست  
های پی در پی در روحیه ملت روس بوجود آورده **لوحه** .

## فصل دوم

### جنگ روس و ژاپن

مقدمه - یکی از وقایع مهم تاریخی که مصادف با دوران تحصیلی اینجانب در روسیه گردید جنگ روس و ژاپن بود که در تاریخ ۲۴ ژانویه ۱۹۰۴ مسیحی آغاز و در اوت ۱۹۰۵ پایان رسید.

در آن زمان پیشوایان ملل و فرماندهان نظامی بر این عقیده بودند که جنگ و آدم کشی دردنیای بشریت لازم و ضروری است. ولی معتقد بودند که دیر یا زود ابناء بشر بدرجه و پایه از مراحل علم و عقل و اخلاق و ارتقاء فکری نائل خواهد گردید که از هر لحاظ نسبت به بشر کنونی برتری و مزیت داشته و دنیائی بوجود خواهد آورد که از حقد و کینه و جنگ و جدال عاری و صلح و صفای دائمی در آن حکمفرما و ما بین ملل مختلفه عالم صلح و صفای جاودانی برقرار باشد.

متأسفانه با اوضاع امروزه که ملل بزرگ دنیا هدفی جز نفوذ و رسوخ در سایر کشورها و تضمین منافع مادی و مصالح سیاسی خود ندارند عدالت و نعد دوستی مفهوم واقعی خود را از دست داده و بشر کنونی طوری شیفته و مجذوب منافع مادی و مقاصد سود جویانه خود گردیده که اگر با سیاست و حيله و تزویر و تظاهر بنوع دوستی و حمایت ضعفان توانست مقاصد پلید خود را جامه عمل بپوشاند اغراض و آرزوهای تجاوز کارانه خویش را با زور و توپ و تفنگ و خرابکاری با کمال بی رحمی عملی می سازد و اکنون این مسئله عیان است و احتیاجی بتوضیح و بیان ندارد. این سیره باعث گردیده که تمام کشورهای جهان سعی و کوشش نمایند حتی المقدور خود را مسلح و مجهز سازند تا بتوانند در روز مبادا موجودیت خویش را حفظ نمایند و همواره خواستار تسلیحات زیاده تر بوده حتی مایلند دست رسی به سلاح هسته ای و وسائل مخرب و فنا کننده دیگر پیدا کنند تا شاید از خطرات تجاوز کارانه سایر کشورها ایمن باشند. آری بشر امروزه در عین حال که دم از صلح و برادری و برابری میزند و سعی دارد روابط حسنه با سایر کشورها پیدا کند میکوشد

خود را آماده جنگ سازد تا غافل گیر نشده و دستخوش اغراض و منافع دیگران نگردد ما هم ناچار باید از این اصل تبعیت کرده چشم حقیقت بین خود را برای تجسم آینده بگشائیم تا از سایرین عقب نمانیم.

بخطار دارم روزیکه داخل دانشکده توپخانه پطرزبورک شدم طبق معمول از طرف رئیس دانشکده بمناسبت معرفی محصلین تازه وارد نطقی ایراد گردید ژنرال اظهار نظر میکرد که جنگ همیشه در دنیا حکمفرما بوده و هست و خواهد بود و اگر هم آتش جنگهای بزرگ در دنیا افزوخته نباشد همیشه در گوشه و کناری از جهان عده ای بجان هم افتاده و یکدیگر را از بین میبرند و برای اثبات نظریه خود متکی بوقایع تاریخی جنگهای نزدیک میگردید مانند جنگ ۱۸۹۴-۱۸۹۵ مابین چین و ژاپن، جنگ انگلیس و بوئرها در آفریقا در خلال سالهای ۱۸۹۹-۱۹۰۲ - دخالت نظامی دول بزرگ برای خاموش کردن انقلاب چین معروف به انقلاب بکسرها (BOCSER) در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۱ و بالاخره جنگ روس و ژاپن در طی سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۵ - بعداً که در اطراف این نظریه به غور و تفکر پرداختم منم بر این عقیده شدم که تا انسانی در دنیا وجود دارد بجنگ و جدال که یکی از غرائز بشری است بهر شکلی باشد ادامه خواهد داد.

شاهنشاه آریا مهر در یکی از سخنرانیهای خودشان در آمریکا فرمودند :

«اگر کلیه سلاح را از دست بشر بربایند جمعی باندان بجان یکدیگر خواهند افتاد».

و نیز شمه ای دیگر از نطق شاهنشاه آریا مهر را که بمناسبت گشایش دوره اجلاسیه مجلسین بتاريخ ۱۴ مهرماه ۱۳۴۵ ایراد فرمودند و نظرفوق را تأیید مینماید در اینجا باز گومیشویم: «تذکر این نکته را ضروری میدانم که با وجود دوستیها و اتحادهایی که در میان هست قبل از هر چیز باید بخودمان متکی باشیم و بر اساس همین اصل کلی متأسفانه تا وقتی که خلع سلاح عمومی و تضمین شده ای در جهان تأمین نشده است چاره ای جز فراهم کردن وسایل لازم از هر کجا که بمصلحت کشور تشخیص دهیم برای تضمین استقلال و تمامیت مملکت نداریم زیرا حاضر نیستیم خدای نخواستہ روزی غافل گیر شویم که دیگر پشیمانی سودی نداشته باشد.»

از وقایعی که خاطر نشان گردید زمانی نگذشت که جنگ جهانی اول و سپس جنگ جهانی دوم دنیا را بخاک و خون کشید و پس از آن هنوز هم ملل جهان دارای

آرامش و امنیت لازم نگردیده و کشمکشهای بین المللی بارنگها و هدفهای مخصوص مرامی و سیاسی و اقتصادی و غیره ادامه دارد. چندی پیش جنگ های کره شمالی و جنوبی و بعداً جنگ ویتنام شمالی و جنوبی و اندونزی و مالزی و غیره نمونه های بارزی از برادرکشی هائی است که کشورهای بزرگ برای پیشرفت خود بوجود میآورند و بنام حمایت از آزادی و حریت اعمالی چنان شنیع و قبیح انجام میشود که موجب ننگ و سرشکستگی ابناء بشر است.

شاید پیدایش سلاح جدید هسته ای و اندیشه خطرات عظیمی که بشر را تهدید میکند کشورهای بزرگ را از مبادرت بجنگ جهانی که مترادف باویرانی جهان متمدن است باز دارد و حاضر شوند از طریق مسالمت آمیز مسائل و اختلافات را حل و فصل نمایند.

### ۱- علت بروز جنگ روس و ژاپن

در سال ۱۹۰۳ که وارد شهر پترزبورگ شدم صحبت از امکان وقوع جنگ بین روس و ژاپن بود و چون وضع داخلی روسیه آشفته بنظر میرسید لذا دولت تزاری اهتمام میورزید که از وقوع جنگ جلوگیری کند ولی ملت ژاپن که در تنگنای جزایر خویش رو باستیصال و اختناق میرفت برای دست یافتن به سر زمین های وسیع و بدست آوردن فضای حیاتی جنگ را برای خود امری حیاتی می پنداشت لذا در ۲۴ ژانویه ۱۹۰۴ عملیات خصومت آمیز را آغاز کرد.

این مسئله هیجان شدیدی در پایتخت روسیه تولید نموده و اهالی شهر قصر زمستانی را احاطه و بادادن شعارهای میهن پرستی فتح و پیروزی را بر دشمن خواستار شدند لذا نیروی عظیم و مجهزی آماده و بخاور دور گسیل داده شد. افکار و نظریات عمومی بر این عقیده استوار بود که شکست ژاپن کاری سهل و پیش پا افتاده است و طبق مثلی معروف در زبان روسی میگفتند: «ما آنها را با پرتاب کلاه از میدان بدر خواهیم کرد» و فتح و پیروزی خود را مسلم میدانستند ولی بطوریکه عملاً مشاهده گردید حقیقت غیر از این بود زیرا در هیچیک از صحنه های نبرد پیروزی نصیب قشون روس نگردید.

### ۲- جنگ های دریائی

بمحض آغاز جنگ در شبی که تمام افسران پرت آتور (پایگاه محکم و مهمی

که روسیه در خاور دور بدست آورده بود) بمناسبت روز تولد همسر دریا سالار بقصر او دعوت و نیز تمام افراد پادگان و کشتی‌ها در خواب غفلت فرو رفته بودند نیروی دریائی ژاپن بدون مقدمه و بطور ناگهانی بکشتی‌های جنگی پرت آتور حمله‌ور گردیده و در اندک مدتی اغلب کشتی‌های این پایگاه بزرگ را غرق و بعد از آن دیگر زیان فراوان وارد آورد.

بعداً برای جبران چنین شکستی دولت روسیه در آب‌های دریای بالتیک فلویت بزرگی بریاست ادمیرال راژدستونسکی (Rajdestvensky) تشکیل و مقرر داشت با گذشتن از دریاها و اقیانوس‌ها خود را به آب‌های ژاپن رسانده و نیروی دریائی آن کشور را قلع و قمع کند.

در این مورد هم امیدها مبدل بیاس گردید زیرا در حوالی جزایر توزیما در آبهای ژاپن فلویت روس با چنان شکست و انهدامی مواجه گردید که تاریخ جنگهای دریائی نظیر آن را کمتر دیده است، نیروی دریائی ولادیوستک یعنی شمالی‌ترین بندر روسیه در این قسمت بقدری ضعیف بود که قدرت و توانائی کمک بهمقطاران شکست خورده خود را نداشت. آدمیرال ماکاروف (Makarof) که از نوایغ و زعمای افسران دریائی بشمار میرفت بلافاصله پس از شکست نیروی دریائی پرت آتور برای ترمیم اوضاع بفرماندهی آن قسمت منصوب ولی کشتی جنگی بزرگ پتروپا ولوسک (Petropavlovsk) که ادمیرال در آن واقع شده بود به مین دریائی بر خورده با کلیه خدمه کشتی و نقاش معروف تابلوهای جنگی بنام ورشاکین (Verechagin) که همراه وی بود غرق و بدیار عدم شتافتند و بدین منوال ضایعه بزرگی هم متوجه روسیه و جهان علم و هنر گردید.

### ۳ - جنگهای زمینی .

پس از شکست قطعی نیروی دریائی روسیه و تفوق و تسلط ژاپن بدریاهای خاور دور دیگر مانعی برای آن دولت جهت پیاده کردن نیرو بکره و چین وجود نداشت و ستاد ارتش ژاپن بلا درنگ مبادرت باین امر نموده و ارتشهای اول و دوم و سوم و چهارم خود را بلا مانع و با موفقیت بخشگی پیاده و خاک کره را اشغال و بطرف منچوری شروع به پیشروی نموده و اولین شکست زمینی را در روی رودخانه یالو (Yalou) به پیشقراولان ارتش روس وارد آوردند.

ستاد ارتش روس که برای مقابله با ارتش ژاپن سخت به تقلا و تلاش افتاده بود ژنرال کوروپاتکین (Kouropatkin) را که زیر دست یکی از سرداران معروف روس بنام سکوبلف (Skobelev) در جنگ های ماورای دریای خزر و تسخیر ترکمنستان و ازبکستان پرورش یافته بود بفرماندهی نیروی زمینی خاور دور تعیین کرد در صورتیکه همان ژنرال سکوبلف ملقب به ژنرال سفید (همیشه بالباس سفید بروی اسب سفید در میدان جنگ حاضر میشد) به کوروپاتکین گفته بود تو افسر بسیار شایسته و قابلی برای خدمت در ستاد هستی و میتوانی طرحها و نقشه های عملیاتی خوبی ترسیم کنی و پیشنهادات عاقلانه ای بدهی ولی وای اگر روزی مستقلاً فرماندهی قسمتی را عهده دار گردی زیرا چون فاقد نیروی تصمیم و اراده قوی هستی نتیجه عملیات منجر به شکست و موجب ندامت خواهد گردید. ژنرال نامبرده نیز شخصاً وقتی بدین سمت تعیین گردید در گزارشی که تقدیم امپراطور مینماید مینویسد تصور میکنم قحط الرجالی اعلیحضرت را وادار بچنین انتخابی نموده باشد ولی اینک که فرمان همایونی صادر شده است از هیچگونه سعی و کوشش و فداکاری و جان بازی دریغ نخواهم نمود.

من در آن موقع در شهر پترزبورغ ناظر تشریفات و تجلیلاتیکه از این فرمانده بعمل آمد بودم و مشاهده میکردم باچه انتظارات و امیدواریهای نامبرده را روانه صحنه جنگ مینمودند. جملاتی که ژنرال برای تسکین خاطر مردم روسیه هنگام عزیمت بزبان آورد این بود :

صبر کنید باز هم صبرداشته باشید تا فتح و پیروزی نصیب ماشود ولی ملت روس هر اندازه انتظار کشید و شکیبائی نشان داد از فتح و ظفر خبری نرسید برعکس در جنگهای صحرائی کوانتون (Kvantoun) ویا لو (yalou) و لیاویان (Lyaoyan) و موگدن (Mougden) قشون روس با شکستهای پی در پی و ناکامی های فاحشی روبرو گردید.

#### ۴ - علل شکست.

اینک مورد تعمق و بررسی است که چگونه قشون با عظمت روس با آنهمه شهرت و سوابق درخشان با داشتن آنهمه جنگجویان توانا و دلیر در مقابل کشوری بمراتب کوچکتر و ضعیف تر از خود این طورزبون و مستأصل گردید.

در جنگ بین‌المللی اول نیز بی استعدادی و ناتوانی بمراتب بیشتری را از خود نشان داد.

باعتماد اینجانب علل عمده این شکست‌ها در درجه اول بی‌اطلاعی و بی‌علمی افسران و بی‌لیاقتی فرماندهان عالی رتبه بوده: افسران جوان ارتش امپراطوری روس (که من خود چندی در ردیف آنها قرار گرفتم) تصور میکردند پس از پایان تحصیلات دانشکده باید دیگر کتاب را بسته و داخل زندگانی پراز عیش و نوش گردید در حالیکه هرچه وسائل جنگ تکمیل تر و شیوه کار زار مشگلتر میشود کسب اطلاعات جدید تر و بیشتری را ایجاب مینماید.

اما فرماندهان عالی مقام چون بیشتر بواسطه اصل و نصب و توصیه و سفارش مردان بانفوذ و بانوان ماه روی پیشرفت میکردند نه بواسطه لیاقت نظامی و معلومات جنگی لذا اغلب فاقد نبوغ و استعداد سرشاری بودند که در میدان جنگ برای هدایت نبردهای سهمگین لازم است.

از طرف دیگر سربازقشون امپراطوری با داشتن ظاهری آراسته و شهامتی فراوان در تاریکی و بی‌اطلاعی پرورش مییافت چیزی که بیشتر از او میخواستند انضباط کورکورانه و اطاعت بی‌چون و چرا بود و بالنتیجه قسمی تربیت میشد که قادر بابر از ابتکار نمیگردید و چون احساسات وطن پرستانه کافی هم در وجودش پرورش نیافته بود محرک و مشوقی برای فداکاری و جان بازی نداشت. یکی از نواقص خطرناک دیگر قشون امپراطوری این بود که افسران و کارمندان وظایف خود را با بی‌بند و باری عجیبی انجام داده و به حفظ اسرار دولت و نگاهداری اسرار نظامی اهمیت کافی نمیدادند. بنابراین دشمن نقشه و دستورات ستادهای قشون روس را سهولت کشف و به افکار و نیرنگ های جنگی آنها واقف میگردد.

معروف است که ژنرال لودن درف (Ludendorf) رئیس ستاد مارشال هیندن بورگ در نبردهای پروس شرقی جنگ جهانی اول احکام قسمت های روس را که با بی سیم ابلاغ میکردند او گرفته و مطالعه مینمود و بعد اوامر و احکام خود را صادر میکرد.

اکنون باید تصدیق کرد که قشون نوین جماهیر شوروی عیوب و نواقص گذشته را بوجه احسن جبران کرده و افسران اعم از فرماندهان عالی مقام و



ارشد و جزء از خرافات و عقاید سخیف و باطل دست کشیده و با شیوه کار زارنویین آشنائی کامل پیدا کرده اند و چنان انضباط و فرمانبرداری را در ارتش برقرار نموده اند و اسرار جنگ را چنان از نظر بیگانه مخفی میدارند و بالاخره آنچنان وسائل و سلاحی بوجود آورده اند که ارتش دارای ارزش جنگی فوق العاده و نیروی دفاعی کم نظیری شده است.

شاهد این مدعا جنگ جهانی دوم است که ارتش سرخ با مهارت و قدرت عجیبی در مقابل تهاجمات دشمن پایداری کرده و بالنتیجه شکستهای بقشون مهاجم وارد آورده که اسباب حیرت عالمیان گردیده است.

### ه - غالب جنگ و قرار داد صلح

باری پس از شکستهای پی در پی که در صحنه جنگ با ژاپن بارتش — امپراطوری وارد آمد عقیده و ایمان مردم روسیه از دولت و قشون سلب و امید و آرزوها مبدل به یأس و ناامیدی گردید در این موقع عناصر انقلابی که مترصد فرصت مناسب بودند بجنبش درآمدند و از آن پس زمینه شورش و انقلاب در پترزبورغ و مسکو و سایر شهرهای روسیه آماده گشت و کارگران و طبقه رنجبر همواره برای انجام خواسته های خود باعتصاب و تظاهرات دامنه داری متوسل و هر روز دولت را مواجه با اشکالات تازه ای مینمودند.

بطوریکه در تاریخ ضبط است در نبرد موگدن ۱۲ هزار نفر کشته و زخمی در میدان کارزار باقی مانده و عاقبت و خیمی متوجه ارتش روس شد معذالک باقیمانده قوا موفق بعقب نشینی گردید و در امتداد رودخانه (شاخه) حالت دفاعی گرفت و چنین بنظر میرسید که منتظر نیروی تقویتی هستند تا خود را برای ادامه جنگ آماده سازند. پس از شکست موگدن شکست دیگری که نصیب قشون روس گردید این بود که پایگاه پرت آرتور تحت فشار و حملات دریائی و زمینی ارتش ژاپن با دادن ۲۷ هزار نفر تلفات مجبور به تسلیم گردید. ژاپنیهادر نتیجه این موفقیت ۳ هزار اسیر جنگی ۵۲ ارابه توپ و ۳۵ هزار قبضه تفنگ و مقدار زیادی مهمات و تجهیزات جنگی به غنیمت گرفتند این شکست ها از یک طرف و نارضایتی مردم از طرف دیگر ارکان حکومت تزاری را سخت دوچار تزلزل و ناراحتی ساخت تا آنجا که دولت مجبور گردید با ژاپن از در صلح درآید ژاپن نیز که دوچار تلفات و

ضایعات سنگین گردیده و اوضاع اقتصادی مغشوش و بارسنگین جنگ ممکن بود آنرا از پای درآورد حاضر شد صلح شرافتمندانه برقرار کند.

دولت آمریکا واسطه این صلح گردید قرار شد نمایندگان طرفین در بندر کوچک پرت اسموت (Portsmouth) در کرانه اقیانوس حاضر شده و شرایط صلح را تنظیم کنند.

قرار داد صلح در ۲۶ اوت ۱۹۰۵ بین نمایندگان دو طرف بامضاء رسیده و مبادله گردید بموجب این قرار داد عملاً مالکیت ژاپن در کره تأیید شد همچنین ژاپن در منچوری که تا آنوقت تحت الحمايه روس بود اختیاراتی بدست آورد و مقرر گردید طرفین ارتش خود را از آن ناحیه خارج ساخته و مقدراتش را به چینی‌ها که مالک حقیقی آن بودند تفویض نمایند.

پرت ارتور که پایگاه عظیم دریائی روس در شرق اقصی بود و همچنین نیمی از جزیره ساخالین بتصرف دولت ژاپن درآمد.

#### ۴ - آثار انقلاب و شورش

اما اوضاع داخلی روسیه بطوریکه اشاره گردید متشنج و آثار انقلاب و شورش بیش از پیش آن کشور را تهدید مینمود و بالاخره در اثر شکستها و برملاء شدن عیوب و نواقص و ضعف و زبونی نیروهای نظامی شورش ویی نظمی از نهم ژانویه ۱۹۰۵ آغاز گردید و چنین شایع شده بود که در این روزها اهالی شهر و کارگران خارج آن برهبری کشیشی بنام گاپن (Gapon) بمیدان قصر زمستانی تسار رفته و از پیشگاه امپراطور استدعای عفو و بخشش نسبت بمقصرین سیاسی و کمک و مساعدت نسبت به طبقه زحمتکش و کارگر نموده و بالاخره اعطای رژیم مشروطه و آزادیهای دیگر را خواستار خواهند شد.

گرچه سن من در آنموقع اقتضا نمیکرد باهمیت و کیفیت این انقلاب و خواسته‌های اهالی و عواقب کار متوجه شوم ولی کنجکاوی مرا وادار کرد بمعیت معلم فرانسوی خود مسیو کلاول (Klavel) بتماشای این جنبش که عنوانش تأمین صلح و سعادت مردم بود برویم. لذا با عزمی راسخ بطرف میدان قصر زمستانی که فاصله کمی با منزل ماداشت رهسپار شدیم خوشبختانه موقعی بدروازه مجلل میدان نامبرده رسیدیم که قبلاً جمعیت انبوهی راه را سد نموده بود و ما مجبوراً در

همان حوالی بانتظار حوادث توقف کردیم. لحظه‌ای نگذشت که صدای دلخراش شلیک تفنگ و صفیر گلوله بگوش رسید و سیل مردم وحشت زده با سرعت هرچه تمامتر بعقب برگشته و طوری فرار میکردند که من بزحمت موفق شدم خود را بکناری کشیده و پایمال جمعیت نگردم.

بعداً معلوم شد در آن روز قریب یکهزار نفر کشته و متجاوز از پنج هزار نفر زخمی شده اند و از آن روز بعد مبارزات دامنه دارتر و اغتشاشات شدیدتر شد که تا واژگون شدن رژیم امپراطوری ادامه یافته منتهی شدت و ضعف پیدامی کرد. در شورشهای ۱۹۰۷ ایامی را بخاطر دارم که در کوچه و خیابانهای شهر بطرزبورغ زد و خورد بین قشون دولتی و شورشیان ادامه داشت سربازان بفرمان افسران خود تفنگ ها را پر میکردند و در حالیکه بطرف جمعیت متوجه میشدند از تیر اندازی خودداری یا بهوا تیراندازی میکردند و جمعیت گاهی بهجوم ببادرت و پاره‌ای اوقات تظاهر بفرار میکرد روزی هم فرا رسید که دیگر افراد نظامی از فرماندهان خویش اطاعت نکرده نسبت باوامر آنان بی اعتنا شدند در این موقع بود که برحرارت و فعالیت شورشیان افزوده شد تا آنکه منجر بانقلاب کبیر ۱۹۱۷-۱۹۱۸ و اضمحلال خاندان امپراطوری رومانف گردید که شرح آن بالا مختصار خواهد آمد.



سر در میدان قصر زمستانی امپراتور در پترگراد

## فصل سوم

### نیروهای نظامی ایران قبل از متحدالشکل شدن آنها

- ۱ - مقدمه
- ۲ - بریگاد قزاق و رقابت روس و انگلیس
- ۳ - برخورد باراه زن معروف عباس چناری
- ۴ - ۹ مارس ۱۸۹۶ قرن شاه
- ۵ - قتل ناصرالدین شاه
- ۶ - ورود مظفرالدین شاه از تبریز به تهران
- ۷ - انضباط و وضع قشون ایران در آن زمان

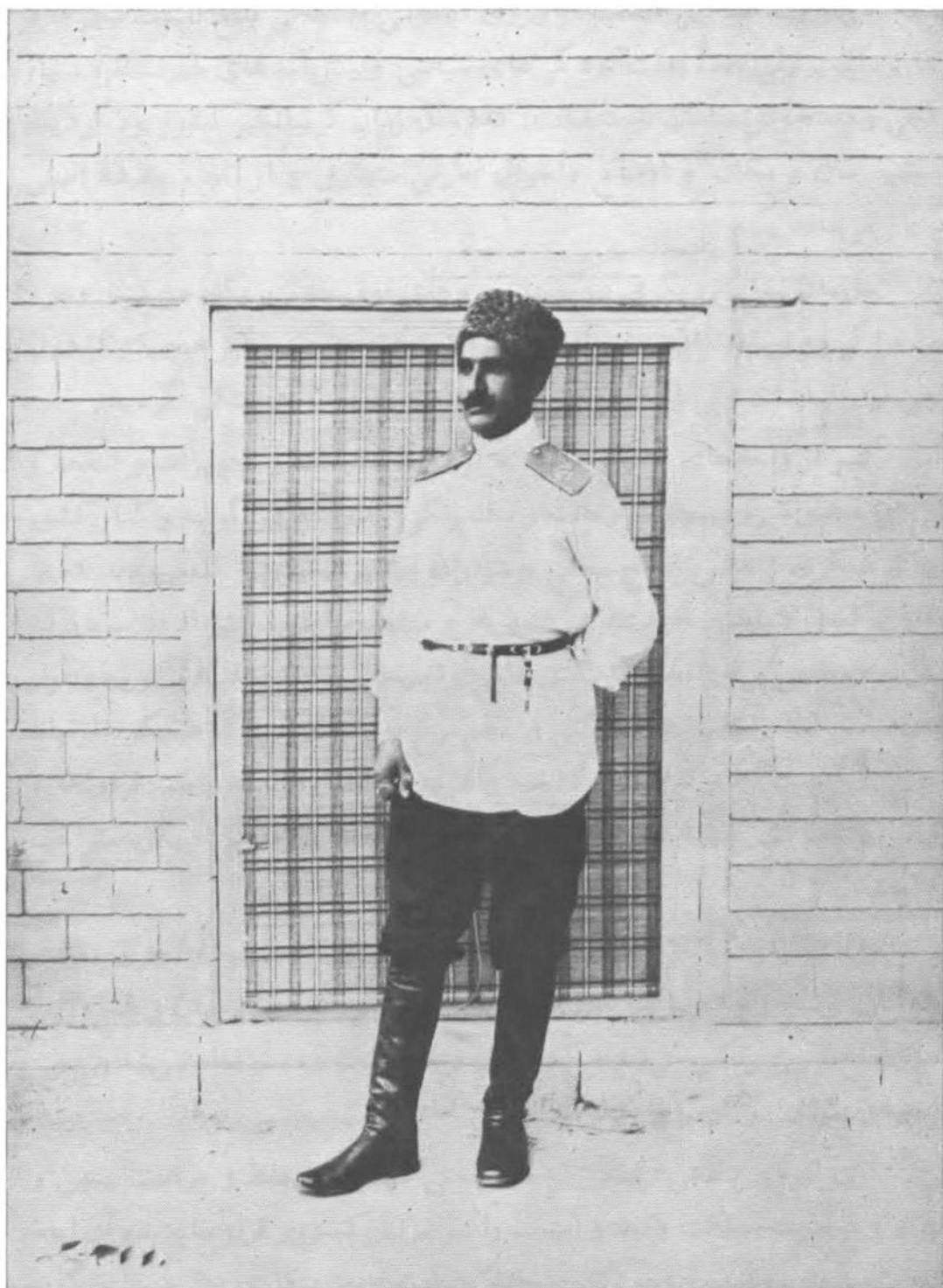
## فصل سوم

### نیروهای نظامی ایران قبل از متحدالشکل شدن آنها

#### ۱ - مقدمه

قبل از کودتای ۱۲۹۹ و ظهور رضاشاه کبیر که ارتش نوین ایران را بنیان گذاری فرمودند قشون ایران در وضع و حالتی رقت بار و تأثر انگیز بسر میبرد بدین معنی که نه ظاهری متجانس و متحدالشکل داشت و نه باطنی که حاکی از داشتن هدف و آرمان در راه حفظ و حراست ملک و ملت ایران باشد. دلیل عمده ناسازگاری را در این کیفیت باید جستجو کرد که اغلب قسمت های نظامی در حقیقت تحت اختیار دولت ایران نبوده بلکه بوسیله عمال بیگانه اداره میشدند. و مدار کار آن ها براراده و میل خارجیان قرار داشت و هر موقع که کشور خیلی نیرومند همجوار با دولت های ذی نفوذ میخواستند نظرات جابرانه خود را اعمال کنند یا اقدامات تجاوزکارانه ای بموقع اجرا گذارند از وجود قسمت های نظامی و تأمینی ایران استفاده می بردند بنابراین نه فقط موجودیت چنین عناصری مفید بحال ایران بنظر نمیآمد بلکه زیان و ضررش از لحاظ استقلال و تمامیت میهن غیر قابل انکار بود: بریگاد قزاق از لحاظ مراتب فوق در صف اول قرار داشت مع الوصف نقشی که در پایان موجودیت خویش ایفاء نمود حائز اهمیت و باعث گردید که در کشور تغییراتی بزرگ و تحولاتی شگرف بوجود آید و در واقع مسیر سرنوشت ایران از راه خطرناکی که در آن قدم میزد منحرف گردد.

مزیت بریگاد قزاق بر قسمت های دیگر نظامی ایران این بود که از همین نیرو رضاشاه کبیر ظهور و باتکای همین قوا بود که کودتای ۱۲۹۹ جامه عمل پوشیده و بعداً برای تشکیل ارتش ملی ایران کلیه قسمت های نظامی دیگر باین نیرو آمیخته و ارتشی پدید آوردند که توانست در اندک مدتی دست اجانب و ریزه خواران آن ها را از گریبان ملک و ملت ایران کوتاه ساخته و کشور را از حالت ملوک الطوائفی و عدم مرکزیت نجات بخشیده و آن را بسوی اتحاد و اتفاق و سربلندی و افتخار سوق دهد.



اعلیٰ حضرت فقید رضاشاہ کبیر قبل از کودتای ۱۲۹۹

اداره شهربانی و ژاندارمری نیز بدست افسران سوئدی سپرده شده بود و اگر چه در بدایت امر این قسمت از نیروی انتظامی قدمهایی بنفع امنیت شهرها و راه ها برداشت ولی بعداً بعلت آلودگی های سیاسی و پیش آمدهای غیرمنتظره دچار گمراهی و دستخوش سیاستهای متضادی که در آن زمان گریبانگیر کشور بود گردیده و برحسب زمان و مکان و اوضاع و احوال بطرفی متمایل و از انجام وظیفه اصلی خود باز می ماند .

سازمان نظامی دیگری در مقابل نیروهای فوق باسم بریگاد مرکزی وجود داشت و اگر چه فرماندهان و افسران آن ایرانی بودند و تحت تأثیر هیچیک از دول خارجی قرار نداشتند ولی نیروئی هم نبود که بتوان بقدرت آن متکی گردید .

غیر از واحدهای متنوع فوق که از لحاظ تعلیمات و تجهیزات و اسلحه و لباس و روحیه و غیره بهیچوجه وحدت و یک رنگی نداشتند در گوشه و کنار کشور نیروهای دیگری باسمی افواج محلی و سواران عشایری نیز پراکنده بودند که با سایر قوای کشور شباهتی نداشتند در شهرها و مخصوصاً در مرکز افراد سرباز که فاقد برنامه منظمی برای انجام خدمات نظامی و تعلیمات بودند اغلب در کوچه و بازار با همان لباس نظام بشغل هیزم شکنی و تخم مرغ فروشی و غیره که هیچگونه ارتباط و تناسبی با خدمت نظام نداشت پرداخته و شبها در اطاق هائیکه باسم قراولخانه در نقاط مختلف شهر تهیه شده بود و یا در قهوه خانه ها و اماکن دیگر باستراحت میپرداختند .

و اما سواران ایلات تحت سلطه خوانین و رؤسای مربوطه مجری مقاصد و نیات آنان بودند و چه بسا که این قبیل رؤسا بنا بتحریکات خارجیان و طمع ورزی خود آنان اعمالی را مرتکب می شدند که بزیان و ضرر ملک و ملت تمام می شد و کسی را قدرت و یارای سرکوب و منکوب ساختن آنان نبود .

آری نیروی دفاعی کشور که میبایستی عهده دار حفظ و حراست میهن و استقلال و تمامیت مملکت باشد و امنیت را در سراسر کشور برقرار سازد در آن ایام تیره بدین صورت در آمده و وجودش آمیخته بانکبت و جنایتکاری بود و من ناگزیر میبایستی در سازمانهای چنین نیروئی شغلی برای خود دست و پا میکردم . متأسفانه در آن زمان پدرم بسرای جاودانی شتافته و مرا در راه دشوار و پرپیچ و خم زندگانی



تنها باقی گذاشته بود ضمناً تأسف می‌خوردم که چرا تحصیلات خود را در یکی از رشته‌های فنی انجام نداده بودم تا شاید در راه و رسم تأمین زندگی توفیق بیشتری می‌یافتم و هدف روشن و بارزتری را استقبال می‌کردم، پس از چندی بالاخره چون تحصیلات نظامی خود را در روسیه به پایان رسانده بودم بر آن شدم که داخل خدمت بریگاد قزاق بشوم مخصوصاً که تا درجهٔ رهنس منت بریگاد مزبور بودم زیرا مرا برای تحصیل بخارج فرستاده و تا چندی هم مخارجم را بر عهده گرفته بود.

## ۲ - بریگاد قزاق و رقابت روس و انگلیس

اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریا مهر در کتاب (مأموریت برای وطنم) درخصوص بریگاد قزاق چنین مرقوم فرموده‌اند :

«ناصرالدین شاه بروسها اجازه داد که یک بریگاد قزاق ایرانی تحت فرماندهی افسران روس تشکیل دهند. این بریگاد که تحت اداره و اختیار دولت بیگانه بود چندی نگذشت که مؤثرترین نیروی جنگی ایران گردید»

چنین معروف است که لباس و سوارکاری قزاقان روسی بخصوص گارد تشریفاتی امپراطور که لباس چرکسی بتن داشتند نظر شاه ایران را بخود جلب ولذا از الکساندر سوم امپراطور روس تقاضا مینماید افسرانی برای ایجاد یک بریگاد قزاق بایران اعزام دارد.

مسلماً این مسئله مسبوق به تحریکات و نیرنگهای سیاسی عمال روس در ایران نیز بود که بوسیله درباریان و مقربین شاه را بوسوسه انداخته و وادار بچنین پیشنهاد خطرناکی نمودند.

باید دانست که متأسفانه در اواخر قرن نوزدهم میلادی در اثر رقابتی که بین دولتین انگلیس و روس در ایران بوجود آمده بود کشور ما در زیر سیاست نظامی و اقتصادی آن دو دولت سخت دوچار ضعف و زبونی گردیده و مجبور بود در مقابل خواسته‌ها و مقاصد آن‌ها سر تسلیم فرود آورد و هر روزه عرصه عملیات زیادتری برای انجام نظریات و برنامه‌های اقتصادی و نظامی که صرفاً متضمن منافع و مصالح آنان بود تفویض نماید ولی این امتیازات هیچگاه اشتباهی آن‌ها

را فرو نشانده بلکه رقابتشان همواره شدیدتر و دامنه دارتر و بیشتر از پیش میگردد و با ولع و حرص عجیبی همواره امتیازات تازه تر و با ارزش تری نسبت بحریف دیگر میخواستند. تا اینکه بسال ۱۹۰۷ ایرانرا به منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم و قسمت کوچکی را نیز بعنوان بی طرف باقی گذاشتند که خوشبختانه بعداً عملی نگردد و قدم مهمی که این دو حریف قوی پنجه در راه بسط و نفوذ اقتصادی خود در ایران برداشتند همانا ایجاد بانکهای استقراضی بود که شعبه اصلی آن در تهران دایر گردید، انگلیسها بانکی با اسم بانک شاهنشاهی در سال ۱۸۸۹ میلادی افتتاح و روسها بانک روسی را با سرمایه سرشاری نیز در مرکز ایجاد و هر دو مجری سیاست اقتصادی دولتهای خود بوده و از این راه منافع عظیمی در معاملات بانکی و موفقیت های مهمی در نیرنگ های اقتصادی خود بدست میآوردند.

بانک شاهنشاهی امتیاز چاپ و انتشار اسکناس را نیز در سراسر کشور در انحصار خود درآورد و با آزادی عملی که در معاملات برخوردار بود منافع خطیری نیز از این راه حاصل نمود و سیاست اقتصادی را کاملاً در دست داشت.

البته همین رویه را روس ها اعمال مینمودند و پالیاکف (Poliakof) مؤسس بانک که یکی از مقتصدین مشهور روس بود رقیب سرسختی در مقابل بانک شاهنشاهی گردید.

روس ها بسال ۱۸۹۰ میلادی به تشکیل بریگاد قزاق مبادرت و با تشکیل آن ارتباط مستقیم بین دربار ایران و امپراطوری روس برقرار و عامل کسب اخبار مهم و محرمانه گردید بطوریکه مأموران سیاسی روسیه باتکاء این نیرو در موارد لازم از اعمال هیچگونه زور و فشاری برای انجام مقاصد خود کوتاهی نمیکردند، مستشاران روسی در بریگاد قزاق دستور داشتند در تعلیم و تربیت افسران و افراد ایرانی پا فشاری و جدیت نمایند بلکه تعلیمات و تمرینات بهمان مراسم ادای احترامات تشریفاتی و نمایشات نظامی محدود بوده و به تربیت جنگی و پرورش احساسات وطن پرستی و صفات دیگری که لازمه آموزش نظامی است نپردازند از این جهت داوطلبانی که برای خدمت افسری در این بریگاد پذیرفته میشدند اغلب

فاقد معلومات و روح وطن پرستی بودند ، افراد را بیشتر از بین اشخاصی انتخاب میکردند که سابقه ماجراجوئی داشته یا اشخاصی که با بر تن کردن لباس قزاقی میخواستند مقاصد متعدیانه خود را انجام دهند و یا زمین و مکنت خود را حفظ نمایند .

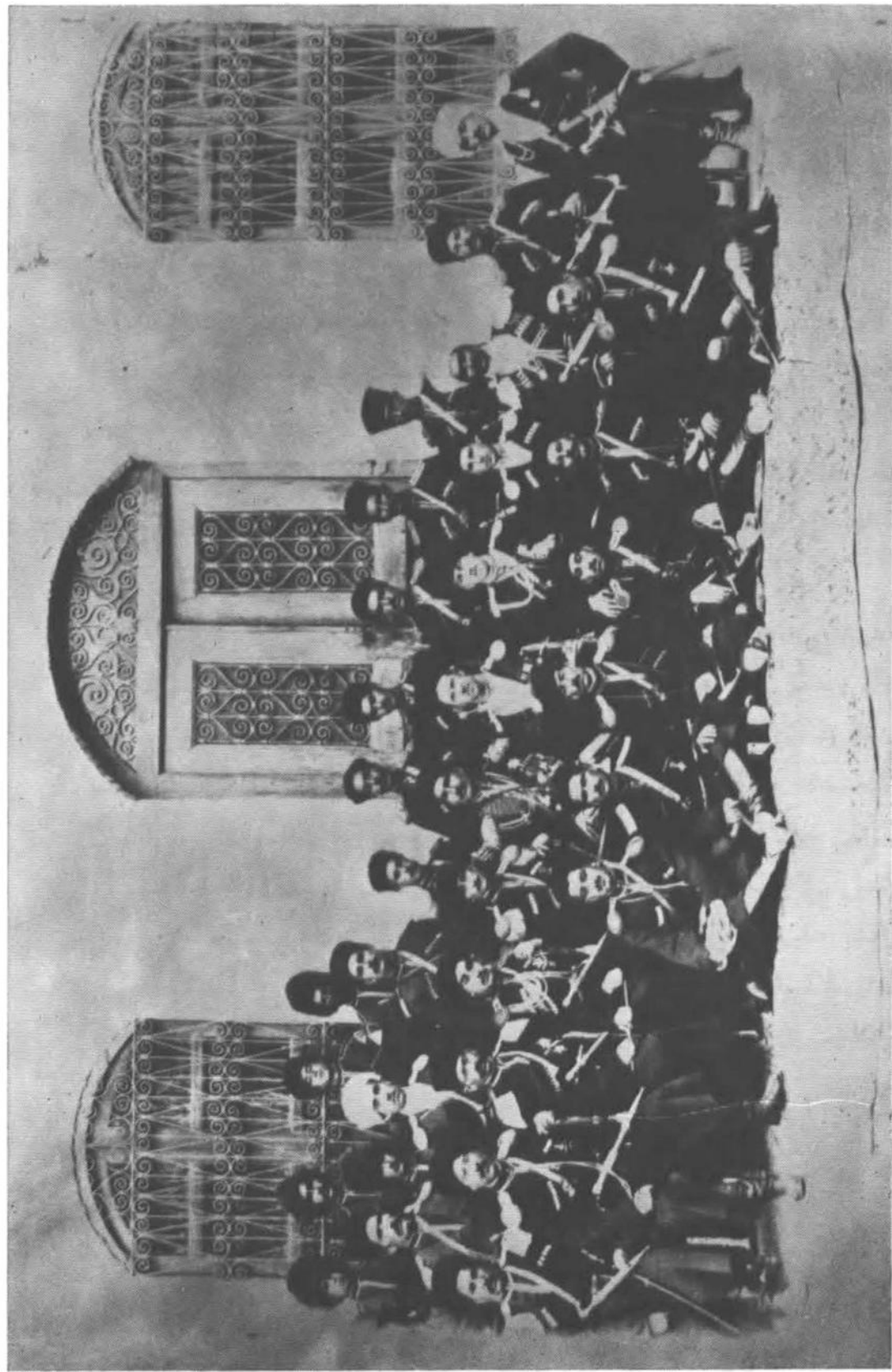
بریگاد قزاق مرکب بود از دسته های پیاده و سواره و توپخانه که روزانه بیش از دو ساعت صرف تعلیمات و تمرینات نظامی نمینمودند .

ابنیه قزاقخانه شامل عماراتی بود که اکنون ستاد نیروی زمینی و اداری وزارت جنگ در آن قرار گرفته ، تعلیمات و مشق های نظامی در محل وسیعی بنام میدان مشق صورت میگرفت که اینک عمارات رفیع وزارت امور خارجه و شهربانی کل و موزه ایران باستان و پستخانه و غیره در آن عرض اندام مینمایند ، یک باب مدرسه هم بنام مدرسه قزاقخانه تأسیس شده بود که دارای شش کلاس بوده و پسران افسران در آن پذیرفته میشدند . کلیه دروس در این مدرسه بزبان روسی تدریس و دانش آموزان پس از طی آن بزبان روسی آشنائی کامل پیدا میکردند .

پس از چندی بالا جبار وظایف و مأموریت های دیگری هم غیر از مأموریت های درباری به بریگاد قزاق محول کردند مثلاً پاره ای اوقات برای خاموش کردن اغتشاشات و بی نظمیه های محلی و گاه بمنظور تعقیب و مجازات یا غیان و عشایر سرکش فرستاده میشدند و در این مرحله از مأموریت ها بود که مستشاران ناگزیر شدند واحدها را تا اندازه ای به تعلیمات و تمرینات جنگی و ادار و بمقدمات شیوه کارزار آشناسازند و باین ترتیب تحولی در تربیت و حتی انتخاب افراد قزاق پدید آمد و نیز در خلال زد و خورد ها و جنگهای داخلی بود که افسران و افراد ورزیده و مہیای پیکار میشدند و قسمت های تشریفاتی طبعاً تا حدی دارای ارزش جنگی میگرددند .

درجات افسران ایرانی که به فرماندهی انتخاب میشدند اغلب با اهمیت واحد تحت فرماندهی آنها تطبیق نمیکرد مثلاً افسری با درجه سرتیپی به فرماندهی یک اسواران منصوب میگردد و یا یک میرپنج به فرماندهی گردان پیاده انتخاب میشد در صورتیکه میبایستی فرماندهی یک لشکر یا سپاه را عهده دار میگرددند .

در هریک از رسته های سه گانه تعدادی افسر و استوار و درجه دار روسی حکم فرمائی میکردند و موظف بودند اخلاق و رفتار و روحیات افسران و نفرات



علمای از افسران ایرانی و روسی قزاق : در وسط امیر پنجه رضاخان ( رضاشاه کبیر ) - سمت راست ایشان  
سرتیپ یزدان پناه ( سپهبد یزدان پناه فعلی ) و سرهنگ مطبوعی ( سرلشکر مطبوعی فعلی ) مشاهده میشوند

ایرانی را از هر لحاظ تحت نظر و مراقبت دقیقی قرار دهند و با افکار و رفتار و عقاید آن‌ها آشنا شوند و مسئله اطاعت کورکورانه را در ذهن آنان بگنجانند و حس ابتکار و شخصیت را در وجودشان خاموش نمایند. مع الوصف تدریجاً افسرانی در بریگاد پیدا شدند که به حیثیت و شرافت خویش پایند و از احساسات وطن پرستی بهره‌مند بودند. یکی از این افسران همان رضاخان (رضا شاه کبیر) بود که با آن‌سیما و وقیافه پر ابهت و مرموز و قامت برازنده و نبوغ و هوش ذاتی که خداوند متعال در نهاد وی بودیعت گذارده بود همه را در مقابل سیطره وجودش به کرنش و احترام وادار مینمود و هیچکس را جرئت تحکم و تمرد نسبت بایشان نبود. چنانکه در سال ۱۹۲۰ میلادی روز حرکت اردوی قزاق بشمال برای مبارزه با متجاسرین و کمونیست‌هایی که بایران حمله نموده بودند یکی از کلنل‌های روسی ایرادی از آتریاد تهران گرفت که فرماندهی قسمت پیاده آن بعهدہ امیر پنجه رضاخان بود :

میرپنچ بسختی خشمگین گردید و در همانجا سردوشی‌های خود را کنده و دستور داد وسائل سفر او را پیاده کنند افسران نزدیک ایرانی همه دستور دادند اثاثیه آن‌ها را نیز از گاری‌ها پائین آوردند قزاقان با مشاهده این منظره آشفته و غضبناک شدند و از چشمان شرر بارشان چنین بر می‌آمد که آماده هستند بامر فرمانده ایرانی خود بهر اقدام شدید و جسورانه‌ای مبادرت ورزند افسران روسی نگران شدند و کلنل بی ادب را که صلاح خویش را در دور شدن از محل واقعه دیده بود حاضر و وادار بطلبیدن پوزش نمودند و اتفاقاً پس از مدت کوتاهی که افسران روسی از خدمت بریگاد رانده شدند کلنل خاطی انتظار همه گونه تلافی را داشت ولی بر عکس با عظمت روح و گذشت امیر پنجه ایرانی روبرو و با کمال خوشی و رفاه روانه گردید .

برای آشنائی بروحیات افسران روسی و ایرانی و اصطکاک عقیده‌ای که پاره‌اوقات بین این دو فرقه روی میداد بی‌مناسبت نیست واقعه دیگری که بخاطر دارم حکایت کنم :

افسران روسیه امپراطوری بنا بر عادت و رسم دیرینه‌ای که در زندگانی فوجی و اجتماعی افسری بدان‌خو گرفته بودند عموماً بشب زنده داری و میگساری

وعیاشی علاقه منظر داشتند و اتفاق می افتاد که پس از صرف مشروب و گرم شدن سرها دستوراتی که از حدود متانت و عقل سلیم منحرف بود صادر میکردند مثلاً در یکی از این شبها دستور نواختن شیپور آشوب صادر و پادگان قزاق تهران را بصورت آماده باش درآوردند و افسر روسی مستشار توپخانه باتشبارسوار که اینجانب عهده دار فرماندهی آن بودم دستور داد فوراً بخارج از شهر حرکت و در آن جابجاخت و تاز و اشغال سریع موضع و تیراندازی که از تمرینات روزانه مخصوص آتشبارسوار است مشغول شوم من اظهار کردم در این تاریکی شب و بدون ضرورت انجام چنین حرکاتی غیر لازم و دور از حزم و احتیاط است این اظهارات بنظر افسر روسی گران و برخلاف اصل اطاعت و انضباط آمد امر را تکرار و در عین حال برای تهدید رولور خود را بیرون کشید این جافب نیز صلاح در این دیدم که هفت تیر خود را آماده کنم و برای دوئل غیر منتظره حاضر بشوم.

خوشبختانه در این موقع معاون لشکر قزاق کلنل فیلیپف (Filipof) روسی که از مستی و حال خراب مستشار توپخانه آگاه بود سر رسید و به مشارالیه دستور داد بمنزل رفته و استراحت کند. بعد ها در مواردی که دستورات غیر عملی و غلط از طرف افسران و درجه داران روسی صادر میگردد و نسبت به شرافت و حیثیت افسران ایرانی توهین آمیز بود کار بجائی میکشید که مشاجرات و مباحثات بمنازعه و گلاویز شدن نیز منجر میگردد.

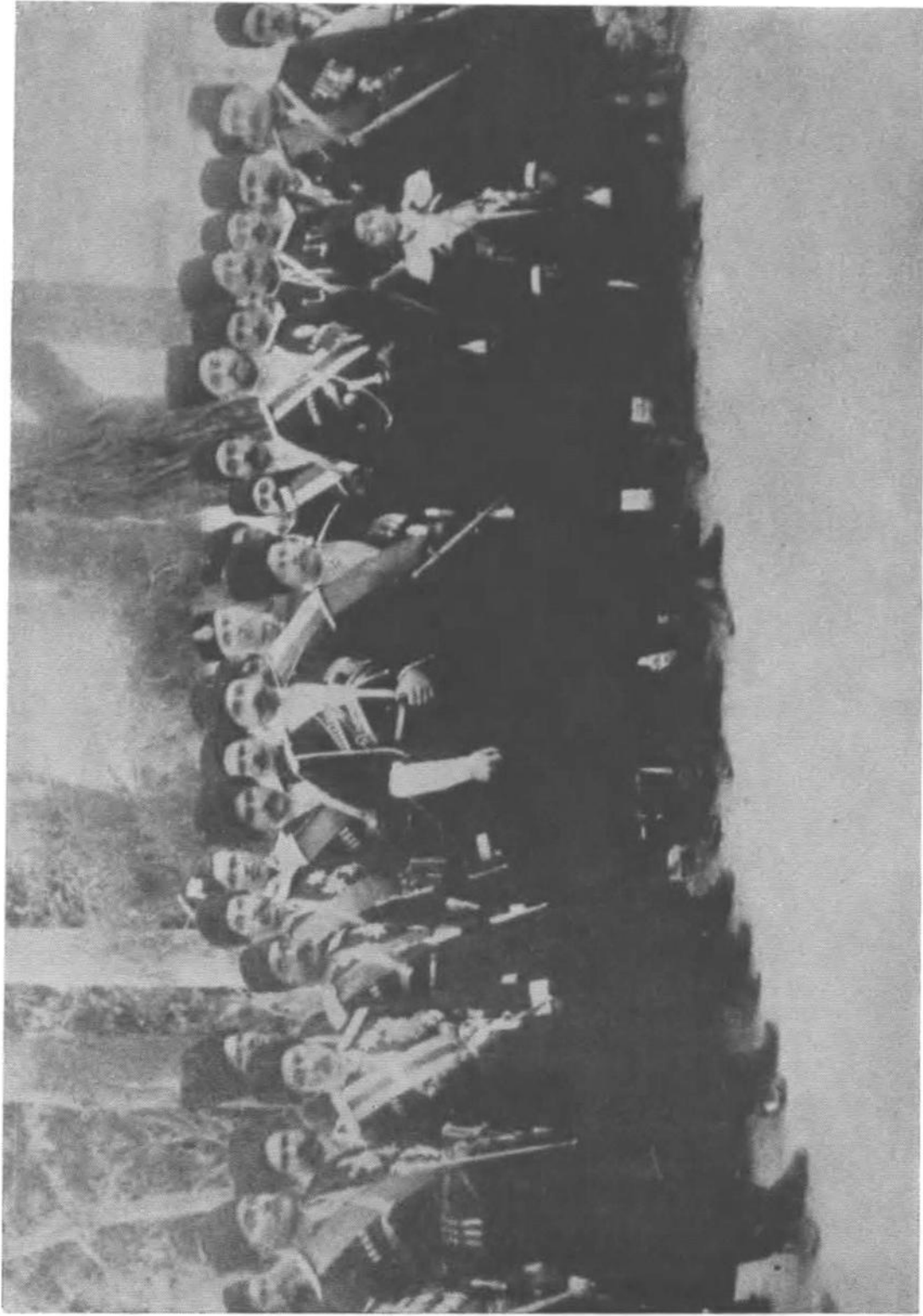
اینک برای اطلاع خوانندگان محترم صورت اسامی فرماندهان بریگاد که روسی بودند همچنین رؤسای آتامازور (ستاد) آنها را که از بین افسران ایرانی انتخاب میشدند از بدو تأسیس بریگاد قزاق الی انحلال آن تا آنجا که حافظه اجازه میدهد ذکر مینماید :

۱ - پالکونیک ( سرهنگ ) دامانتویچ (Damantovitch) که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بریگاد قزاق را تشکیل داد.

۲ - پالکونیک کوزمین کاراوایف (Kouzmin Caravaief) - در دوران سلطنت ناصرالدین شاه.

۳ - پالکونیک چار کفسکی ( Tcharkofsky ) - در دوران سلطنت ناصرالدین

شاه .



در این عکس ولعهد وقت محمد حسن میرزا قاجار که هنوز طفل است و دست راست او کلنل لیاخف (Liakhof) فرمانده بریگاد قزاق که در تصدی او مجلس شورای ملی بتوپ بسته شد و در وسط عکس، صف دوم، شاپشال (Chapchal) معلم روسی ولعهد نام برده دیده میشود .



در این عکس پدر نگارنده (نفر دوم صف اول سمت چپ) و کلنل چرنازوف (Tchernazoubof) فرمانده  
بریگاد قزاق در سال ۱۹۰۳ و عده‌ای از افسران ایرانی و روسی شاهده میشوند



۴ - پالکونیک شناوار (Chnaver) نیز در دوران سلطنت ناصرالدین شاه .

۵ - پالکونیک کاساکفسکی (Kasakofsky) - در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و اوایل مظفرالدین شاه .

۶ - پالکونیک چرنازوف (Tchernazoubof) - در دوران سلطنت مظفرالدین شاه .

۷ - پالکونیک لیاخف (Liakhof) - در دوران سلطنت محمدعلیشاه .

۸ - گنرال (ژنرال) شاهزاده وادبلسکی (Vadbolsky) - در دوران سلطنت احمد شاه .

۹ - پالکونیک پروزارکویچ (Prozorkevitch) - در دوران سلطنت احمد شاه موقتاً عهده دار ریاست گردید .

۱۰ - گنرال مایدل (Maidel) - در دوران سلطنت احمدشاه .

۱۱ - پالکونیک کلرژه (Klergé) - در دوران سلطنت احمد شاه .  
اینک اسامی رؤسای ستاد یا باصطلاح آن زمان رؤسای آتامازور قزاق که  
پست بسیار حساس و مهمی بشمار میرفت :

۱ - امیر تومان مارتیروس خان ارمنی که تحصیلات خود را در روسیه  
انجام و دانشکده السنه شرقی لازارف پطروگراد را تمام کرده بود از ابتدای فرماندهی  
کلنل دامانتویچ تا فرماندهی کلنل چرنازوف بدین سمت برقرار بود .

۲ - امیر تومان امان الله میرزا (پدر نگارنده) در زمان فرماندهی کلنل چرنازو  
بف بدین سمت برقرار گردید .

۳ - امیر تومان اسکندر خان ارمنی در زمان فرماندهی کلنل لیاخف و ژنرال  
وادبلسکی و بعد در زمان گنرال مایدل و کلنل کلرژه دارای این سمت بود .

۴ - سرتیپ محمدحسین خان آیرم در زمان فرماندهی کلنل پروزارکویچ  
شاغل این مقام شد .

۵ - سرتیپ محمد نخجوان امیر موثق (سپهد کنونی) در زمان فرماندهی  
ستار اسلسکی بریاست آتامازور تعیین شد .

**توضیحات: ۱ -** در جنگ بین الملل اول که نفوذ روس ها در ایران افزایش یافت ژنرال مایدل مأمور گردید بریگاد قزاق را به دیویزیون (لشکر) قزاق توسعه داده و در شهرهای مهم شمال ایران آتردیا هائی تشکیل دهد، ژنرال نامبرده مأموریت خود را با موفقیت انجام داد.

**۲ -** بطوریکه در تاریخ مشروطیت ایران هم ضبط است بامر محمد علی شاه کلنل لیاخف فرمانده بریگاد قزاق مجلس شورای ملی را به توپ بست و متحصنین را متفرق ساخت.

کلنل مزبور از طریق وزارت جنگ روسیه مراتب را بامپراطور روس نیکلای دوم گزارش داد و امپراطور بخط خود در ذیل آن نوشت: (آفرین بر قزاقان رشید).

**۳ -** کلنل کلرژه که در فهرست فرماندهی بریگاد اسمش برده شد از طرف دولت موقت کرنسکی (Kerensky) بعنوان رئیس دیویزیون قزاق بایران اعزام گردید ولی چون متکی بدولت مقتدر و پا برجائی نبود بدست کلنل ستارا سلسکی معاون لشکر با موافقت و معاضدت امیر پنجه رضاخان که در آن زمان فرماندهی پیاده نظام اتریا د همدان را عهده دار بود بر انداخته شد.

**۴ -** از کلیه افسران روسی اعم از آن هائی که مأمور بریگاد و بعداً دیویزیون قزاق شدند هیچیک خاطراتی از خود باقی نگذاشته بغیر از کلنل کاسا کفسکی که مأموریتش در ایران تا سال ۱۸۸۲ میلادی ادامه یافت این افسر خاطرات خود را روزانه یادداشت و مجموعه آن مدت چهل سال در آرشیو دانشکده خاورشناسی آکادمی علوم روسیه در توده ای از اسناد دیگر بدست فراموشی سپرده شده بود خود کلنل مایل به طبع و نشر آن ها بوده ولی شرکت او در جنگ روس و ژاپن مجالی برای وی باقی نگذاشت. در سال ۱۹۲۲ میلادی دانشکده خاورشناسی جماهیر شوروی با اینکه مصمم بچاپ این یادداشتها بود توفیق نیافت تا اینکه در سال ۱۹۶۱ انستیتوی خاورشناسی اتحاد جماهیر شوروی بالاخره نائل بطبع و توزیع آن گردید.

نظر باینکه یادداشتها و خاطرات کلنل کاسا کفسکی تا درجه ای معرف اوضاع و احوال آن روز ایران است و مخصوصاً چگونگی وضع بریگاد قزاق آنزمان

را بخوبی جلوه گر میسازد لذا مختصری از آنرا که جالب تشخیص داده شده ترجمه و از نظر خوانندگان محترم میگذراند:

(طبق یادداشت‌های کلنل کاما کفسکی فرمانده بریگاد قزاق شاهنشاهی).

### ۳- برخورد با راهزن معروف عباس چناری

بملاقات صدر اعظم رفتم (مقام صدراعظم ایران را در آن زمان امین السلطان اتابک دارا بود) و باینکه امر شده بود کسی را نپذیرند من وارد حیاط منزل شهری وی شدم لذا مجبور گشتم مدت چهار ساعت انتظار بکشم خوشبختانه در آن جا با معروف ترین راه زن یعنی عباس خان چناری (چنار قریه ایست در چهل کیلومتری همدان) که او نیز در انتظار ملاقات صدر اعظم بود بر خوردم و در صحبت را با وی گشودم و از این جهت زمان بسرعت سپری و چنین معلوم شد که عباس خان چناری یکی از سرکردگان ایل افشار همدان است: در بدو امر نامبرده بامنتهای صداقت و درستی در قسمت سوار افشار خدمت میکرد اما وقتی که نایب السلطنه (کامران میرزا) بوزارت جنگ منصوب میگردد بلافاصله مشارالیه را بطهران احضار مینماید تا شاید بتواند املاک و تیول وی را که در اطراف همدان داشته است تصاحب کند.

عباسخان که از مقاصد سوء شاهزاده آگاهی مییابد از طهران فرار کرده و از آنوقت با کلیه دستجاتی که برای دستگیری او فرستاده میشوند داخل نبرد گردیده و یکی را پس از دیگری شکست میدهد و نه فقط موفق به تارومار کردن سربازان میگردد بلکه دوازده توپ دولتی را نیز بغنیمت میگیرد. پس از چندی امیر نظام والی همدان بوی وعده تأمین و پیغام میدهد که اگر دست از سر پیچی و شرارت بردارد مجدداً بخدمت دولت قبول خواهد شد. عباس خان این پیشنهاد را پذیرفته دولت هم بوعده خود وفا کرده بدین معنی که او را بریاست قره سوران همدان منصوب و حقوق مکفی نیز برایش تعیین مینماید و تا سه ماه مرتباً حقوقش را می پردازند ولی بعداً بعهده تعویق میافتد تا اینکه بکلی قطع میگردد لذا عباس خان برای شکایت از امیر نظام متوسل به پسر او گردیده و عازم کردستان میشود. در کردستان اطلاع حاصل مینماید که امیر نظام مشغول توطئه و اقدام بر علیه او شده است و چناری را خائن و جنایتکار بدولت معرفی نموده و بهمان قره سورانهای تحت ریاست

او دستور داده اند که ویرا دستگیر و زنجیر کرده بتهران اعزام نمایند با اطلاع از این کیفیت چناری مخفیانه کردستان را ترک و خود را بتهران میرساند و مستقیماً داخل سفارت انگلیس گشته از مورتیمور دورانداسفیر کبیر انگلیس تقاضای وساطت و ضمانت مینماید و خواستار میشود که مراتب را باستحضار شاه برسانند ضمناً میگوید اگر سفیر انگلیس مایل بانجام تقاضای او نیست اطلاع دهد تا از همان راهیکه آمده است از تهران خارج شود.

دوراندا پس از چندین ساعت فکر و تعمق مصونیت عباسخان را تضمین و منزلی هم در سفارت برایش تعیین و بلافاصله بحضور شاه روانه و مراتب را بعرض میرساند. اعلیحضرت پس از استماع توضیحات سفیر انگلیس بالاخره دستور میدهد که چناری با خانواده اش در تهران اقامت و دهات او را در اطراف همدان بدولت واگذار و در عوض دو قریه در اطراف تهران بوی داده شود که زندگی نماید سفیر انگلیس هم مراتب را باو ابلاغ مینماید. عباسخان که از سرگردانی و زدو خورد با قوای دولتی به ستوه آمده بود شرایط را قبول و اکنون که من او را ملاقات مینمایم معلوم میشود مدتها است که نامبرده همه روزه از صبح تا پاسی از شب در منزل صدر اعظم بسر میبرد تا شاید مفاد فرمان شاه بموقع اجرا گذارده شود و با دادن تأمین و تحویل دو ملک در اطراف تهران خاطر وی آرامش یابد.

### نوروز و سلام شاهنشاهی

ساعت هفت صبح باتفاق مارتروس خان عازم سلام نوروز شدیم. نظامیان با لباس های سفید رنگ که از قشون اتریش اقتباس و تقلید شده و سایر شخصیت های کشور که جبهه های ترمه مزین به تکمه های الماسی نشان در بر کمرده صف آرائی نموده بودند در این قبیل سلامها معمولاً خارجی ها شرکت نمیکنند مگر کسانی که مورد مرحمت و توجه شاه باشند و من در زمره آن اشخاص بودم: سلام در تالار بزرگ موزه منعقد شده و در طرفین تخت سلطنت روحانیون و سادات قرار گرفته و زیر دست آن ها پسر و برادران و بستگان نزدیک شاه ایستاده و پس از آن ها تجرها و کارمندان عالی رتبه و بالاخره نظامیان بسر کردگی نایب السلطنه صف بسته بودند.

ساعت ده شاهنشاه نزول اجلال و منجم‌باشی باصدای غرا و لرزانی شروع به تلاوت آیات قرآنی نموده و بمحاسبه دقیق تحویل سال پرداخت در این لحظه کلیه حضار تظاهر به خدانشناسی کرده و صورت حق بجانبی بخود گرفته بودند در رأس آنان اعتمادالسلطنه و همقطاران بی ایمان‌روی قرار داشتند که از جیب‌های خود تربت امام حسین بیرون آورده و برای تبرک و تیمن بصورت خود مالیدند شاه از مقابل صفوف کلیه حضار عبور و بر مسند زرین سلطنت جلوس کردند - منجم‌باشی مجدداً بخواندن اوراد و اذکار پرداخت و با قیافه و لحنی آن‌ها را ادا میکرد که حتی حضار بخنده افتادند . بالاخره پس از آنکه ساعت دقیق و قطعی تحویل سال را منجم‌باشی اعلام کرد حضار شروع به روبوسی کردند . اشخاصی که در مقام تقریباً برابر بودند دو مرتبه روبوسی میکردند درحالیکه رئیسین ابتدا دست رؤسا و مافوقان خود را میبوسیدند و بعد روبوسی میکردند . باید دانست که تمام حضار کفشهای خود را از پا بیرون آورده بودند حتی مارتروس خان هم با پای برهنه وارد شد فقط اروپائی‌ها بخود اجازه داده بودند که کفش بر پا داشته باشند .

باری وقتی مراسم روبوسی پایان یافت شاه شروع بدادن عیدی فرمودند سالهای قبل پول طلا مرحمت میشد بعد از چندی پول طلا و نقره مخلوط تقسیم میکردند تا آن که بالاخره فقط پول نقره مرحمت مینمودند باین ترتیب که تعدادی مسکوک نقره که با اسم‌شاهی سفید معروف بود وارزش مجموع آن‌ها از دو تا سه تومان میشد قبلاً در کیسه‌های ابریشمی ریخته و کیسه‌ها را در سینی بزرگ طلائی چیده و بحضور میآوردند و اعلیحضرت با دست خود کیسه‌ها را برداشته و تقسیم مینمودند .

#### ۴ - ۹ مارس ۱۸۹۶ قرن شاه .

شاه مایل بود در تاریخ ۲۴ مارس سال ۱۸۹۶ جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را بر پا سازد مردم که زیر بار اجحافات و ستمگری دولت و عمال آن خُرد و ناتوان شده بودند بسیار ناراضی و خشمگین بنظر میرسیدند از طرفی تنها امید و اتکای شاه به قشونی بود که آن هم ماه‌ها از گرفتن حقوق محروم بوده است .

شاه برای اجتناب از هرگونه عصیان یا اتفاقات ناگوار دیگری که در نتیجه عدم رضایت مردم ممکن بود رخ دهد تصمیم میگرفت کلیه حقوق عقب افتاده

سربازان را تا روز جشن یکجا تأدیه نماید و برای این منظور متوسل به رابینو (Rabino) رئیس بانک شاهنشاهی میشود تا مبلغ یکصد و سی هزار تومان بعنوان وام دریافت دارد .

### ۵ - قتل ناصرالدین شاه

بطوریکه از گزارش کلنل کاساکفسی مورخ ۲۷ آوریل ۱۸۹۶ برئیس ستاد منطقه فرماندهی قفقاز برمیآید در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۸۹۶ ساعت دو و چهارده دقیقه بعد از ظهر یکی از ملتزمین اعلیحضرت بنام غلامحسین خان با حالی پریشان و مضطرب و لباسی خاک آلود نفس زنان وارد دفتر بریگاد قزاق گردید و پس از بستن درها و اطمینان به اینکه غیر از ما دو نفر ( یعنی غلامحسین خان و کلنل ) شخص دیگری در اطاق نیست چنین اظهار نمود :

من الساعة به تاخت از حضرت عبدالعظیم میرسم و مأمورم امر صدراعظم را هرچه زودتر به شما ابلاغ کنم : امروز بمناسبت روز جمعه شاه بحضرت عبدالعظیم رفته بودند هنگامیکه در صحن مطهر بادای فریضه مشغول بودند بدست جنایتکاری مورد سوء قصد قرار گرفته و با گلوله هفت تیر قلب شاه را هدف قرار میدهد که مجروح میگردند ولی بحمدالله خطری پیش بینی نمیشود و اکنون مشغول بستن زخم و جلوگیری از خونریزی هستند که بعداً شاه را بتهران بیاورند و تأکید شده است که موضوع باید با کمال دقت و سختی مستور و مکتوم بماند و بالاخره مقرر است که امنیت شهر به عهده سه نفر یعنی سردار اکرم (سردار اکرم از سرداران ارشد و بانفوذ دوره ناصرالدین شاه و فرماندهی صمیمی ترین فوج آذربایجان باو محول و مورد کمال اطمینان شاه بوده است ) و نظام الدوله (نظام-الدوله رئیس کل توپخانه نیز مورد اطمینان ولی اکنون پیرو فرسوده شده و در فتح هرات فرماندهی یک هنگ را عهده دار بوده است) و شخص شما واگذار میشود تا بامنتهای هوشیاری و جدیت از هرگونه شایعات فتنه انگیز و اغتشاشات جلوگیری شود . ضمناً غلامحسین خان با منتهای تأثر و هیجان اظهار میداشت که ناظر افتادن شاه در اثر اصابت گلوله بوده و نیز شاهد بوده است که چگونه ملتزمین شاه را در دست صدراعظم و صاحب جمع (برادر صدراعظم) گذارده و پراکنده شده اند . پس از ابلاغ او امر فوق غلامحسین خان بعجله نزد دو نفر دیگر رفت تا او امر صدراعظم را بآنان نیز اعلام کند در این اثناء قاصدی از طرف صاحب جمع رسید

وامریه صدراعظم را که شخصاً نگاشته بود بدست من داد عنوان مراسله از این قرار بود :

مقرب الخاقان - سرهنگ قزاق بشما مأموریت داده میشود که کلیه قزاقان را جمع آوری و به دستجات مختلف تقسیم و بهریک از آن ها امنیت قسمتی از شهر را محول و دستور دهید تا از بروز هرگونه اغتشاشی بسختی جلوگیری کنند .  
انشاءالله امشب بشهر مراجعت خواهم کرد . بحمدالله اتفاق ناگواری رخ نداده و ذات اقدس سلامت هستند .

ضمناً نامه رسان اطلاع داد که صاحب جمع در قصر سلطنتی منتظر من است و باید فوراً نزد ایشان رفته و دستخط همایونی را دریافت دارم . برای جلوگیری از هرگونه شایعات و اراجیف و اخبار فتنه انگیز و بروز انقلاب در شهر مخصوصاً در این موقع حساس که شاه و صدراعظم و اغلب وزیران از شهر خارج بودند بلافاصله مأمورانی باطراف شهر فرستادم تا فرماندهان قسمتها را حاضر کنند و کتباً امریه ذیل را توسط مارتروس خان صادر نمودم :

با اطلاع همگان میرساند سفیر فوق العاده عثمانی منیف پاشا (Mounif) که بنا بود چند روز دیگر وارد تهران شود بر خلاف انتظار امروز یکساعت دیگر بشهر وارد میشود نظر باینکه در حال حاضر قسمتهائی برای استقبال او حاضر نیستند لذا اعلیحضرت مقرر فرموده اند بلادرننگ کلیه بریگاد قزاق برای استقبال سفیر فوق العاده عثمانی حاضر شود - پس از صدور امریه فوق گزارش زیر را برای سفارت امپراطوری روس انشاء نمودم :

هم اکنون پیشخدمت شاه از حضرت عبدالعظیم بامنتهای نگرانی و هیجان خود را بنزد من رسانده و اطلاع داد که نسبت به شاه سوء قصد شده و یک نفر جانی گلوله بر معظم له زده و اصرار دارند که این خبر کاملاً مکتوم بماند . صدراعظم به سه نفر از شخصیت های ذیل :

سردار اکرم و نظام الدوله و من امر نموده که هرگونه اقدام و عمل لازمی را برای حفظ و حراست و امنیت شهر معمول داشته و افراد با فشنگهای جنگی مجهز گردند . من بالصراحه خواستار شدم تا تکلیفم را معین کنند و معلوم شود من دستورات چه شخصی را باید اجرا کنم . . . جواب دادند فقط اوامر و دستورات صدراعظم باید

بموقع اجرا گذارده شود . من هم برای صدراعظم پیغام فرستادم که چون دستورات  
واصله فوری و فوتی بود اجرا کردم ولی درآتیه انتظار دارم که اوامر را کتباً بامضا  
و مهر خودتان ابلاغ فرمائید و مجدداً از سفارت هم خواستار شدم اطلاع دهند در  
صورت وقوع اشکالات چه روشی را باید اتخاذ کنم و آیا دستورات وزیر جنگ قابل  
اجراست و یا اوامر صدراعظم باید انجام گردد و اضافه نمودم هم اکنون صاحب جمع  
برادر صدراعظم با شتاب و عجله بتهران وارد و من را با قید فوریت بقصر هما یونی  
دعوت نموده . . . . .

پس از ارسال گزارش فوق به سفارت در انتظار قزاقها که بواسطه تصادف با روز  
جمعه جمع آوری آنها دوچار اشکال فراوان شده بود بسرعت عازم کاخ شدم .  
وقتی بقصر رسیدم که شاه را آورده بودند و معلوم شد غلامحسین خان  
(پیشخدمت) که حامل خبر مجروح شدن شاه بود فقط چند دقیقه قبل از آوردن شاه  
موفق بملاقات من گشته در هر حال هر قدر بقصر نزدیکتر میشدم علائم اضطراب  
و نگرانی بیشتر میشد ضمناً معلوم گردید که نه فقط در ورودی ارگ باز میباشد بلکه  
کلید درهای ورودی بقصر گشوده و بوسیله هیچ نیروئی پاسداری نمیشود .  
بلافاصله پس از ورود من یک اسواران قزاق که از نفرات قسمتهای مختلف تشکیل  
شده بود فرا رسید . افراد فوج سواد کوه و بستگان صدراعظم که نیز رسیده بودند  
مستحفظی قصر را عهده دار شدند . از اسواران مزبور یک قسمت را فوراً برای  
حفاظت سفارت روس اعزام داشتم . چیزی نگذشت که ملازمان دربار و شخصیت  
های مهم کشوری یکی پس از دیگری وارد دربار شدند از اعضاء سفارتخانه ها اول  
کسی که حاضر گردید مستشار سفارت انگلیس باتفاق دکتر انگلیسی ( سکالی )  
بود .

یکی از اقدامات بموقع و مؤثری که از طرف صدراعظم بعمل آمد این بود  
که دستور داد کلیه درهای ورودی به حیاط های وسیع رابه بندند و فقط در بزرگ  
جنوبی که مدخل اولین حیاط تالار پذیرائی و تخت مرمر است برای آمد و شد باز باشد  
به حیاطی که در آن بنای شورای سلطنتی و قسمتی از وزارت خارجه و دفتر  
حاجب الدوله قرار داشت و بوسیله نرده ضخیم آهنین مجزا میگردد هیچکس بدون  
اجازه شخص صدراعظم و دو برادر او امین الملک ( امین الملک سمت وزارت دارائی  
وزارت کشور را دارا بود ) و صاحب جمع حق ورود نداشت . بمحض اینکه وارد



قصر شدم صدراعظم مرا به کناری کشید و وخامت اوضاع را مختصراً گوشزد و حفاظت شهر را بمن محول کرد ولی نگاهداری ارک کما فی السابق بعهده سردار اکرم واگذار بود. در حین گفتگو با صدراعظم که در وضعیتی چنین وخیم خونسردی و روشنفکری و ابهت خود را کاملاً حفظ و مسلط بنفس بود حضرت والا شاهزاده نایب السلطنه از اندرون قصر بیرون آمد ولی با حالی چنان رقت انگیز و متأثر بار و وحشت زده و رنگی پریده و چشمانی بهر سو نگران که گوئی دیگر امیدی برایش باقی نمانده است . . . . و او اولین کسی بود که مرا بکشته شدن شاه آگاه ساخت و گفت پناه بر خدا تیر مستقیماً بقلب شاه اصابت کرده .

این خبر و تجسم اوضاع وخیم و خطیری که ممکن بود ایجاد شود ترس و وحشتی زاید الوصف در من ایجاد نمود و بمسئولیت سنگین خود در چنین موقعی متوجه شدم از این جهت حتی یک ثانیه هم در نگ را جائز ندانسته لذا خاموشی حزن انگیز و با عظمت حضار را شکسته به صدراعظم عرض کردم . بطوریکه استنباط مینمایم من باید فقط او امر حضرت اشرف را که به مهر و امضای خود موشع نموده باشید اجرا نمایم و لا غیر - صدراعظم از لحاظ نزاکت اظهار داشت که دستورات حضرت والا نیز حتمی الاجراست . این اظهارات در موقعی چنین مشکل و خطیر برای من قابل قبول نبود لذا مجبور شدم توضیح بدهم که در موارد پیچیده و خطرناک اخذ دستور از دو طرف به ضرر و زیان پیشرفت کار است و خواهش کردم صراحتاً بگویند برای کسب دستور بکجا باید مراجعه نمایم . نایب السلطنه با درک منظور و موقعیت گفت خوبست شما با نظر و ابتکار خود عمل کنید . . . بعداً هم اضافه نمودند که من بعدی مغموم و مستاصلم که فکرم درست کار نمیکند و قادر باخذ هیچگونه تصمیم نیستم لذا بهتر است که شما به جناب اشرف صدراعظم مراجعه نمائید و پس از ادای این سخنان نایب السلطنه با حالی پریشان و اندامی لرزان به طرف درب خروجی رفته و با کالسکه عازم امیریه باغ شخصی خود گردید . پس از عزیمت نایب السلطنه صدراعظم بیخ گوشي بمن گفت در صورتیکه محتاج باخذ دستور بشوید مستقیماً بمن مراجعه و دستورات لازمه را حضوراً اخذ و بموقع اجرا گذارید من بشما اطمینان کامل دارم در این موقع کاردار سفارت امپراطور روس آقای گریگورویچ ( Grigorovich ) وارد قصر سلطنتی شد و من در تعقیب گزارشی

که قبلاً داده بودم بقیه آنچه را که رخ داده بود باستخصار ایشان رساندم. کاردار هم پس از مذاکره با صدر اعظم مراتب را تأیید و تأکید نمود که امنیت شهر بر عهده من است و برای اخذ دستور باید فقط بجناب صدر اعظم مراجعه کنم. نیم ساعت دیگر در قصر توقف کرده و اطلاعات تکمیلی ذیل را بدست آوردم :

شاه بمناسبت روز جمعه عازم شاه عبدالعظیم گردیده و مصمم میشود بدون مقدمه وارد حرم گردد ملتزمین اظهار مینمایند بهتر است اول ناهار صرف فرموده و بعد مشرف شوند، شاه قبول نکرده و میگوید میخواهم در صحن نماز بخوانم که آن هم بیش از ۱۰ دقیقه بطول میانجامد پس از آن ناهار صرف خواهم کرد. صدر اعظم از لحاظ احتیاط و شاید احساس خطر پیشنهاد مینماید صحن را قرق نمایند، شاه نپذیرفته و اظهار میدارد مایل است با توده مردم فریضه را بجای آورد و بلافاصله وارد صحن میشوند و موقعیکه نزدیک مرقد مطهر میایستند شخصی که ملبس به لباده گشاد و آستین های فراخی بوده خیلی نزدیک شده و تظاهر مینماید میخواهد عریضه را که در دست دارد تقدیم نماید ولی معلوم شد در آستین هفت تیری پنهان داشته که بطرف شاه آتش مینماید. شاه فقط میتواند بگوید بگیرید، بگیرید و پس از آن جسد بیروحش بدامن اطرافیان سقوط مینماید. جسد را بلافاصله بصحن مجاور (امامزاده حمزه) که محبوب ترین همسر شاه جیران خانم (فرع السلطنه) در آن جا مدفون است انتقال میدهند. در موقع بزمین گذاردن جسد چند مرتبه تشنج خفیفی عارض آن گردیده پس از آن بکلی دارفانی را وداع مینماید، پس از معاینه جسد معلوم میشود شاه دارای قلب بزرگی بوده زیرا گلوله که کالیبرش بزرگ بوده با اینکه بین دنده ششم و هفتم عبور مینماید قسمت سفلی قلب را سوراخ کرده و در ستون فقرات قرار میگیرد و چنانچه قلب شاه باندازه معمول بوده گلوله نمیتوانست بدان اصابت نماید، در هر حال جنازه را یک ساعت و نیم در شاهزاده عبدالعظیم نگاهداشته و سپس مصمم میشوند که آن را بتهران حمل نمایند. بدین ترتیب که جسد شاه را پیش خدمتان به کالسکه حمل و آن را طوری نگاه داشته و تظاهر مینمایند مثل اینکه زنده است و در شهر کالسکه را به سرعت بحرکت درمیآورند. خلاصه آنکه صدر اعظم در انتقال جسد شاه از حضرت عبدالعظیم بتهران چنان مهارتی بخرج

میدهد که همه تصور مینمایند شاه زنده است و حتی قراولان میدان توپخانه (میدان سپه کنونی) و پاسداران ارک احترامات لازمه معمولی را بجا میآورند و دسته موزیک بنواختن سلام شاهنشاهی میپردازد. توضیح آنکه جنایتکار پس از تیراندازی بطرف شاه مصمم بوده تیردوم را بطرف صدراعظم خالی کند ولی اطرافیان شاه و وزترین مخصوصاً نسوان فرصت نداده و بر سرش هجوم آورده و معین الدوله پیشخدمت مخصوص بزحمت موفق میشود رولور را از چنگ قاتل بیرون آورده و بطرفی پرتاب کند (رولور همان موقع مفقود شده و تا کنون بدست نیامده است).

بطوریکه اشاره شد زنهایی که در صحن بودند میخواستند قاتل را قطعه قطعه کنند و با چنان شور و شری بر سرش میریزند که صدراعظم باعدهٔ قلیلی از ملتزمین که فرار نکرده بودند بزحمت میتوانند برای بازپرسی و کشف همدستان قاتل را از چنگ آنان رها ساخته و او را با کالسکه بقصر روانه سازند. کالسکه سواری شاه معمولاً درب اندرون توقف میکرد ولی این مرتبه بطرف درب عمده عالی قاپو روانه و داخل دیوان خانه تخت مرمر گردیده و در آن جا اسبها را بازو کالسکه را با دست داخل حیاط دوم و بالاخره داخل باغ قصر نمودند و از آن جا جسد شاه را بر روی صندلی چرخ دار قرار داده داخل گلخانه و سپس به اطاق الماس و بر روی توشکی که در کف اطاق گسترده بود قرار میدهند و حاجی فریدون میرزا شاهزاده کهن سال که به تقوا و خداپرستی شهرت داشته است مأمور میشود بر سر جسد شاه نشسته و دعا بخواند همان شب هم غسل و شست و شوی میت انجام میگیرد . . . . .

پس از دادن دستورات لازم و تعیین رؤسا و تقسیم قوا بین برزنهای شهر مجدداً بقصر باز گشتم و در این موقع صدراعظم و کاردار سفارت امپراطوری روس و سفیر انگلیس با مستشاران مربوطه در تلگرافخانه قصر حضور داشته و مشغول گفتگو با ولیعهد ایران در تبریز بودند. صدراعظم پس از آنکه موفق گردید با اراده قوی و همتی بلند بحران دوره فترت را بگذراند و مانع بروز هر گونه اغتشاش و آشوبی بشود ناگهان بیمار شد و قدرت و توانائی خود را از دست داد و دردهای شدید معده توأم با بیهوشی و غش وی را از پای در آورد.

در این لحظات حساس درباریان بطوری دست و پای خود را گم کرده و گیج شده بودند که سفیر انگلیس مجبور شد شخصاً فنجان و نعلبکی و قاشق چای -

خوری را شسته و برای خود چای بریزد مدتی هم در جستجوی قندان که معلوم نبود در کجا گذاشته‌اند بر آمد .

صدراعظم با حضور نمایندگان روسیه و انگلیس ماجرا را تلگرافاً باستحضار ولیعهد رسانیده و از سلطان جدید کسب تکلیف نمودند . مظفرالدین شاه سؤال کرد چه اشخاصی در اطاق تلگراف حضور دارند وقتی اسامی حضار گفته شد استفسار کردند پس نایب السلطنه کجا است ؟ جواب داده شد نایب السلطنه بامیریه تشریف برده‌اند پس از جواب و سؤال یکساعت بعد تلگراف دقیق و متینی بدین مضمون از طرف مظفرالدین شاه واصل گردید : از اقداماتی که کرده‌اید ممنونم زمام کشور کمافی السابق بدست صدراعظم خواهد بود و به تمام فرماندهان و شاهزادگان و وزیران و حکام و روحانیون و دیگران ابلاغ نمائید که اراده ما براین است که کمافی السابق بر تق و فتق امور محوله ادامه داده و هیچ یک از توجهات و عنایات ما محروم نخواهند ماند .

کلیده تقاضاها و اطلاعات را توسط جناب شما گزارش دهند، ضمناً بصدراعظم امر شد تا ورود شاه بهیچ صورت از قصر خارج نشود همه در فکر بودند که باین ترتیب تکلیف نایب السلطنه چه خواهد شد و ایشان چه رویه را اتخاذ خواهند کرد . نظر باشنائی و سابقه که باخلاق شاهزاده نایب السلطنه داشتم و کلیده درهای ورودی و خروجی باغ امیریه بر من معلوم و مستحفظین و پاسداران شاهزاده همه مرا می‌شناختند و برایم احترام قائل بودند داوطلب شدم بملاقات ایشان رفته و وضعیت را روشن سازم . پیشنهاد این جانب مورد قبول واقع گردید و تقاضا نمودم سردار افخم و کیل الدوله نیز همراه من باشد . ( و کیل الدوله شخصی است که بدست نایب السلطنه از حضيض ذلت به اوج قدرت رسیده و مورد کمال علاقه او بوده است ) .

سواد تلگراف مظفرالدین شاه نیز بسردار افخم داده شد که بنظر نایب - السلطنه برسانند . ساعت مقارن ده شب بود که ما بطرف امیریه عازم و حضور نایب السلطنه بار یافتیم . حال شاهزاده رقت آور و فلاکت بار و بقدری ترس و وحشت بر او مستولی شده بود که قدرت تکلم نداشت و بزحمت با جملاتی نامفهوم و آمیخته با کلمات فارسی و فرانسه صحبت میکرد . ورود ناگهانی اینجانب شاهزاده

را نگران ساخت ولی بادیدن سردار افخم که تلگراف را تقدیم کرد قدری بخود آمده و مشغول مطالعه تلگراف گردید من آغاز سخن کرده و عرض کردم تلگراف شاهنشاه جدید که سؤال فرموده اند نایب السلطنه کجا هستند باستحضار میرسد اراده شاهنشاه بر این است که حضرت والا در این روزهای پرهیجان و پر ملال کشور گوشه گیری اختیار نفرمائید ضمناً هم تذکر دادم که تکلیف شاهزاده کاملاً مشخص و روشن است و بدون چون و چرا باید تابع دستور صدراعظم باشند. نایب السلطنه بسیار نگران شد و گفت من نمیدانم که صدراعظم که همواره دشمن خونی من بوده اکنون چه رفتاری بامن خواهد کرد و اضافه نمود که فقط به پشتیبانی دولت روس امیدوار هستم ولی من اظهار نظری نکردم لذا نایب السلطنه باز هم باناراحتی سؤال کرد چرا خاموش هستم در جواب گفتم مأموریتی که بمن محول گردیده این بوده است که حضرت والا را در جریان امر بگذارم که اکنون انجام پذیرفته و دیگر عرضی ندارم و مرخص میشوم ولی اگر لازم بدانند مراتبی را باستحضار کاردار سفارت روس برسانم مرقوم دارید تا مراسله را به مقصد برسانم. نایب السلطنه اصرار ورزید که من نظریات خود را آشکار سازم که بالاخره توضیح دادم اراده شاه جدید که مورد تأیید نمایندگان روس و انگلیس هم میباشد بر این است که امور مملکت بدست صدراعظم قرار گیرد و راجع بایشان وظل السلطان صحبتی بمیان نیامده است بنابراین بعقیده اینجانب لازم خواهد بود که شاهزاده تلگرافی توسط صدراعظم حضور شاه عرض و اطاعت و انقیاد خود را اعلام فرمایند ولی نایب السلطنه اظهار داشت که امشب حالم خوب نیست و حواسم بر سر جای خود نمیباشد و وعده دادند که فردا تلگراف را تهیه و ارسال خواهند داشت لذا من هم از امیریه مستقیم نزد کاردار سفارت امپراطوری رفته و مراتب را جزء به جزء باستحضار ایشان رساندم. بطور کلی اغتشاشی در شهر روی نداد حتی میتوان گفت که نسبت به ایام حیات شاه شهید و حکمرانی نایب السلطنه آرامش بیشتری حکمفرما بود زیرا پلیس با شرکت قزاق ها در امر نگاهداری شهر نهایت مراقبت را بخرج داده از طرفی هم مأموران و اعیان و اشراف از سخت گیری ها و اعمال مجازات صدراعظم بیم داشتند زیرا در این موقع حساس وظائف وزیر جنگ را در واقع مستقیماً صدراعظم انجام میداد و تمام دستورات مربوط به پادگان شهر

از طرف ایشان صادر میگردد . احتمال قوی دارد که سردار اکرم بوزارت جنگ منصوب و اینجانب مجری دستورات ایشان باشم .

#### ۴ - ورود مظفرالدین از تبریز به تهران .

(ترجمه گزارش شماره ۱۲ مورخ ۲۷ مه ۱۸۹۶ میلادی کلنل کاساکفسی)  
به ستاد فرماندهی قفقاز : ۲۵ مه - پاسی از شب گذشته بود که صدراعظم مرا بقصر احضار و اظهار داشتند که همه بلااستثناء حتی مرئوسین نزدیک دربار اطمینان دارند که موکب شاهانه ۲۷ مه (دو روز دیگر) وارد تهران گردیده و مدت یک شبانه روز هم دریافت آباد برای پذیرائی مستقبلین توقف خواهند فرمود و هم اکنون قاصدی از یافت آباد آمده و حامل اوامر شاه میباشد :

ولی درحقیقت موکب همایونی فردا ۲۶ مه ساعت ۱۱ وارد خواهند گردید ولی هیچیک از افسران روسی و فرماندهان قسمت ها نباید تا دقیقه آخر از این موضوع اطلاع حاصل کنند .

با کسب این خبر در ساعت ۹ صبح ۲۶ مه تمام نفرات بریگاد را بدون تظاهر بعجله و شتاب بعنوان تمرین تشریفات استقبال شاه احضار نموده و فقط نفرات مأمور پستها و امر بران را بجای خود باقی گذاردم . ضمناً دستور دادم قزاقها با لباس خدمت و بدون سروصدا جمع شوند تا جلب توجه مردم نشده اجتماع نکنند . درست ساعت ۱۰ صبح بود که بریگاد از میدان مشق بترتیب بالا حرکت و پیشاپیش آن اسواران گارد و بدنبالش سه هنگ تمام و بالاخره چهل نفر از قزاقهای مهاجر ( این مهاجرین مسلمانانی بودند که از خارج و بیشتر از قفقاز بایران مهاجرت کرده بودند ) مورد اطمینان انتخاب و در عقب ستون قرار داده شدند . آتشبار سوار با تمام وسائل جنگی در میدان مشق بحال آماده باش باقی ماند اسکادران گارد پس از عبور از شهر بدروازه اسبدوانی رسیده و در بیرون شهر در اطراف باغشاه ( میدان اسبدوانی سابق ) متفرق و مقرر داشتم کلیه دکا کین مسیر راه شاه را به بندند و پستهای بر فراز بامهای منازل خط سیر مستقر نمودم .

مهاجرین نامبرده که بآرامی و متانت عقب ستون حرکت میکردند بسرعت جمعیت و دروازه بانانی را که بر روی خاکریز خندق طرفین دروازه گرد آمده بودند متفرق ساختند .

طبق اطلاعاتیکه در مدت یک ماه و نیم نگاهداری شهر تهران بدست آمده بود معلوم گردید که اطراف دروازه‌ها کانون آتارشیستها ( آشوب‌طلبان ) است و مخصوصاً دروازه بانان و گمرک چیان بیشتر مورد سوء ظن بودند . باین واسطه هشت نفر از گمرک چیان و دروازه بانان را بلادرننگ بازداشت و در بنای محصور و محکمی زندانی کردم و بنا باختیاراتیکه باینجانب تفویض شده بود و بنام شاه اعلام کردم که اگر حتی ریگی بطرف کالسکه شاه که عمأ قریب از اینجا عبور خواهد کرد پرتاب شود و یا ناسزائی بگوش برسد رئیس پاسداران بلادرننگ در همین دروازه بدار آویخته خواهند شد . در این موقع فرماندهان افواج سواران خود را بترتیب در طرفین خیابان مستقر و بدین منوال راه از دروازه تا ارک اشغال و حفاظت شد .

درست در ساعت ۱۱ بود که موکب همایونی از راه قزوین نمایان و نزدیک دیوار باغ شاه بسمت چپ پیچیده و بطرف شمال رهسپار شدند . این همان راهی است که حفاظت و حراست آن بسواران گارد سپرده شده بود . موقعیکه کالسکه شاه نزدیک می‌شد و من آماده بودم بتاخت از شاهنشاه استقبال نمایم پیدا شدن ناگهانی سه نفر که بر اسبهای ممتاز عربی سوار و دو نفرشان سید و دیگری عمأمه سفید رنگی بسر داشت مرا از حرکت باز داشت و چنین معلوم بود این سه سوارمردتی است در گوشه منتظر ورود شاه بودند و اینک برای انجام منظور خویش محل دروازه را انتخاب و بدانجا رهسپار گردیده‌اند .

چون قزاقان نتوانستند با هیچگونه تهدید و داد و فریادی موفق برانند آنان از محل مزبور گردند لذا باشمشیر برهنه نزدیک شده و امر دادم فوراً دور شوند ولی این اخطار هم مؤثر واقع نگردیده و اعتنائی نکردند لذا مهاجرین نامبرده با اینکه نسبت بسادات و اشخاص مهم احساس احترام میکردند معذالک بآنها حمله‌ور گشتند و دو نفر سید را مجبور بفرار کردند ولی سوار عمامه سفید از جای خود حرکت نکرد و باچشمائی شرربار و جسارتی فوق‌العاده بجای خود میخکوب شده بود بناچار فریاد زدم بگیرید و به‌بندید و این فرمان باعث شد که چوب و چماق و شلاق بر سر و روی شیخ نثار گردد در این حال اسب وحشت زده بر روی دودست بلند و عنان اختیار از دست سوار بدر رفت و مجبور شد با دودست قاچ

زین را چسبیده و سعی نماید خود را از معرکه خارج سازد ولی ۳ نفر قزاق بسرعت هر چه تمامتر بدنبال او روانه گردیدند و در این موقع موکب شاه نزدیک میشد :

در پیشاپیش کالسگه شاه عده‌ای از غلامان آذربایجانی حرکت میکردند من گزارش دادم در شهر آرامش حکمفرماست اعلیحضرت جمله فوق را باخشنودی تکرار و بعداً از من احوالپرسی کرده و نیز سؤال نمودند قزاقها در چه حال اند و بالاخره اضافه فرمودند جناب اشرف صدراعظم جزئیات امر را بما اطلاع داده و من از خدمت شما راضی و ممنون و امیدوارم بتوانم در آتیه جبران کنم و حالا انتظار دارم مرا بسلامت بقصر برسانید .

مهاجرین مذکور در حالیکه کوشش میکردند با سواران آذربایجانی و ملتزمین رکاب اصطکاک پیدا نکنند حلقه وار کالسکه شاه را احاطه و در جلوی کالسکه اسکادران گارد بحرکت درآمد و قزاقهاییکه در طرفین خیابان ایستاده بودند پس از عبور موکب ملوکانه جمع شده و پشت سر حرکت میکردند . مردم که انتظار ورود شاه را نداشتند متعجب شده ولی پس از درک حقیقت فریاد میزدند شاه آمد شاه آمد . قبلاً دستور داده شده بود که در تمام طول راه د کاکین را بسته و کسی از خانه بیرون نیاید و کلیه این اوامر و دستورات طابق النعل بالنعل اجرا و در ساعت ۱۱/۲۵ شاه بسلامت وارد ارک گردید و در این موقع آتشبار قزاق ۲۱ تیر شلیک کرد هنگام پیاده شدن شاه قزاقها دور او حلقه زده و جمعیت را پراکنده کردند و بالاخره در آهین باز و پس از عبور شاه وعده معدودی از ملتزمین رکاب مجدداً بسته شد و بدین منوال باهتمام و مراقبت قزاقان شاه وارد قصر گردید .

۲۷ مه خبر دادند که در ساعت ۱۱ سلام عام خواهد بود و قبلاً هویت اشخاصیکه باید در سلام حاضر شوند با منتهای دقت بررسی و تعیین گردید .

ساعت ده و نیم آن روز صدراعظم مرا احضار و مراحم شاه را ابلاغ و به یک تمثال الماس نشان مفتخرم فرمودند . تمثال فرمان شاه (موشح بامضای اعلیحضرت و صدراعظم) را ضمیمه داشت بنا بر پیشنهاد اینجانب به یساول سوشکف (Souchkof) نشان سرتیپی مرحمت گردید .





ژنرال کاساکفسکی (KASSAKOVSKY) فرمانده بریگاد قزاق که یادداشتهای ایشان را جع بایران توسط انستیتوی السنه شرقی اتحاد جماهیر شوروی منتشر گردیده است

موقع سلام اعلیحضرت با سرعت و چابکی از پله‌های ایوان بالا رفته و بر سریر سلطنت جلوس فرمودند تاج بزرگی که باید اعلیحضرت در این موقع بسر بگذارد نزدیک تخت بر روی میزی قرار داده شده بود ولی بقدری وزین و سنگین بنظر می‌آمد که اعلیحضرت از بسر گذاردن آن صرف‌نظر کردند در این موقع هیجان و التهاب عجیبی به شاهنشاه دست داد و سرشک از دیدگان‌شان جاری گردید . در پائین ایوان جهان‌سوز میرزا پسر فتح‌علیشاه (مسن‌ترین شاهزادگان) و صدراعظم ایستاده بودند شاه با صدائی آهسته و لرزان نطقی ایراد فرمودند که مفهوم آن از این قرار است :

( بسیار متأثرم که در موقعی چنین حساس بتخت سلطنت جلوس میکنم تنها چیزیکه باعث تسکین و تسلی خاطر ما می‌باشد آنستکه دارای صدر اعظمی با کفایت و با تجربه هستیم . . . . )

مدت سلام فقط نیم ساعت بطول انجامید .

۷- انضباط و وضع نشون در آن زمان- بنا بر یادداشتهای کلنل کاسا کفسکی:  
 ۱۴ ژوئن - سرهنگ قاسم آقا ( که بعداً بمقام سرتیپ دومی نائل گردید ) فرماندهی اسواران گارد قزاق را عهده‌دار بود در حالیکه خود را آراسته و پیراسته و عینک بزرگی نیز بر چشم زده بود مشاهده شد که در شهر سوار بر خری شده و حرکت مینماید . این منظره بقدری جالب و غیر منتظره آمد که یساول مینیایف (Miniaief) عکسی برای یادگار از او برداشت . همچنین در راه صاحبقرانیه یکی از افسران هنگ پیاده برخوردیم که بر قاطر لخت و مفلوکی سوار و سربازی را از گروهان خود نیز بر ترک گرفته و این سرباز با دو دست محکم اندام فربه فرمانده خود را در آغوش دارد و بدین منوال طی طریق مینمایند .

این دو نفر با زیر شلواری ولی کت نظامی در بر و کلاه با شیروخورشید بر سر داشته ضمناً بواسطه حرکت قاطر زیر شلواریشان بالا رفته و ساقهای پشم‌آلود آنان بیرون افتاده بود .

وقتی مرا شناختند در صدد احترام برآمدند ولی چون جناب سلطان افسار قاطر را در دست راست داشت هر دو با دست چپ ادای احترام نمودند . سربازان در موقع فراغت در بازار مشغول خرید و فروش و سوداگری یا صرافیه میشوند

وبهمن واسطه دوست ندارند درایام معمولی که بازار باز است وقت گرانبهای آنان گرفته شود ولی در تعطیلات و اعیاد با کمال مسرت حاضر برای شرکت در سان و تعلیمات میشوند . حتی به سربازانیکه مأمور حفاظت قصر شاهی هستند اطمینان نیست زیرا بمحض اینکه اعلیحضرت بگردش یا بشهر می روند سربازان مزبور نیز پست های خود را رها کرده بشهر عزیمت یا به منازل میروند .

عده ای هم در دهات اطراف صاحب قرانیه و باغات رفته و به صرف میوه باغها میپردازند وبالاخره گاه گاه هم به سرقت های کوچک مبادرت ورزیده و این اعمال را چه هنگام شب و چه روز روشن علی السویه انجام میدهند .

## فصل چهارم

- ۱- ورود به قزاقخانه وعهده دارشدن فرماندهی توپخانه آتریاد کرمانشاهان
- ۲- پذیرائی از گراندوک بوریس ولادیمیرویچ (Borisvladimir vitch)
- وعزیمت به آکادمی امپراطوری بطر و گراد برای تحصیلات عالیه نظامی
- ۳ - مقدمه و آثار انقلاب کبیر روسیه
- ۴ - راسپوتین - قدرت نمائیها و عاقبت او
- ۵ - انقلاب کبیر و اضمحلال خاندان رمانف (Romanof)
- ۶ - آخرین فرماندهان روسی قزاقخانه

## فصل چهارم

- ۱- ورود به قزاقخانه وعهده دارشدن فرماندهی توپخانه آتریاد کرمانشاهان
- در آن ایام فرماندهی بریگاد قزاق را یکی از ژنرال های برجسته روسی بنام پرنس وادبلسکی (Vadbolzsky) که بامر مستقیم امپراطور روس بدین سمت گماشته شده بود عهده دار و اغلب صبحها برای سرکشی بواحد های ابوابجمعی خود در میدان مشق سابق که اکنون بناهای مجلل وزارت امور خارجه و شهربانی کل در آن برپا گردیده قدم میزد و دستورات مربوط بآموزش و پرورش قزاق ها را صادر مینمود اینجانب روزی در میدان مزبور حاضر شده خود را به ژنرال معرفی و تقاضای شغلی در توپخانه بریگاد نمودم. پرنس وادبلسکی پس از استماع تاریخچه زندگی و تحصیلات من با لطف و خوشروئی موافقت خویش را برای دخول بخدمت ابراز و درجه سلطانی (سروانی) مرا تبریک گفت، توضیح آنکه طبق مقررات داخلی بریگاد ایرانیانیکه دانشکده های اروپائی و مخصوصاً روسیه را با موفقیت پایان میرساندند می توانستند بادرجه سروانی داخل خدمت شوند. اینجانب با مسرت فراوان از اینکه بطور غیر منتظره بچنین درجه ای نائل شده و قدم اول را در راه خدمت بکشور برداشته ام مشغول کار شدم و اما پرنس واد بلسکی بواسطه بروز جنگ جهانی اول بلافاصله برای شرکت در جنگ بروسیه احضار و پست خود را

به کلنل پرور کوپچ (Prozorkevitch) تفویض نمودن از طرف سرهنگ نامبرده مأمور آتریاد کرمانشاه شدم و بفرماندهی توپخانه آن قسمت منصوب گردیدم (آتریاد لغتی است روسی که بواحد های مرکب از رسته های مختلف پیاده و سواره و توپخانه و غیره گفته میشد) چنین واحدهائی توسط بریگاد قزاق مرکزی در شهرهای مهم ایران از قبیل مشهد، تبریز، اصفهان، رشت، کرمانشاه، همدان و غیره تشکیل و در رأس هر یک یککنفرکلنل روسی با اختیارات تام فرماندهی میکرد.

اینجانب باتفاق یساول<sup>(۱)</sup> مامونف (Mamonov) فرمانده جدید کرمانشاه با کالسکه عازم سفر شدیم و پس از چندین روز راه پیمائی که مصادف با سرما و برف بود بمحل مأموریت خود وارد و برای تحویل و تحول بسربازخانه رفتیم. اولین قسمتی که در سربازخانه جلب نظر و توجه کرد پیاده نظام آتریاد بود که صفوف آن از نفرات رشید و سلحشور تشکیل یافته و در رأس آن افسر بلند بالا و با ابهتی که از ناصیه اش شهامت و دلآوری و عزم و اراده راسخ هویدا بود عرض اندام میکرد. این افسر همان سرهنگ رضاخان بود که همقطاران وی را با صفات و سجایای فوق میشناختند و مورد احترام همگی بود. پس از تبادل نطق های فرمانده سابق و جدید که حاکی از لزوم رعایت انضباط آهنین و تحکیم مبانی روحی و نظامی افراد در خدمت مقدس سربازی و ابراز مقاومت و سرسختی در مقابل پیش آمدهای غیر منتظره بود اشاره به جنگ جهانی نموده و بیش از پیش لزوم رعایت تعلیمات و پرورش دقیق نظامی را گوشزد نمودند نطقهای فرماندهان که اینجانب عهده دار ترجمه آن بودم به توصیف و تعریف یگدیگر خاتمه یافت. . .

بدین ترتیب مراسم و تشریفات رسمی تحویل و تحول پادگان پایان یافت و افسران بمعارفه و صرف چای و شیرینی پرداختند. اینجانب برای اولین بار افتخار شناسائی سرهنگ ایرانی بنام رضاخان را حاصل نمودم: همان نابغه و شخصیتی که بعدها به اریکه شاهنشاهی ایران تکیه زده و وطن را از قید اسارت اجانب رهائی بخشید، معظم له زبر دستی من را در ادای مطالبی که رؤسا به روسی می گفتند تعریف و تمجید فرمودند<sup>۲</sup> و اینجانب نظم و ترتیبی که در واحدهای پیاده نظام

(۱) - یساول در قسمتهای روسی بدرجه سلطانی (سروانی) اطلاق میشد.

(۲) - رضا شاه بزبان روسی آزادانه تکلم میکرد و اند

حکمرما بود تحسین نمودم. سرهنگ دعوت کردند که روزی بمنزل ایشان بروم تا قدری در اطراف امور آتریاد و اوضاع آشفته جهان بحث و صحبت نمائیم.

روز بعد که افتخار ملاقات برایم دست داد از مهمان نوازی ایشان مستفیض و از تجلیات افکار بلندشان بهره مند گردیدم. ضمناً اشاره به جنگ جهانی و اوضاع آشفته آن زمان نموده و برای ایران کهن و عزیز خود که در آن موقع دچار تشنج و اختلال بود ابراز نگرانی کردند و از اینکه قوای انتظامی ما بدست اجانب هدایت میشود و اتحاد و اتفاقی مابین آنها نیست سخت ناراحت و ناراضی بودند.

صحبت راجع به بی سر و سامانی کشور بدرازا کشید و ایشان معتقد بودند که در آن موقع تنها کاریکه از دست ما بر میآید اینستکه نیروهای خود را در دست داشته تعلیمات نظامی و جنگی آنها را تکمیل و روح فداکاری و از خود گذشتگی افراد را برانگیزیم که برای مقابله با هرگونه اتفاق غیر مترقبه آماده باشند و سعی وافی بعمل آوریم که عنداللزوم بتوانیم گلیم خود را از آب بیرون کشیده و همواره مترصد فرصت باشیم تا کشور را از چنگال بیگانگان رهائی بخشیم. مبنی بر همان نظریات و مقاصد فوق در خدمات صحرائی بمنظور نشان دادن طرز تشریک مساعی صنوف مختلفه توپخانه آتریاد پشتیبانی پیاده نظام را از فرایزی میدانست که با منتهای از خود گذشتگی باید با اجرای آن مبادرت ورزد و این تعلیمات بی سابقه افسران و واحدها را بنحوه و طرز همکاری صنوف با هم دیگر آشنا ساخته و فوائد بسیاری در برداشت که بعدها مورد استفاده قرار گرفت، پس از چند ماه تعلیم و تربیت بشرح فوق پیشرفت کامل محسوس و امیدواری حاصل گردید که در آتیه بتوانند در مقابل هر پیش آمدی مقاومت و موجودیت خود را ابراز و قدرت نظامی خویش را حفظ و حراست کنند. پس از چندی که بتحریک عمال آلمانی و مخصوصاً شخصی بنام شونه مان (Shöneman) که در این مناطق فعالیت شدید مینمود و ایلات اطراف علم طغیان برافراشته و آتریاد را تهدید به خلع سلاح نمودند آن قسمت کوچک توانست پایداری کرده و بدون دادن تلفات سنگین با کمال نظم بطرف همدان عقب نشینی نماید.

سرهنگ رضاخان برای اشغال مقام مهمتر و بالاتری که ریاست بر واحدهای مسلسل بریگاد بود به تهران احضار و روزیکه عازم حرکت بودند افسران و سکنه

شهر بدرقه شایانی از ایشان کرده و با فرمانده ارشد و همقطار ارجمند و عزیز خود وداع نموده و از انتقال ایشان نهایت متاسف گردیدند اینجانب نیز پس از ورود همدان به تهران احضار گردیدم .

۲ - پذیرائی از گراندوک بوریس ولادیمیروویچ و عزیمت به آکادمی امپراطوری پتروگراد برای تحصیلات عالیه نظامی .

بسال ۱۹۱۶ که جنگ جهانی اول با منتهای شدت دنیا را بخاک و خون میکشید برای تحکیم روابط دوستی ایران و روسیه گراندوک ( شاهزاده اعظم) بوریس ولادیمیروویچ (Boris Vladimirovitch) پسر عموی امپراطور نیکلای دوم تهران مسافرت نمود و از طرف احمد شاه و دولت پذیرائی شایانی از وی بعمل آمد - اینجانب بسمت آجودان مخصوص معرفی و در پذیرائی ها همراه ایشان بودم هنگامیکه شاهزاده روسی قصد مراجعت بروسیه کرد یادگارهای با ارزشی به میهمانداران اهداء و ضمناً از اینجانب سؤال کرد در قبال زحماتی که برای پذیرائی وی متحمل شده ام چه تقاضائی از ایشان دارم ؟

این سؤال غیر منتظره و برای جواب مناسب دوچار اشکال گردیدم ولی بالاخره چون همواره آرزوی تکمیل معلومات خود را داشتم تقاضا کردم اجازه دهند بمنظور ادامه تحصیل داخل آکادمی نظامی امپراطوری بشوم . تقاضای من گراندوک را ناراحت کرد و برای انجام آن اظهار عجز نمود و گفت سابقه نداشته که یک نفر افسر غیر روسی در این آکادمی پذیرفته شود معذالک بعد از مختصر تفکری اضافه نمود که اقدام لازم خواهد کرد - پس از مراجعت گراندوک بروسیه مدتی نگذشت که تلگرافی از قرارگاه امپراطوری در شهر ماکیلیف (Magiliov) واصل گردید حاکی از اینکه استثنائاً ورود این جانب به آکادمی نظامی پتروگراد مورد تصویب امپراطور قرار گرفته است .

لذا بلافاصله عازم پتروگراد شده و در آن آکادمی که دارای بنائی بسیار مجلل و وسائل کامل بود مشغول فرا گرفتن علوم و فنون نظامی که متکی و مبتنی بر تجربیات علمی جنگهای همان اوان بود گردیدم . پروفیسورهای روسی و فرانسوی که مستقیماً آزمایش دین نبرد برای تدریس میآمدند از شیوه های نوین و راه و رسم جدید کارزار سخن میگفتند و نکات جنگی را با امثله زنده پیکارهایی که در جبهه های



در این عکس گراندوک (شاهزاده اعظم) روس بریس ولادیمیروویچ (Boris Vladimirovitch) در وسط  
و طرف راست او بترتیب حشمت الدوله و ژنرال مایدل فرمانده لشکر قزاق و طرف چپ گراندوک با کلاه سیلندر  
اتر (سفیر کبیر روسیه) و دست چپ او امیر تومان نخجوان پد رسیده محمد نخجوان مشاهله میگردند



کوناگون بوقوع میپیوست تجزیه و تحلیل میکردند . در آن موقع اوضاع روسیه متعاقب شکست‌های پی‌در پی همواره رو بخاست میرفت و اداره امور دچار اختلال و پریشانی شده بود .

### ۳ - مقدمه و آثار انقلاب کبیر روسیه

عدم رضایت مردم روسیه و اغتشاشات داخلی از سال ۱۹۰۵ ( یعنی بعد از شکست در جنگ با ژاپن ) آغاز گردید و شمه‌ای از آن در فصل دوم این کتاب شرح داده شده، این اغتشاش ظاهراً بدست نیروی انتظامی که هنوز وفادار به امپراطور باقی بودند خاموش گردید ولی انقلاب عظیمی که مانند سیل بنیان کن کلیه کشور را فرا گرفت و دیگر هیچ نیروئی قادر بجلوگیری از آن نگردید در فوریه ۱۹۱۷ آغاز شد :

نیکلای دوم آخرین امپراطور خاندان رومانف که مردی زبون و بی‌اراده و در مقابل مشکلات و معضلات زمام امور کشور را از دست داده بود تحت نفوذ اطرافیان واقع و در رهبری کشور منتهای ضعف و ناتوانی را بخرج میداد . بین اشخاص محیل و خرابکاری که در دربار سلطنتی اهمیت و نفوذ فراوانی پیدا کرده بودند راسپوتین را میتوان نام برد

### ۴ - راسپوتین (Raspoutine) - قدرت نماییها و عاقبت او

گریگوری راسپوتین یکی از رعایای شهرستان تابلسک ( tabolsk ) مردی بود که به تقدس و خداپرستی معروف گردیده و ظاهراً برای تکامل نفس و درک عوالم حقیقت بدنیا گردی و سیر و سیاحت پرداخته و به اماکن متبرکه و مقدسه متوسل و از آستان پیشوایان و رهبران مذهبی استمداد میطلبید و با همین تشبثات و شهرتها راه دربار امپراطوری برویش با زگردید و چون به کاخ امپراطوری قدم گذاشت خود را فرستاده خدا برای صیانت و حفظ تاج و تخت معرفی و اظهار نمود که مرگ وی با انقراض خاندان رومانف توأم خواهد بود .

راسپوتین مردی غیب‌گو و روشن بین شناخته شده و نفوذ و رسوخ وی در اراده دیگران و تأثیر عمیق افکارش در روحیه اطرافیان مخصوصاً بانوان حیرت‌انگیز و بارها اتفاق افتاده بود که مبتلایان بامراض را نجات داده و بیماران را از درد و الم‌شفا بخشیده: منجمله یکی از ندیمه‌های ملکه را بنام بانو ویروبوا ( Viroubova )

که در سانحه‌ای از هوش رفته و اطبا از اعاده هوشش عاجز مانده بودند بامر و اراده راسپوتین در حضور امپراطور و ملکه چشم‌های خویش را باز نموده و بهوش آمد. این پیش آمد تأثیر عمیقی در روحیه تسار و ملکه بخشید و یگانه پسر و لیعهد روسیه که مورد ستایش پدر و مادر و علاقه خواهران و مرض هولناک هموفیلی گرفتار بود از برکت دعای راسپوتین حالش رو به بهبودی گرائیده و هر دفعه که حمله مرض تجدید میگردید راسپوتین حاضر شده و با نیروی هیپنوتیزم آلام و ناراحتی ولیعهد را بر طرف مینمود بنابراین علاقه و دلبستگی خاصی که خاندان سلطنت نسبت باین شخص ابراز میداشت نباید مورد شگفتی واقع شود.

با پیدا کردن نفوذ و مقام و بدست آوردن اعتبارات سرشار خصائل ناپسند و حیوانی که در نهاد راسپوتین نهفته بود بیدار و آشکار گردیده و وی را بعیاشی و اغفال بانوان و اعمال نفوذهای مخرب و مضر در امور کشور تحریص نمود و کار بجائی کشید که مردم تمام تیره بختی‌ها و عدم موفقیت در میدان‌های جنگ را از وجود نکبت‌بار و منحوس او دانسته و از بین بردن وی را لازم میدانستند. در اواسط سال ۱۹۱۶ که اینجانب وارد پترو گراد گشته و داخل آکادمی نظامی شدم در کلیه محافل صحبت از شخص راسپوتین و فعالیت‌های خراب کارانه و وبال آورا و در میان بود همچنین اسم ندیمه ملکه بانو وی روبوا (Viroubova) برده میشد که از هم مسلکان و همدستان راسپوتین بشمار میرفت - بالاخره این مسئله مورد توجه قرار گرفته بود که آیا خاندان سلطنت توسط ملکه آلمانی نژاد با وجود جنگ بین دو کشور با خاندان سلطنت آلمان روابط محرمانه دارند یا خیر؟

من در آن موقع بابعضی از درباریان آمدو شد و رابطه داشتم و باشاهزاد گانیکه بعداً بقتل راسپوتین مبادرت نمودند آشنا بودم :

اشخاصیکه برای از بین بردن راسپوتین کمر همت بستند عبارت بودند از گراندوک (شاهزاده اعظم) دیمتری پاولویچ (Dimitri-Pavlovitch) نوه الکساندر دوم - شاهزاده یوسویف (Youssoufov) شوهر خواهر دیمتری که بنا بروایتی خاندان اجدادشان از سادات و پیروان پیغمبر اسلام بوده اند و پوریشکویچ (Pourichkevitch) یکی از وکلای معروف دوما - Douma (مجلس شورای ملی) طرفدار سرسخت رژیم امپراطوری - این سه نفر راسپوتین را بقتل رساندند و پس از شکستن یخ قطور رودخانه نوالاشه وی را زیر یخ‌ها بآب انداختند.

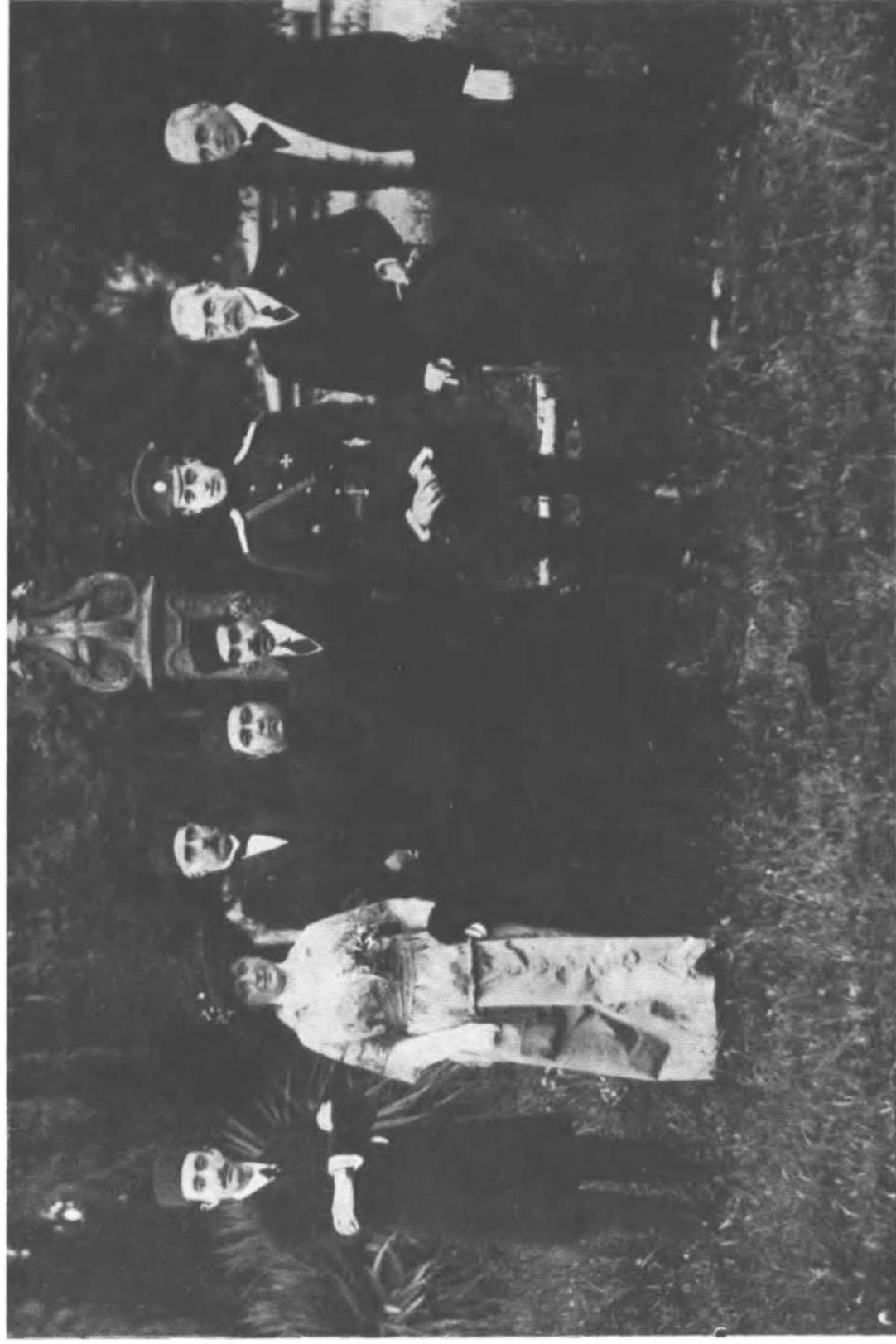
اینجانب شاهزاده یوسوف ( Youssoufov ) را در سال های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ — که مشغول تحصیل در اکل دو گفرانسه بودم ملاقات کرده و آمد و شد داشتیم .

داستان قتل راسپوتین بدین صورت معروف شده است:

بواسطه شکست های پی در پی وضع قشون روس همواره رو بخامت میرفت در اواخر سال ۱۹۱۵ گراندوک نیکلا عموی امپراطور از سر فرماندهی کل قشون مستعفی و بجانشینی امپراطور در قفقاز تعیین و فرماندهی کل را امپراطور شخصاً عهده دار گردید ولی این اقدام نه فقط دردی را دوا نکرد بلکه بروخامت اوضاع افزوده شد زیرا امپراطور قادر بانجام چنین وظیفه خطیری نبود و میگفتند بواسطه معجونهاییکه راسپوتین تهیه و بخورد او میداده همواره ضعیف تر و بی اراده تر میگرددیده . در این موقع اقتدار و نفوذ راسپوتین بجائی رسیده بود که وزراء و ژنرال ها حتی اسقف ها و کشیشان باراده او تعیین و منفصل میگرددیدند بنا باظهارات شاهزاده یوسوف ادامه چنین وضعی بسیار وخیم و ناهنجار بنظر میآمد و ما همه علاقمند بودیم که وی را بازبان خوش و بدون خونریزی از امپراطور و خاندان سلطنت دور کنیم و حتی نخست وزیر شخصاً در حضور امپراطور پیشنهاد کرد که او را بسیری تبعید کند ولی نه فقط موافقت امپراطور را بدست نیاورد بلکه خود از کار برکنار گردید .

بنابر این راهی بجز از بین بردن این شخص باقی نماند و ما سه نفر تصمیم باین اقدام گرفتیم و سروان سوخوتین ( Soukhotine ) و دکتر لوزوورت ( Lozovert ) را که مورد اطمینان بودند بکمک طلبیده و قرار بر آن گذاشتیم که راسپوتین را بمنزل من دعوت و در آنجا حسابش را برسیم ، برای این منظور لازم بود با مرد خدا ! \* آشنائی بیشتری پیدا کرده و صمیمیت فریبنده تری ابراز بدارم . این عمل بوسیله یکی از بانوان آشنا انجام گردید چند جلسه ملاقات در منزل آن بانو صورت گرفت و چند مرتبه هم شخصاً بخانه راسپوتین رفته و موفق شدم بالاخره اطمینان وی را بدست آورم . راسپوتین میل داشت من با او همدست شده و کوشش کنیم امپراطور را از تخت بزیر آورده ولیعهد را بانیا بت سلطنت ملکه بر تخت بنشانیم آنوقت میگفت که تمام اقتدار و اختیار در دست خودمان خواهد بود . من به راسپوتین

پیشنهاد کردم برای آشنائی بیشتر دعوت مرا بپذیرد و شبی بمنزل ماآید راسپوتین که تمایل عجیبی به مراوده با بانوان و عیاشی و شب زنده داری داشت بانتظار گذراندن چنین شبی دعوت مرا قبول کرد و تصمیم براین شد که وی را بوسیله سم بقتل رسانیم و بهمین ترتیب عمل کرده و شب ۲۹ دسامبر ۱۹۱۶ آخرین شب زندگانی راسپوتین گردید، باین ترتیب که همدستان شب معهود بمنزل من آمده برای اجرای نقشه آماده شدند . من جعبه محتوی سم را بدکتر دادم وی سم را با شیرینی های مورد علاقه راسپوتین مخلوط و مقداری هم در شراب ریخت در ساعت ورود به استقبال پیر دیر رفتم و پیشنهاد کردم قبلاً چای و شیرینی و شراب بنوشیم وبعد به طبقه بالا برای دیدار بانوان برویم وقتی راسپوتین چای با شیرینی صرف کرد و شراب کهنه ممتاز نوشید من انتظار داشتم بلافاصله از پای درآید ولی آثاری در وی مشاهده نگردید، راسپوتین همچنان بنوشیدن شراب ادامه میداد فقط شکایت از خشک شدن گلو میکرد من بعنوان اینکه از خانم اجازه باریافتن بگیرم بطبقه بالا رفتم رفقا نگران شده بودند و بعجله از حال مهمان سؤال کردند گفتم سم تاثیری نکرد لذا مردد شدند که شاید حقیقتاً با شخص لایموتی سرو کار داریم و یا معجزه ای رخ داده است دکتر اظهار نظر میکرد شاید مقدار سم خیلی زیاد بوده و جذب نشده است در هر حال هفت تیری از رفقا گرفته و مصمم بکشتن وی با گلوله شدم، راسپوتین در محل سابق نشسته بود ولی سر را بزیر انداخته و بسختی نفس میکشید هفت تیر را به پشت گرفته سؤال کردم مگر کسالتی احساس میکنید گفت بلی مثل اینستکه اندرونم آتش گرفته باشد گفتم گریگوری در روی طاقچه مجسمه بنور حضرت عیسی را که بدار زده شده ملاحظه میکنی نزدیک شو و دست دعا بسوی خداوند دراز کن و طلب مغفرت و استغاثه بنما زیرا دقایق واپسین عمرت فرا رسیده راسپوتین با صورتی بر افروخته و نگاهی پراز غیض و وحشت بطرف من نزدیک میشد تا از خود دفاع کند استنباط کردم که هنگام عمل فرارسیده لذا یک ثانیه فکر کردم سرشرا هدف قرار دهم یا قلبش را با گلوله سوراخ کنم بالاخره بطرف قلبش تیر را خالی کرده و راسپوتین بصدائی مهیب و وحشت زار بر روی پوست خرسی که زمین افکند شده بود سرنگون گردید . دوستان بعجله خود را بمن رسانیده و همه سرها را بر روی جسد بی روح خم کردیم و مشاهده شد که روی پیراهن



عکسی است که موقع پذیرائی احمدشاه از گرانددوکدیمتری روس برداشته شده : از سمت چپ نصرة السلطنه - خانم  
 سفیر کبیر اسپانیا - شهاب الدوله - احمدشاه - فیروز میرزا نصرة الدوله - شاهزاده دیمتری پاولویچ روسی - سفیر  
 کبیر انگلیس (مارلینگک) - سفیر کبیر اسپانیا رسرو (Romero)

ابریش می مرد خدا (۱) درست در مقابل قلب سرخی خون نمایان شده و د کتر مرگ او را تأیید کرد لذا ما به طبقه بالا رفته و بشور پرداختیم که چگونه جسد را ازین ببریم تا کسی متوجه قضیه نشود قرار شد جسد را مخفیانه داخل اتومبیل نموده براه افتیم و سوخوتین (Soukhotine) پالتوی راسپوتین را بتن کند تا پاسداران و افراد پلیس متفرق شدن میهمانان را مشاهده کنند و سوء ظن نبرند، دراین لحظه نیروی عجیبی مرا بطرف اطاقی که نعش راسپوتین در آن افتاده بود میکشاند لذا پائین دویدم و با اتفاق عجیبی رو برو شدم راسپوتین ایستاده بود و با چشمان شررباری بمن نگاه میکرد و ناگهان مانند حیوان درنده ای خیزی برداشت و باد و دستش که مانند چنگال آهنین بود شانهای مرا بدست گرفته و بسختی تکان میداد: مرا طوری وحشت فرا گرفت که قادر بحرکت نبودم و تصور میکردم جان از بدنم خارج خواهد شد بالاخره تمام نیروی خویش را جمع و خود را از چنگش خلاص کردم و فریاد برآوردم که بیائید او هنوز زنده است دوستان رسیدند ولی دراین موقع راسپوتین مانند حیوانی تیر خورده خود را بطرف درب خروج میکشاند، درب خروج را من قفل کرده بودم و مطمئن که راه برویش بسته و مسدود است ولی در بسهولت باز شد و راسپوتین در تاریکی شب ناپدید گردید با این کیفیت بود که یقین کردم او شیطان است و ما در مقابل نیروی خارق العاده ای واقع شده ایم و دیگر از ترس و نگرانی قادر بهیچ عملی نبودم ولی پوریشکویچ (Pourichkevitch) بسرعت بیرون دوید و علی الظاهر بتعقیب وی پرداخت دراین موقع از حیاط صدای دو تیر شنیده شد و بعد از لحظه ای صدای تیر سوم بگوش رسید من بزحمت خود را بمحل واقعه رساندم و مشاهده کردم که صدای تیر پاسبانان و مستخدمین را نیز متوجه کرده و بطرف ما می آیند من باستقبال آنها دویدم و گفتم نگران نباشید یکی از رفقا مشروب زیاد خورده و بدمستی میکند بر گردید احتیاجی بشما نداریم، این مرتبه راسپوتین بطور یقین کشته شده بود زیرا جسدش روی برف ها افتاده و و خون زیادی از زخم های متعددش جاری بود لذا جسد را در پارچه پیچیده و در اتومبیل جای داده و برای تسلیم آن باب های عمیق رود نوا رهسپار شدیم .

در مسافرت اخیری که به لنین گراد کردم هنگام عبور از رودخانه نواراه نما اتومبیل را در روی پلی نگاهداشت و محل باب انداختن جسد را نشان داد . هنگامیکه پلیس مخفی واقعه را کشف و جزئیات امر را بعرض امپراطور رسانید

برای دستگیری قاتلین که از خانواده سلطنت و بزرگان کشور بودند پلیس اظهار عجز نمود ولی امپراطور گفته بود قاتل از هر طبقه‌ای که باشد قاتل است و باید آنها تبعید شوند. گراندوک به ایران و یوسوف به اروپا و سایرین به نقاط دیگر تبعید شدند این مجازات‌های ناچیز بار دیگر ناتوانی امپراطور را ثابت مینمود. اخیراً اطلاع پیدا کردم که دولت جماهیر شوروی شاهزاده یوسوف را مانند قهرمانی که وطن را از شر شخص خطرناکی نجات داده به مسکو دعوت کرده و بنائی که در روی رودخانه میکا (Molka) کاخ شخصی شاهزاده بوده اینک بصورت موزه ملی درآمده است. ضمناً روزی بدیدن قصر آرخانگلس (Arkhangels) که بیرون مسکو واقع شده است و تعلق بشاهزاده یوسوف داشت رفتم اینک قصر یوسوف (Youssoufov) که در خارج شهر مسکو در محلی بنام ارخانگلسک واقع است عنوان یک پارک بیلاقی زیبائی را داشته که سابقاً خانواده یوسوف در آن بسر می‌برده است.

در مسافرت اخیر بکشور شوروی مشاهده شد که این عمارت و اطرافش بشکل بسیار مصفا و زیبائی درآمده و نظیر ورسای محل گردش و تفریح میباشد: در خیابانها و معابر آن حتی در داخل جنگلهای اطراف ستونها و مجسمه‌های بسیار زیبا و باشکوهی جلوه گر و جلب نظر را می‌نمایند که بیشتر آنها از شاهکارهای استادان و هنرمندان داخله و خارجه روسیه است، ساختمان آن طوری است که طبقه بطبقه پائین آمده تا بردو خانه مسکو میرسد.

در روی ستونها بعنوان یادگار مطالبی نوشته شده و حک گردیده که حاکی از عقاید و اوضاع و احوال گذشتگان است: یکی از این آثار شرحی است که بفرانسه نگاشته شده و ترجمه آن از اینقرار است: «بسال ۱۸۲۶ - ۳۰ سپتامبر اعلیحضرت امپراطور (۱) نمر اول (امپراطوریکه در جنگ با ناپلئون غالب گشته است) و شه بانوان و میشل شاهزاده اعظم و شاهزاده شارل پروس با تشریف فرمائی خود و صرف چهار در ارخانگلسک خاندان یوسوف را قرین افتحار و مباهات ساخته‌اند» یکی از آثار تاریخی دیگر معبدی است که بیادگار کاترین دوم در ۱۸۱۹ توسط یکی از معماران معروف موسوم به چورپین (Tchoüripin) ساخته و پرداخته شده - در این آثار امپراطریس بشکل و هیکل رب النوع فمیت (داد گستری) تصویر گشته و یک بیت ایتالیائی در ذیل آن نگاشته‌اند که مفهوم آن چنین است:

« با مقام و منزلتی که خداوند بتوملکه بزرگ عطا فرموده چنین مقدر بوده است که تمایلات و خواسته های آن علیا حضرت راجع به برقراری عدالت و داد گستری همه جا نافذ و بدون چون و چرا اجرا و بر آورده شود. »

### ه - انقلاب کبیر و اضمحلال خاندان رمانف

بدین منوال شخصی که ملت روس او را باعث بسیاری از تیره بختی ها و بی سرو سامانیهای کشور میدانست بدست اعضاء خود خاندان سلطنت از بین برداشته شد راسپوتین پیشگوئی کرده بود که با مرگ وی انقلاب عظیمی آغاز و ولیعهد به بیماری لاعلاجی مبتلا و خاندان سلطنت رومانف بکلی مضمحل خواهد گردید .

پیش گوئی این پیردیر بحقیقت پیوست و از ۲۳ فوریه ۱۹۱۷ آتش انقلاب شدیداً برافروخته شد : در این تاریخ کارگران کارخانه ها و تأسیسات صنعتی دست از کار کشیده و در میدانها و خیابانها بدادن میتینگ و ایراد نطق های آتشین بر ضد دولت و رژیم حکومت پرداختند . در ۲۵ فوریه در پتروگراد زد و خورد های خونینی بین نیروهای انتظامی و انقلابیون آغاز گردید . در ۲۷ فوریه انقلاب و شورش بطوری شدت یافت که مردم موفق شدند مقداری از ذخائر اسلحه دولتی را تصرف و عده زیادی مسلح شوند و بالاخره چندین هنگ ذخیره گارد مانند هنگ پروبراژینسک (Preobrajensk) و پاولفسک (Pavlovosk) و غیره بانقلابیون پیوستند و رشته انتظامات یکباره از هم گسیخته درب های زندان بروی زندانیان که اغلب مقصرین سیاسی و جنائی بودند باز شد و این عناصر و انقلابیون و سربازانیکه علم طغیان برافراشته بودند و جمع کثیری از مردم شهر با غوغا و تظاهرات شدید بسوی کاخی که مجلس ملت بنام دوما (Douma) در آن جلسات خود را تشکیل میداد رهسپار و در آنجا برای اولین بار شورای نمایندگان کارگران و سربازان را بوجود آوردند روزی که آتش انقلاب شعله ور گردید این جانب در آکادمی نظامی افسران روسی که در حدود سیصد نفر بودند به تحصیلات و مطالعات خود ادامه میدادم اتفاقاً در کنفرانس آنروزیکی از سرهنگ های ستاد که تازه از جبهه به پایتخت آمده بود راجع به تاریخ نظامی بحث مینمود و نبرد وحشتناک تانن برگ را که در پروس شرقی بین قشون روس و قشون آلمان واقع شده بود شرح



میداد و بالحنی پر از اندوه و شگفتی بیان میکرد که چگونه بهترین ارتش روس در این جنگ از پای درآمد و وی که در این نبرد شرکت داشت چگونه بکمرک و یاری ستارگان آسمان توانست شبانه راه شرق را پیش گرفته و از آن میدان مرگ بار خود را نجات بخشد سپس ناطق با هیجان پرشوری رؤسای امور و فرماندهان عالی مقام را بیاد انتقاد گرفته و میگفت چگونه رهبری بیخردانه آنها باعث انحطاط کشور و ناتوانی و عجز قشون عظیم روسیه شده است همان نیروئیکه همه جا فرشته فتح و ظفر را در آغوش میکشید و سرداران نامدار جهان را نظیر ناپلئون و غیره از پای در میآورد امروز بصورت فلاکت باری درآمد در این هنگام صدای چند تیر تفنگ بلند شد و شیشه های عظیم تالار با صدای دلخراشی در هم شکست افسرانی که در آنجا حضور داشتند همه جنگ دیده و صدای گلوله کمترین وحشتی در آنها بوجود نمیآورد همه بجای خود برقرار و انتظار داشتند بدانند از کجا و بچه مقصودی تیراندازی شده در این هنگام ژنرال کامینف ( Kamenev ) رئیس دانشگاه پشت تریبون آمده و با اضطراب و پیریشانی خاطر اظهار داشت چون هنگ های ذخیره گارد بشورشیان پیوسته اند لذا اوضاع پایتخت بسیار وخیم گشته و لازم است هر کس برای نجات و حفظ خود فکری بکند با ادای جملات فوق که حتی در دل قهرمانان و جنگجویان نگرانی بوجود میآورد از تالار خارج گردید در این موقع مدیر دروس کلنل اند کسکی ( Anadogsky ) که استاد زبردستی در علوم و مسائل نظامی بود و بعداً در قشون امیرال کالجاک ( Kaltchak ) در نبرد با بلشویک ها گشته شد پشت تریبون آمده با خونسردی تمام گفت بطوریکه ژنرال اظهار نظر فرمودند بهتر است ما امروز دانشگاه را ترک کنیم تا نظم و آرامش در شهر برقرار شود - بنابراین آقایان بدسته های کوچک تقسیم شده و با کمال احتیاط بمنازل خود رهسپار گردند . طبق دستورات سرهنگ ما بدستجات چهار نفری تقسیم و تدریجاً دانشگاه را ترک میکردیم نوبت که بدسته اینجانب رسید براه افتادیم و پس از لحظه ای طی طریق با کارگران کارخانه پولادسازی پوتیلو ( Poutilov ) روبرو شدیم که با منتهای هیجان و صورت های برافروخته بطرف مجلس ملی میرفتند . کارگران بخلع سلاح کردن افسران پرداخته و آنها که از دادن اسلحه امتناع میورزیدند به خاک و خون کشیده میشدند در این ضمن زن قوی هیکلی که میله آهنینی در دست داشت بمن نزدیک شد و مطالبه اسلحه مرا کرد من بلادرنگ شمشیری که در کمر داشتم

ورولوری که در جیبم بود باو تسلیم و گفتم من افسر خارجی هستم و دلیلی نمیبینم که اسلحه خود را بچنین بانوی مهربانی تسلیم نکنم و در این موقع چون دسته من پراکنده شده بود لذا سرعت و با استفاده از کوچه و پس کوچه ها بطرف منزل روانه شدم ولی در این موقع زد و خورد شدیدی بین قوای انتظامی ( پلیس ژاندارم و قزاق) با کارگران و سربازان در گرفته بود همه جا صدای تیراندازی شنیده میشد و ایاب و ذهاب در کوچه ها و خیابانها خطرناک بود من با استفاده از تعلیمات نظامی راجع به حرکت در زیر آتش خود را بطرف منزل میکشاندم و راهی را که معمولاً در یک ساعت پیاده میپیمودم این بار پنج ساعت بطول کشید - در منزل فوراً تغییر لباس داده نوار قرمز رنگی بسینه زده و بمنظور آشنائی به اوضاع شهر از منزل خارج شدم - در این موقع قدری آتش تفنگ و مسلسل رو بکاهش میرفت . از قرار معلوم نیروی انتظامی و قزاق ها مغلوب و منکوب میشدند لذا در خیابان هائیکه آرامش برقرار شده بود بگردش پرداخته و با مناظر شکفت آوری روبرو شدم : منجمله بیک سرهنگ آشنائی برخوردم که ملوانان بندر کرنشتات ( Kronshtat ) او را احاطه کرده و بایی احترامی شدید و وارد ساختن ضربات پی در پی وی را میبردند نامبرده کوشش میکرد حیثیت و وقار خود را از دست ندهد و در مقابل این رفتار خشن و ناهنجار خود را جبون نشان ندهد لذا با کمال خونسردی و صبر و متانت حرکت و بسوی سرنوشت خود میرفت .

جای دیگر سربازی را دیدم که بر اسب لختی سوار و چند نفر پاسبان قوی هیکل را که بگردن آنها طناب انداخته بودند بهمراه خود میبرد و جمعی از سربازان نیز بدنبال آنها میرفتند و پاسبانان مزبور را مورد تمسخر و استهزاء قرار میدادند . در کرانه رودخانه میکا ( Moika ) بیک دانشجوی دبیرستان نظام کردو پاژ ( Corps de Page ) که آجودان های مخصوص برای خاندان سلطنت تربیت میکرد برخوردم که بدست عده اسیر گشته و آن عده اصرار داشتند دانشجوی مزبور عقاید و افکار امپراطور پرستی خود را انکار کند ولی جوانک بهیچ وجه حاضر بچنین بد گوئی نمیگردید تا عاقبت چند نفر از آن عده دست و پای او را گرفته و پس از چند مرتبه تاب دادن بدرون رودخانه پرتاب کردند ، باری از این مناظر و صحنه های هولناک که در هر انقلابی کم و بیش دیده میشود در آنجا زیاد مشاهده گردید . شب هنگام باخستگی فراوان و پریشانی خیال بمنزل مراجعت

و چند روزی در انتظار برقراری آرامش و نظم در خانه باقی ماندم ولی از دانشگاه اطلاع رسید که افسران دانشجوی باید جمع شوند و برنامه تحصیلی خود را ادامه دهند و تذکره داده شده بود که جلسه راوزیر جنگ آقای گوچکف (Goutchkov) که تمام اختیارات نیروی مسلح کشور را در دست دارد افتتاح خواهد نمود لذا افسران در روز و ساعت معین با استثنای چند نفر که مفقود الاثر بودند حاضر شدند . رئیس مدرسه توصیه کرد از آقای گوچکف با منتهای تعظیم و تکریم پذیرائی شود و مقدم او را گرامی داریم: ورود کوچکف به تالار مدرسه با کف زدن های شورانگیز دانشجویان استقبال گردید و وی طی نطق بلیغی تذکر دادند که رژیم سابق پوسیده بود و عاقبتی بجز اضمحلال ملک و ملت در پیش نداشت و اینک ملت زمام امور را بدست گرفته و دولت موقتی بوجود آورده که خدمتگذار مردم میباشد شایسته است که همه با منتهای امیدواری و جدیت مشغول کار شده و بکوشیم تا ملت را از گرداب اغتشاش و اضطراب و بی نظمی بیرون آوریم و با روح سلحشوری و جنگجویی ارتش را تقویت و دشمن جرار و خون آشام را از بین ببریم و نیز اضافه نمود چون در دانشگاه جنگ افسران دلیر و میهن پرست گرد آمده اند شایسته است که این مؤسسه سرمشق و نمونه برای مؤسسات دیگر شده و هر چه زودتر بفعالیت و ادامه تحصیل بپردازد - بدین ترتیب دانشگاه جنگ مشغول کار شد و برنامه فشرده خود را بخوبی انجام میداد تا بتواند برای - قسمت هائیکه افسران ستاد خود را در نبردها از دست داده بودند افسران تحصیل کرده تحویل دهد .

دولت موقت هم همواره میکوشید نظم را برقرار و برای ادامه جنگ مجهز و آماده تر گردد ولی در امور خود دولت موقت هم اشکالات فراوانی پیش آمده بود : اولاً شورای نمایندگان کارگران و شورای نمایندگان سربازان دست اتحاد و یگانگی بسوی یکدیگر دراز کرده و عملاً اداره امور کشور را بعهدہ گرفته بودند ثانیاً بین رهبران انقلاب اختلافات شدیدی پدید آمده بود و بواسطه اختلال و بی نظمی و لجام گسیختگی که در ارتش حکمفرما بود فرمانده کل قشون ژنرال کارنیلف ( Kornilov ) تأکید میکرد و اصرار داشت که دولت باید اختیارات تام بوی محول داشته و مقررات سختی که مشارالیه برای نجات ارتش از اضمحلال پیشنهاد میکند بپذیرد .

بالاخره دولت موقت ساقط گردید و اختیارات تام برای تشکیل دولت جدید به کرنسکی ( Kerensky ) تفویض گردید . کرنسکی بتصور اینکه با دادن اختیارات تام بفرماندهی کل قشون و با جلوگیری از دخالت شورای کارگران و سربازان در امور ارتش و قبول پیشنهادات ژنرال کارنیلف اقتدار و سلطه خود را از دست خواهد داد از قبول پیشنهادات وی استنکاف و با ژنرال مزبور آغاز مخالفت نمود و در نتیجه ارتش رو به انحلال رفته و بی ترتیبی در تمام شئون کشور بعد کمال رسید و خود مختاری و هرج و مرج در بسیاری از مناطق کشور عملاً بوجود آمد . بلشویک ها که همواره مترصد موقع مناسبی برای بدست گرفتن زمام امور بودند از این اغتشاشات و بی سرو سامانیها استفاده برده در اکتبر ۱۹۱۷ دولت وقت را منکوب و خود زمام امور را بدست گرفتند .

اینجانب اگرچه فقط دوره اول آکادمی نظامی را طی کرده بودم ولی مصمم گشتم ایام تعطیل تابستان را بتهران مراجعت نموده و در انتظار برقراری نظم و آرامش در پطرو گراد باشم .

با اشکالات فراوان که بعلمت بی ترتیبی حرکت قطارها و اغتشاشات مختلف بین راه بود و با زحمات زیاد موفق گردیدم خود را بخاک وطن برسانم اما در خلال این مدت در روسیه تغییرات و تحولات مهمی رخ داد و دولت اتحاد جماهیر شوروی بوجود آمد و دیگر ادامه تحصیل در آنجا برایم میسر نشد لذا برای جبران وقفه ای که در تحصیلات عالی اینجانب پیدا شده بود پس از چندی توقف در تهران بفرانسه برای طی دوره اکل دوگر عازم شدم .

#### ۶- آخرین فرماندهی روسی قزاقخانه

پس از مراجعت بوطن بخدمت خود در قزاقخانه ادامه دادم .

موقعیکه برای ادامه تحصیل به آکادمی نظامی پطرو گراد عازم بودم فرماندهی بریگاد قزاق بعهدہ ژنرال مایدل محول بود . مشارالیه در اوایل جنگ جهانی اول از طرف روسیه تزاری مأمور شد بریگاد قزاق را به لشکر قزاق توسعه دهد تا بتواند در مقابل نیروی اسپیار ( S . P . R ) که در جنوب بدست انگلیس ها تشکیل می یافت عرض اندام کند . ژنرال نامبرده مأموریت فوق را بخوبی انجام و در شهرهاییکه جزء منطقه نفوذ روس قرار گرفته بود پادگان های قزاق برقرار نمود

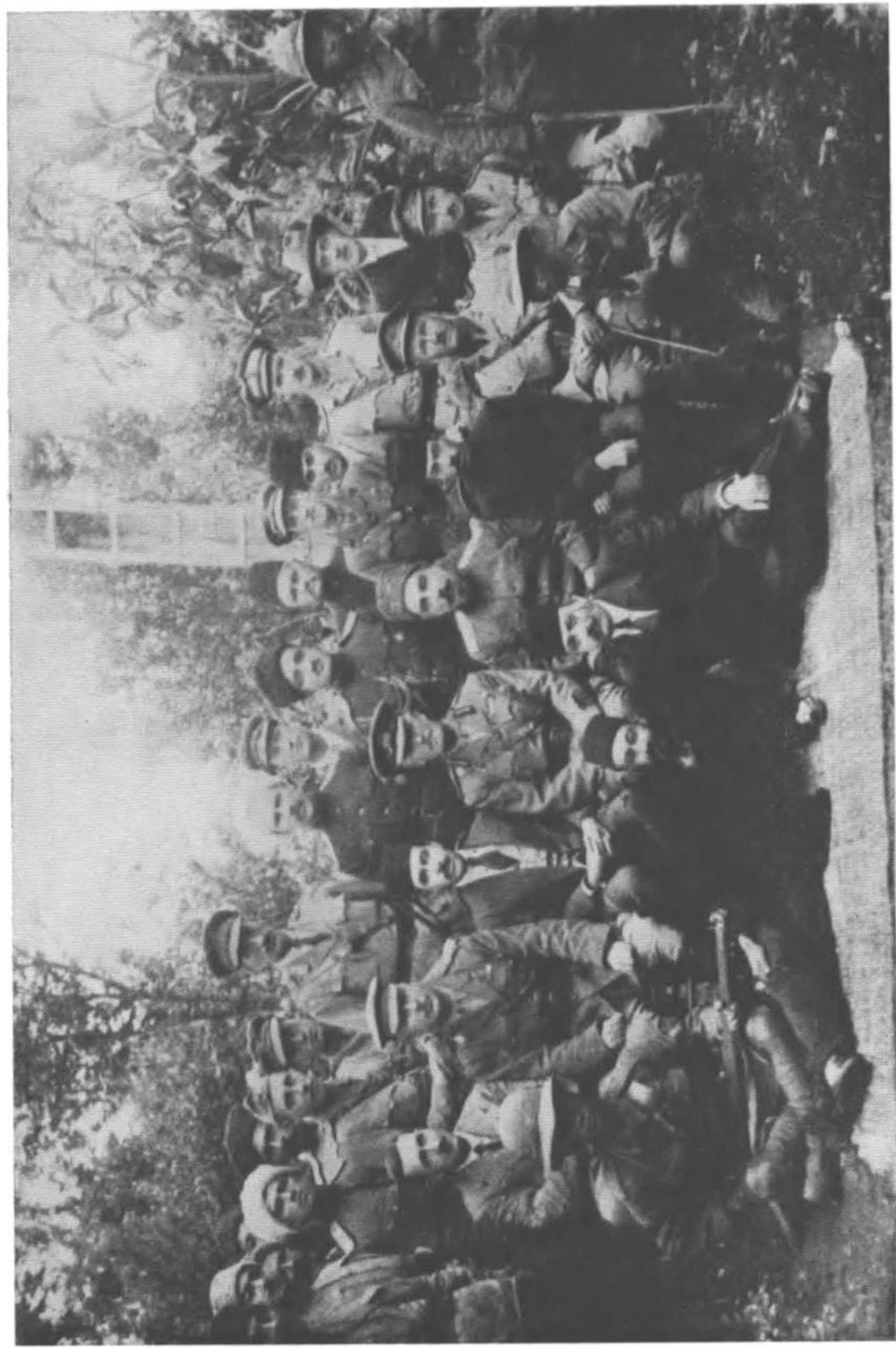
پس از بسته شدن آکادمی امپراتوری که در نتیجه انقلاب روسیه صورت گرفت و اجباراً به تهران مراجعت کردم هنوز ژنرال مایدل در پست خود باقی و در بلا تکلیفی بسر میبرد.

هنگامیکه حکومت موقت کرنسکی در پتروگراد برقرار گردید کلنلی بنام کلرژه ( Klerge ) وارد تهران گردید مشاوره هم بنام ریگانا ( Rigana ) همراه داشت و این دو نفر طبق اسنادی که در دست داشتند خود را فرستاده قشون روس برای فرماندهی لشکر قزاق معرفی نمودند. با اینکه ژنرال مایدل میتوانست بواسطه تاریک بودن وضع حکومت جدید روس از تحویل لشکر قزاق که فرماندهی آن از طرف مقامات دیگری بوی محول شده بود خودداری نماید معذالک چنین کاری را نکرد و لشکر را به کلنل کلرژه تحویل داد.

پس از چندی که حکومت موقت روسیه بدست بلشویک ها برانداخته شد وضع کلنل مزبور نیز مختل گردید زیرا افسران روسی که در لشکر قزاق باقی بودند و خود را روس سفید معرفی میکردند در انجام دستورات وی سرباز زدند و با توطئه قبلی که عاملین اصلی آن کلنل ستاراسلسکی معاون لشکر و کلنل فی لی پف ( Filipov ) رئیس ستاد لشکر بودند آتریاد همدان بفرماندهی سرتیپ رضاخان (رضا شاه کبیر) ناگهان سرباز خانه های آتریاد تهران را اشغال و کلنل کلرژه را تهدید نمودند که باید بلافاصله استعفا بدهد و الا جاننش در خطر است. کلنل نامبرده استعفای خود را اعلام و کلنل ستاراسلسکی بجای وی بفرماندهی لشکر قزاق برقرار گردید.

بعداً هم گفته شد که شاه ایران و مشیرالدوله وزیر جنگ با این تعویض موافقت داشتند و بدین منوال فرمانده جدید لشکر و افسران روسی از پشتیبانی شاه و دولت ایران بر خوردار بودند و چون در این موقع میرزا کوچک خان در شمال ایران علم یاغیگری برافراشته و کمونیست ها وی را پشتیبانی میکردند لذا لشکر قزاق مأمور گردید با کمک قشون انگلیس که در آن موقع در شمال ایران مستقر بود به میرزا کوچک خان حمله ور و او را از پای در آوردند.

اینجانب بسمت فرمانده آتشبار سوار شنیدر جزء ستونیکه تحت فرماندهی سرتیپ رضاخان عملیات میکرد شرکت داشتم.



در این عکس مرحوم تیمورتاش (شخص سوم از چپ) و کلنل استاراسلسکی آخرین فرمانده لشکر قزاق  
و عده‌ای از افسران انگلیسی که اسبیار را بوجود آورده‌اند مشاهده میشوند

میرزا کوچک خان بسهولت باشکست روبرو و در جنگل انبوهی با همراهان خود مخفی گردید بعداً برای قلع و قمع قطعی میرزا کوچک خان و همراهانش سه بار اردوی دولتی عازم شمال گردید ولی بواسطه جنگل زار بودن منطقه موفق بدست گیری وی نگردید تا اینکه یکی از همدستان او بنام خالوقربان کرد با ابوابجمعی خود که متجاوز از هزار نفر بودند در بندر پهلوی تسلیم قوای دولتی گردیدند.

این نیرو بریاست امیر تومان امیر موثق برای جنگ با سمیتکو عازم مهاباد گردید و میرزا کوچک خان پس از تعقیب قوای دولتی و محلی در کوه های پر برف از سرما تلف و جسدش بدست محلی ها افتاد که سر بریده اش را بتهران فرستادند لشکر قزاق که فاتحانه خود را بکرانه های دریای خزر رسانده بود با حملات ناگهانی کمونیست ها که کشتی های جنگی روس آنها را پشتیبانی میکرد روبرو گردید و پادگان انگلیسی بریاست ژنرال چام پین ( Cham Pain ) که مورد تهدید قرار گرفته بود با شرائط خنث آوری از پهلوی خارج و کلیه وسائل خود را باقی گذاشت - نیروی قزاق نیز مجبور بعقب نشینی شده در اطراف قزوین و قریه آقا بابا متمرکز گردید. دولت ایران با توصیه و مساعدت مأموران انگلیسی دستور خروج از ایرانرا بافسران روسی که در قزاقخانه خدمت میکردند صادر نموده و آنها با دریافت خرج راه عازم اروپا گردیدند .

## فصل پنجم

مندرجات این فصل که از نوشتجات مرحوم شاهزاده اسدالله میرزا شمس ملک آرا (شهاب الدوله) اقتباس گردیده با زبانی شیوا و اطلاعاتی بسیط جریان کودتای ۱۲۹۹ را روشن می‌نماید:

- ۱ - مقدمه راجع به داستان کودتای حوت ۱۲۹۹
- ۲ - یادداشت شدیدالحن سفارت انگلیس
- ۳ - پیمان ایران و شوروی
- ۴ - همکاران میر پنج رضاخان
- ۵ - قرعه فال بنام سید ضیاء الدین زده شد.
- ۶ - شیپور مارش پیشروی بسوی تهران بصدا در آمد
- ۷ - دستوریکه شاه مضطرب بمن می‌دهد.
- ۸ - فرار و تحصن نخست‌وزیر در سفارت انگلیس
- ۹ - اسرار مذاکرات با سفیر انگلیس
- ۱۰ - اولین نامه رضاخان برای احمد شاه بوسیله من تقدیم شد.
- ۱۱ - جز دکترا مصدق اغلب استانداران دستگیر شدند.
- ۱۲ - در مهمانی نخست وزیر جز دوغ و شربت مشروب دیگری نبود.
- ۱۳ - دولت نفوذ انگلیسها را در ایران لازم میدانست.
- ۱۴ - عامل مؤثر قطع روابط رضاخان با سید ضیاء الدین چه کسی بود
- ۱۵ - استعفا و تبعید سید ضیاء الدین
- ۱۶ - تقاضای سفیر کبیر شوروی از شاه در روز تقدیم استوار نامه
- ۱۷ - بدین ترتیب فرمان نخست وزیری را در زندان عشرت‌آباد بقوام السلطنه ابلاغ کردم
- ۱۸ - قتل کلنل محمد تقیخان پسیان
- ۱۹ - نامه خصوصی مهم سفیر انگلیس به نگارنده
- ۲۰ - در کابینه قوام السلطنه وزیر پست و تلگراف شدم
- ۲۱ - پایان ماجرا و پادشاهی سردار سپه (در اینجا نوشته مرحوم شمس ملک آرا خاتمه مییابد).



## فصل پنجم

بیمناست نمیدانم در فصل پنجم این کتاب مقاله شاهزاده مرحوم اسدالله میرزا شمس ملک آراء (شهاب الدوله) را که بعنوان کودتای حوت ۱۲۹۹ در سیزدهمین سالنامه دنیا بسال ۱۳۳۶ منتشر شده است نقل نمایم .

اقتباس این قسمت از نوشته های تاریخی بدین لحاظ بوده که اولاً مرحوم شهاب الدوله نه فقط ناظر بر جریانات و تحولات سیاسی و غیره بوده بلکه شخصاً نیز یکی از عوامل مؤثر بشمار میرفته و مطالب و جریانات سیاسی و تحولات و غیره را همانطور که بوده و درك کرده اند بدون پیرایه و حشو و زوائد برشته تحریر در آورده و سیاستهای متضادیکه در امور ایران دخالت داشته با نام و نشان و بی پیرایه شرح و بسط داده و از اینجهت شاید تا کنون نویسنده ای تا این اندازه با صراحت و وضوح گذشته های سیاسی و دگرگونیهای کشور خود را برشته تحریر نکشیده باشد ثانیاً ایشان دائی محبوب من بودند و میخواهم این نوشته ها که یادگاری از ایشان است زینت افزای کتاب خاطرات اینجانب بشود .

شاهزاده نامبرده شخصی دانشمند و اصیل و از مردان نیک نام و روشن ضمیر روزگار بودند ملکات و خصائل پسندیده ایشان هراسانیرا مجذوب و شیفته مینمود ، آخرین مقامی که احراز کردند نمایندگی مجلس سنا بود که بامر شاهنشاه آریا مهر منصوب و در اواسط دوره دوم نمایندگی در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۳۸ بدرود حیات گفت و با مراسم خاص و باشکوهی در امامزاده عبدالله در مقبره خانوادگی بخاک سپرده شد . بانوی محترمه ایشان ( کرامت السلطنه ) که عمه من هستند بقدری عاشق وار بزیارت خاک عزیز از دست رفته خویش می شتافتند که روزی در گورستان سخت بزمین خورده و پایشان بطوری شکست که برای همیشه زمین گیر شدند .

در خاتمه امید است قارئین محترم هم باین نوشتجات توجه خاص مبذول داشته و برای این شخصیت تاریخی که نظری جز ذکر حقایق و تشریح و تحلیل گذشته های پر ملال و عبرت انگیز ایران عزیز و تنبه آیندگان نداشته و بالاخره هم پریشانیها منجر به سامان یافتن کارهای مملکت گشته طلب مغفرت نموده و بر روح پر فتوحش درود بفرستند .

اینک شرحیکه در جریده اطلاعات موقع فوت شمس ملک آراء درج گردیده:  
ضایعه اسفناک :- با کمال تأسف اطلاع حاصل کردیم که عصر دیروز  
(۱۵ آذر ۱۳۳۸) یکی دیگر از مردان وطنخواه و شاهدوست ایران درگذشت  
شادروان سناتور اسدالله شمس ملک آرا فرزند مرحوم عبدالحسین شمس ملک آراء  
عمری را بصدقت و پاکدامنی و درستی بسر برد در سال ۱۲۹۰ هجری چشم  
بجهان گشود، تحصیلات خود را در مدرسه دارالفنون قدیم که یگانه مرکز  
تحصیلات عالی کشور بود با موفقیت بپایان رسانید و پس از خاتمه تحصیل در مدارس  
مختلف آنروز بتدریس ریاضیات مشغول گشت و جمعی از رجال کنونی کشور از  
شاگردان آن مرحوم بوده اند.

در سال ۱۹۰۰ میلادی که مصادف با نمایشگاه معروف پاریس بود باتفاق  
مرحوم مستوفی الممالک و مرحوم امان الله میرزا ضیاء الدوله پدر تیمسار سپهبد جهانبانی  
و آقای معیر الممالک با اروپا مسافرت و تا سال ۱۹۰۶ در انگلستان بکسب دانش و  
تکمیل معلومات خود پرداخت و در بازگشت بایران در کابینه مرحوم سپهسالار  
تنکابنی در وزارت پست و تلگراف بریاست شبکه بین المللی تلگراف منصوب  
گردیدند.

در عصر اعلیحضرت فقید باستانداری کردستان و کرمانشاهان منصوب و  
بعداً نیز استاندار فارس و کردستان بودند. آخرین مأموریت فقید سعید نمایندگی  
مجلس سنا بود که بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاه در دو دوره متوالی  
بدین سمت مفتخر شدند.

خلاصه آنکه زندگانی ایشان همواره توأم با خدمات صادقانه به شاهنشاه  
وبملک و ملت بوده و نام نیکشان از خاطره ها محو نخواهد شد.  
بطوریکه در فقره ۲ فصل ۵ این کتاب درج گردیده در کابینه قوام السلطنه  
نیز وزارت پست و تلگراف را عهده دار بودند.

**داستان کودتای حوت ۱۲۹۹ بقلم مرحوم شمس ملک آرا (شهاب الدوله)**

**۱ - مقدمه راجع به داستان کودتای حوت ۱۲۹۹**

چند روز پس از تعیین ریاست وزراء سپهدار نخست وزیر جدید بدربار آمد  
و باقیافه حیرت زده با حضور من به احمد شاه اظهار داشت :



مرحوم اسدالله شمس ملک اراء (شهاب الدوله) که آخرین سمت ایشان سناتوری  
انتصابی بوده است

( انگلیسها در هنگام ملاقات با من علاوه بر مطالبات و دعاوی که بابت دیون و هزینه ژاندارمری و پلیس جنوب و غیره از دولت ایران مطالبه مینمایند در حدود صد و سی هزار لیره که بعنوان تقدیمی یا رشوه بدولت و ثوق الدوله بابت قرارداد داده‌اند می‌خواهند آن را بحساب دیون دولت بگذارند ) سپهدار آنگاه گفت : ( من با کمال تعجب پذیرفتن چنین دینی را امتناع و تعاشی کرده و گفتم که دولت و ملت ایران از چنین معامله مطلقاً بی‌خبر و ابداً زیر بار نخواهد رفت و از سفارت انگلیس سابقه موضوع و مدارک را خواستم متأسفانه رسیدی بامضای صارم الدوله وزیر مالیه وقت که وصول یکصدوسی هزار لیره را تصدیق کرده بود برخ اینجانب کشیدند ) عنوان این تقدیمی برای تصویب قرار داد بود اینک که انگلیسها مطالبه این وجه را میکردند خود اقوی دلیل میبود بر آنکه دیگر امیدی بتصویب قرارداد ندارند .

بهر حال سپهدار موضوع را با آن قیافه وحشت زده و نگران بعرض شاه رسانیده و موضوع باعث نهایت تعجب و اضطراب شاه جوان گردید که چگونه حقوق حیاتی مملکت به ثمنی بخص فروخته شده و این داد و ستد تا کنون با زیر دستی پوشیده و مکتوم مانده بود و امروز سر بار جدیدی پلوش ملت ستمکش بار بر گذارده میشود ولی ابراز احساسات و اظهار تعجب در برابر رسید رسمی که بامضاء وزیر مالیه وقت رسیده بود تأثیری نداشت و بالاخره آن وجوه به حساب دولت بریتانیا پرداخته شد و رضاشاه از وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله فیروز که از آن خوان یغما نصیب برده بودند خسارت را مأخوذ داشت .

با کشف این موضوع و بحقیقت پیوستن تقسیم وجه بین وزراء راشدین کابینه دیگر پای چوبین استدالیان را که جسته و گریخته از حسن نیت عاقدین قرار داد دفاع میکردند برای همیشه شکسته شد .

## ۲ - یادداشت شدیدالحن سفارت انگلیس .

سپهدار رئیس الوزراء که خودخواهی و تهور و ثوق الدوله و معلومات مشیرالدوله را نداشت و وضعیت کشور را پرمخاطره میدید خردمندانه بوسیله احمدشاه چند مرتبه تقاضای انعقاد مجلس مشاوری عالی در دربار نمود که راجع به رئوس مسائل معضله باو کمک فکری نمایند این دعوتها حسب الامر ملوکانه از طرف اینجانب

بعمل میآمد علماء ووزراء سابق ، رجال خیرخواه مبرز و وکلای گذشته و آینده در این اجتماعات حضور مییافتند و به مشورت میپرداختند از جمله یک هفته بعد از تشکیل کابینه سپهدار یادداشت شدید اللحتی از سفارت انگلیس رسید که دولت بریتانیا پیمانۀ صبر و انتظارش لبریز شده باید دولت ایران باینوضع آشفته و پریشان خاتمه دهد و روش و سیاست خود را با انگلستان روشن نماید ضمناً اعلام داشته بود که از ادامۀ کمک مالی که برای هزینه نظام وظیفه و غیره تا آن زمان مساعدت میکردند خودداری و امتناع خواهند کرد .

سپهدار تقاضای مجلس شورای عالی را برای تبادل افکار راجع به این یادداشت و جواب دولت ایران نمود . پس از حضور مدعوین و تشریف فرمائی احمدشاه اینجانب فرمایشات ملوکانه را برای جماعت خواندم و مذاکرات پر حرارت بویژه از طرف نصرالملک هدایت نسبت به تضيیقات انگلیس بعمل آمد . شادروان سید حسن مدرس و علماء دیگر هم نطقها و اظهاراتی نمودند ولی جز مشاجره شدیدی بین سپهسالار تنکابنی و مدرس نتیجه دیگری گرفته نشد و ارائه طریقی بدولت پریشان حال وقت نکردند .

### ۳- پیمان ایران و شوروی

بار دیگر در تاریخ ۲۴ جدی ۱۲۹۹ شمسی سپهدار مشورت با شورای عالی درباری را لازم شمرد موضوع مذاکره عقد پیمان بین ایران و روس بود که مدتی بین مشاورالممالک انصاری و وزارت خارجه دولت شوروی مواد آن مورد مطالعه و تبادل نظر بوده و برای تصمیم قطعی و تصویب دولتین حاضر و مهیا شده بود . روز موعود از وزراء و وکلای آینده و رجال دعوت بعمل آمد تا در کاخ ایض گلستان حضور بهمرسانند . مواد مطروحه پیمان روس باطلاع مجمع رسید و مدتی در آن بحث و تعاطی افکار شد و باجزئی اصلاحات پیمان مذکور که دال بر روح آزادی خواهی و نیات حسنه انقلابی روس بود و بویژه ما را از تحمیلات نا روا و کمرشکن روسیه تزاری رهائی میبخشید با اتفاق آراء تصویب و بوسیله منصورالملک که برای این منظور به باد کوبه آمده بود نتیجه به مشاورالملک ابلاغ گردید . این پیمان بزعم اجانب علاوه بر منافع حیاتی که از عقد آن نصیب ایران گردید از این لحاظ بمنافع دولت انگلیس و رفع نگرانی سیاستمداران آن دولت مفید

واقع شد که روس‌ها بعهده گرفتند قوا و مبلغین رژیم خود را از ایران دور نمایند و تبلیغات رژیم خود را در کشور تائید و ترویج نکنند. بدیهی است بدین ترتیب تهدید سرایت رژیم کمونیزم علی‌العجلاله مرتفع شده و انگلیس‌ها برای جلوگیری از توسعه آن به هندوستان و شرق و حفظ منافع خود در ایران احتیاج به نگاهداری قوای خود در ایران نداشته و از هزینه هنگفت اردو کشی و اشکالات دیگر فارغ البال شدند کما اینکه مقارن عقب کشیدن روس‌ها از شمال و از هم پاشیدن بساط حامیان رژیم جدید، انگلیس‌ها نیز در تخلیه ایران ناگزیر شدند.

بالجمله کابینه سپهدار از هر طرف مصادف با اشکالات شد بعضی از اعضاء کابینه استعفا نمودند. فقدان سرمایه و اعتبار و تحریکات داخلی بر ضد کابینه سبب شد که سپهدار استعفای خود را تقدیم احمدشاه نماید. احمدشاه به رجال مهم دیگر تکلیف تشکیل کابینه کرد ولی نظر با اشکالات موقع هیچیک زیر بار مسئولیت زمامداری نرفتند بالاخره احمدشاه راه چاره در این یافت که وکلای حاضر را که عده آنها قریب بر هفتاد نفر بالغ میشد دعوت و نظر آنها را نسبت به رئیس‌الوزراء وقت استفسار نماید. در تاریخ دلو ۱۲۹۹، نمایندگان حاضر به بهارستان دعوت شدند اینجانب از طرف احمدشاه به بهارستان رفته فرمایشات ملوکانه را ابلاغ کردم و اشکالات وضع و مضرات و بی‌تکلیفی مملکت و فقدان دولت مسئول را گوشزد نمایندگان نمودم. آقایان پس از مذاکرات و تعاطی افکار تقریباً باتفاق آراء اعتماد خود را نسبت به سپهدار اعلام داشتند لذا احمدشاه سپهدار را احضار و متقاعد نمودند که در برابر این اعتماد سرشار نمایندگان و امر ملوکانه قبول زمامداری نماید و کابینه جدیدی تشکیل دهد.

اوضاع بنحوی درهم و برهم و مبهم بود که سپهدار چند هفته توانست برای تشکیل کابینه و معرفی همکاران خود تصمیمی اتخاذ نماید بالاخره در تاریخ ۲۸ دلو کابینه خود را معرفی کرد و مشغول رسیدگی بامور جاریه گردید از جمله بمنظور تکمیل و تصویب پیمان ایران و روس تعلیمات و تأکیدات به مشاورالمالک صادر کرد تا آنکه در تاریخ فوریه ۱۹۲۱، پیمان بامضای مقامات صلاحیت دار دولت شوروی رسید و برای امضاء دولت ایران فرستاده شده بود در اینوقت یعنی سوم اسفند ۱۲۹۹ وقایع کودتا از پس پرده غیب خود نمائی کرد.

برای شرح آن وقایع لازم است نظری باوضع فرونت انگلیس در قزوین و وضعیت دیویزیون قزاق پس از شکست غازیان و کوتاه شدن دست افسران روسی از سرپرستی آنان بیاندازیم :

#### ۴- همکاران میرپنج رضاخان

پس از شکست قوای دولت رشته انتظام بکلی گسیخته شد و افراد سرباز و دستجات کوچک و افسران بحکم (سوکیپو) <sup>۱</sup> یعنی تا میتوانی خود را نجات بده باطراف و جوانب متواری و پراکنده شدند بعد از رفع طوفان جنگ بتدریج در قزوین در پناه فرونت انگلیس جمع آوری شدند و افسران همکار میرپنج رضاخان بمنظور بهبودی روحیه افراد و آماده کردن آنها برای خدمت جهدی بسزا میکردند .

این عده پس از شکست غازیان با حال اسف اشتغال بی ساز و برگ مدتی در قزوین بزندگانی سربازی خود ادامه دادند . مستر نرمان سفیر انگلیس در تهران مکرر از وضع ناگوار آنها با اینجانب صحبت میکرد و میگفت لباس آنها مندرس، پایشان برهنه ، شکمشان گرسنه است و ما یعنی انگلیس ها بآنها کمک کرده و برگ و ساز و کفش و لباس تهیه نموده رفع احتیاجشان را کرده ایم .

پس از انفصال افسران روسی از طرف دولت هنوز فرمانده مسئولی برای قوای مزبور معرفی نشده بود و قریب ۳ ماه این عده نظامی که بعداً هسته قشون معظم منظمی گردید تحت نظر افسران نامبرده با کمک مالی انگلیسی ها در جبهه قزوین وقت گذراندند دولت مسئول طوری مشغول و مستغرق اوضاع درهم برهم کشور بود که نمیدانست در پس پرده آهین قزوین چه نقشی برای نمایش دادن مهیا میشود . درهمین هنگام بعضی افسران جوان تحصیل کرده ژاندارمری مانند ماژور مسعود خان و کاظم خان و زمان خان و غیره در قزوین با افسران انگلیسی خاصه ژنرال ویکسن و کلنل اسمایس تماس نزدیک داشته و کلنل اسمایس که از افسران زبان دان زیر دست بود برای تشکیلات ژاندارمری بوسیله نصرت الدوله کترات شده بود با افسران نامبرده ژاندارمری در آنجا طرح ریزی تشکیلات جدید میکردند بعضی از افسران در کمیته آهن شرکت داشته و سیاست طرفداری از انگلیس علاقمند بودند از جوانان ترقی خواه بشمار میرفتند .

در چنین موقع و فرصت بود که مستر نرمان سفیر دولت بریتانیا با موافقت افسرانی که بسرپرستی نظام ایران نامبرده شده بودند زمینه را مساعد یافته طرح کودتا را ریختند.

با سوابقی که باطلاع خوانندگان محترم سالنامه دنیا رسید یعنی با پیشرفت قوای بلشویک در داخل ایران و بالتیجه بخطر افتادن منافع سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس با نبودن قوای اطمینان بخش در ایران که بتواند از تجاوزات متجاسرین و توسعه بلشویزم جلوگیری نماید با مخالفت افکار عمومی و شاه و دولت به نظم و تجهیز نیروی مؤثری بسرپرستی افسران انگلیسی و بالاخره با تهدیداتی که بما میشد که در صورت پذیرفتن قرارداد در انتظار پذیرش عواقب وخیم باشیم برارباب بصیرت روشن و واضح بود که زود کاربارامی نمیگذرد و در دماغ مسئولین سیاست بریتانیا نقشه های دیگری طرح خواهد شد بالجمله تصمیم گرفته شد که از قوای موجوده در قزوین که در گذشته بسی ناراضی و بآینده امید نداشتند استفاده شود و نقشه مطروحه جامه عمل پوشد و زمام امور بدست کفایت اشخاصی داده شود که مورد اعتماد کامل بریتانیای کبیر بوده و منظور مواد اصلی قرارداد مدفون را عملاً بموقع اجرا گذارند.

#### ه - قرعه فال بنام سید ضیاء الدین زده شد

برای شروع باقدام قبل از هر چیز لازم بود شخص فعالی را برای زمامداری انتخاب نمایند که هیچ شبهه و تردیدی در وفاداری و ثبات قدمش نبوده و جامع شرایط منظوره سیاست انگلیس باشد بالاخره پس از جستجوها قرعه بنام آقای سید ضیاء الدین طباطبائی فرزند مرحوم سید علی آقا یزدی اصابت و نامبرده مسئول را اجابت کرد. از قرائنی که در دست است چنین بر میآید که انگلیسی ها برای انجام مقصود با سپهسالار تنکابنی نیز داخل مذاکره شده بودند ولی ایشان با شرکت سید ضیاء الدین در این امر خطیر موافقت نکردند. سوابق آقای سید ضیاء الدین بر جامعه معلوم و مکشوف است: در عنفوان جوانی بفعالیت سیاسی علاقمند بود در روزنامهجات رعد و برق و صائقه با قلم شیوای خود در ضمن مقالات عدیده انتقاداتی از اوضاع و زمامداران میکرد و شهری بسزا یافت از بدو امر بانگلو فیللی یا طرفداری از سیاست انگلیسی در جامعه شناخته شده بود ضمناً از ارکان مؤثر کمیته آهن بشمار میرفت.



سید در بروز جنگهای اول پیوسته میکوشید که ایران بجانب داری متفقین قیام نماید و پس از خاتمه جنگ از حامیان جدی قرارداد و ثوق الدوله با انگلیسها بوده و مقالات مؤثری در دفاع از قرارداد و ثوق الدوله با انگلیسیها منتشر کرد بطور خلاصه با سیاست انگلیس همراه و با نمایندگان این دولت همراه و سروسری داشت و با این سوابق اطمینان بخش طرح ریزان کودتا او را قهرمان این داستان تشخیص داده و با اخذ و ثائق و تعهدات و دادن مواعید همه نوع تقویت و مساعدت آقای سید ضیاءالدین را وارد صحنه پر ملالت سیاست کردند گفته میشود که آقای نامبرده در شرایط لازمه پیشرفت کار و نیل بمقصود چنین پیشنهاد کرد که متنفذین و سیاستمداران پیشین تهران را که ممکن است مانع کامیابی شوند توقیف و زندانی نماید و ضمناً دستگیری این اشخاص صدرنشین نامی ایران رعبی در قلوب عامه و گردنکشان ولایات تولید خواهد کرد که بیشتر کمک بانتظام کرده و سبب موفقیت خواهد بود و چون اکثر آنها متمکن و ثروتمندند و جوهری برای مخارج جاری از آنها اخذ شود. با این نقشه و برنامه قبلاً موافقت شد.

دیگر از اقداماتی که مقدمتاً در پس پرده آهنین بعمل آمد گفته شد - کارگردانان صحنه از افسران و عناصر برجسته این نمایش بقید قسم قرآن و وجدان تعهداتی گرفتند که با حفظ نفوذ و سیاست انگلیس و اجرای مقاصد منظوره وفادار و ثابت قدم باشند، بطوریکه میدانیم عمده هدف و مقاصد آنها در دست داشتن مالیه و نظام مملکت بود و کارشناسان مالی و نظامی آنها در مدتی قبل بایران آمده و بکار و خدمت پرداخته بودند در انتظار اینکه قرارداد تصویب یا بطریق دیگر مأموریت آنها تنفیذ شود و تصمیم زمامداری سید ضیاءالدین بدین طریق گرفته شد ولی برای اجرای نظریات هر زمام داری قوه و نیرو لازم است که گفته اند هیچ تدبیری بدون پشتیبانی شمشیر تأثیری نبخشد.

#### ۶- شیپور مارش پیشروی بسوی تهران بعداً درآمد.

افسری که تجربه ها آموخته و امتحان کفایت و شهامت داده بود رضا خان میرپنج فرماندهی قوا را به عهده داشت افسران و افراد نظام کمر خدمت و اطاعت بفرمان فرمانده بستند و احکامش را بجان و دل پذیرفتند نتیجه آنکه پشتیبانی فرمانده قوا از زمامداری سید ضیاءالدین که از ضروریات پیشرفت نقشه کودتا بود



رضاشاه کبیر

محرز گردید این مطلب به ثبوت رسید بود که زمامدار آتی قبل از آغاز اجرای نقشه مکرر مسافرت بقزوین کرده و با مقامات ذی علاقه مذاکرات نموده و در جزئیات و کلیات قضایا موافقت حاصل شده بود بالاخره در روز و ساعت مقرر شیپور مارش پیشروی بطرف پایتخت زده شد. احمدشاه در قصر فرح آباد میزیست کارکنان درباری بعضی در کنار شاه و برخی در شهر بودند. مقیمین شهر از جمله نگارنده هر روز صبح بفرح آباد رفته تا شب انجام وظیفه میکردیم. هیئت وزرا جلسات خود را در کاخ گلستان ادامه میدادند و هفته یکمرتبه جلسه در فرح آباد انعقاد میپذیرفت، گاهگاه وزیر مختار انگلیس (مستر نرمان) با اسماست مستشار سفارت بدیدار شاه می آمدند و مذاکراتی با حضور اینجانب میکردند ولی جای بسی تعجب است شاه و وزیرانش ظاهراً هیچ اطلاعی از قضایای پس پرده آهنین قزوین که میگویند (Iron Side) اداره میکرد نداشتند. برنگارنده که پیوسته در خدمت شاه و تا حدی وارد جریان کارها بودم هیچ قرینه و امارتی مشهود نبود که دلالت بر وقوع آن واقعه و پیدایش چنین نمایشی بنماید.

طراحین نقشه بسی طرار و ماهر بودند و اولیای دولت بغایت خامد و غافل؛ میگویند سفارت انگلیس بافسران سوئدی ژاندارم تلویحاً و تصریحاً تذکر داده بود که مقاومت در مقابل نهضتی که مخلوق احتیاجات وقت است و بغیر و سلاح کشور میباشد سلاح شما نیست. بالجمله آشفتگی اوضاع و خواب غفلت اولیای امور در مرکز و بیداری سیاست ما هرانه دیگران و مساعدت مقتضیات و هواداری زمینه یعنی ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کار بودند تا سید ضیائی بمسند صدارت و سیادت و ریاست صدروزه تکیه زده و ستاره پهلوی در افق زمان طالع شود، با چنین کیفیت و وضعیتی قوای قزوین در روز و ساعت معین حرکت خود را بطرف پایتخت آغاز نمود.

گزارش های تلگرافی رسید که کلیه قوا بجانب مرکز عزیمت نمودند و جسته و گریخته خبر رسید که مقصد مهاجمین آنست که با اوضاع آشفته کشور یکباره خاتمه دهند و پای همت بکوبند تا دست نالایق زمامداران را که پیوسته در بند خویش و غافل از بیگانه و خویش بودند از سر ملت ایران کوتاه کنند.

### ۷- دستوری که شاه مضطرب بمن میدهد.

بمحض رسیدن خبر حرکت قوا احمد شاه مضطرب باینجانب امر فرمودند که بوسیله تلفن با افسران قوا تماس گرفته و ابلاغ نمایم که حسب الامر بمرکز نیایند و در آنجا متوقف باشند تا تعلیمات برسد بعضی افسران بوسیله تلفن در پاسخ من جوابهای غیر مقتضی دادند و گفتند بفرمانده ابلاغ خواهیم کرد و به اعلیحضرت اطمینان دهید تشویشی بخاطر راه ندهند .

در این موقع سردار همایون پور والی از طرف شاه بفرماندهی دیویزیون منصوب و با فرمان به شتاب باستقبال اردو شتافت ولی او را توقیف کردند و فرمانش را ندیده و نشینده گرفتند ساعت ها و دقایق باضطراب میگذشت تلفن ها و پیغامات بی اثر بود . شب سوم حوت دیرگاه نگارنده از فرح آباد بشهر آمدم ، بدیهیست آنکه در خواب نشده چشم من و پروین بود نزدیک طلیعه صدای توپ شنیده شد اضطراب و وحشت عمومی فزونی یافت بتصور اینکه مجادله و خونریزی آغاز شده پس از آنکه آفتاب جهان تاب پرده استار شب را درید بطوریکه همه میدانند قضا یا روشن و شهر بدون مقاومت و تلفات کاملاً بتصرف واردین درآمد و دستگیری بعضی از رجال و نویسندگان که مورد نظر بودند با شتاب مخصوص آغاز گردید بدانسان که فرصت اندیشه فرار یا جستجوی پناهگاه بآنها داده نشد .

این نکته را نگفته نگذارم که در حین حرکت اردوی مهاجم اخبار بتواتر میرسید که مأمورین بانک شاهنشاهی کامیون های پرازنقره و اسکناس برای تامین احتیاجات آنها حمل به قزوین و نقاط بین راه میکردند دیگر آنکه تلگرافاتی بنام شاه خطاب با افسران و افراد انتشار مییافت و باطلاع عموم رسانده میشد که شاه سربازان و نگهبانان تاج و تخت را دعوت بمرکز فرموده تا کشور را از لوث وجود عناصر فاسد ، خیانتکار آشوب طلب پاک و مصفا نمایند .

با این قرائن ممکن است از عالم بالا قبلاً الهامی به احمدشاه رسیده باشد که که نهضت برضدیت سلطنت نیست مقام و شخصیت شاه مصون از هر تعرض و گزند خواهد بود .

### ۸- فرار و تحصن نخست وزیر در سفارت انگلیس

محمدحسن میرزا ولیعهد که در شهر متوقف بود قبل از طلیعه صبح از

خندقهای شرقی شهر فرح آباد گریخته و در کنار برادر تاجدار در امن و امان زیستند. رجالی را که سال‌ها زمامدار شوکت مدار کشور بودند از گوشه و کنار قزاقها بیرون کشیده و در حجرات میدان سپه زندانی شدند بعضی که فرصت یافتند و بزوایای خفایا یا سفارتخانه‌ای شتافتند از جمله سپهدار رشتی شاید با تبانی قبلی در سفارت انگلیس پناه جست و از زحمت تعرض رست.

اعلامیه‌های مطمئن و آمرانه‌ای بنام فرمانده قوا صادر گردیده اهالی را بنظم و سکوت و اطاعت دعوت فرمود. حکومت نظامی اعلام گردید و کلنل کاظم خان سیاح بفرمانداری نظامی تهران گماشته شد. اشخاص برجسته‌ای که زندانی شدند از اینقرار بودند:

عین الدوله، فرمانفرما، سعدالدوله، سپهسالار تنکابنی، محتشم السلطنه اسفندیاری، نصرت الدوله فیروز، قوام الدوله، امیر نظام همدانی سالار لشکر، سردار معتضد یمین‌الملک و غیره و غیره. نصرت الدوله تا آن اوان در اروپا مانده و در لندن با اولیاء امور انگلیس گفتگوها و زد و بند ها کرده و با کمال اطمینان موانع طبیعی راهها و کوههای مسدود از برف را به هیچ شمرده و بعجله و شتاب خود را بصحته نمایش رسانده بود. گفته میشود در لندن وعده زمامداری و پشتیبانی کامل از عملیاتش به نصرت الدوله داده شده بود ولی متعجبانه بمحض ورود بمركز وجودش مخمل اقتدار دولت وقت و مانع پیشرفت کار شناخته شد و بقید و بند گرفتار گردید و اتومبیل (رولیس رویس) که برای خود آورده بود مصادره و مورد استفاده قوا قرار گرفت.

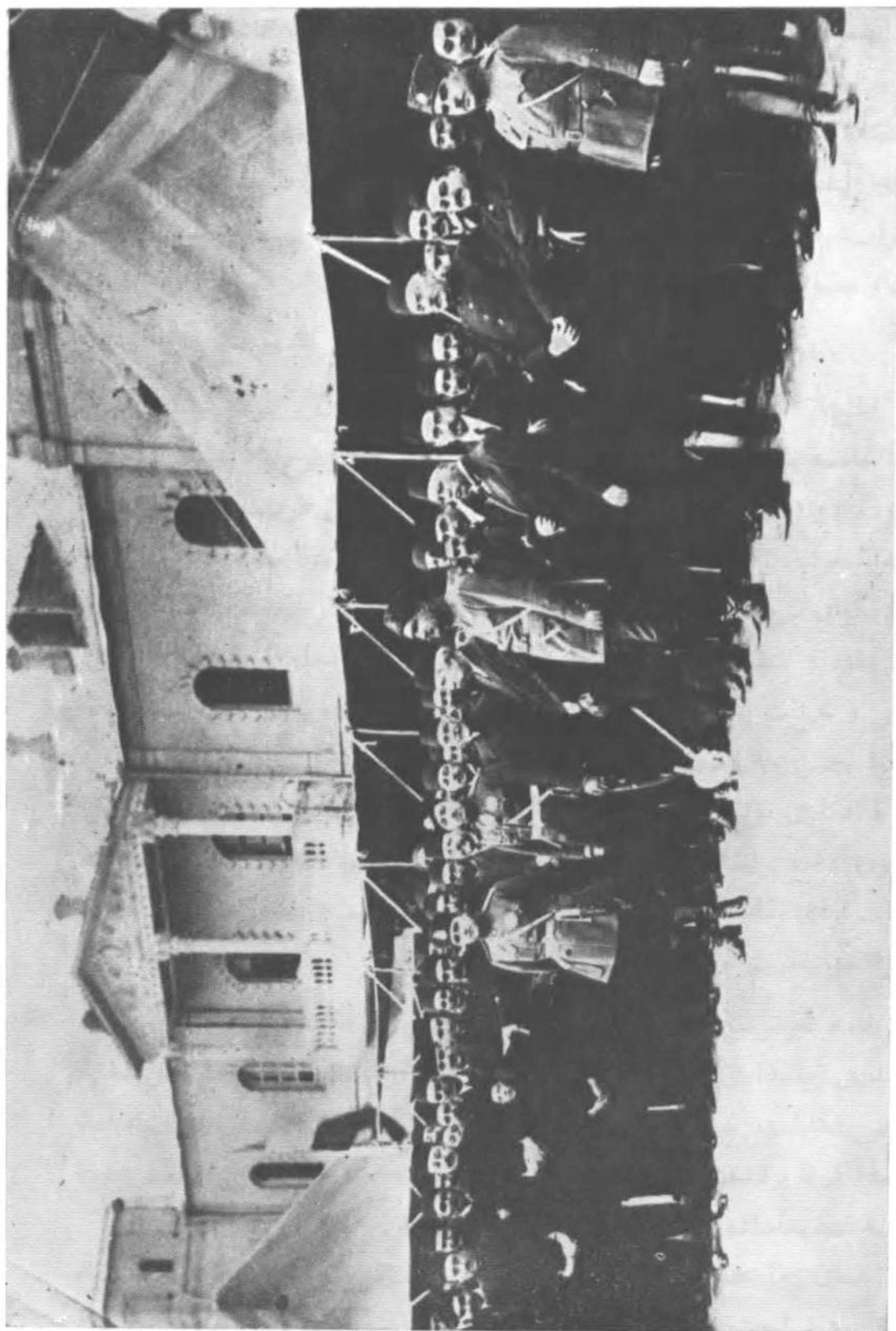
قبلا وعده داده بودم که از بی اعتباری و شرنگ دوستی و دشمنی سیاست دول خوانندگان را آگاه نمایم در اینجا موردی بسیار مناسب و دلایلی بس متقن برای ثبوت دعوی خود دارم: اگر بگزارش های مأمورین انگلیس در حین جنگ جهانی گذشته مراجعه شود این عبارت را مکرر خواهید یافت که با عبارت برجسته تصریح شده (فرمانفرما در مقابل مخاطرات پرچمدار جدی منافع انگلیس در ایران است) بعلاوه نشان های عالی ممتاز دولت بریتانیا از قبیل ستاره هند و غیره بآن شاهزاده اعطا شده بود، نصرت الدوله بنا بر اظهار لرد کارزون وزیر خارجه بریتانیا در مجلس لردهای انگلیسی بین سیاستمداران ایران بهترین دوست دولت انگلیس محسوب میشد و نشان (سنت میشل - سنت ژرژ) بدو اعطاء شده بود.

با این سوابق چگونه میشود تصور کرد سید ضیاءالدین این دوستان صمیمی انگلیس را بدون رضایت یا اطمینان از چشم پوشی آنها دچار زندان و عقوبتها و شکنجه ها نموده و از فرمانفرما چند میلیون پول مطالبه نماید خود و اولادانش را مکرر به تهدید کشتن کنندولی فرمانفرما باشهامت و خونسردی و استقامت حیرت آوری که مورد تحسین دشمنانش شده بود از دادن کرورهای مطالبه شده دیناری نپرداخت و صراحتاً اظهار داشت که هر وقت تصمیم بکشتن من گرفتید فقط اجازه و فرصت دهید تا بدرگاه خالق بی نیاز نمازگذارم و وصایای خود را تنظیم نمایم . شنیده شد که عزت الدوله دختر مظفرالدین شاه برای استخلاص شوهر و فرزندان متوسل بسفارت انگلیس شده بود ولی در اخذ نتیجه کامیاب نشد .

#### ۹ - اسرار مذاکرات من با سفیر انگلیس

در اینخصوص مذاکره من بامستر نورمان سفیر انگلیس حکایتی است گفتنی و شنیدنی : یک روز در دربار فرح آباد به مستر نورمان گفتم که آقا من چنین در نظر دارم در آغاز مشروطیت هنگامیکه نماینده ملت بودم ناصرالملک را محمد علیشاه علی رغم آزادی خواهان در یک اطاقی در دربار زندانی نمود بمحض وصول خبر بسفارت انگلیس یکی از مستشاران سفارتخانه خود را بدبار اعزام داشت مشارالیه بدون اجازه قبلی مستقیماً بدربار نزد شاه رفت و بعنوان اینکه ناصرالملک دارای نشان عالی انگلیس است استخلاص فوری وی را خواستار و بوسیله سپاهیان هندی سفارت او را بخارج ایران بدون گزند رساندند ، چگونه در اینمورد رجال هواخواه جدی سیاست انگلیس را که دارای نشان های عالی آن دولتند در قید اسارت و زنجیر و مورد ستم و تحقیرند و از طرف شما اعتنائی و اقدامی برای رهائی یا لامحاله برای تخفیف آلام آنها نمیشود سفیر نامبرده که خود را در موقع دشواری مییافت چنین پاسخی درهم بافت که : دخالت ما در امور داخلی کشور دیگران مجوزی ندارد فقط از حیث جان زندانیان مورد نظر میتوانند اطمینان داشته باشند که مصون خواهند بود .

بالجمله طوفان و اضطراب وحشت عمومی تا حدی بر طرف شد و انتظام مستقر گردید اینجانب بی خبر از دربار ملالت بار فرح آباد بعزم انجام وظیفه از شهر عازم فرح آباد بودم گفتند بدون اجازه حکومت نظامی کسی حق خروج از شهر



فرمانده کل قوا (رضاشاه کبیر) در یکی از سانها در میدان شق با حضور احمداشاه ومحمدحسن میرزا ولیعهد وقت  
وعده ای از رجال

ندارد لذا بمقر حکومت رفته و کلنل کاظم خان حاکم نظامی را ملاقات او مرا بگرمی پذیرفت و اجازه خروج صادر کرد لذا با شتاب فراوان بفرح آباد رهسپار شدم احمد شاه و اعضاء دربار در حالیکه حکایت از اضطراب میکرد با تسلیم و رضا در انتظار پرده های آینده نمایش بودند، در همان موقع کلنل (وست هال) سوئدی رئیس کل نظمیه ایران شرفیاب شد و مفاخره میکرد فقط نقطه ای که در مقابل مهاجمین بمدافعه پرداخت و خسارت دید شهربانی بود که هدف توپ واقع گردید.

#### ۱- اولین نامه رضاخان به احمدشاه بوسیله من تقدیم شد

پس از آنکه اضطراب عمومی تسکین یافت و طوفان بر طرف گردید بگیرو به بندها خاتمه یافت یکروز در ساعات صبح که اینجانب در فرح آباد مشغول انجام وظیفه بودم دو افسر از طرف فرمانده قوا بانجا آمده و حامل عریضه ای بس مهم خطاب به احمد شاه بودند: افسرهای مذکور اقتدار السلطنه فرزند نایب السلطنه کامران میرزا و دیگران سرهنگ باقرخان معروف به (بمبی) و اما نامه از طرف فرمانده قوا امضا شده بود مفاد و مضمون اینکه (رجال پوسیده سلف و زمامداران بی ایمان سابق جز خرابی و خیانت بکشور شاهنشاهی خدمتی انجام نداده تا سرزمین سیروس و شاهپور را بچنین حال اسفناشتمالی انداخته اند امروز زمامداری لازم است جوان جدی و با افکاری نوین و عزمی متین که بتواند کشتی شکسته مملکت را بساحل نجات سوق داده پریشانی ها را سامان بخشد لذا آقا سیدضیاءالدین که جامع صفات لازمه است برای زمامداری پیشنهاد مقام سلطنت مینمائیم و صدور دستخط صدارت ایشان را خواستاریم امضاء - رضا).

نامه بعرض شاه رسید با قیافه گرفته مدتی بدریای فکر فرو رفتند چنین مینمود که بتصدیق زمامداری سیدضیاءالدین ابدأ رغبتی ندارند حاملین نامه مرخص شدند چند ساعتی نگذشت مستراسمارت مستشار سفارت انگلیس بملاقات احمد شاه آمد مدتی بمذاکره پرداختند، چنین تصور میکنم نامبرده صلاح اندیشی کرده و اندرز آمیخته به تهدید داده که زمامداری سید را بپذیرند.

همان روز عصر سیدضیاءالدین احضار بدربار فرح آباد گردید، ساعتی باشاه در گفتگو بودند احمد شاه میخواست ابلاغ معمولی ریاست وزرا مطابق فرمول دیرین بافتخار آقا صادر شود ضیاءالدین نپذیرفت خود بخط خود ابلاغی مفصل که



حاکی از سعایت زمامداران پیشین که در نتیجه دست‌های نالایقشان کشور بخرابی و فلاکت سوق داده شده و بالنتیجه تصمیم ایشان که از کفایت و دانش آراسته است بسمت ریاست وزرا با اختیارات مخصوص معرفی میشود نوشت. احمد شاه از ازامضاء چنین ابلاغی بولایات که برخلاف نظرش بود فوق‌العاده اکراه داشت چه از صدور آن احتمال بروز اغتشاشات در اطراف میداد ولی کار از مذاکره و مسالمت به خشونت کشید بالاخره خواهی نخواهی ابلاغ زمامداری مطابق دلخواه آقاسید ضیاء الدین امضاء و در تمام اکناف و اطراف کشور مخابره و منتشر گردید.

پس از صدور فرمان شاه، سید ضیاء الدین کابینه خود را تشکیل و معرفی کرد مآژور مسعود خان کیهان از افسران ژاندارمری بسمت وزارت جنگ و رضا خان میرپنج بفرماندهی کل قوا نامیده شدند اعضاء کابینه بعضی در محافل تهران تاحدی معروفیت و شخصیت داشتند ولی اکثر آنها برای اولین بار مسئولیت را بدوش گرفته و در صحنه سیاست نمایان شدند. وزارت خارجه بعهدہ آقای مدیرالملک جم تفویض و شخصی که در بوشهر کار گزار بود و ظاهراً مورد اعتماد کامل انگلیس‌ها میبود بمقام وزارت فواید عامه برگزیده شد کمتر کسی از اهالی تهران افتخار شناسائی ایشان را داشت.

رئیس‌الوزراء جدید یکی از اطاق‌های محقر کاخ بادگیر گلستان را اقامتگاه شبانه روزی خود قرار داد و با فعالیت بی‌نظیری بر تق و فتق امور پرداخت، جلسات هیئت مرتباً در کاخ ایض گلستان انعقاد میپذیرفت، در همین اوان میرزا حسن خان مشاورالملک بسمت وزارت دربار معرفی و اینجانب بهمکاری همقطاری ایشان کامیاب شدم.

#### ۱۱- جز د کتر مصدق اغلب استانداران دستگیر شدند

آقا سید ضیاء الدین برای بسط اقتدار خود حکام و مأمورین سلف را تغییر و اشخاصی را با اختیارات تامه جایگزین آنها کردند از جمله مآژور محمود خان ژاندارم را با دستور محرمانه فرستادند که صارم الدوله حاکم کرمانشاه را بهر نحو است دستگیر و اعزام مرکز نمایند چون صارم الدوله استنباط مخالفت و استشمام سوء قصد را میکرد تا حدی مجهز و پیوسته با سکورت عشایر حرکت مینمود بدین لحاظ تصادف خونین واقع شد و پس از وارد شدن تلفات صارم الدوله تحت‌الحفظ

بمرکز فرستاده شد و مازور محمودخان پس از فتح و فیروزی بفرمانداری صاحب اختیار خطه غرب شناخته گردید.

دکتر محمد مصدق والی فارس پس از وصول ابلاغ تلگرافی شاه نغمه مخالفت آغاز کرد و زیر بار حکومت نرفته استعفا داد و به میان ایل بختیاری رفت. همچنین قوام السلطنه در خراسان در آن اوان با اختیارات (ساتراپی) فرمانفرمائی میکرد رئیس الوزراء تعلیمات محرمانه را به کلنل محمد تقی خان پسیان فرستاد که تا با مهارت قوام السلطنه را اغفال و گرفتار و تحت الحفظ بمرکز اعزام دارد.

محمد تقی خان در موقعی که قوام السلطنه با اطمینان خاطر برای اجرای مراسم جشن و سرور سیزده نوروز در باغات بیرون مشهد سرگرم تفریح بود مأموریت خود را با زبردستی انجام داده زمام دار صاحب اختیار و اقتدار خراسان را که امیر مطلق خوانده میشد بخواری و خفت تحت الحفظ بمرکز آوردند و در عشرت آباد در سلک دیگر پروردگان عزت و محنت زندانی کردند. رئیس الوزراء که باطناً موافقت قبلی سیاستمداران انگلیس را تحصیل کرده بود با سفارت انگلیس مکاتباتی رد و بدل نموده رضایت کتبی آنان را بالغاء قرارداد و ثوق الدوله بدست آورد و بدین طریق در طلیعه سال ۱۳۰۰ اعلامیه ای از طرف رئیس دولت باسبک و سلاست دلپذیر انتشار داد که الغاء قرارداد را بعنوان هدیه (عیدانه) تحویل جامعه داد.

پیمان ایران و روسیه که مواد آن مدتی قبل بتصدیق طرفین رسیده و مهیای امضاء بود در این وقت امضاء و داخل مرحله عمل و اجرا گردید. دیگر رئیس دولت باصلاح وضع بلدیة پرداخت بنای بلدیة را ویران ساخت که کاخ نوین بریزد بودجه سنگینی برای شهرداری تنظیم و با وضع عوارض جدید عواید بودجه را تأمین نمود ضمناً بعضی مقررات دیگر از قبیل بستن کلیه دکانین در روز جمعه و منع مشروبات و فحشا و غیره بموقع اجرا گذاشت.

#### ۱۲- در میهمانی نخست وزیر جز دوغ و شربت مشروب دیگری نبود

اقدامات متهورانه رئیس دولت احساسات خاصی آمیخته به تحیر و تحسین و اعجاب در عامه تولید کرده بود سفارت انگلیس از تأیید و تقویت دولت لمحهای خودداری نمیکرد و با دقت مخصوص ناظر جریان کارها و سیر افکار عمومی بود. نوروز ۱۳۰۰ در رسید مجلس سلام مجلی با موافقت رئیس دولت در تخت مرمر

منعقد شد سید ضیاء الدین و وزراء با جبهه ترمه و کلاه بجایگاه خود ایستادند و مراسم سلام در حضور شاه برگزار گردید. پس از انقضای چند روز مجلس دعوت مجللی در کاخ وزارت خارجه بر طبق دستور رئیس الوزراء مهیاشد و از عموم نمایندگان و رجال برجسته داخلی دعوت بعمل آمد.

اینجانب در آن مجلس حضور داشتم و جریان را بدقت و کنجکاوی شاهد بودم پس از آنکه بانوان سفرا و مدعوین با عز و جاه در سر میز حضور یافتند نغمات موسیقی دلنواز آغاز گردید بنابه امر رئیس دولت هیچ نوع مشروباتی جز دوغ و شربت در سر میز آماده نشده بود بعضی از مدعوین که معتاد برفع عطش بوسیله شراب بودند اظهار اشتیاقی بشرب دوغ شربت ننمودند از جمله کلنل (وست هال) رئیس شهر بانی که بقول فرنگی ها (Bonviveur) یعنی برای خوب خوردن و خوب نوشیدن اشتهای بسزا داشت از فرط تشنگی و میل بمشروب احوالی دیگرگون داشت از اینجانب استمداد میکرد ولی با غدغن اکیدی که شده بود مدد اینجانب هم تخفیفی بآرامش نداد باری در سر میز وزیر جنگ ماژور مسعود خان در یکطرف جا گرفته بود و در جهت مقابل فرمانده کل قوا رضا خان با افسران ارشد قرار داشتند. در جریان صرف شام جناب رئیس الوزراء از جای خود برخاسته نطق مکمل مفصلی بزبان فرانسه ایراد کرد خلاصه کلام اینکه از وجود روابط حسنه بین ایران و دیگر دول سخن راندند و الغاء قرارداد منحوس و ثوق الدوله را که باعث بدبینی و کدروت ملت از سیاست انگلیس شده بود با مساعدت وزیر مختار آن دولت اعلام نمودند و گفتند با این عمل مناسبات حسنه و احترامات متقابل تجدید و تکمیل گردید پس از آن سید ضیاء الدین تصمیم دولت را برای اصلاح ادارات و استمداد کارشناسان خارجی باین نحو اعلام داشت: برای دارائی و جنگ و فواید عامه از کمک کارشناسان و افسران انگلیسی استفاده شود، متخصصین آمریکائی بشهرداری کمک نمایند، در رشته فرهنگ از دانشمندان فرانسه استمداد جویند، بلژیها کماکان در گمرک و پست و سوئدیها در ژاندارمری از مشورت و تعلیمات خود بهره بخشند. در خاتمه نطق غرا که گاه بگاه بعلت لکنت زبان بریده میشد جام دوغ و یا شربت را بسلامتی مهمانان محترم نوشیدند ما نیز تعقیب کردیم.

پس از بیانات رئیس الوزراء مستر (کارلدول) سفیر امریکا که مقدم السفرا بود از طرف همکاران خود نهایت امتنان و تجلیل را از بیانات شافیه و نیت اصلاح

طلبانه رئیس دولت نمود سفراء بلژیک و فرانسه هر یک بنوبت خود بیاناتی ایراد کردند در خاتمه مستر نورمان سفیر انگلیس برخاسته تمجید و قدردانی از بیانات و حسن درایت و پذیرائی و سیاستمداری رئیس دولت کرد ضمناً الغای قرارداد را صراحتاً تصدیق و تنفیذ نمود، حضار بعلامت شادمانی و تحسین دست ممتدی زدند این مجلس مهم تاریخی تا نیمه شب ادامه داشت و نمایندگان دول دوست ظاهراً راضی و خرسند که هر یک از خوان نعمت بیدریغ دولت سهمی و نصیبی برده شیرین کام و کامیاب بمنازل رهسپار شدند.

### ۱۳- دولت نفوذ انگلیسیها را در تهران لازم میداند.

چندی نگذشت که بین رئیس دولت و فرمانده قوا که پس از کودتا از طرف شاه بلقب سردار سپهی ملقب شده بود کم و بیش اختلاف نظرهایی بروز کرد و در نظر ارباب بصیرت تا حدی آشکار گردید که این دو قهرمان صحنه نمایش در امتداد دو خط متوازی سیر مینمایند که هر چه پیش روند از نظر موافقت سیاسی بیکدیگر تلاقی نخواهند کرد و هدفهای آندو کاملاً متضاد و افکارشان متقاطع مینمود. توضیح آنکه سیدضیاءالدین بنا بر تمایلات سیاسی دیرین و بر طبق تعهداتی که بر عهده داشت نفوذ و دخالت بیگانگان خاصه انگلیس را برای پیشرفت کارها و اصلاح اداره کشور لازم میشمرد و در این خط سیر میکرد در صورتیکه سردار سپه بنا بر عادت دیرین نفرتی بسزا نسبت به اجانب داشت و از ساعت اول ورود نقش مهمی برای کوتاه کردن دست خارجیها از کارهای کشور بازی کرد.

بطوریکه گفته شد انگلیسها در قبال الغای قرارداد و ثوق الدوله امید و انتظار داشتند که مقاصد عمده آنها یعنی در دست داشتن نظام و مالیه مملکت بوسیله دولت جدید جامه عمل بپوشد چنین بنظر میآمد که قبل از بالا رفتن پرده اعمال سیاست آنها تحصیل اطمینان کرده و بدولت متبوع خود نوید کامیابی فرستاده بودند بهمین لحاظ بود که رئیس الوزراء در شب مهمانی وزارت خارجه نظریات و نقشه آینده دولت را مطابق دلخواه آنها اعلام نمود. اما سردار سپه از ساعتیکه قدم بصحنه گذارد و نیرو را تحت فرمان خود صف آرائی کرد عزم جزم نمود که افسران انگلیسی را بقیادت و سرپرستی نظام نپذیرد و برای اجرای این نیت با افسران زیر دست تلقین و تزریق میکرد که زیر بار سلطه اجانب خاصه انگلیسها بهیچ عنوان نروید و از ننگ

تبعیت بیگانگان برهید. چون میدانست این رویه پسند خاطر دیگران نبوده و ممکن است برای معارضه یا برکناری ایشان تدبیرهای بیاندیشند، از آغاز کار بتقویت قوای خود پرداخت بریگاد مرکزی را بدون فوت وقت ضمیمه قوای قزاق نمود، اردوی نیرومندی در تحت فرمان احمد آقا خان (امیری احمد) در قصر قاجار محل ییلاقی دیویزیون تشکیل داده در حضور شاه سانها و مانورهای برجسته داده شد ضمناً با شتاب تمام بگرفتن افراد جدید و بافزودن شماره سرباز و آموختن فنون نظامی بآنها پرداختند از اوضاع معلوم گردید که فرمانده قوا سر تمکین و اطاعت در مقابل وزیر جنگ یا اوامر رئیس دولت ندارد. بنابراین خودرأیی و استقلال که از سردار سپه مشاهده میشد بویژه آنکه پیوسته از حیث ازدیاد نیرو خود آرائی میکرد سید ضیاءالدین و هواخواهانش بتقویت ژاندارمری که تحت فرمان وزارت کشور و کلنل (کلروب) بود اهتمام کردند شاید در این فکر و اندیشه بودند که مرکز نیرومند دیگری برابر قوای سردار سپه بوجود آورند حتی شنیده شد که قصد کودتای دیگری برضد سردار سپه و اشغال مراکز نظامی او در فکر مخالفین با لقوه ایجاد شده بود.

اختلاف در پرده رو بشدت میرقت و نزدیک بود شقاق و نفاق آشکار شود بعضی خیراندیشان داخلی و خارجی در التیام کوشیدند و نگذاشتند لامحاله بان زودی پرده دریده شود و رشته یگانگی بین حریفان کودتا بریده گردد. در این حیص و بیص سردار سپه خواهی نخواهی قوای ژاندارم را ضمیمه وزارت جنگ و تحت فرمان خویش درآورد و از نگرانی معارضه بین نظام و ژاندارم آسوده خاطر گشت و بدینطریق برانگلیسها و سید ضیاءالدین روشن شد که سردار سپه درمداری بیرون از دایره اوامر و میل آنها سیر میکند و نیروی گریزان از مرکز و مخالفتش باسانی تحت اختیار و کنترل نخواهد آمد. اکنون بر میگردیم بفرح آباد و اوضاع دربار اندوه بار.

#### ۱۴ - عامل مؤثر قطع روابط رضاخان با سید ضیاءالدین چه کسی بود ؟

احمد شاه با دقت آمیخته بنگرانی ناظر اوضاع بود در اختلاف بین رئیس دولت و رئیس قوا فرصتی مناسب دید که دست بکار شده و یکی از دو قهرمان معارض را از صحنه کنار کند، بطوریکه میدانیم از روز اول احساسات نیکی نسبت به سید ضیاءالدین نداشت و در پی فرصت بود لذا با سردار سپه کنار آمده متفقاً کمر همت

بر ضدیت سید استوار کردند. مشارالملك وزیر دربار ظاهراً در اوضاع دربار نقشه اصلاحی میکشید ولی در باطن نقش مهمی در سیاست بازی میکرد مشارالیه که از خاصان وثوق الدوله بود با سیدضیاءالدین نیز قبلاً همفکر و همکار بود و بدین نظر بوزارت دربار معرفی و منصوب گردید ولی در این مورد راه انحراف و مخالفت پیموده با نظر شاه و سردار سپه همکاری کرد در حقیقت رابط بین شاه و سردار سپه و عامل مؤثر برای تهیه موجبات برچیدن بساط سید همین مشارالملك بود.

کوشش های سفارت انگلیس برای رفع بحران و تقویت رئیس دولت مورد اعتمادشان ثمری نبخشید، کار بسختی و تهدید کشید احمد شاه صراحتاً اظهار داشت که با سید ضیاء کار کردن از توانائی من بیرون است و چنانچه بار دیگر در این بازی به من تحمیلی شود دست از کار میکشم و رهسپار دیار دیگر میشوم مستر نورمان سفیر انگلیس در موقعیکه اینجانب را ملاقات کرد با قیافه گرفته و لحن متأثر چنین بیان کرد: (جای بسی افسوس است که شاه بر کنار کردن سیدضیاءالدین را که منحصرأً رجل و سیاستمدار مورد اعتماد ماست اینطور اصرار میورزد و پافشاری میفرماید). بر اینجانب کاملاً مشهود بود که این اظهار سفیر حاکی از نفرت و کینه نسبت باحمد شاه است که نقشه او و همکارانش را دگرگون کرده است. در خلال این ایام بعضی ها در حضور من به احمد شاه میگفتند که سید تصمیم گرفته و امر داده که زندانیان سیاسی را بدیار نیستی فرستند، شاه از این خبر بسی مشوش گردید و به سردار سپه مراجعه و استمداد کرد، گفته شد سردار بمأمورین زندان دستور مؤکد فرستاد که آنها را بی گزند و آسیب پاس دهند و بدست کسی تسلیم ننمایند. بنظر اینجانب این قضیه بیشتر به مانور شباهت داشت و در حقیقت آن شک و تردید دارم چه که از اول قرار بر این بود که آسیب جانی بزندانیان راه نیابد، برهان دیگر ثبوت قضیه اینکه سیدضیاءالدین در ساعات آخر زمامداری در کاخ گلستان بخود اینجانب بزبان شکایت آمیز جریان کار اظهار داشت که من متأسفم چرا انقلاب سفید کردم چنانچه مبادرت بانقلاب سرخ و خونین میکردم بی تردید بچنین شکست سیاسی روبرو نمیشدم.

از این اظهار ندامت و عرضه شکایت چنین استنباط میشود که بعضی از زندانیان در قید بند با سردار سپه زد و بند کرده و دست خدمت و بیعت باو داده

بودند مضافاً بر اینکه سید از مشارالملك و شاه بسی ناله و فغان و آه داشت. بهر صورت موضوع حمایت سردار سپه از جان زندانیان بر اعتبارات و وجاهت او در انظار شاه و مردم افزود.

#### ۱۵ - استعفاء و تبعید سید ضیاء الدین

باری برای اینکه از منظور اصلی خارج نشوم به جزئیات قضایا میپردازم: یکصد روز پس از حادثه زمامداری سید ضیاء الدین که در آغاز طلوع و پیدایش نمایش قدرتی بیسابقه داد و کلیه ارباب نفوذ و ثروت دیرینه را قرین خواری وضع نمود و در انظار ملت خود را قهرمان الغای قرارداد و ثوق الدوله معرفی کرد لذا اعجاب و رعبی خاص در قلوب عامه ایجاد نمود و افکار عمومی در انتظار بهبودی اوضاع و اصلاحاتی که وعده میداد نسبت باو بدبین نبود ولی بعداً وضع عوارض جدید از طرف او و تبلیغاتیکه بر ضدش از جهت هواخواهی با سیاست خارجی میشد و کمک مؤثری که از اعوان و بستگان زندانیان در این راه بعمل میآمد بتدریج احساسات مردم را بر علیه او تهییج و مهیا کرد بنحویکه در هنگام غروب با کناره گیری او فریادها برای توقیف و تعقیب و محاکمه وی بلند شده بود ولی سفارت انگلیس برای نجات وی جدیت کرده و با موافقت سردار سپه موجبات حرکت او را فراهم و با بعضی نزدیکانش بسلامت و امان از خاک ایران رهسپار بلاد فرنگ شدند. انگلیسها از جریان و تایع مخصوصاً از شکست و سرنوشت سید ضیاء الدین که در حقیقت شکست سیاست آنها بود خیلی نگران و ناراضی شدند برای ثبوت این عدم رضایت و تأیید اظهارات شکوائیه مستر نورمان در تهران مفاد بعضی قسمتهای نطق لرد گورزون را که در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۰۰ در مجلس لردها ایراد کرده نقل از روزنامه تایمز لندن باستخصار خوانندگان میرسانم:

(لرد نامبرده در آغاز سخن اظهار داشت دولت انگلیس با صرف هزینه های هنگفت و مجاهدتهای فراوان ایران را از استیلای آلمانها در اول و تجاوز کاریهای ترک در ثانی و از سلطه و تهاجم بلشویکها در آخر نجات بخشید، موضوع ترک ها اینستکه که در جنگ جهانی ترکها با آلمانها موافقت کرده بودند که بهر صورت فتح نهائی قسمتی از مغرب و شمال غرب ایران را ترکها قبضه و استیلا نمایند پس از آنکه انگلیسها دوباره بغداد را از ترک ها گرفتند ترکها مجبور به تخلیه

ایران شدند فرمانده سپاه ترکیه در این مرحله علی احسان بود. لرد کارزون بعد از قرارداد وثوق الدوله سخن رانده و میگوید (با وجود تأکیدات ما هیچیک از کابینه هائیکه بسرعت پرده سینما تغییر میکردند و یکی از آن رئیس الوزراها میلش کشید مخالفین سیاسی خود را بازداشت و زندانی نماید حاضر نشدند مجلس را افتتاح کرده و قرارداد را بقضات نمایندگان ملت واگذارند بالاخره دولت ایران تصمیم خود را بر رد قرارداد گرفت و دست مساعدت ما را که در تاریکترین موقع بسوی آن دراز شده بود عقب زد و مسئولیت وقایع آینده و سرنوشت خود را متقبل شد). عبارتهائیکه در نطق مذکور مؤید نظریه ماست ذیلا درج میشود: (اگر آقایان معظم سنوال نمایند و ضعیاتیکه بدین طریق ایجاد شده است چگونه میبینم مجبورم اعتراف کنم که وضع حاضره را بایک نظر ناامیدی و یأس تلقی مینمایم. . . . ولی اجازه میخواهم بنام یک دوست قدیمی ایران بآنها خاطر نشان نمایم در این سیاستی که پیش گرفته اند تنها دولت ایران صدمه خواهد خورد). در ختام سخن لرد کرزون چنین گفت: (این شرحی که دادم متعلق به کشوریست که دارای تاریخ گذشته بزرگی میباشد که ما هم همیشه نهایت محبت و دوستی را نسبت باو داشتیم بطوریکه فداکاریهای بیشماری برای این مملکت نموده و از ابتدای جنگ میلیونها خرج نموده ایم ولی حالیه مملکتی است که میخواهد بمیل خود سیر نماید و ظاهراً با یک قدم جدی بطرف مقصودی که من نمیخواهم پیش بینی کنم ولی میدانم که خیلی اسف آور است پیش میرود ولی خیلی مایل بودم می توانستم اظهارات قشنگتر و درخشنده تری راجع بایران بنمایم و احصائی روشنتری از وضعیات بدهم.

از کلیه نطقهائیکه من تا بحال راجع بایران نموده ام و گمان میکنم عده آنها زیاد باشد نطق امروز بعد از ظهر من بیش از همه قرین حسرت و افسوس بوده است.)

بامطالعه و موشکافی در این بیانات تصور نمیکنم در عدم رضایت انگلیسها از اوضاع یعنی از شکست سید ضیاءالدین و غلبه و پیشرفت سردار سپه تردیدی بوده باشد.

از این مقدمات و استدلال منطقی چنین نتیجه گرفته میشود که انگلیسها پیشرفت سیاست خود را پس از برکناری وثوق الدوله و الغای قرارداد منحصر آمنوط



به امید زمام داری سید ضیاء الدین میدانستند و سردار سپه را با کمک شاه معارض و مخالف پیشرفت نقشه منظور میشناختند .

#### ۱۶- تقاضای سفیر کبیر شوروی از شاه در روز تقدیم استوارنامه

این حوادث که با کمک احمد شاه بضرر سیاست انگلیس بود بمنصبه ظهور رسید طبعاً کینه دیرین انگلیس را نسبت با احمد شاه که در اثر مخالفتش با قرارداد وثوق الدوله ایجاد شده بود شدت و فزونی بخشید و پیوسته در پی فرصت برای نقشه انتقام بودند . طبعاً با افتادن کابینه سید ضیاء الدین که به کابینه سیاه مشهور گردید لازم بود که دولتی روی کار آید و زمام امور را بدست گیرد . اوضاع کشور در آن زمان بیش از پیش درهم و برهم و انگلیس ها رنجیده و از دادن هر نوع کمک مالی خودداری میکردند . ادارات فاقد سرمایه و سروسامان هزینه قشونی که دائماً در فزونی بود معلوم نبود از چه محل تهیه و تأمین خواهد شد . وضعیت شمال (گیلان و مازندران) قرین اغتشاش و باعث نگرانی ، با اینکه پیمان روس و ایران امضا شده بود هنوز بلشویک های مسلح در آنجا بقوای متجاسرین که در تحت فرمان میرزا کوچک خان جنگلی و احسان الله خان و غیره بودند کمک مؤثری میکردند . تقویت بلشویک ها از نهضت های شمال بدین لحاظ بود که روسها کودتا و اعمال آن را مخلوق سیاست انگلیس میدانستند مضافاً بر اینکه هنوز قوای انگلیس بین مرکز و بحر خزر خودنمایی میکرد و روس ها از توسعه و بسط نفوذ انگلیس ها در منطقه امنیت خود در بیم بودند بطوریکه شرح دادم (روتش تاین) اولین سفیر رسمی دولت بلشویک که از لنین و تروتسکی اعتبار نامه مأموریت در دست داشت در موقع شرفیابی حضور شاه فقط تقاضائی که از طرف دولت متبوع خود میکرد همانا راه ندادن انگلیس و نفوذ آندولت بمجاورت مرزهای روسیه بود . در نقاط دیگر کشور عدم امنیت و هرج و مرج اداری حکمفرما بود . در چنین موقع مشکل احمد شاه موظف بود دولتی جدید معرفی نماید بدیهی است شاه در تحت هیچ عنوانی مهیا نبود زمام امور را بدست سردار سپه بدهد و شاید خود سردار سپه هم در آن ساعت چنین میل و انتظاری نداشت مضافاً بر اینکه مقتضیات موقع ایجاب میکرد که سردار سپه به توسط قوای نظامی و رفع خود سری ها و نهضت هائی که در پیرو یکدیگر پیوسته چون قارچ از زمین میروئید اهتمام و صرف مجاهدت نماید .

این مسئله مسلم بود که احمد شاه تعیین رئیس‌الوزاره را باید با موافقت نظر سردار سپه نماید بمستوفی‌الممالک و مشیرالدوله تکلیف زمامداری شد ولی قبول نکردند بالاخره پس از مشورت و گفتگوها و مصلحت بینی‌ها قرعه فال بنام قوام السلطنه افتاد.

#### ۱۷ - بدین ترتیب فرمان نخست‌وزیری را در زندان عشرت آباد

#### به قوام السلطنه ابلاغ کردم

احمد شاه در ساعات عصری مرا احضار و امر دادند که با اتومبیل در باری بشهر رفته و از آنجابه عشرت آباد که یکمده از رجال از قبیل عین‌الدوله و قوام السلطنه و دیگران هنوز زندانی بودند رهسپار شوم باطاق یا محبس مخصوص قوام السلطنه داخل شده او را از طرف شاه دعوت بقبولی زمام داری نمایم و متفقاً با وی به فرح آباد برگردیم.

احمد شاه یک پیغام محرمانه نیز دادند که به قوام السلطنه ابلاغ نمایم، مفاد پیغام این بود که: در سیاست خارجی از تسلیم در برابر تمایلات انگلیس‌ها خودداری نماید. این پیغام و تأیید احمد شاه بر عدم همراهی دولت با نظریات انگلیس شایسته تحلیل و تفسیر بیشتر است: بنظر اینجانب سردار سپه که در کناره کردن سیدضیاءالدین عامل مؤثری بود بعلاوه بیم داشت که باز انگلیس‌ها برای بدست گرفتن قوای نظامی ایران قدم‌هایی بردارند و تدابیری بیاندیشند و طرحی بریزند بدین لحاظ در تعیین رئیس‌دولت شرط را لازم می‌شمرد که زمام دار هر کس باشد در مقابل امیال انگلیس‌ها تسلیم نشود.

منظور از این پیام شاه رعایت نظریه سردار سپه بود مضافاً براینکه خود ارادت و عقیدتی نسبت به سیاست انگلیس نداشت ضمناً شاه می‌خواست با زمام دار آتی موضوع سیاست خارجی را روشن کرده باشد که قوام السلطنه از آن راه و سیاست منحرف نگردد بالجمله اینجانب مهای حرکت شده قبل از عزیمت من سردار سپه بوسیله تلفن به جان محمدخان که فرمانده قوای عشرت آباد بود دستور فرستاد که شهاب‌الدوله برای انجام مأموریتی بعشرت آباد خواهد آمد مانع نشوند و راهنمایی و مساعدت کنید اینجانب برای اجرای امر باشتاب بعشرت آباد رفتم پاسداران راهنمایی کردند جان محمدخان شرط ادب و مهربانی بجای آورد مستقیماً ببالاخانه آئینه کاری

معروف به کلاه فرنگی که هنوز هم بهمان شکل وجود داشته و چند سالی کبوترخانه و حالیه محل دادرسی لشکر یک‌پادگان مرکز است و ناصرالدین شاه برای سکونت سوگلی خود انیس الدوله تخصیص داده بود و آن روز بصورت محبس درآمده بود رفتم. قوام السلطنه مشغول نماز و عبادت بدرگاه بی‌نیاز بود، پس از گذاردن فریضه چون مدتی بود بدیدارشان برخورداری نبودم یکدیگر را در آغوش کشیدیم او امر شاهانه را کما ینبغی ابلاغ کردم و پیام مهم مذکور در فوق را نیز رساندم قوام السلطنه پیغام شاه را پذیرفته پس از تشکر از مراحم ملوکانه متفقاً با همانا تومبیل درباری بدربار فرح آباد رفتیم. خلاصه آنکه حکم قضا چنین رفته بود که من قوام السلطنه را از گوشه زندان و ذلت برمسند اقبال و صدارت رساندم.

بطوریکه میدانیم کابینه اول قوام السلطنه تشکیل گردید و در این کابینه سردار سپه بوزارت جنگ و فرماندهی کل قوا معرفی شد در همین ایام بود که لرد کارزون نطق مشروح خود را حاکی از شکایت و عدم رضایت در مجلس لردها ایراد نمود چندی نگذشت انگلیس ها مستر نورمان را احضار و شارژ دافری را معرفی کردند که ناظر جریان امور بوده باشد گفته شد وزارت خارجه انگلیس از نحوه کار نورمان ناراضی بود چه که دیگر نام و نشانی از مشارالیه پدیدار نشد و همچنین افسرانی که در این نقشه دخالت داشتند و به هدف و منظور نرسیدند مورد شماتت شدند.

چند روزی از این وقایع گذشت در نتیجه مذاکرات احمد شاه با سردار سپه تصمیم گرفته شد که کلیه زندانیان را آزاد کنند بعضی از آنها که بیش از سایرین تحت فشار بودند بحال اسف اشتمال و تأثر آوری افتاده بودند از جمله یمن الملک. معز السلطان و سالار لشکر که چند روزی از خوردن غذا امتناع کرده بودند. در روز معین سردار سپه شخصاً تمام زندانیان را بوسیله چند اتومبیل بفرح آباد آوردند و ورود آنها در حضور شاه منظره جالب تاریخی داشت که برای نقاشی هنرمند سوژه‌ای بس جالب توجه تشکیل میداد اکثر آنها باریشهای بلند ژولیده و اباس های ژنده که مدت‌ها نظافت و حمام ندیده با قیافه‌های متأثر و وحشت زده بودند.

بدیهی است این عمل که آزادی زندانیان با شخصیت که قهرمان نجات آنها از زندان سردار سپه شناخته میشد باعث مزید و جاهت وی بین مردم و فزونی

قدرت در کارها گردید. سردار سپه چنانکه مذکور شد ژاندارمری و بریکادمرکزی را ضمیمه قوا و تابع خود نموده پس ارمذتی کلیه قوا را بنام نظام ایران متحد الشکل و افسران ژاندارمری را جزء وزارت جنگ نمود و (کلرپ) سوئدی فرمانده ژاندارمری را مرخص کرد ضمناً برای طرح ریزی تشکیلات نوین وزارت جنگ امان‌الله میرزا جهانبانی که تحصیلات عالی خود را در آکادمی تزاری تکمیل کرده بود بریاست ارکان حرب خود معرفی نمود.

### ۱۸ - قتل کلنل محمد تقی خان پسیان

بعد از معرفی کابینه قوام السلطنه طبعاً اعمال و مأمورین معتمد سیدضیاء الدین هرجا و بهر اسم و رسم از کار برکنار و احیاناً مورد تعقیب و آزاد شدند کلنل محمد تقی خان پسیان با سوابقی که در برابر قوام السلطنه داشت یعنی در عین دوستی و اتحاد راه مخالفت و نفاق با او پیموده بود بیم ناک گردید و از وحله اول پرچم طغیان و عدم اطاعت بر افراشت تا آنجا که منکوب و مقتول گردید. مآثر و محمود خان از حکومت کرمانشاه معزول و در بیم و هراس گرفتاری و انتقام اعزام به تهران شد.

دکتر منوچهر خان که در قزوین رفتاری ناپسند داشت و نفرت عمومی را ایجاد کرده بود از میدان سیاست بدر رفت. کلنل کاظم خان سیاح و مسعود خان کیهان هر یک در گوشه ای کنج عزلت و خاموشی گرفتند.

### ۱۹ - نامه خصوصی مهم سفیر انگلیس به نگارنده

محرمانه و فوری - ۳۱ مه ۱۹۲۱

شهاب‌الدوله عزیزم: در غیاب دولت ناگزیرم که حضرت والا را راجع بمسائل ذیل زحمت بدهم: الساعه تلگرافی از کرمانشاه بمن واصل شد که مآثر و محمود خان حاکم نظامی آن ایالت در تاریخ ۲۸ مه اعزام به تهران شده و احتمال می‌رود بمحض ورود به تهران توقیف گردد قنصل ما میگوید مشارالیه حکمران شایسته ولایتی بوده و ولایات در تحت امرش در کمال نظم و آرامش است من بهیچ وجه خبر مستقیمی از خراسان ندارم ولی از مقامات روزنامه‌جات چنین برمی‌آید که مشابه همان وقایع کرمانشاه در آنجا در جریان است در صورتیکه راپورت‌های قبلی ژنرال قنصل ما در مشهد حاکی است که کلنل محمد تقی خان بسیار خوب کار کرده

است من از حضرت والا تمنا میکنم که به اعلیحضرت شاه یاد آوری نمائید که پنج شنبه گذشته بتوسط مسترد اسمارت (بمن قول و وعده دادند که نسبت به کارکنان گذشته که اطاعت احکام دولت را کرده اند حکومت جدید انتقامی نکشد چنانچه دیروز ضمن صحبت به خود شما خاطر نشان کردم هر اقدامی که از طرف دولت بشود وبهانه و دلیلی بر آن باشد که دولت دارای نظریات و تمایلات ارتجاعی است خطر عظیمی دربر خواهد داشت.

در هر صورت برای من وظیفه صعب و مشکلی درپیش است که بیم و وحشتی که از افتادن کابینه سید ضیاءالدین در محافل اقتصادی و مالی لندن که بدرستی وصحت عمل آن دولت در امر مالیه اعتماد کامل داشتند تسکین بدهم و آنها را متقاعد کنم که وامی بدولت آینده بدهند چنانچه آن محافل حس کنند که ایران بطرز اداری سابق عود خواهد نمود وظیفه فوق الذکر من که اقناع کردن آنهاست عملی غیر ممکن خواهد بود و دولت جدید قهراً سقوط مینماید مگر آنکه دولت کمک مالی از ناحیه دیگری تحصیل نماید ولی بر فرض آنکه دولت چنین اهماسی کند تصور نمیکم بمیزان کافی کمکی در دسترس خود بیابند.

علاوه بر مخاطراتی که کشیدن انتقام کارکنان مطیع دولت گذشته دربر خواهد داشت این نکته را موکداً گوشزد میکنم که اگر بنا شود هر دولت نوینی از کارکنان مطیع دولت پیشین را تعقیب و ایذاء نمایند برای هیچ کابینه ای ممکن نخواهد بود که خدمتگذاران را بخدمت و صمیمیت راضی و قانع نمایند. چنین عملیاتی بر خلاف عدالت است چه که مأموری اجرای امر کرده و معذور است لذا من از اعلیحضرت شاه تقاضا میکنم بوعده خویش وفا فرماید و به اشخاصیکه قریباً زمام دار میشوند توصیه کنند که بی غرضی و گذشت را شیوه و فریضه خود قرار دهند و احساسات شخصی را فدای منافع و مصالح مملکت نمایند.

**شهاب الدوله عزیزم - بنده صمیمی شما**

**نورمان وزیر مختار انگلستان در تهران**

از نامه فوق چنین بر میآید که افتادن کابینه سید ضیاءالدین سلب اعتماد محافل انگلستان را از اوضاع ایران کرده ضمناً از عمال و کارکنان دولت سابق حمایت میشود که مورد تعقیب و تنبیه نگردند. کابینه جدید کارهائی بس دشوار

در پیش داشت: رفع اغتشاشات داخلی، تشکیل پارلمان، جاب اعتماد روس‌ها، حفظ منافع دولت بریتانیا و رفع کدورت آنها تا آنجا که در ضمیر امکان بود. عده نمایندگان تکمیل گردید و احمد شاه رسماً پارلمان چهارم را افتتاح نمود پیمان روس و ایران تقدیم مجلس شد و با بعضی اصلاحات تصویب گردید. دولت قوام السلطنه برای اداره مالیه کشور از آمریکا استمداد کرد و با تصویب مجلس میلسپو و جمعی متخصص استخدام شدند و اختیارات لازمه برای پیشرفت کار بآنها داده شد. اقدامات جدی برای رفع غائله خراسان بعمل آمد بالاخره کلنل محمد تقی خان که مورد اعتماد و تحسین مأمورین انگلیس و محبوب جامعه مشهد بود مقتول و آرزوی خود را بخاک سپرد.

## ۲. - در کابینه قوام السلطنه وزیر پست و تلگراف شدم

کابینه قوام السلطنه چند ماهی رابه تمشیت کارهای معوقه و تهیه پروژه‌های اصلاحی وقت گذراند بعداً بعلت اختلافاتیکه بین اعضای کابینه پیش آمده بود قوام السلطنه بار دیگر مأمور تجدید و ترمیم کابینه گردید در این کابینه نگارنده بوزارت پست و تلگراف دعوت شدم بدینطریق که یکی از روزهای تابستانی رئیس الوزراء و سردار سپه بدربار نیاوران آمده بحضور احمد شاه بار یافتند، کمی بعد شاه اینجانب را احضار نموده و گفتند قوام السلطنه و سردار سپه شمارا بشرکت در هیئت دولت میطلبند.

اینجانب با اینکه خیلی مایل بقبول مسئولیت نبودم امر شاه و تقاضای سردار سپه و قوام السلطنه را قبول نمودم. نظر قوام السلطنه و سردار سپه از تشکیل کابینه دوم و دخالت نگارنده شاید این بود که افراد آن عاری از تمایلات و رنگهای خارجی باشند کما اینکه قوام السلطنه در این کابینه کودمن (Coup de main) یاسیاست زبردستانه‌ای بکار بست که مخالف دولت‌های شمالی و جنوبی بوده و لازم می‌آمد که اقدام منظور مستور بماند. شرح ما وقع اینست: نظر بفقر مالی کشور و هزینه روز افزون قشون و خودداری انگلیس‌ها از کمک مالی قوام السلطنه در جستجوی راهی برای گشایش گره‌های مشکل اقتصادی بود با نمایندگان کمپانی شهیر امریکائی (استاندارد اویل) در خفا داخل مذاکره شده سفیر ایران در واشنگتن در انجام منظور جدیت کرده تصمیم گرفته شد امتیاز جستجو و حفر و استفاده از معادن نفت

شمال ایران را با شرایطی که نهایت بنفع حال و آمال ایران بشمار میرفت بآن کمپانی اعطا نماید بدیهی است از این راه تسهیلات مالی برای چرخش ادارات کشور و کمک مهمی به اقتصادیات مملکت میشد.

در جلسه محرمانه کابینه با حضور قوام السلطنه و سردار سپه موضوع امتیاز مطرح شد و بامضای وزیران کابینه رسید از مجلس شورای ملی تقاضای انعقاد مجلس علنی اعلام گردید، در ظرف یکساعت نمایندگان پا کدل صافی ضمیر لایحه امتیاز را باتفاق آراء تصویب نمودند این امتیاز که درب سعادت نوینی بر روی اقتصاد ایران باز میکرد در تمام محافل تولید بشاشت فوق العاده کرده سفرای دولی که در سیاست نفت دخالت نداشتند نزد وزراء از این تهور سیاسی و اقدام بیسابقه دولت تبریک گفته و ستایش کردند ولی از طرف نمایندگان ذینفع که از این قضیه بسی عصبانی بودند یادداشت های اعتراض و انزجار بر سر و روی دولت نثار گردید. اعتراض انگلیس ها بدین بهانه استوار بود که امتیاز معادن مازندران به خشتاریا داد شده و خشتاریا ب سرمایه داران انگلیسی فروخته است.

اعتراض روس ها بدین اساس بود که خشتاریا از اتباع روس و این امتیاز از آن اوست و دلایل دیگر برد امتیاز کمپانی امریکائی اقامه میکردند. دولت به اعتراضات آنها پاسخ های منطقی داده و امتیاز فرضی خشتاریا را مخالف قانون اساسی دانسته و برای آن هیچ اعتباری قائل نشدند و دولت ایران را ذیحق دانستند که امتیاز معادن خود را بهر نحو که صلاح بداند اعطا نماید.

باری پس از مدتها گفتگو و کشمکش انگلیس ها چون از طرف دولت ایران پاسخ رضایت بخشی نشنیدند با دولت آمریکا وارد مذاکره شده و سدی سدید در مقابل کمپانی (استاندارد اویل) گذاشتند باین نحو که کمپانی مذکور پس از چندی صراحتاً بدولت ایران اظهار داشت که چنانچه اجازه دهند با کمپانی نفت انگلیس در این امتیاز شرکتی بشود برای اقدام بامر و انجام تعهدات حاضر است و در غیر اینصورت معذور خواهد بود. چون در امتیاز نامه مصوبه دولت این پیش بینی را نمیکرد و شرط شده بود که بهیچ نحو اجازه دخالت به انگلیس ها داده نشود لذا دولت از پذیرفتن شرکت کمپانی انگلیس در امتیاز مذکور سرباز زد و امتیاز بحالت وقفه باقی ماند. بطوریکه در تاریخ ضبط است بعدها کمپانی های دیگر امریکائی برای

اخذ امتیاز بدولت نزدیک شدند و احتمال موفقیت میرفت که ناگهان حادثه فجیع ناگوار (ایمبری) نایب سفارت آمریکا دنیائی را متوحش و خواستاران امتیاز را فراری و از خیال ریختن سرمایه بچنین سرزمینی منصرف کرد.

#### ۲۱ - پایان ماجرا و پادشاهی سردار سپه

چندی نگذشت کابینه قوام السلطنه سقوط کرد و احمد شاه نگارنده را احضار و امر به ادامه خدمت سابق (ریاست تشریفات دربار سلطنتی) نمود پس از آن کابینه های مشیرالدوله و باز قوام السلطنه یکی پس از دیگری روی کار آمده ولی سردار سپه با اقدامات مجدانه که برای تأمین کشور و رفع اغتشاشات و خاموش کردن نهضت ها میکرد روز بروز بر نفوذ و قدرت خود می افزود کما اینکه افسران سوئدی را که در ژاندارمری و نظمیه از ایام نیابت ناصرالملک خدمتگزار کشور بودند در موقع مقتضی یکی پس از دیگری مرخص کرده ژاندارم جزء نظام متحد الشکل و نظمیه را به افسران تحت فرمان خود تفویض کرد در حقیقت نفس الامر تمام اقتدارات کشور در شخص سردار سپه تمرکز یافته بود. بدیهی است باین کیفیت شاه و دولت قادر نبودند برخلاف میل و نظریه ایشان دست بکار زنند و قدمی بردارند یا اقدامی کنند، پیش آمد قتل (ایمبری) نیز کمک بسزائی برای افزایش اقتدارات ایشان کرد چه که طبعاً پس از چنین قضیه ننگین لازم میبود حکومت نظامی در تهران و نقاط دیگر اعلام شود و اختیارات عمال و مأموران سردار سپه بحد کمال برسد. در خلال این احوال احمد شاه بعنوان رنجوری و فرسودگی بار دیگر بار سفر دیار فرنگ را بست این مرتبه چون ولیعهد در مسافرت اروپا بود اعتضاد السلطنه برادر احمد شاه به نیابت سلطنت معرفی و این جانب بمستشاری ایشان انجام وظیفه میکردم. بالاخره مقتضیات ایجاب میکرد که سردار سپه را بریاست وزراء و زمام داری معرفی نمایند و بعدها یعنی پس از ختم غائله خوزستان مجلس شورای ملی فرماندهی کل قوای بحری و بری را که بموجب قانون اساسی از وظایف خاص پادشاه است در تلو لایحه قانونی تفویض سردار سپه کرد.

در ۹ آبان ۱۳۰۴ هم بموجب ماده واحده بحکومت موقتی ایران و در مجلس مؤسسان منعقد در آذر همین سال پیداشاهی ایران رسید.

(در اینجا نوشته مرحوم شمس الملک آرا خاتمه می یابد)

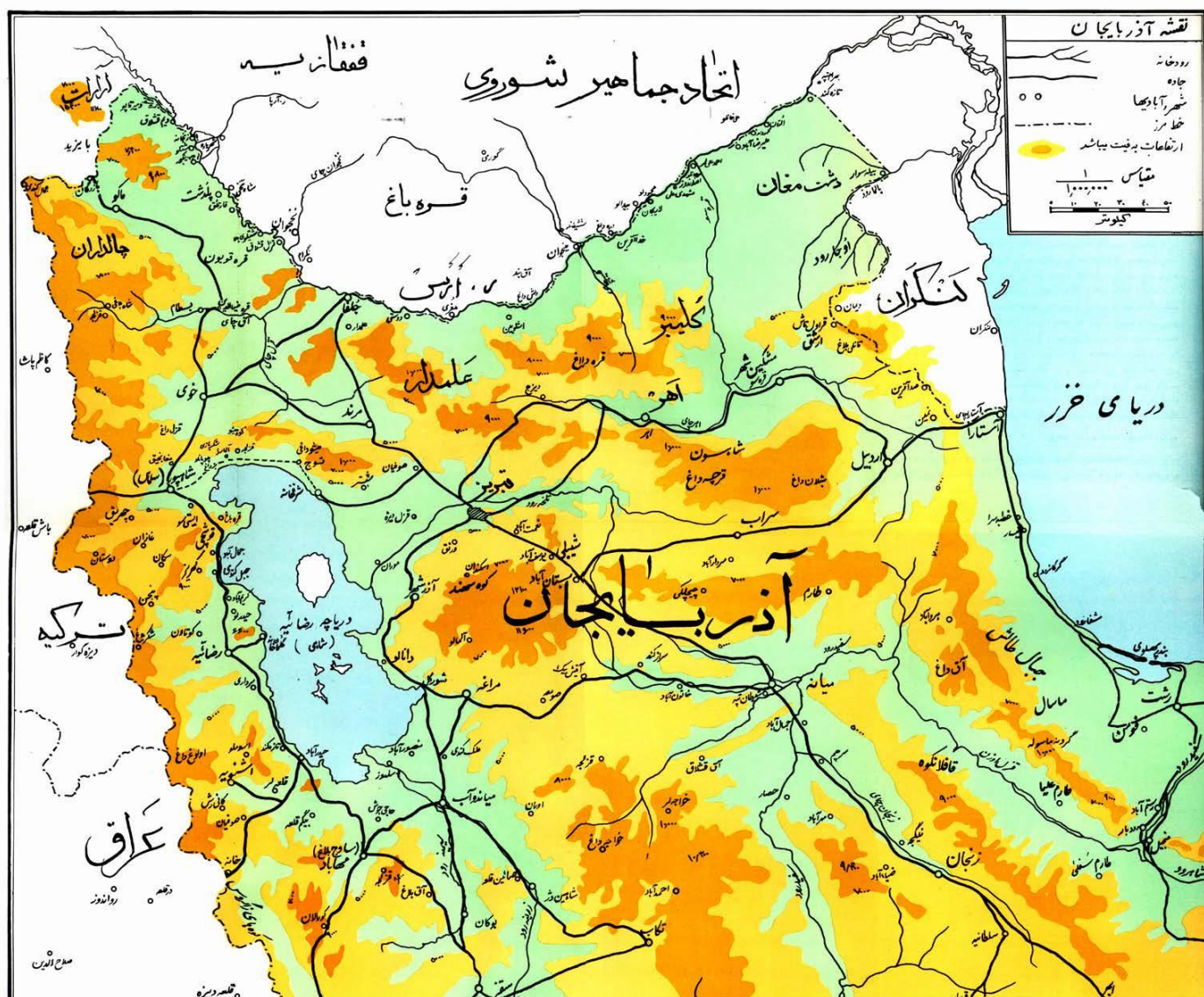


## فصل ششم

## رفع غائله سمیتگو در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در آذربایجان

## ۱- مقدمه

- ۲- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری
- ۳- سخنرانی سناتور دکتر صدیق اعلم در جلسه علنی سوم اسفند ۱۳۴۳ راجع باهمیت کودتای ۱۲۹۹
- ۴- مراجعت اینجانب در زمستان ۱۹۲۰ باتفاق نصرت الدوله فیروز ( وزیر امور خارجه کابینه وثوق الدوله ) از کنفرانس صلح پاریس
- ۵- اوضاع واحوال ایلات و مرزنشینان قبل از کودتا اقتباس از نوشتجات سرلشکر ارفع
- ۶- سمیتگو در آن روزگاران نمونه بارزی از طغیان و سرکشی بود
- ۷- عملیات کلنل روسی فیلیپف رئیس ستاد روسی بریگاد قزاق
- ۸- شیخ محمد خیابانی
- ۹- حکومت آقای مخبر السلطنه در آذربایجان
- ۱۰- عملیات سرتیپ ظفر الدوله
- ۱۱- اقدامات ماژور ملک زاده و غافلگیر شدن پادگان مهاباد و نابود شدن آن
- ۱۲- حملات مضمحل کننده دشمن در خلال شب و روز ۱۳ که منجر بشکست و نابودی اردوی آهنین میگردد
- ۱۳- علل وموجبات این شکست
- ۱۴- از یادداشتهای سرهنک آذرتاش که در عملیات شرکت داشته وعواقب وخیمی که این شکست به بار آورده
- ۱۵- از یادداشتهای تیمسار سرلشگر محمد مظهری
- ۱۶- شکست دیگر اردوی دولتی و کشته شدن امیر ارشد
- ۱۷- افزایش قوای سمیتگو
- ۱۸- اسکادران ارفع السلطان وعاقبت پیشروی آن
- ۱۹- جنگ دوم نیروی ژاندارم با سمیتگو
- ۲۰- حکم عمومی قشونی شماره ۱ (مورخ ۱۶ جدی ۱۳۰۰) -تعیین سرهنک حبیب الله شیبانی بفرماندهی کل قوای آذربایجان



## فصل ششم

### رفع غائله سمیتکو در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در آذربایجان

#### ۱ - مقدمه

غائله سمیتکو در آذربایجان برای کشورایران بسیار وخیم و رفع آن در درجه اول اهمیت بشمار میرفت زیرا صحبت از ایجاد کردستان مستقل بمیان آمده بود و سمیتکو برای ایجاد چنین کشوری بامنتهای جدیت و از خود گذشتگی فعالیت مینمود و طوائف کرد راتحت لوای استقلال و آزادی دعوت میکرد و از پشتیبانی بعضی دول خارجه نیز بهره مند بود البته خیال خامی بود که در سر می پروراند زیرا کردها از همان نژاد و تیره ماد اپارس اریائی هستند که ایرانیان نیز از آن نژاد سرچشمه گرفته اند. در هر حال اسمعیل آقا سمیتکو با احراز مقام رئیس چنین کشوری که از افراد تشکیل شده باشد بسیار علاقمند و حریص بود و هنگامیکه یاور ملک زاده مانند سر کرده اسیری به سمیتکو معرفی میشود با و اظهار میدارد که ما اکراد ۱۴ میلیون جمعیت هستیم که از آارات الی لرستان مسکن داریم و نمیخواهیم بیش از این در زیر یوغ بندگی و اسارت سایرین زندگی کنیم لذا از این لحظه من استقلال کردستان را اعلام میدارم. از قرار معلوم سمیتکو تیره های لر را نیز در عداد کردها منظور داشته که با وجود این باز هم این رقم مبالغه آمیز است زیرا مجموع این دو تیره باین میزان نمیرسد. برای قلع و قمع این سر کرده یاغی و جسور بزرگترین نبرد و تصادم قشون بانیروی عشایری صورت گرفت که به نبرد شکریازی معروف است. در این نبرد عملیات توپخانه برای منکوب ساختن حریف از هر لحاظ حائز اهمیت و مورد کمال توجه بوده است. برای آنکه اهمیت و اشکال دفع غائله اسمعیل آقا سمیتکو روشن گردد ناگزیر باید اولاً با وضاع سیاسی کشور قبل از کودتا اشاره نمود و ثانیاً به نتایج زیان بخشی که از عملیات فرماندهان و سرکردگان نالایق و یا خائن عاید گشته و موجبات تجری و جسارت یاغی نامبرده را برانگیخته است توجه نمود.

#### ۲- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری

بطوریکه سابقاً شرح داده شد در تاریخ ۳ اسفند ۱۲۹۹ (شوال ۱۳۳۹ برابر با فوریه ۱۹۲۰) کودتائی در تهران صورت گرفت که مسیر تاریخ ایرانرا

بکلی دگرگون ساخته و کشوریکه سالهای متعددی از قافله تمدن عتب مانده و راه انحطاط و زوال را میپیمود ناگهان بسمت شاه راه ترقی و تعالی تغییر مسیر داد.

این کودتا تحت رهبری امیرپنجه قزاق رضا خان (بعداً رضاشاه کبیر) بدین صورت انجام گرفت که اردوی قزاق بدون اطلاع و دستور قبلی دولت وقت از آق بابا (در راه تهران رشت - ۲۴ کیلومتری قزوین) که محل تمرکز آنها بود بطرف تهران حرکت و پس از تصرف تهران زمام امور را بدست با کفایت خود گرفتند.

در آن موقع لشگر قزاق بفرماندهی کلنل استاراسلسکی (Staro Selski) و افسران دیگر روس که بر علیه کمونیستها و متجاسرین و دولت جماهیر شوروی علم مخالفت افراشته بودند بطرف رشت و پهلوی سوق داده شده بودند.

توضیح آنکه متجاسرین به عناصری اطلاق میشد که از قفقازیه و آذربایجان روس و یاغیان محلی در این حدود گرد آمده و علم طغیان برپا کرده بودند پس از منهزم ساختن آنها و اشغال رشت و پهلوی در کرانه های دریای خزر قوای قزاق ایران با کشتیهای روسی و کمونیستهای واقعی مواجه شدند و چون نیروی دشمن بیشتر و از پشتیبانی توپخانه ناوهای جنگی برخوردار بود لذا اردوی قزاق مجبور بعتب نشینی و تخلیه پهلوی و رشت میگردد.

در این عملیات میرپنچ رضاخان ریاست آتریات تهران را عهده دار و نیروی انگلیسی که بفرماندهی ژنرال آیرن سید (Ironsides) در شمال ایران مستقر بود فرماندهی پادگان انگلیسی پهلوی را به ژنرال چامپین (Champin) محول و این ژنرال بمحض پیدا شدن کشتیهای روسی و پیاده شدن سربازان در غازیان و تهدید عقبه پادگان انگلیسی و اتمام حجت، بسرعت محل خود را تخلیه و تمام وسائل و مهمات جنگی و خواربار و پوشاک خود را در پهلوی باقی میگذارد و روسها که از کشتیها بخاک ایران پیاده شده بودند از آن بهره مند میگردند.

نیروی انگلیس در عتب پل منجیل و سفید رود حالت تدافعی بخود گرفته و منتظر وقایع بعدی میگردد. در این هنگام دولت ایران تصمیم گرفت افسران روسی را از دیویزیون قزاق خارج سازد که بسیار عمل بجائی بود و سر پرستی این قسمت را با افسران انگلیسی و اگذار نماید که برعکس کار بسیار ناهنجار و بیجائی محسوب میشد. مشیرالدوله نخست وزیر وقت که با این نقشه موافقت نمی کرد

از کار برکنار و سپهدار اعظم (فتح الله اکبر) بجای او برگزیده شد. افسران روسی بادر یافت مبالغی پول بعنوان تصفیه حساب بامریکا و اروپا روانه و کلنل سمیس جانشین کلنل ستار اسلسکی گردید بعداً وقتی که امیر پنجه رضاخان بالتب سردار سپهی فرماندهی لشکر قزاق و کل قشون ایرانرا برعهده گرفتند اینجانب را بفرماندهی کل توپخانه منصوب و مأمور فرمودند بقزوين مسافرت کرده و آتشبار صحرائی انگلیسی را که از آتشبارهای ممتاز وقت بوده و با اسبهای قوی هیکل انگلیسی کشیده میشد تحویل گرفته و بتهران حمل کنم، اینجانب بقزوين رفته با کلنل سمیس (Smys) ملاقات و مأموریت خود را راجع به تحویل گرفتن آتشبار و حمل آن بتهران اظهار نمودم - کلنل نامبرده اظهار داشت تیراندازی با این توپها تا اندازه مشکل است و ما مشغول تعلیم دادن به افسران و افراد هستیم و نمیتوانیم آنها را تحویل بدیم، گفتم این امر فرمانده کل قوای ایران است که بشما ابلاغ میکنم حال اگر شما نمیتوانید یا نمیخواهید تحویل دهید مختارید.

روز بعد از قزوين مراجعت و مراتب را بعرض مقام فرماندهی کل قوا رساندم . چندی بعد سردار سپه شخصاً بقزوين عزیمت و مقدمات استعفای کلنل سمیس را فراهم نمودند.

۳ - سخنرانی سنا تورد کتر صدیق اعلم در جلسه علنی سوم اسفند ۱۳۴۳ راجع

### باهمیت کودتای ۱۲۹۹

۴۴ سال قبل چنین روزی امیر پنجه رضا خان که از هرج و مرج مملکت و فساد مرکز و ضعف حکومت بستوه آمده بود با عده ای قزاق که تحت فرمان داشت از قزوين بتهران وارد گردید و بساط حکومت محتضرا برچید و احمد شاه قاجار را وادار به تشکیل دولتی جدید کرد و خود بدو فرماندهی قوا سپس وزارت جنگ را برعهده گرفت و برای مملکت ارتشی بوجود آورد که امنیت و قدرت دولت را در اقصی نقاط برقرار نمود و زمینه را برای اصلاحات اساسی آماده ساخت و از ۱۳۰۴ که بسلطنت برگزیده شد و سلسله پهلوی بوجود آمد شالوده ایران نوین را ریخت و ظرف ۱۶ سال اقداماتی نمود که روح تازه در کالبد ایران دمیده شد و مملکت از حال قرون وسطائی و ملوک الطوائفی وارد عصر جدید گردید ، یعنی

کاریکه در مغرب زمین در ظرف ۲۰۰ سال صورت گرفته بود با اراده قوی و وطن پرستی شدید و تدبیر آمیخته با قدرت جبلی او در ۲۰ سال انجام شد پس چنین روزی برای ما روز فرخنده و مبارکی است و باید آنرا آغاز عصر نوین دانست و آنرا بنام عصر پهلوی خواند و بروح پرفتوح آن سردار بزرگ و دلیر و مقتدر یعنی رضاشاه کبیر درود بی پایان فرستاد و نام مبارکش را بخط زرین در صفحات تاریخ ثبت و ضبط نمود.

در تاریخ ۳ هزار ساله فرهنگ ایران سنوآتیرا باید بخاطر سپرد که در خلال آنها مسیر تاریخ ایران تغییر کرده مانند:

۱ - آغاز شاهنشاهی ایران سلطنت کورش کبیر مؤسس سرسلسله دودمان هخامنش در ۵۵۰ سال قبل از میلاد مسیح.

۲ - عهد اردشیر بابکان سردودمان ساسانیان در سنه ۲۲۶ میلادی

۳ - شاه اسمعیل موجد سلسله صفوی در سال ۹۰۷ هجری.

اینک و قتی که بعصر جدید و معاصر میرسیم باید روز ۳ اسفند ۱۲۹۹ را که طلعه سعادت ملت ایران است بذهن سپرد زیرا در آن روز در اثر کودتای آن راد مرد فداکار وطن پرست مسیر تاریخ ایران دگرگون گشت و کشور ما از وضع نابسامان و فلاکت بار و خفت و خاری و زبونی و هرج و مرجیکه در تمام شئون حکمفرما بود نجات یافت و نائل به درک مرحله جدیدی از حیات شد که نوید و مژده اصلاحات اساسی را میداد. همان طور که در سلطنت فرزند برومندش اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی پس از رفع بحرانیهای ناشی از جنگ جهانی دوم و عواقب آن، کشور در راه ترقی و تعالی در هر یک از شئون گامهای بسیار بزرگ و مؤثر برداشتند که منجمله انقلاب شاه و مردم را در بهمن ۱۳۴۱ باید بشمار آورد که بموجب اصول آن اکثریت مردم باید از مواهب زندگانی برخوردار و پیوسته موجبات سعادت و رفاه و آسایش آنان تأمین گردد.

من باب مثال برای آنکه ملاحظه شود چه تحول بزرگی در این کشور در زمامداری رضاشاه کبیر تنها در راه بسط و توسعه فرهنگ که پایه و اساس ترقی و تعالی هر ملتی است صورت گرفته یادآور میشود که قبل از کودتای ۱۲۹۹ در تمام مملکت جمعاً ۲۴ باب دبستان و دبیرستان با ۲۹۱ نفر شاگرد وجود

داشت ولی هنگامیکه رضاشاه کبیر در سال ۱۳۲۰ خالک‌وطن را ترک فرمودند تعداد مدارس به ۴۹۲۰ و شمارش شاگردان بالغ بر ۳۶۲۰۰۰ نفر میگردید و در اثر پیروی از همان برنامه اکنون بدست شاهنشاه معظم ما تعداد مدارس به ۱۴ هزار و دانش آموزان به دو میلیون و نیم رسیده است و پیوسته در راه ترقی و تعالی سیر مینماید.

باش تاصبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

آری قبل از کودتا اوضاع کشور بحدی آشفته و پریشان بود که در هیچیک از ایالات و ولایات دستورات و احکام دولت بموقع اجرا گذارده نمیشد و در چنین وضعی مردم انتظار داشتند دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

۴- مراجعت اینجانب در زمستان ۱۹۲۰ با اتفاق شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز

(وزیر امور خارجه کابینه وثوق الدوله) از کنفرانس صلح پاریس

در همین موقع یعنی زمستان ۱۹۲۰ اینجانب با اتفاق شاهزاده نصرت‌الدوله بکنفرانس صلح پاریس مأمور و در آنجاسعی و کوشش میکردیم حتی الامکان منافع و مصالح ایران را تامین نمائیم ولی در اثر استعفای وثوق الدوله، نصرت‌الدوله نیز از مقام وزارت امور خارجه مستعفی و هیئت نمایندگی ایران (شامل مرحوم ذکاءالملک مرحوم علاء - مرحوم انتظام‌الملک - مرحوم اعتماد الدوله و مرحوم غلامحسین خان منشی وزارت امور خارجه) با کشتی نارکندا (Narconda) از مarseille (Marseille) عازم ایران گردیده و راه معاودت خود را هندوستان و عراق عرب انتخاب کردیم تا از بغداد و کرمانشاه بایران برسیم.

نصرت‌الدوله عجله داشت هرچه زودتر بتهران رسیده و مقام نخست وزیر را احراز و امور کشور را بدست گیرد ولی راه حرکت سریع ما را بطرف تهران برفهای سنگین زمستان ۱۹۲۰ میلادی مسدود و قافله ما که از چندین اتومبیل سواری ممتاز و کامیونهای عالی تشکیل شده بود از کرمانشاه تا تهران رادر مدت ۴ روز طی کرد ولی چون گذشت زمان ممکن بود اوضاع را دگرگون سازد. نصرت‌الدوله بهروسیله بود (حتی قسمتی از راه را با اسب و پیاده پیمود) خود را زودتر بتهران رسانید ولی در تهران مواجه بانقشه دیگری شد که

در شرف اجرا بود. اینجانب با هیئت و اتومبیل ها مناطق پوشیده از برف را بزحمت پیموده و در کرج و شاه آباد مصادف با نیروئی شدم که همان نیروی کودتا بود و بفرماندهی امیرپنجه رضاخان بطرف تهران پیشروی میکرد. در شاه آباد سرتیب احمد آقاخان (مرحوم سپهدامیراحمدی) که فرماندهی قسمت سوار و پیش قراولی را عهده دار بود باستقبال آمده و ابلاغ نمود که جلواتادن از اردوی قزاق قدغن است لذا اینجانب بکرج مراجعت و بحضور فرمانده اردو رسیدم.

امیرپنجه با کمال لطف و مهربانی اینجانب را پذیرفته و ضمن صحبت شمه از اوضاع خراب ایران بحث و برقراری عاجل نظم و امنیت را در سراسر کشور ضروری و فوری دانستند. اینجانب در مقام کسب اجازه برآمدم تا از سرستون گذشته عازم تهران شوم و بعرض رساندم که . ۴ روز است در راه بایرف و کولاک دست بگریبان بوده ام، فرمودند . ۴ روز در راه بودید یک شب هم باما باشید - عرض کردم در این صورت اجازه فرمایند قسمت توپخانه را که شامل دو آتشبار و جزو اردو است و فرماندهی آن باینده بوده تحویل گرفته و بخدمت مشغول گردم . امیرپنجه فرمودند بهتر است پس از ورود بتهران این کار انجام گردد - پس از پایان این مذاکرات شب را در شاه آباد گذرانده و روز بعد بانیروئی که بقصد انجام کودتا عازم بود وارد تهران گردیدم . بطوریکه در فصول گذشته اشاره گردید قبل از کودتا در اثر عدم ثبات و قدرت دولتها از طرفی اعمال نفوذ اجانب ، که همواره ضعف و ناتوانی ایران هدف سیاست ناجوانمردانه آنها بود تا بتوانند مقاصد پلید خود را بموقع اجرا گذارند، رشته امور از دست زمامداران بکلی بدر رفته و همه جا اصول ملوک الطوائفی و هرج و مرج حکمفرما بود ، عشایر آذربایجان مانند عشایر سایر نقاط ایران عملاً خود را در مقابل حکومت مرکزی مستقل دانسته و از پذیرفتن مأموران و دستورات دولت و پرداخت مالیات سرپیچی میکردند و پاره از آنها علناً علم طغیان و خود سری برافراشته و بر علیه دولت و مصالح کشور مشکلات بیشماری را بوجود آورده بودند .

در خلال جنگهای جهانی اول، مخصوصاً پس از انقلاب روسیه که منجر به پراکنده شدن قشون عظیم آن کشور گردید، تعداد زیادی اسلحه و مهمات بدست عشایر ایران مخصوصاً عشایر آذربایجان افتاد که در نتیجه روح تجری و جسارت را در آنان تقویت نمود .



## ه- اوضاع واحوال ایلات و سرز نشینان قبل از کودتا اقتباس از نوشتجات سر لشگر ارفع

اینک برای آنکه تادرجه اوضاع داخلی کشور از لحاظ ایلات و عشایر که در نقاط مختلفه بوده و اکثراً از اطاعت مقامات مرکزی سرپیچی می ورزیده معلوم گردد بشرح پاره از آنها میپردازیم :

۱ - در شمال غرب تهران دوطایفه شاهسون که بزبان ترکی تکلم مینمودند باسامی شاهسون اینانلو و شاهسون بغدادی سکونت داشتند ، در آن موقع ریاست تیره اول را شخصی بنام ظفر نظام عهده دار بود - این طوایف بین قزوین و ساوه چراگاه و مسکن داشته و اغلب باعث اغتشاش و ناامنی در اطراف پایتخت میشدند  
۲- در گیلان میرزا کوچک خان با کمونیست ها ارتباط پیدا کرده بود و شمال ایران را بنام جمهوری اشتراکی معرفی میکرد .

۳ - خلخال آذربایجان تحت نفوذ شخصی بنام امیر عشایر بود که از اطاعت مرکز آشکارا سرپیچی مینمود .

۴ - در شمال اردبیل و خیاو ( که بعداً مشکین شهر نامیده شد ) تیره از عشایر شاهسون مسکن داشتند و قلمرو آنها تارودخانه ارس کشیده میشد

این طوایف نه فقط ابراز اطاعت نمیکردند بلکه از سلسله جبال بزغوش عبور نموده راه بین زنجان و تبریز را در معرض دستبرد قرار داده دهات را چپاول میکردند .

ه - طرف مغرب منطقه شاهسون در ناحیه قراجه داغ ( که اکنون ارسباران نامیده میشود ) سر کرده محلی بنام امیر ارشد حکمفرمائی میکرد ، موقعیکه نیروی جنوب روسیه از ارتش سرخ در دسامبر ۱۹۲۰ شکست خورده و متواری گردیدند عده ای از نفرات مسلح و افسران قشون روسهای سفید از مرز ایران گذشتند و سلاح آنها که یک آتشبار کوهستانی و سی چهل مسلسل لویس و چندین مسلسل سنگین نیز جزو آنها بود بدست امیر ارشد افتاد و شخص فوق الذکر بدون اینکه ظاهراً مخالفتی با دولت بنماید نیروی مسلحی در اختیار داشت و قرارگاه خود را شهر اهر تعیین کرده بود

۶ - در منطقه ماکو که من غیر رسم خانات ماکو نامیده میشد سردار اقبال - السلطنه فرمانفرمائی خود را موروئی دانسته و کوس استقلال مینواخت لاجرم

از طرف دولت بحکومت آن ناحیه منصوب گردیده بود. منطقه نفوذ وی تاخوی بسط داشت و حتی حاکم خوی خود را دست نشاندۀ سردار میدانست و اغلب هم از بستکان وی تعیین میکردیدند.

رفتار و سیاست او نسبت بدولت مرکزی نظیر همقطارش امیر ارشد قراجه داغی بود ولی بواسطه وضع جغرافیائی که داشت و هم مرزبا دولت روس و ترکیه بود اهمیتی بمراتب بیشتر و دعاوی بمراتب فزونتر داشت، زبان سردار و اطرافیانش زبان ترکی بود.

۷- در مناطق غربی ارومیه رئیس ایل شکاک بنام اسمعیل آقا سمیتکو کردستان را مستقل اعلان نموده بود و با سازمان کردستان مستقل در پاریس بنام خی‌بون (Khoi Bun) ارتباط داشت - سمیتگو در دولت احتمالی که در کردستان مستقل میبایستی تشکیل شود مقام وزارت جنگ را عهده دار میگردد و تشکیل چنین دولتی را قرارداد سور (موقع تفکیک امپراطوری عثمانی) در نظر گرفته بود ایل شکاک بعد از آنکه رئیس آنها جعفر آقابه تبریز احضار و بدست فرماندار وقت ناجوانمردانه کشته شد، برادر کوچک او سمیتگو اختیار ایل را در دست گرفته و علناً علم طغیان برافراشت و چون دولت ایران در آن موقع ضعیف بود سمیتگو همواره بر نفوذ و قوای خود افزوده و شهرهای ارومیه و سلماس را اشغال و نسبت باهالی ده نشین مسلمان و ترک زبان آن ناحیه نهایت ظلم و ستم روا داشته و به قلع و قمع نمودن آسوری ها مبادرت نمود تا آنجا که در تمام ناحیه بین دریاچه ارومیه و مرز ترکیه قدرت و نفوذ خود را منحصراً بسط و توسعه داد.

نیروی سمیتگو در اوج قدرت وی بالغ بر ده هزار کرد مسلح و مجهز میگردد و... و نفر از سربازان فراری ترک را در خدمت خود داشت که توپخانه و مسلسل های نیروی او را در جنگ ها بکار میبردند، سمیتگو با نیروی جنگ دیده خود موفق گشت چندین اردوی دولتی را بسختی شکست بدهد و بدین وسیله توفیق یافته بود روحیه نیروی تحت فرماندهی خود را تقویت نموده و در قسمت اعظم کردستان بسط و توسعه بدهد.

۸- قسمت اعظم محال خمسه در اطراف زنجان (بین قزوین و تبریز) در تصرف ایل افشار بود، ریاست این عشایر را جهان شاه خان امیر افشار عهده دار بود که خود را مستقل دانسته و حاضر بپرداخت مالیات دولتی نبود.



۹- تیره‌ای از طوایف افشار در حدود صائین قلعه جنوب آذربایجان (حالا شاهین دژ) سکونت داشتند که یکی از روسای عمده آنها بنام بهادر السلطنه خود سری مینمود.

۱۰- در کردستان در آن زمان همه عشایر مسلح بودند و علناً یاغی‌گری میکردند و دولت فقط دارای نفوذ مختصری در سنج و چند نقطه کوچک دیگر بود.

۱۱- اغلب دهات کردستان در دست اکراد و طوائف مختلف محلی از قبیل قبادی-باباجانی-آورامی-جوانرودی-گورانی-سنجایی-کلهر-هماوند و غیره بود که خود را تابع دولت ندانسته و در حفظ و حراست منطقه خود مستقیماً اقدام میکردند.

۱۲- ناحیه لرستان بدو منطقه تقسیم گشته و کبیرکوه آنها را از یکدیگر جدا میسازد، این کوه که یکی از رشته‌های زاگرس است از آرات آغاز و بدون انقطاع تا خلیج فارس امتداد دارد، قسمت شرقی کبیرکوه پیش کوه نامیده میشود و عشایر مختلف لر در آنجا مسکن دارند- لرها از نژاد خالص آریائی بوده و بلهجه محلی فارسی تکلم مینمایند. بین طوایف لرستان وحدتی وجود نداشت و تمام طوایف آنها کوچ نشین بوده و در مدت طولانی تاریخشان قبل از ظهور دودمان پهلوی هیچ گاه تبعیت از دولت مرکزی نمینمودند. در منطقه بین کبیرکوه و مرز عراق طوایف پشت کوهی سکونت دارند که همه تابع والی پشت کوه (ابوقداره) بوده‌اند، شخص فوق‌مقام خود را موروثی دانسته و اغلب از طرف دولت نیز بدین مقام (والی) تعیین میگردیده‌است. در دوران جنگ اول دول جنگجو (روس‌ها، انگلیس‌ها و ترک‌ها) اجتناب داشتند از اینکه داخل قلمرو او شوند زیرا نمیخواستند ایجاد ناراحتی برای خود فراهم آورند. مشارالیه همیشه خود را مستقل دانسته و دستورات دولت مرکزی را اگر مخالف میلش بود انجام نمیداده است.

۱۳- در خوزستان شیخ محمره که بعد از کشتن برادرش مقام‌آور احرار نمود قلمرو خود را تمام قسمت مرکزی و جنوبی آن استان دانسته و مأمورین دولت را باستثنای گمرک چای بلژیکی بمنطقه خود راه نمیداده. شیخ خزعل بسال ۱۹۰۹ قرارداد با نماینده عالی انگلیس در خلیج فارس منعقد نمود (در آن سال نماینده دولت انگلیس سر پرسی کاکس (Sir Percy Cox) بوده‌است) و مبادرت بکشدن لوله نفتی نمود که از محل نفت خیز مسجد سلیمان بجزیره آبادان ممتد میگردد و در این جزیره شهری که دارای پالایشگاه بود برپا گردید.

دولت انگلستان استقلال شیخ خزعل را در قبال لوله کشی تقبل و تعهد نمود از هرگونه دخالت دولت مرکزی ایران در امور مربوط با وجلوگیری نماید.

این قرارداد هیچ وقت رسماً اعلان نشد و دولت ایران نیز هیچ گاه آنرا برسمیت نشناخت ولی در هر حال چنین قرار دادی روحیه استقلال طلب شیخ را تقویت و بنابراین ممانعتی راجع بلوله کشی نفت در سرزمینی که قلمرو خود میدانست بعمل نیاورد.

۱۴ - مغرب و جنوب غربی اصفهان منطقه عشایر بختیاری است که بدو تیره تقسیم میشوند: در منطقه شمال بختیاری های چهارلنگ زندگی میکنند که رئیس آنها در اواسط قرن ۱۹ میلادی از کلیه بختیاریها سرپرستی مینمود و تعداد خانوار آنها به ۳۰،۰۰۰ بالغ میگشت و تعداد نفوسشان را میتوان ۱۵۰،۰۰۰ نفر منظور داشت.

ناصرالدین شاه رئیس عشایر بختیاری را دستگیر و بواسطه سرپیچی از او امر دولت اعدام و عشایر بختیاری را به دستجات کوچک تقسیم نمود - این طوایف بین علی گودرز و دزفول کوچ نشینی میکنند. قسمت جنوب غربی، بختیاری های هفت لنگ نامیده میشود، ریاست این قسمت را سردار اسعد ایلخان عهده دار بود و این همان سرداری است که بسال ۱۹۰۹ میلادی با اتباع خود برای تجدید حیات مشروطیت تهران را تصرف و محمد علی شاه را که معروف بسطان مستبد بود از سلطنت خلع نمود.

با این عمل خود خوانین بختیاری اهمیت و نفوذ فراوانی پیدا کرده و اغلب فرمانداران و استانداران اصفهان ویزد و کرمان از مابین آنها تعیین میشدند. بختیاریها اصولاً طرفداران انگلیسی ها بوده و بعنوان حفظ و حراست مناطق نفت خیز مبالغی از شرکت نفت انگلیس و ایران وجه دریافت میداشتند. در روابط بختیاری ها با عشایر قشقائی اغلب تیرگی هائی مشاهده میگردد ولی باشیخ خزعل روابط حسنه داشتند و همواره بخود مختاری علاقمند و از توسعه نفوذ دولت در مناطق خود جلوگیری مینمودند. این عشایر مناطق وسیعی را (از طرف شمال بین اصفهان و داران و از طرف جنوب غربی مسجد سلیمان رام هرمز و دهدیز) جولانگاه خود قرار

داده ، تابستان را در نواحی مرتفع کوهستانی و زمستان را در صحرای شرقی خوزستان بسر میبردند .

۱۵ - در جنوب منطقه بختیاری در قسمت های سخت ذو عارضه طایفه ای بنام بویراحمدی سکونت دارند، ارتفاع بسیاری از قلل سلسله جبال این ناحیه به پنج هزار متر بالغ میشود، این طایفه سابقاً مانند سرزمین خود سخت و غیر رام شدنی بود و هیچ وقت حاضر به تابعیت از دولتی یا حکومتی نبوده اند و مردمانی شجاع و سلحشور و بردبار و سابقاً هیچ زمانی رئیس مقتدر و مستقلی نداشتند که دولت ها بتوانند با او داخل مذاکره شده و بزندگانی این طایفه سروسامانی بدهند .

۱۶ - در استان فارس اغلب سکنه از عشایر مختلف تشکیل شده و مابین آنها تیره قشقائی از همه مهمتر و تحت سلطه یک سرکرده بوده و تاحدی که از عشایر انتظار می رود با انضباط و مطیع خوانین خود بوده اند . قشقائی ها زمستان را در فیروز آباد و فراسبند و تابستان را در مناطق سردسیر سمیرم بسر میبردند و از چراگاه های مربوط استفاده میکردند . طوایف فوق مدت شش ماه از سال در حرکت بوده و بیش از ۳۰۰ کیلومتر ایاباً و ذهاباً طی طریق مینمایند . قشقائی ها همه مسلح و نیروی شگرفی را تشکیل میدادند و احتمال داده میشود که در زمان چنگیز خان و در شمار اردو های اواز ترکستان بایران انتقال یافته باشند . زبان آنها نزدیک زبان ترکی آذربایجانی است . طوایف خمسه نیز در فارس حائز اهمیت بوده و در ناحیه وسیعی متفرق هستند ، توقفگاه زمستانی آنها بین لار و جهرم و داراب است و زمستان را در اطراف آباده بسر میبردند ، طول خط سیر آنها متجاوز از ۵۰۰ کیلومتر است ، این طوایف از پنج عشیره بزرگ تشکیل گردیده : دو عشیره بنام نفر و باصری که بزبان لری و دو عشیره باسامی اینانلو و بهارلو بزبان ترکی و یک عشیره بزبان عربی تکلم میکنند ، طایفه اخیر بدو تیره شیبانی و جباره تقسیم میشود . تیره های خمسه تحت سرپرستی خانواده قوام شیرازی قرار داشته اند . طوایف خمسه با قشقائی ها روابط حسنه ای نداشته ولی هنگامیکه خطری از خارج فارس را تهدید مینموده متحد میشده اند چنانچه در سال ۱۹۱۸ برضد انگلیس ها و بعداً بر علیه دولت مرکزی متحد و آماده مخالفت شدند .

غیر از عشایر گوناگون مذکور استان فارس در معرض تاخت و تاز دزدان و راه زنان نیز بوده است ، این قبیل راه زنان از نفرات فراری عشایر و قسمت های نظامی و غیره

تشکیل مییافتند و تعقیب و تنبیه آنها در این مناطق ذوعارضه و سخت خالی از اشکال نبوده است زیرا در موقع استیصال خود را بکرانه دریارسانده و بسواحل عمان پناهنده میشده اند .

۱۷ - در منطقه جنوبی کرمان همین اشکالات و گرفتاریها فراهم بوده است منتها طوایف این حدود اهمیت زیاد نداشتند و کمتر باعث اغتشاش میشده اند ولی راه زنان و دزدان فعالیت زیاد مینمودند و حملات دستجات بلوچ مزاحمت فراوان برای اهالی ببار میآورده است .

۱۸ - اهالی منطقه بلوچستان و مکران تماماً طوایف بلوچ هستند : این استان را میتوان به چهار قسمت تقسیم نمود رؤسای هریک از آنها با دولت مرکزی رابطه مستقیم داشته اند :

مکران ( شامل ناحیه از جاسک تا چاه بهار و گواتر ) تحت ریاست سردار سعیدخان که برآن حکمفرمائی مینموده و محل توقف سردار نامبرده در چاه بهار و ( گه ) بوده که اینک نیک شهر نامیده میشود ، این سرکرده بهیچ وجه حاضر باطاعت از امر دولت نبوده و برای حفظ تلگراف هندو روپ پاداش پولی دریافت میداشته که از طرف کنسول انگلیس در بندر عباس تأدیه میکردیده است .

در بمپور و فهرج که حالا ایران شهر نامیده میشود و اطراف آن منطقه کرمسیر بلوچستان است سرداری بنام بهرام خان حکمفرمائی میکرد که در ۱۹۱۵ میلادی محمد خان بجا نشینی وی برقرار و کوشش نمود کلیه مناطق بلوچستان را تحت تصرف و نفوذ خود درآورد و موفق بتصرف زابل کنونی و قسمتی از سراوان گردید . در سراوان طوایف کوچکی بودند که استقلال خود را همواره حفظ مینمودند .

ناحیه شمالی بلوچستان ، بلوچستان سرحدی نامیده میشد که بابلوچستان انگلیس ( حالا پاکستان ) در چاغی مرز مشترک داشته است ، در این منطقه نیز طوایف بدوی از قبیل یار احمد زائی بریاست جیهند و شهنسوار و طایفه گمشاد زائی ( در مشرق خاش ) و طایفه اسمعیل زائی ( به سرکردگی جمعه خان ) در شور و زندگانی میکردند که همه آنها از اطاعت دولت سرپیچی مینمودند . در شمال منطقه طوایف فوق و بعضی نواحی دیگر بلوچستان و سیستان طایفه ای بنام ناروئی مسکن نموده که از دولت مرکزی شنوائی داشتند .





اسماعیل آقا سمیتگو



۱۹ - سکنه قائنات و بیرجند و سیستان تابع امیر شوکت الملک بودند که فرمانروائی این مناطق موروثی او بوده و حفاظت مرزهای شرق ایرانرا در این قسمت گاهی عهده دار بوده است ، امیر شوکت الملک که روحش شاد باد شخصی روشن فکر و وطن پرست و همواره منافع کشور را در حدود جنوب خراسان حفظ مینموده است .

۲۰ - در خراسان بسال ۱۹۲۱ میلادی کلنل محمد تقی خان ( افسر ژاندارمری ) علم طغیان برضد دولت وقت برافراشت ولی در جنگ با طوائف زعفرانلو کشته شد .

در جنوب مشهد طوائف دیگری از قبیل تیموری - هزاره - باخرزی و غیره مسکن داشتند که از لحاظ امنیت حائز اهمیت نبودند ولی در شمال طوائف درکزی ، زعفرانلو و شادلو همواره استقلال خود را در مقابل دولت مرکزی حفظ مینمودند .

۲۱ - طوائف ترکمن بدو دسته مهم تقسیم میشدند :

دسته شرقی بنام کوکلان تابع سردار معزز بجنوردی بودند که در عین حال سرکرد کی اکراد شادلو را نیز عهده دار بود . این اکراد بمعیت زعفرانلوها و کیوانلو های قوچانی و چنارانیها با مرسلاتین صفوی در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی بانجا کوچ داده شده بودند که در مقابل حملات ترکمن های مرو و خیوه پایداری نمایند .

قسمت غربی بنام ترکمن یموت بشعب ذیل تقسیم میشدند :

آتابای و آق آتابای و جعفربای - این تیره ها بطرز ایلاتی در حدود گرگان و مراوه زندگانی نموده و ناحیه بین گنبد قابوس و بحر خزر جزو قلمرو آنها محسوب میگردد .

عده از ترکمن های یموت نیز در خاگ جماهیر شوروی اقامت دارند . ترکمان ها تابع مقررات دولت نبوده و اغلب راه های خراسان را میدان تاخت و تاز خود قرار میدادند . تعداد کلیه طوائف ترکمن را در آن زمان بالغ بر دویست هزار نفر میدانسته اند .

۲۲ - درمازندان امیر مؤید برضد دولت مرکزی خود نمائی مینمود .

#### ۶- سمیتگو در آن روزگاران نمونه بارزی از طغیان و سرکشی بود

در آذربایجان در بین سرکردگان و رؤسای تیره های کرد شخصی بنام اسمعیل آقا سمیتگو ( پسر محمد آقارئیس ایل شکاک ) پیدا شد که از لحاظ جسارت و بی باکی بر همقطاران خویش برتری داشت این شخص سرپرستی طائفه شکاک را که بخون خواری و سفاکی و بی باکی شهرت داشتند عهده دار بود .

مخالفت و سرسختی سمیتگو نسبت بدولت از هنگامی آغاز شد که برادرش جعفر آقا در میهمانی در منزل حکومت بدست نظام السلطنه قراجه داغی حاکم تبریز ناجوانمردانه بقتل رسید و مدتها بعد برای سمیتگو نیز یک بهم ساعتی فرستاده شده بود که پس از انفجار برادر دیگر او بقتل می رسد و این رویه ناپسند که متأسفانه از دیرزمانی در ایران معمول بوده نتایج معکوسی بخشیده و همواره باعث بوجود آمدن یاغیان و طاغیان بیشتری گردیده و اشکالات فراوانتری برای دولت و ارتش ایران بیار آورده که امیداست در آتیه درس عبرتی باشد.

در آغاز سرکشی، اسمعیل آقا شهردیلمقان (شاهپورکنونی) را اشغال نموده و اهالی آنجا را که زارعین آذری بودند بشدت مورد اذیت و آزار قرار داده مال و منال آنان را بغارت و یغما میرد - سپس منطقه رضائیه (ارومیه در آن زمان) را در معرض تاخت و تاز خود قرار داده و تمام ناحیه بین مرز ترکیه و دریایچه رضائیه را به تصرف درمیآورد و یک گروهان ژاندارم را با سربازان محلی که در آنجا مأمور بودند از بین میرد و با اهالی آن مناطق همان رفتار ناپسند و نا هنجاری را که نسبت با اهالی سلماس رو داشته بود ادامه میدهد.

#### ۷- عملیات کلنل روسی فیلیپف رئیس ستاد روسی (۱) بریگاد قزاق

در ۱۲۹۸ هجری شمسی ستونی مرکب از قوای محلی آذربایجان و عده قزاق، از آترپاد قسمت تبریز، بسرپرستی کلنل فیلیپف (Filipov) افسر روسی معاون استاراسلسکی و سروان روح الله میرزا (مرحوم سرلشگر کیکاوسی) و غیره از تبریز بطرف شرفخانه و از آنجا بطرف سلماس حرکت کرده و شهر دیلمقان را که مرکز ناحیه سلماس بوده بتصرف درمیآورد ولی بعلی که روشن نیست پس از شکست افراد از تعقیب و یکسره نمودن کار آنها صرف نظرو ظاهراً قضیه را بصلح و مسالمت خاتمه میدهند.

پس از انعقاد صلح، که نتیجه آن مشکوک و متزلزل بوده است، خودش بتهران مراجعت مینماید - این پیش آمد که در واقع ابراز ضعف و زبونی و بی فکری بوده یا نظریات و اغراض سیاسی در برداشته سمیتگو را امیدوار بموفقیت و وادار به

(۱) بطوریکه سابقاً شرح داده شده بریگاد قزاق (بعداً لشکر قزاق) دارای یک نفر افسر ایرانی رئیس ستاد بوده که در آن زمان باسم رئیس آتماژور قزاق نامیده میشده است و یک افسر روسی ریاست ستاد افسران روس را برعهده داشته



عده از افسران ایرانی و روسی قزاقخانه که بین آنها سپهبد اسیراحمدی مرحوم - سرلشکر کیکاوسی مرحوم -  
کلنل فیلیف و کلنل میش تیچ (Mi CHETI'CH) مشاهده میشوند

ادامه‌یابی گری و خود سری وداعیه پروری مینماید، بطوریکه رفته رفته جسارت و طغیان را بحدی توسعه‌میدهد که دولت وقت مجبور میشود مجدداً قوای دیگری برای قلع و قمع سمیتکو و سرکوبی نامبرده باین نواحی اعزام نماید.

### ۸ - شیخ محمد خیابانی

در سال ۱۲۹۹ شیخ محمد معروف به خیابانی، باتکاء حزب دموکرات، آذربایجان را مجزا از ایران و خودمختار اعلام و بنام (آزادستان) نامید و گارد ملی برای خود تشکیل و از دستورات و اوامر دولت سرپیچی نمود حتی بورلینگ (Biorling) رئیس شهربانی اعزامی از مرکز را نپذیرفت و موقعیکه حاج مخبرالسلطنه هدایت بسمت فرمانروائی آذربایجان به تبریز وارد میشود شیخ مزبور از شناختن ایشان نیز خودداری و مخبرالسلطنه ناچار دفتر خود را در پادگان قزاقخانه (اترید تبریز) برقرار و دستورات لازم را از آنجا صادر مینماید.

در آن ایام علاوه بر عده قزاق که بسرپرستی افسران روسی در تبریز تربیت و اداره میشد، یک قسمت ژاندارم و چند قسمت هم سرباز بنیچه وجود داشتند. قسمتهای بنیچه اسماً واحدهای نظامی بشمار میرفتند ولی عملاً هیچگاه بصورت واحد نظامی آماده و مجهز نبودند زیرا افراد آن یا در دهات و قراء مشغول زراعت و یا در شهرها و اماکن دیگر به هیزم شکنی و تخم مرغ فروشی و غیره اشتغال داشته و هیچگونه تعلیماتی فرا نمیگرفتند، در صورتیکه ژاندارمری مانند یک واحد نظامی متشکل همواره بتمرین و تعلیم نظامی و فنون جنگی پرداخته و اجرائیات خارج از شهر و حکومت محلی را عهده‌دار بودند. واحدهای ژاندارمری بطور کلی تحت سرپرستی افسران ژاندارمری اداره و دارای بودجه مخصوصی بودند ولی ژاندارمری تبریز که بسرپرستی یاور میرحسینخان هاشمی (سرتیپ بازنشسته فعلی) در آن اواخر تشکیل یافته بود بودجه اشرا مالیه آذربایجان تامین مینمود و مرکز کل ژاندارمری تا آن تاریخ این قسمت را به رسمیت نمیشناخت. ژاندارمری تبریز مرکب بود از ۲ گروهان پیاده، ۲ اسواران سوار، یک گروهان مسلسل و یکدسته توپخانه - تفنگهای نفرات از سیستمهای مختلف و گروهان مسلسل دارای ۲ قبضه مسلسل روسی از سیستم ماکسیم و توپخانه آن شامل یک ارابه توپ اخاسیوس صحرائی بود.

## ۹ - حکومت آقای مخبرالسلطنه در آذربایجان

یکی از روزها کلیه عده ژاندارمری بعنوان بدرقه مال التجاره بگردنه شبلی اعزام میشود ، در این موقع قزاقها بشهر حمله کرده شیخ محمد خیابانی را کشته و نظم شهر را بعهدہ میگیرند و آقای مخبرالسلطنه بدون مانع حکومت را بدست گرفته و فرماندهی ژاندارمری تبریز ( رژیمان ۱۴ ) را بعهدہ ماژور ملک زاده ( هیربد کنونی ) که همراه ایشان از تهران آمده بود واگذار و یاور هاشمی بمعاونت ایشان ابقاء میگردد .

آقای حاج مخبرالسلطنه والی تام الاختیار و فرمانده کل قوای آذربایجان بماژور ملک زاده ، که در آن موقع در شرفخانه بارژیمان خود مستقر بوده ، دستور میدهد رژیمان ۱۴ ژاندارم را برای استقرار در ساوجبلاغ (مهاباد) با کشتی آدمیرال به بندر دانالو برده و در آن بندر پیاده شده و تا مهاباد راه پیمائی کند .

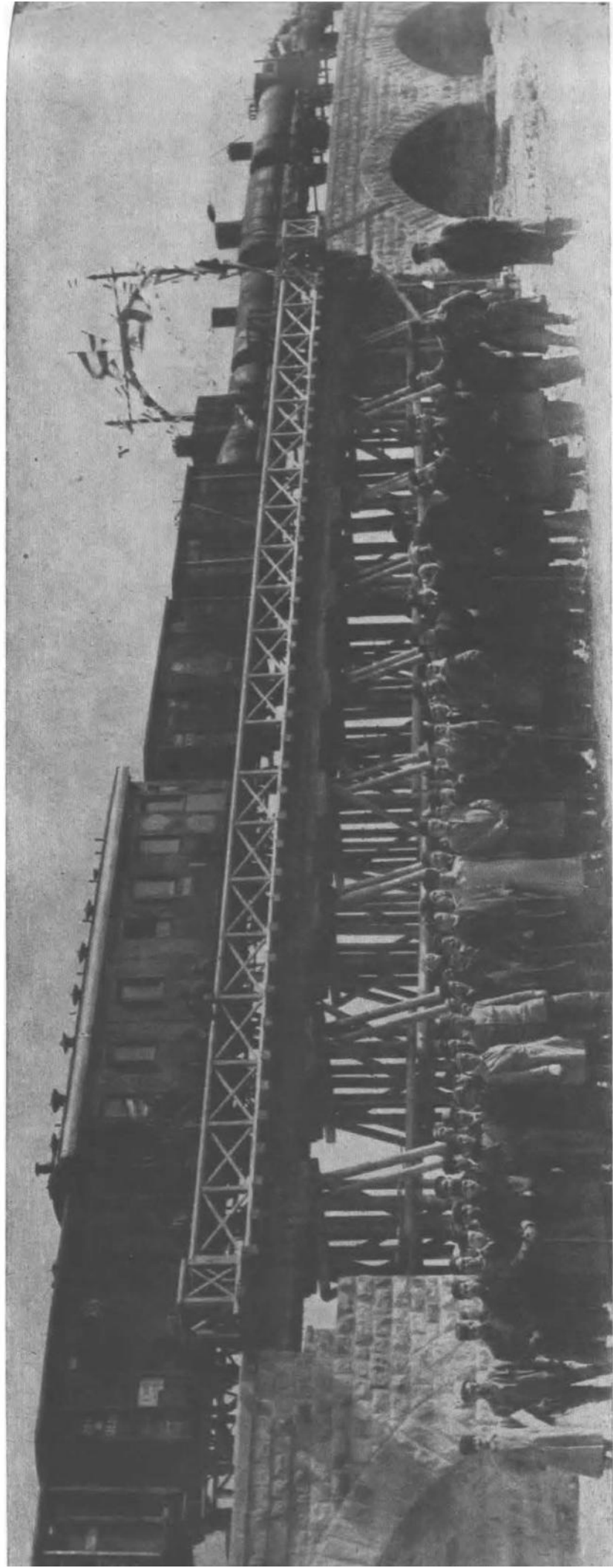
یاور ملکزاده اظهار نظر مینماید که اعزام چنین نیروی ضعیفی به مهاباد خطرناک است و وضع محل برای هرگونه عملیات نظامی نامطلوب و پادگان آنجا ممکنست بسهولت غافلگیر شود مضافاً باینکه اهالی شهر از اکراد متعصب و همگی طرفدار سمیتگو و مخالف با قشون میباشند .

استدلال یاور ملک زاده والی آذربایجان را قانع نکرده و لزوم اجرای امر را تأکید مینماید .

لذا هنگ ۱۴ ژاندارم با داشتن یک اراجه توپ صحرائی اخاسیوس و یک اراجه توپ کوهستانی بمحل منظور حرکت وبا تحمل تلفات مختصری در بندر دانالو پیاده شده و از آنجا بطرف ساوجبلاغ عزیمت و شهر را تصرف و پیشقراولان خود را در بندر حیدرآباد مستقر مینماید ، عده از کردهای مهاباد را نیز استخدام مینماید که البته انتظار استفاده نظامی از آنها مورد نداشته است .

### ۱۰ - عملیات سرتیپ ظفرالدوله

طولی نکشید که عدهای ژاندارم ( اعزامی از تهران ) بشهر خوی و تعدادی قزاق به شرفخانه اعزام و فرماندهی این واحدها بعهدہ سرتیپ ظفرالدوله (سرلشگر بازنشسته حسن مقدم) واگذار میشود ، بسرتیپ ظفرالدوله از طرف والی



در وسط مرحوم مخبرالسلطنه هدایت - دست راست ایشان مرحوم سرلشکر امیر فضلی فرمانده لشکر وقت و مرحوم ترسکی نسلی  
سرمهندس راه آهن جلغا - تبریز هنگام گشایش یکی از پلهای راه آهن مزبور

آذربایجان دستور داده میشود که با واحدهای خود دفعتهً در دو محور بطرف سلماس (مرکز اصلی نیروی اسمعیل آقا سمیتگو) پیشروی کرده و دیلمقان (شاهپور کنونی) را اشغال و اطلاعات لازم را از استعداد حقیقی دشمن بدست آورند. قسمت ژاندارمری چندی در خوی به تکمیل وسائل و تعلیمات پرداخته سربازان نیز آماده برای عملیات شده و پس از تشکیل یک ستون جنگی بطرف آبادی شکریازی پیشرفت مینماید. در همان روز آتریاد قزاق تبریز هم از شرفخانه بطرف آلماسرای پیشروی مینماید، هر دو ستون بمقصد نرسیده مورد حمله دشمن واقع و با شکست فاحش روبرو میشوند. فرمانده کل بوسیله کشتی و ژاندارمها و قزاقها بآبی نظمی بطرف شرفخانه عقب نشینی میکنند.

پس از این اتفاق ناگوار و شکست جدید نیروی دولتی تلگرافی از طرف آقای مخبر السلطنه به یاور ملک زاده مخابره میشود که متن آن بقرار از این است: «آقای ماژور ملک زاده - ظفرالدوله بی تجربگی کرده شما خودتانرا بیائید، امضاء مخبر السلطنه». مسلماً تا کنون هیچ فرمانده قوایی بمروئوسین چنین تلگراف بی سروتهی مخابره ننموده زیرا این تلگراف نه وضع نیروها را روشن و نه تکلیفی برای (ماژور) تعیین میکند و بجز تخریب روحیه فرماندهی که در وضع بسیار نامطلوبی قرار داشته نتیجه از آن حاصل نمیکرد.

#### ۱۱- اقدامات ماژور ملک زاد و غافلگیر شدن پادگان مهاباد و نابود شدن آن

در هر حال ماژور ملک زاده تا پائیز ۱۳۰۰ بدون اتفاق و حادثه فوق العاده بسر میبرد و چندین بار تقاضای قوای تقویتی مینماید و بالاخره یک اسکادران (اسواران) ژاندارم بفرماندهی سروان ارفع السلطان (سرلشگر ارفع کنونی) اعزام میگردد ولی این اسکادران موقعی به میان دو آب میرسد که اردوی ملک زاده مضمحل و نابود گردیده است:

پس از آنکه فرمانده اسکادران بوخامت اوضاع پی میبرد بابتکار خود. . . ه سوار چریک عشایری (افشار و مقدم) جمع آوری و آنها را بین افراد اسکادران تقسیم می نماید بطوریکه هر ه نفر سوار چریک تحت سرپرستی ۱ سوار ژاندارم قرار می گیرد و این عده در امتداد رود خانه تاتائو (سیمینه رود) حالت دفاعی اتخاذ می نماید. گروه بانان اسکادران بنوبه خود مامور هدایت دسته ها میشوند و افسران

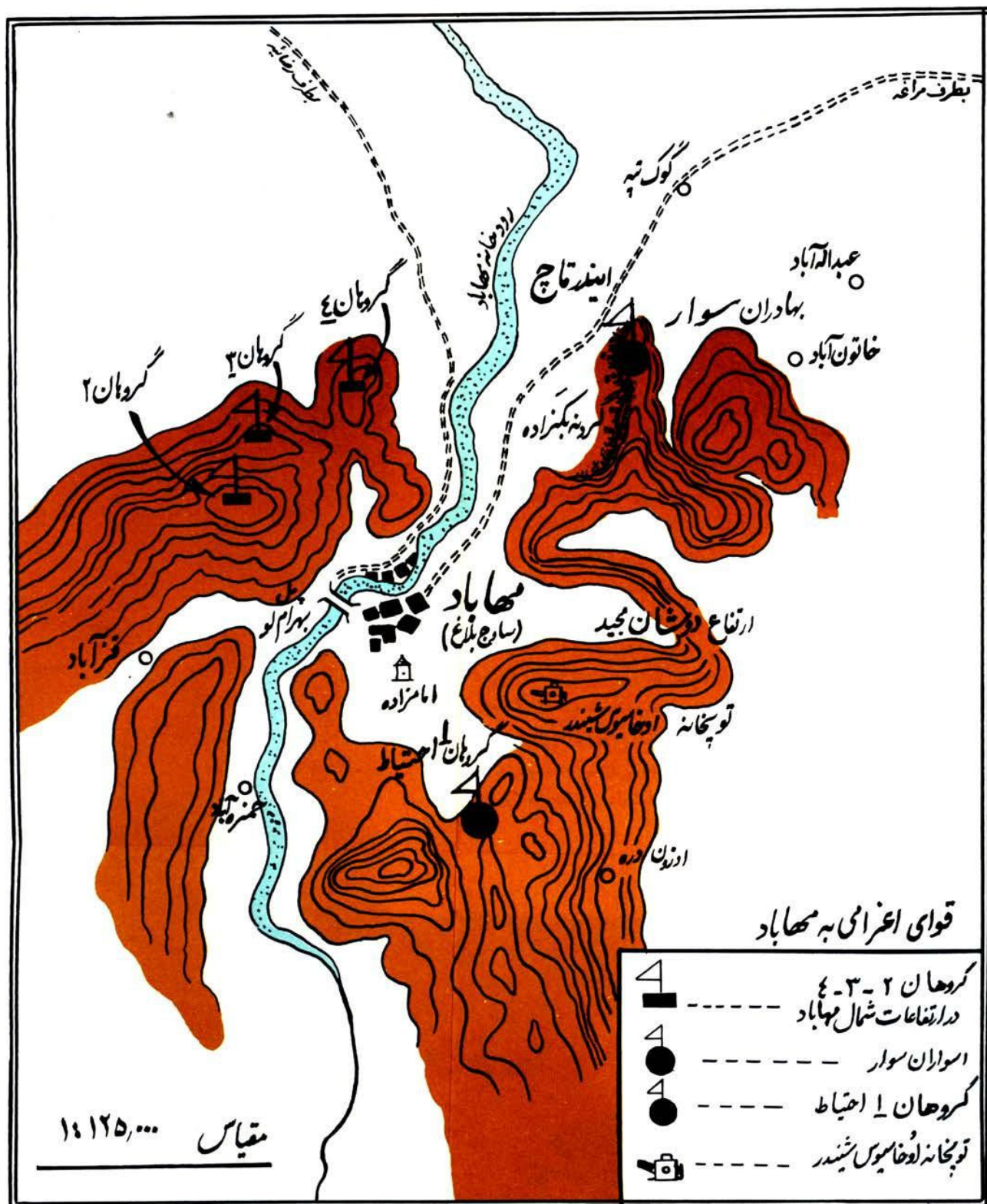
در این سازمان سمت فرماندهان و اسکادران را پیدامی نمایند و سلطان ارفع السلطان فرمانده می شود و باین ترتیب دیگر اشرار از جبهه میان دواب تجاوز نمی نمایند و روسای عشایری هم شورای عشایری تشکیل می دهند .

چند روزی بدین منوال میگذرد تا آنکه بفرمانده اسکادران مأموریت داده میشود بخوی رفته بستون ژاندارمری آنجا ( بفرماندهی لوند برگ ) ملحق گردد ، در این موقع سرهنگ ظفرالدوله در خوی فرماندهی ۳۰۰ نفر را عهده دار بوده است .

### اینک شرح مختصری راجع به ازین رفتن پادگان ساوجبلاغ و کشتار وحشیانه :

موقعیکه اردوی ملک زاده در سال ۱۳۰۰ بانتظار کمک از یکطرف و احتمال حمله دشمن از طرف دیگر در مهاباد بسر میبرده نائب اول میرمهدیخان با ۶۰ نفر سوار برای اکتشاف به سلدوز اعزام و در ۱۲ مهرماه آن سال از نائب نامبرده گزارش میرسد که دشمن پیشروی میکند و طبق اطلاعات واصله تعداد آن بالغ بر ۷۰۰ نفر تخمین میشود ، ملک زاده تصور نمیکرده است که سمیتگو جبهه اصلی و مهمی که در شمال دریاچه نیروی آن مرکب از ۴ گروهان ژاندارم - ۱ گروهان مسلسل سنگین - ۲ اسواران سوار - ۱ آتشبار صحرائی بعلاوه کلیه اتریاد قزاق تبریز بوده و در طسوج آماده پیشرفت میگردد و به مهاباد حمله ور گردد - بنابر این ملک زاده از تمهید دشمن و موضوع ( دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد ) بکلی غافل بوده و تصمیم میگیرد از شهر ساوجبلاغ دفاع نماید . همان روز از طرف امیر عشایر قره نی آقا رئیس طائفه مامش که یک قسمت از آن نسبت بدولت مطیع و فرمان بردار بوده است قاصدی به مهاباد میرسد با این خبر که اسمعیل آقا سمیتگو با نیروی بزرگی از رضائیه وارد جلگه سلدوز شده و خیال حمله به پادگان مهاباد را دارد ، مراتب فوراً بوسیله تلگراف به تبریز مخابره و به بهادران اکتشافی امر میشود با دشمن تماس گرفته نیروی حقیقی آنرا کشف و در صورت فشار دشمن بسمت ساوجبلاغ عقب نشینی و در گردنه بک زاده مستقر و آماده دفاع شود . توضیح آنکه سرگرد ملک زاده کماکان بر این عقیده باقی می ماند که نیروی مهاجم گروهی از اکراد جنوب دریاچه ارومیه تحت فرماندهی سید طه است که اکنون مبادرت بحمله نموده است .





عصر همان روز دومین گزارش فرمانده بهادران اکتشافی از این قرار بوده است که: در پل بهرام لو با دشمن تماس گرفته و نیروی آنها در حدود ۷۰۰ نفر تخمین میزند و اکنون با حفظ تماس بطرف مهاباد عقب نشینی مینماید. شب آنروز اسکادران در گردنه بیک زاده مستقر و ۳ گروهان پیاده (دوم و سوم و چهارم) در طرف مغرب آن موضع گرفته و گروهان شماره ۱ در شهر باقی مانده و قسمت احتیاط را تشکیل میدهد، توپ اخاسیوس و شنیدر کوهستانی نیز در شهر باقی مانده روی ارتفاعات شرقی اشغال موضع میکنند (مراجعه به نقشه شود) یکساعت از شب گذشته در سراسر جبهه تیراندازی شروع میشود.

در ساعت ۲۳ از فرمانده گردان اسد آقا فشنگچی (یکی از مجاهدین سابق) که در جبهه گروهان ۳ بوده گزارشی بدین مضمون واصل میگردد:

فرمانده اردوی آهنین (این اسم بنا بر پیشنهاد ملک زاده باردوی مهاباد داده میشود تا پوشالی بودن آنها مخفی سازند) ارتباط ماقطع شده است و بیش از این ماندن در این ارتفاعات خطرناک است، اجازه دهید بشهر برگردیم - فرمانده گردان پیاده اسد آقا فشنگچی.

بطوریکه ملاحظه میشود این شخص فاقد اطلاعات نظامی بوده و گزارشی که ارسال داشته هیچگونه ارزش نظامی ندارد، از طرف فرمانده اردو جواب داده میشود:

«ارتباط با کجا قطع شده باشه یا واحد های مجاور؟ بعقیده من تخلیه ارتفاعات مناسب نیست تا طلوع آفتاب و روشن شدن وضعیت در ارتفاعات بمانید فرمانده اردوی آهنین سرگرد ملک زاده» - نیم ساعت پس از صدور این دستور که معلوم نیست بمقصد رسیده باشد، فرمانده گردان با گروهان سوم موضع خود را ترك و بطرف شهر عقب نشینی و بدین ترتیب شکافی بین گروهان ۴ و ۲ بوجود میآید که دشمن هوشیار بلافاصله استفاده کرده و از این سمت بشهر حمله ور میگردد.

با ورود گروهان احتیاط در نبرد، خانه های حاشیه شهر که توسط دشمن اشغال گردیده بودند پس گرفته میشود - مع هذا وضع بسیار وخیم و ضرورتاً یکدسته از گروهان با توپ شنیدر کوهستانی بفرماندهی ابراهیم خان (سروان بازنشسته فولادرای) و سرپرستی افشار اغلو (سرهنگ بازنشسته فعلی که در آن موقع بالا هوتی و امیر حشمت و دونفر صاحب منصب ایرانی دیگر از ترکیه مراجعت و باردوی ملک زاده پیوسته بودند) برای

اشغال ارتفاعات دوشان مجید اعزام میگردد تا پس از روشن شدن هوا از پیشروی دشمن جلوگیری و با آتش توپخانه تعرض آنرا متوقف سازد.

**۱۲- حملات مضمحل کننده دشمن در خلال شب و روز ۱۳ که منجر به**

### **شکست و نابودی اردوی آهنین میگردد**

زد و خورد تا صبح ۱۳ مهر ماه در حاشیه شهر ادامه یافته و بمحض روشن شدن هوا دشمن بمواضع دو گروهانیکه در ارتفاعات شمالی مها باد بودند شدیداً از جبهه و عقب حمله ورواین دو گروهان را اعم از افسر و سرباز مضمحل مینماید. باقیمانده پادگان بداخل خانه ها پناه برده و پراکنده میشود. بهادران مأمور گردنه بک زاده نیز آنجا را تخلیه و در حاشیه خاوری شهر جمع میشوند و بدینمنوال کلیه ارتفاعات باستثنای ارتفاعات دوشان مجید بدست دشمن میافتد.

در ساعت ۸ صبح آن روز وضع قوا بدین صورت بوده است :

در ارتفاعات دوشان مجید یک اراده توپ شنیدر کوهستانی - یکدسته پیاده از گروهان یکم فرماندهی ستوان دوم خداداد خان صفر علی لکلو مهاجر - در قسمت شرقی شهر یک بهادران و بقیه گروهان مزبور پراکنده در پشت بامهای مرتفع خانه های شهر . توپ صحرائی ابو خف بلا استفاده در سرباز خانه ( کاروانسری شهر ) . دشمن از تمام جهات بطرف شهر حمله و ر بوده و در بعضی نقاط بداخل شهر نفوذ کرده وعده از سواران کرد گردنه بک زاده را مبداء قرار داده و بطرف ارتفاعات دوشان مجید حمله و ر گردیده اند.

در ساعت ۹ توپخانه دشمن داخل عملیات گردیده ارتفاعات دوشان مجید راتحت آتش خود قرار میدهد - در ساعت ۱۱ این ارتفاعات نیز سقوط نموده و حاکمیت مطلق شهر بدست دشمن می افتد ، هیچیک از خانه ها مصون از آتش نبوده ولی تدریجاً صدای تیر از خانه هائیکه سربازان بطور متفرق مشغول دفاع بوده اند قطع میشود و در ساعت ۱۲/۳ خاموشی مرگباری تمام شهر را فرا میگیرد - ضمناً اگرادخانه را که اختصاص بستاد پادگان داشته محاصره و پیشنها د مینمایند ستاد مزبور تسلیم شود ولی فرمانده که هنوز تصور نمیکرده اسمعیل آقاسمیتگو باتمام قوای خود در مها باد است شرحی بدین مضمون ، بعنوان سیدطه ، نوشته و بوسیله یکنفر ستوان ۳ (عبدالحمید عطائی) میفرستد :

(آقای سیدطه: شهر را تا آخرین فشنگ دفاع کردم طالع جنک با من مساعدت نکرد در صورتیکه بمن و افراد بی احترامی نشود تسلیم میشوم) - در این لحظه غیر از دو جوخه سرباز قرارگاه و چند افسر کس دیگری در اختیار فرمانده اردوی آهنین نبوده و شاید بی اطلاع بوده است که در آن ساعت کلیه افسران و افراد پادگان در اثر حمله شدید دشمن کشته و یا اسیر و یا متواری گردیده‌اند.

در هر حال در ساعت ۱۳ از طرف سمیتگو جواب موافق میرسد و درب مقر فرماندهی باز میشود و اکراد بداخل آن میریزند و هر کس که در آنجا بوده است خلع سلاح و لخت و بخانه قاضی علی برده در آنجا حبس مینمایند و پس از یک ساعت آنان را قطار کرده نزد اسمعیل آقا سمیتگو میبرند. فقط در این موقع است که ملک زاده با شتاب خود پی برده و می‌فهمد که در این نبرد با سمیتگو و تقریباً تمام قوای وی سر و کار داشته است.

اسمعیل آقا دستور میدهد ملک زاده و آجودانش آلپ بنشینند و سایرین را ببرند - با صدور این دستور آنها را که میبرند بکلی لخت مینمایند بطوریکه حتی پیراهن وزیر شلواری برایشان باقی نمیگذارند و همه را جمع کرده و با آتش مسلسل اعدام مینمایند - و این افسران و افراد دردم واپسین فریاد بر می‌آورند: زنده باد شاهنشاه و پاینده باد ایران - با ادای این جملات که در حقیقت آرزو و آمل آنها بوده مسلسلها آتش کرده و برای همیشه آوای این شهیدان را خاموش میسازد.....

بدین ترتیب در روز ۱۳ مهر ۱۳۰۰ در ساعت ۱۴/۳ علی الظاهر از پادگان مها باد فقط دو نفر زنده می‌ماند (یکی سرگرد ملک زاده و دیگری سلطان محمد آلپ) و تصور میرود بقیه بعالم ابدیت پیوسته‌اند، ولی بعداً معلوم میشود که باقیمانده‌گان بیش از دو نفر بشرح زیر است:

۱ - ستوان دوم هاشم امین (سرتیپ بازنشسته)

۲ - ستوان دوم محمد مظهري (سرلشگر بازنشسته)

۳ - ستوان ۱ اسکندر محال بیگی (سرهنگ بازنشسته - با سم آذرتاش)

۴ - ستوان یکم میر مهدیخان نورائی (اخیراً فوت کرده است) که با داشتن

۷ زخم شبانه از میان شهدا برخاسته و خود را به میا ندو آب میرساند.

سرگرد ملکزاده و سروان محمدتقی آلپ‌شب را در اردوگاه اسمعیل آقا بسر برده و ضمن صحبت اسمعیل آقا به ملک‌زاده می‌گوید:

آقای ملک‌زاده آیا تصدیق می‌کنید که مانور من در مقابل قشون ایران واز بین بردن پادگان مهاباد یکی از شاهکارهای نظامی محسوب میشود که حتی نادرهم بچنین مانور مشعشعی نائل نگردیده‌است.

تردید نیست که مانور این سرکرده بسیار جسورانه و باحساب دقیق و مراقبت کامل انجام گرفته زیرا با استقرار پوشش ضعیفی در جبهه اصلی طرف را کاملاً اغفال و بانیروی عمده خود با سرعت هرچه تمامتر به پادگان ضعیفی حمله‌ور و آنرا منهدم ساخته است.

باوجود این مراتب باید تصدیق نمود که در مقابل این سردار جسور عده‌ای وجود داشته که: اولاً فاقد قدرت فرماندهی و نظم بوده، ثانیاً دشمن با اوضاع حکومتی سروکار داشته که امور آن از یگدیگر گسیخته و قسمتهای ارتش و انتظامی بدست اشخاص و عناصری اداره ورهبری می‌شده که یا اجنبی بوده و علاقه واقعی باین آب و خاک نداشته و یا اساساً از چگونگی فنون جنگی و تدابیر و تجربیات لازمه بی‌بهره و بی‌اطلاع بوده‌اند و باعث این پیش‌آمدهای فجیع و رقت‌انگیز گشته و حیثیت کشور و جان عده‌ای از جوانان شایسته و فداکار ایران را به بازیچه گرفته و نتایج افتضاح آمیزی بشمار آورده‌اند. از اشخاصیکه مداخلات ناروا در امور نظامی نموده میتوان حاج‌مخبر السلطنه والی وقت آذربایجان را بشمار آورد، مفاد تلگرافیکه توسط سرتیپ شیبانی (به سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان) بوزیر جنگ وقت مخابره گردیده مؤید این مراتب و متن تلگراف از قراری است که در ماده ۴ فصل هفتم ذکر گردیده

۱۴ - از یادداشت‌های سرهنگ آذرتاش که در عملیات شرکت داشته و

عواقب وخیمی که این شکست به بار آورده

سرگذشت تلخ و حیرت‌انگیز از یادداشت‌های (اشتباهات من) که برای پند و عبرت زندگان نگاشته شده:

روز ۱۴ مهر ۱۳۰۰ پادگان ساوجبلاغ شکست خورد و شهر به علل زیر بتصرف نیروی سمیتگو درآمد :

۱ - برتری نیروی دشمن از لحاظ تعداد و اسلحه نسبت به پادگان ساوجبلاغ  
 ۲ - قلت مهمات اردو (هرتیراندازدارای ۶ تیر فشنگ بوده و ۴ قبضه مسلسل فرسوده روسی هریک چند نوار کهنه فشنگ داشت که اغلب در حین عملیات بواسطه نبودن قطعات یدکی از کار افتادند - دو توپ : یکی غیر قابل استفاده و محض سیاهی لشکر به آنجا برده بودند و دیگری توپ کوهستانی که از قزاقخانه تبریز مأمور باین پادگان گشته و آنهم بیش از ۴ تیر فشنگ نداشت)

۳ - راهنمایی و کمک اهالی شهر بدشمن : سمیتگو بطور حتم توسط اکراد شهرنشین استعداد اردو را بدست آورده بود .

۴ - سرعت راه پیمائی حمله کنندگان به ساوجبلاغ : اگر دشمن در شب اول حمله موفق به اشغال شهر نگردد در نتیجه فداکاری فوق العاده افسران و افراد اردو بود که تلفات سنگینی بدشمن وارد آوردند . کارشناسان نظامی راعقیده براینست که فرمانده پادگان میبایستی قبلاً شهر را تخلیه و موضع مناسبی در ارتفاعات خارج اشغال و در صورت عدم موفقیت بسمت میاندوآب عقب نشینی مینمود . نظریه فوق کاملاً درست و از طرف افسران مجرب جنگ دیده نیز بفرمانده اردو پیشنهاد شد ولی بدلائل زیر مورد قبول واقع نگردید :

۱ - فرمانده اردو که قبلاً موفق بکسب اطلاعات لازمه از دشمن نشده بود تصور نمیکرد سمیتگو جبهه اصلی را در شمال غرب دریاچه رضائیه با پوشش قلیلی واگذار و با عمده قوا شخصاً و برق آسا به ساوجبلاغ حمله نماید و عقیده داشت که سید طه مهمترین همکار او این مأموریت را عهده دار است ، اسواران سوار اعزامی جهت اکتشاف بفرماندهی نایب اول میر مهدی خان نورائی با اینکه در خط مقدم « پل هندرگاش » با دشمن تماس حاصل و با زدو خورد تا نزدیکی شهر « گردنه بیک زاده » عقب نشینی نموده بود موفق به تعیین کمیت و کیفیت دشمن نمیگردد

۲ - نیروی سمیتگو که از سواران جنگ دیده کرد تشکیل یافته بود بسرعتی مانور خود را انجام داد که فرصتی برای تخلیه شهر و عقب نشینی باقی نماند

۳ - رئیس اردو انتظار عده چریک امدادی را میکشید که عدل الدوله کبیری حاکم ساوجبلاغ مأمور جمع آوری آنها شده بود و میبایستی از طرف میان دوآب بکمک میرسیدند (عدل الدوله در وقایع دموکراتهای آذربایجان متهم به همکاری با آنها گشته و اعدام گردید) حتی در خلال جنگ دستور رسید عده کمکی از طرف میان دوآب خواهد آمد و نفرات خودی را با دشمن اشتباه نکنند، ولی نامبرده در این امر حیاتی خطیر تاخیر و در خود میان دوآب اطراق کرده بود، بعلاوه فرمانده اردو (بگفته نایب میرزا محمد خان مظهری رئیس دفتر فرماندهی اردو) قبل از قطع ارتباط تلگرافی و خامت اوضاع را بفرمانفرمای غیر نظامی آذربایجان (مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت) گزارش و نظریه خود را راجع به تخلیه شهر اعلام کرده ولی مورد قبول والی آذربایجان واقع نشده بود، بالاخره پس از اصرار زیاد به اعزام یک اسواران قانع و سلطان ارفع السلطان (سرلشگر ارفع فعلی) را بایک اسواران از تبریز به ساوجبلاغ اعزام میدارد ولی سلطان ارفع السلطان بعد از خاتمه غائله به میان دوآب میرسد و از لحاظ احتیاط روی رودخانه جغتو موضع گرفته و عشایر اطراف را جمع آوری مینماید. بنا بمراتب فوق یاور ملک زاده (هیربد فعلی) فرمانده پادگان ساوجبلاغ ناگزیر به مقاومت در شهر میشود و اردوی آهنین با شکست فاحش روبرو میگردد و چون شهر بدست دشمن اشغال میشود هر کس جدا گانه بفکر چاره جوئی برای نجات خود میافتد. اینجانب بقصد تعیین تکلیف شیخ عبدالقادر (جاسوسی که در گروهان مسلسل اینجانب زندانی بود) به آنجا شتافتم ولی او را در زندان نیافتم و به نایب میر محمد خان مظهری رئیس دفتر اردو که تپانچه بدست از نزد فرمانده به آنجا رسیده بود برخورد و باتفاق چند نفر دیگر بطرف کوه دوشان مجید که بلافاصله در عقب شهر و موضع یک دسته پیاده و یک توپ کوهستانی و تا آن موقع سقوط نکرده بود شتافتم.

در همین موقع این یگانه اتکاء نیز از طرف دشمن اشغال و افراد آن به هدایت یاور سابق ژاندارمری ابوالقاسم لاهوتی (۱) که از نزد یاور ملک زاده به

(۱) ابوالقاسم لاهوتی شاعر مشهور و یاور سابق ژاندارمری یک روز قبل از جنگ از مهاجرت ترکیه (باتفاق ۴ نفر افسر ایرانی تحصیل کرده ترکیه : ۱ - لطف الله افشار اوغلی ۲ - عیسی کریمی ۳ - محمد فریدونی ۴ - جلال ایران با مرحوم امیر حشمت نیساری) از طریق ساوجبلاغ به ایران وارد شده بودند. بعداً لاهوتی در شرفخانه بخمد پذیرفته شد و در آنجا انقلابی بر پا کرده به تبریز حمله و آنرا اشغال، سپس از طرف نیروی دولتی شکست خورده از راه جلفا به شوروی مهاجرت و در تاجیکستان به وزارت فرهنگ آن جمهوری رسیده و اخیراً فوت کرده است.

کوه دوشان مجید رفته و وخامت اوضاع را به افسران تفهیم نموده بود بابر داشتن کولاس توپ بطرف میان دو آب رهسپار گشته بودند - نایب مظهري و من که قصد نجات خود را داشتیم در کنار شهر به تیراندازی اکراد بر خورده و بالا جبار بعقب برگشتیم ولی بزودی یکدیگر را گم کردیم ، فقط گماشته من و هاب بامن بود که متأسفانه در یکی از کوچه ها محاصره و دستگیر شدیم .

گماشته قبل از اشغال منزل چیزهای سبک و قیمتی را برداشته نزد من آمده و مقداری لیره طلای ترکی که از پس اندازم خریداری کرده بودم همراه آورده بود ( یک لیره طلا . ۳ ریال ارزش داشت ) اکراد مشغول لخت کردن ما بودند و هر موقع که میخواستند مرا بکشند لیره ها را بین آنها تقسیم میکرد و بالاخره ما از فرصت استفاده کرده بطرف قلعه قدیمی شهر فرار کردیم

در وسط شهر به عده دیگری بر خوردیم که بما حمله کرده و بقیه لباسمان را از تن در آوردند و طوری آنها عجله داشتند که یک لنگه چکمه را یکی در میاورد و لنگه دیگر را دیگری از پای من میکشید بطوریکه من با سر نقش زمین شدم و نیز ساعت طلای مچی مرا که بدستم باقی مانده بود چون زنجیر آن باشکال باز میشد میخواستند با خنجر مچ مرا قطع کنند و من مجبور شدم انرا بادن دان کنده به آنها بدهم خلاصه ما را بکلی مادر زاد لخت کردند و این طور معلوم بود که باز میخواهند ما را بکشند در این موقع شخصی را با تفنگ و قطار دیدم و او همان زندانی ماسیخ عبدالقادر بود که با عده ای کرد بطرف رودخانه میرفت من خودم را معرفی کردم فوری شناخت و با تحکم بآنها گفت این عجم خوبست و نباید او را بکشید بگذارید برود ، از این پیش آمد استفاده کرده از دست اکراد رهائی یافته و بطرف قلعه خرابه که در قسمت غربی شهر بود دویدیم تا در خرابه های آن مخفی شویم ، همین که به محوطه خرابه رسیدیم به نایب دوم هاشم امین (سرتیپ باز نشسته فعلی) بر خوردم که بطرف ما میدوید و نمیدانست بکجا برود پس از آنکه از تصمیم ما اطلاع پیدا کرد او هم همراه ما آمد و سه نفری ، هنگامیکه میخواستیم در خرابه های قلعه مخفی شویم ، یک دسته کرد تفنگ بدست در جلوی مادر آمدند و بدون معطلی بطرف ما تیراندازی کردند . ما هر سه نفر بطرف دیوار شمالی قلعه دویده از روی آن خودمان را بپائین انداختیم و چون دیوار نسبتاً بلند بود گماشته من و هاب نتوانست بلند



شود و نقش زمین گردید ولی من بلند شده خود را در خانه ای که سکنه نداشت انداختم و در اطاقیکه گندم در وسطش ریخته بودند خود را مخفی ساخته و منتظر پیش آمد شدم. بطوریکه بعد ستوان میرزا هاشم خان امین (سرتیپ هاشم امین) تعریف میکرد ایشان هم پشت سر من به همان حیاط وارد و در اطاق دیگر آن داخل گنجه دیواری مخفی شده بود و اشخاصیکه برای تفتیش خانه آمده اند ایشان را پیدا کرده و برده بودند ولی ما همدیگر را در آنجا ندیدیم. این مناظر را فقط اشخاصی میتوانند مجسم کنند که خودشان گرفتار شده باشند با شرح دادن ساده، خواننده و یا شنونده نمیتواند این حوادث را مجسم کرده و تشخیص دهد مادر آن دقایق که هر آن بیم مرگ میرفت چه حالی داشتیم.

بطوریکه بعداً گماشته باوفای من تعریف میکرد پس از افتادن از روی دیوار قلعه خرابه چند دقیقه ای بیهوش میشود بعد بحال آمده خود را به حیاط خرابه میرساند و از ترس اینکه اکراد او را پیدا کنند خود را در چاهی مخفی میکند و شبانه از آنجا در آمده و از دره و تپه های ناشناس خود را به میان دو آب میرساند که من بعداً او را در قهوه خانه میان دو آب بستری یافتم و پس از معالجه تا آخرین روز از او نگهداری کردم.

از همین جا میشود تشخیص داد که پس از اشغال شهر مهاباد چه کشتاری در خانه ها و کوچه های آن صورت میگرفت و اکراد افسران و افراد را بچه نحو بقتل میرساندند. طولی نکشید که آمدند و از زیر گندم مرا بیرون کشیدند، کرد پیر مردی چون مرا دید لخت مادر زاد هستم و چیزی عایدش نمیشود گفت اگر نمیخواهی کشته شوی بیا جای پول اردو را بمن نشان بده، من فوری موافقت کردم ولی می دانستم که تا آن موقع پولی در حساب داری نمانده است، فکر کردم باز از این ستون به آن ستون فرج است لذا باتفاق پیر مرد بیرون رفتم و او را بطرف اداره حسابداری که کنار رودخانه مهاباد واقع شده بود هدایت کردم.

در کوچه به شخص مسلحی که لباس انگلیسی برتن داشت بر خوردم من فوری تشخیص دادم که باید از عسگرهای ترك باشد. چون بزبان ترکی آشنا بودم

از او استمداد طلبیده و گفتم من ژاندارم نیستم اهل ترکیه و از شهرآزمیر هستم ، اتفاقاً برای ملاقات یکنفر از اقوام که در اینجا بود به این خرابشده آمده که گرفتار شدم ، حال این کرد میگوید یا تورا میکشم یا محل پول اردو را بمن نشان بده تورا به پیغمبر اکرم مرا از دست این وحشی نجات بده . عسکر ترک ، که قبلاً فهمیدم اسمش قادر چاووش است (گروهبان قادر) ، دست باسلحه کرد و به کرد پیر مرد با تشدد گفت چرا اذیت میکنی اینکه ژاندارم نیست این از همشهریهای من است تو مگر عقلت کم شده، تا بحال در صندوق حسابداری پول باقی نمانده ساختمانی را که میبینی محل پول است شاید مشغول تقسیم پول باشند خود ترا بانجا برسان ممکن است بتوهم بدهند و بازحمت مرا از دست پیرمرد گرفت و همراه خود برد . از وجنات پیرمرد معلوم بود که از نکشتن من خیلی پشیمان است . با تفاق قادر چاووش قسمت عمده شهر را گردش و او نیز مانند دیگران مشغول غارت شد و هرچه بدست میآورد در یک جوال ریخته و من آنرا حمل میکردم ، مناظر دلخراشی در حین گردش مشاهده کردم که اگر همه آنها را تعریف کنم باید کتابی نوشته شود ، برای نمونه دو منظره را شرح میدهم : تقریباً در قسمت غربی شهر آسیائی بود که نهری از آن خارج و محوطه رازیر آب گرفته بود این آب گلگون بود زیرا در آن یک نفر کشته و دیگری زخمی افتاده بود که ناله میکرد ، چون زخمی لخت بود او را نشناختم ولی او مرا شناخت و فریاد زد : نایب اسکندر خان بدادم برس ، اولاً خیلی ناراحت شدم که اسم مرا آورد زیرا به قادر چاووش گفته بودم که نظامی نیستم ، ثانیاً من چه کمکی میتوانستم به او برسانم فقط برای اینکه سر قادر چاووش را گرم صحبت کرده باشم گفتم آخر این چه مسلمان نیست مگر با اسیران اینطور رفتار میکنند ، قادر چاووش از این حرفهای من خوشش نیامد و با تغیر گفت مرد که خفه شو تو بفکر خودت باش چه کار به این کارها داری . دیگر جواب دادن جایز نبود همانطوریکه گفت خفه شدم و گوشم میشنید که همان مجروح میگوید اگر زنده رسیدی بگو انتقام ما را از این لامذهبا بگیرند و با فریاد زنده با دایران سرش را توی آب فرو برد و دیگر صدائی در نیامد .

منظره دلخراش دیگری که دیدم این بود که چند نفر ژاندارم لخت را داخل

کوچه باریکی پشت سر یکدیگر قرار داده و برای صرفه جوئی در فشنگ آنها را بایک تیر زدند و آنهائیکه کشته نشده بودند با سنگ و یا چوب بسرشان میزدند که زودتر جانشان در برود و بین خودشان خنده کنان تفریح میکردند . از شرح تجاوز به ناموس زنان خود داری میکنم .

پس از آنکه جوال قادر چاووش از پارچه های مختلف و غیره پرشد ، بطرف اردو حرکت و به رودخانه که رسیدیم دستور داد که بنشین روی زمین ، من بخیال اینکه دلش بحال من سوخته و میخواهد خستگی در کنم از مهربانی او استفاده کرده گفتم پاهایم زخم شده اجازه بده یک جفت کفش کهنه که در جوال گذاشتی بپایم کنم ، در عوض موافقت یک فحش آبدار بمن داد و یک پایش را بلند کرده روی جوالی که در پشت من بود نشست و گفت مرا از آب رد کن ( حالا در مهاباد روی رودخانه پلی ساخته اند در آن موقع وجود نداشت )

من هرچه التماس کردم که اول جوال را بعد خود او را رد کنم با اسلحه تهدید کرد و راضی نشد ، من هم از ترس جان جوال و روی آن جناب آقای قادر چاووش را با هزار جان کندن عبور دادم و آن طرف رودخانه روی زمین افتادم . گرسنگی ۸ ساعت فوق العاده بمن فشار آورده بود و از ترس نمیتوانستم اظهاری بکنم بالاخره بلند شده راه افتادیم و بطرف دره مقابل شهر که مرکز توقف سمیتگو بود رفتیم ، طرفین راه بیشه تنگی بود و میدیدم که توی این بیشه عده ای را کشته و مشغول کشتن اشخاص دیگر هستند ، کسی را نتوانستم بشناسم جز نایب ، سالارا کرم فرمانده توپخانه را که با شمشیر او را میزدند و آنها هم میگفت با تیر بزنید و زودتر راحت کنید ( بیشتر اکراد دارای شمشیرهای روسی بودند ) .

در بین راه عسکر دیگری که ترك بود بمارسید قادر چاووش مرا تحویل اوداد و خودش مجدد آبشهر برگشت . این شخص هم لباس انگلیسی بتن داشت و اسمش عمر چاووش بود . مهماندار جدمن عمر چاووش مرا نزد یک مسلسل های سنگینی که در یک خط قرار داده بودند آورد . سمت راست مسلسلها توپها قرار گرفته بود ، خود سمیتگوزیر یک تک درخت با اطرافیاناش ایستاده مذاکره میکردند ، فاصله مسلسل ها تا سمیتگو چهل تا پنجاه متر بیشتر نبود من در پناه جوالی بین مسلسل ها روی زمین نشسته خود را بجوال چسبانده و ناظر جریانات این محوطه بودم و اغلب صحبت های سمیتگورا می

شنیدم و با اینکه تمام جریانات آن کاملاً یادم نمانده است میتوانم بعضی از مشاهدات خود را بطور مختصر شرح بدهم: آنچه که قبل از ورود من به آن محوطه گذشته بود نمیدانم فقط میدیدم که در چند نقطه جلو مسلسل ها عده‌ای را دسته جمعی اعدام کرده‌اند و نعش آنها روی زمین افتاده است، بعلاوه از جسد های گونا گونی که در اطراف دیده میشد معلوم بود که تک تک نیز آنها را اعدام کرده‌اند. اکنون یاد آن منظره هولناک حالت غیر عادی بمن دست می دهد و اینکه از حافظه خود یاری طلبیده بعضی از صحنه های مو حش را تعریف میکنم و اگر ملالی برای خواننده رخ دهد معذرت میخواهم: دیدم که سروان جعفر خان حکیمی تحصیل کرده فرانسه فرمانده کردان سوار (برادرزاده مرحوم حکیم الملک) را آوردند ایشان هم مثل ما حتی زیر شلواری نداشت بمحض اینکه گفتند افسر سوار است خود سمیتگو تپانچه را بسینه او روانه کرد و بایک تیر این جوان تحصیل کرده را که بسیار عفیف و نجیب بود بزمین انداخت. پشت سراویک سرباز قسمت مسلسل را آوردند و گفتند که او روی مسجد شهر بوده و تسلیم نمیشد و چند نفر را کشته است، سمیتگو گفت پدر سوخته چرا تسلیم نمیشدی جواب داد آقا من سرباز هستم و وظیفه خود را تا آخرین نفس باید با صداقت انجام دهم، نمیدانم سمیتگو چه فکر کرد که گفت آزادش کنید و این جمله را شنیدم (برو بختم را بتو دادم)، همان سرباز مسلسل که اسمش حسن بود فریاد زنان میرفت و میگفت آقا بختش را بمن داده و از اینجا دور شد و کسی را با او کاری نبود. بعد از او دو نفر را آوردند که یکی از آنها گروهان تقی خان و دیگری تیر انداز مسلسل بنام اژدر و هر دو اهل رضائیه و از قرار معلوم از نزد سمیتگو فرار کرده و در اردوی آهنین استخدام شده بودند، اینک هر دو آنها را شناخته و بمحض معرفی، سمیتگو گفت هر یک از این دو نفر که رفیقش را بکشد او را می بخشم لذا این دو نفر که لخت بودند همدیگر را گرفته و بجان هم افتادند، اطرافیان مانند یک صحنه نمایش اینها را تماشا می نمودند، بالاخره اژدر قویتر از گروهان تقی خان بود و او را از پا در آورد و سنگی که در نزدیکی بود برداشت و بسر تقی خان نیمه جان کوبید اما خودش هم نیمه جان افتاد سمیتگو به قول خود وفا نکرد او را با تیر زده و راحتش کرد. طرز آدمکشی دیگری را نیز دیدم که نه از کسی شنیده و نه درجائی خوانده بودم و آن عبارت از این بود که شخصی را آوردند و چون لخت مادر زاد بود نشناختم کیست سمیتگو

دستور داد که سرش را بکوبند ، اگر ادیکه در آنجا بودند کمرهای چرمی خود را که از سربازها گرفته بودند یکی را بدودستش و دیگری را به پاهایش محکم بستند و بالگداور را انداختند و کشان کشان سرش را روی سنگ قرارداد و بعد سنگ بزرگی را برداشته به سر این بدبخت کوبیدند و مانند سرما سرش را له کردند فقط دفعه اول صدای او درآمد . تماشای این مناظر برای شخصی که نمیداند عاقبتش چه خواهد شد نهایت وحشتناک است و فقط کسی میتواند تحمل کند که عقلش را باخته باشد . منظره دیگری که یادم مانده است این بود که شخص جوان لختی را آوردند که کاغذی از فرمانده اردو آورده بود ، این شخص اسمش نایب عبدالحسین خان عطائی و رئیس اسکورت فرمانده اردو بود ، از مجموع مذاکرات او اینطور فهمیدم که آمده است اطلاع بدهد فرمانده اردو حاضر است تسلیم شود باین شرط که نسبت بافسران بی احترامی نشود . ملتفت نشدم چه باو جواب دادم اینقدر میدانم که این ستوان بدبخت جوان را به این ترتیب گشتند :

از طنابهای کلفت توپخانه دورشته آوردند و هر یکی را بیک پای او بستند و چند نفر طناب ها را گرفته بطرفین کشیدند و دو نفر با شمشیر او را از وسط دو پا دوشقه کردند ، مثل اینکه قصاب تنه گوسفند را دو قسمت کند . طولی نکشید که خود فرمانده اردو را با اجودان و گماشته اش آوردند ، ایشان نیز لباس برتن نداشتند : اولین برخورد سمیتگو با ایشان وحشیانه بود ضمن پرخاش مثل اینکه بدمیگفت که چرا در قلب کردستان آمدی بامن بجنگی ، شنیدم که فرمانده اردو میگوید آقا چند ساعت قبل من هم مثل شما سر کرده بودم سر کرده رامیکشند ولی فحش نمیدهند ، نظامی تابع مقررات و اوامر است و هر جا که مأمور شود تا آخرین نفس میجنگد . بلافاصله سمیتگو فرستاد برای ملک زاده یک دست لباس انگلیسی آوردند ، همین موقع اجودان فرمانده اردو سلطان تقی خان ( سرهنگ بازنشسته مرحوم آلپ ) که در آنجا بود و میخواستند او را بکشند ، ملک زاده واسطه شد تا ویرا نکشند و گفت اولاً سید است ثانیاً جنگ نکرده است ، ایشان را نیز به ملک زاده بخشیدند بعد از آن نایب ۲ میرزا هاشم خان ( سرتیپ بازنشسته هاشم امین ) را آوردند ولی از اهالی شهر شخصی در تعقیب او آمده و پیشنهاد کرد او را که سید و از فامیل محترم تبریز است با پول بخرد و گویا بمبلغ ۱۰۰۰ تومان او را خرید و از قرار معلوم بعداً بمبلغ ۲۰۰۰

تومان به دولت فروخته بود ، بنا براین سرتیپ هاشم امین در این کشور خرید و فروش شده است . خلاصه در حالیکه به جوال پناه آورده و جدیت داشتم کسی مرا بین مسلسل ها تشخیص ندهد و منتظر مقدرات خود بودم یک دسته از اسیران را روی زمین نشانده و مسلسل را آماده کرده بودند که آتش متقاطع بر روی آنها بازو تیرباران کنند ، در همین حین سرگروه بان عسگرهای ترك كه مرد قذبلند ولنت نشان تركی به سینه اش بود رسید و مرا دید و پرسید این کیست ، عمرچاوش جریان را تعریف و ضمناً اضافه نمود این شخص اهل ازبیراست و ژاندارم نمیباشد ولی او با تغییر و تشدد جواب داد كه مگر نمی بینید این لامذهب همه را بیرحمانه اعدام می كند حالا میخواهید ما را نیز اعدام كند در این هنگام عسگرهای ترك مرا كشیده و دو نفری روی دست گرفته بطرف دو قبضه مسلسل كه آماده برای تیراندازی بود برده چند مرتبه بجلو و عقب تكان داده روی سایرین انداختند و من در لحظه ای كه روی آنها افتادم مسلسل ها آتش متقاطع باز كردند: در این دقایق انسان شعور خود را از دست میدهد ولی باز هم تلاش میکند كه نجات پیدا كند . تصور نمی كنم کسی بتواند چنین دقایقی را مجسم كند مگر اینکه خودش از پای دار برگشته باشد . با شرح این صحنه نیز نمیشود كاملاً آن منظره و وضع روحی را جلو چشم مجسم نمود ، بنا براین بطور مختصر عرض میکنم كه عالم عجیب و مخصوصی دارد و باز هم بشرا میدوار است كشته نشود ، این بود كه من دیوانه وار خود را از داخل این افراد بیرون انداخته از محوطه تیر مسلسل خارج شدم و حتی حس نكردم كه تیر خورده ام . تقریباً ۶۰ - ۷۰ متر بسمت مقابل دویدم ، اطرافیان سمیتگو هریك برای من تیری خالی كردند ولی من مانند شكاریه كه از جلو چندین شكارچی فرار كند میرفتم و هیچ يك از تیرها بمن اصابت نكرد یا اصابت كرد ولی كارگر نبود كه ببافتم . فاصله تقریباً به ۲۰۰ متر میرسید كه دیدم تیراندازی بكلی خاموش شد و تفنگ گوتاهیرا بدست سمیتگو دادند چون نظیرش را قبلاً موقعیكه در پناه جوال - بقول تركها تالان- مخفی شده دیده بودم ، فهمیدم كه خود بی انصافش میخواهد محض نمایش برای من تیراندازی كند ، باین واسطه سرعت خود را زیاد كردم ولی در همان موقع تفنگ صدا كرد و تیر سمیتگو از زیر بغلم رد شد ولی مرا نیا نداشت در این حین بفكرم رسید كه خیلی خبط كرده ام میبایستی افتاده باشم ، تیر دوم به پاهایم

طوری اصابت کرد که خواه و ناخواه نقش زمین شدم. اطرافیانیکه این منظره را دیدند دست زدند، خود ملک زاده نیز بدون اینکه بشناسد شخص لخت کیست این منظره را مشاهده کرده بود و بعداً در تبریز برای من تعریف کرد. صورتم بطرف سمیتگوو بی حرکت آنها را تماشا میکردم، اما از آنجائیکه در این محوطه نعش زیاد افتاده بود هیچ کس بفکر بازرسی نبود که کدام یک زنده مانده، این محل تا غروب میدان اعدام بود ولی بعد از افتادن من مثل اینکه دیگر دسته جمعی اشخاص را اعدام نکردند. هوا داشت تاریک میشد که برای سمیتگوو در پائین این میدان (در حال حاضر مدفن کلیه اعدام شدگان است) چادر زده شد و باتفاق سر کرده‌های خود بطرف چادر حرکت کردند. گویا رئیس اردوی آهنین و آجودان اردو را نیز همراه خود بردند. نفرات سمیتگوو نیز در اطراف محوطه چادر او برای استراحت و تغذیه دواب خود مشغول کار شدند. سکوت محض اطراف میدان اعدام را فرا گرفته بود. با اینکه هوا تاریک میشد من جرأت بلند شدن را نداشتم، بعد از لحظه‌ای دیدم که چند نفر از افراد در میدان اعدام آمده و نمیدانم از کجا فهمیده بودند که بعضی از اعدام شدگان هنوز کاملاً جان سپرده اند، لذا شنیدم که میگفتند هر کس زنده است جواب بدهد ما آب آورده‌ایم تا بآنها بدهیم. از بین اعدام شدگان یکی فریاد زد ترا به پیغمبر به من آب بدهید ولی افسوس آن بی انصاف‌ها با تیر او را راحت کردند. بطوریکه بعداً سروان میر مهدی نورائی (در آبان ماه ۱۳۴۴ بدرو حیات گفت) تعریف کرد، آنها یکی از زنده‌ها بوده و بمحض اینکه دیده است افراد اشخاص زنده را صدا زده و می‌کشند از زیر نعشها تکان نخورده و آب نخواسته است و با اینکه یکطرف نشمینگاهش را مسلسل کننده بود نصف شب از زیر مرده‌ها در آمده بطرف میاندوآب میرود. مدتی من باین حال باقی مانده و پس از آنکه سرو صدا بکلی خوابید آهسته از جا برخاسته و بطرف شمال پیش رفتم، هیچ احساس نمیکردم که مجروح هستم و با سرعت هرچه تمامتر خودم را از آن محوطه دور ساختم تا بیک نی زار رسیدم فوری بداخل آن رفته و خود را در پناه نی‌ها قرار داده، اول زخم‌هایم را با دست باز دید و احساس کردم که خون منجمد شده و خونریزی قطع گردیده است. گرسنگی بیشتر آزارم میداد زیرا مدتی میگذشت که چیزی نخورده بودم مانند در آن نیزار را بیفایده دیدم لذا از آنجا خارج شده و چون مختصر شناسائی به آن محل داشتم بسمت شمال حرکت

و از روی تپه‌ها سرازیر شده تا بیک آبادی رسیدم و در مقابل آن آبادی داخل محوطه شدم که قبلاً جالیز بوده و بجستجوی خوراکی پرداختم ولی چیزی جز یک ذرت نیافتم، مع هذا خیلی خوشحال گشته و آن را با چوبش خوردم. پس از آنکه حالم نسبتاً بهتر شد به فکر افتادم که به اولین خانه آبادی رفته از طویله آن مادیان و یا قاطری بدست آورده سوار شوم و خود را بجائی برسانم، خانه‌ای که در مقابل جالیز قرار داشت دو طبقه و مختصر روشنائی از بیرون دیده میشد، آهسته بطرف آن رفتم ولی سکی غفلتاً بمن حمله کرد لذا مجبور شدم بعقب برگشته و مجدداً داخل جالیز شوم، از توی اطاق آن خانه شخصی سرش را بیرون آورده و بکردی صدازد (آواکیه) و یک تیر به هوا خالی کرد من فهمیدم که در این ده پست مسلح گذارده شده و رفتن بانجا خالی از خطر نیست و چون هوا سرد و بینهایت خسته و زخمی‌هیم درد میکرد خود را زیر انبوه برگ‌های ذرت مخفی کردم تا اینکه سروصدای سگ بخوابد و مجدداً اقدام بانجام نقشه خود کنم ولی افسوس در این بستر بسیار ناراحت خوابم برد و موقعی بیدار شدم که هوا روشن شده بود.

از محلیکه (واقع در شمال غرب ساوجبلاغ) بودم اردوگاه سمیتگو در دره مقابل شهر نمایان بود، مصمم شدم که روز را در مغاره‌ایکه در آنجا بود مخفی شوم تا بدست کسی گرفتار نشوم و شب بسمت کوه مقابل واقع در مغرب بروم ولی از خستگی بطوری بخواب عمیق فرو رفتم که اول شب موقعیکه ماه طلوع کرده بود بیدار شدم لذا تا مل را جایز ندانسته بسمت منظور حرکت ضمناً برای حفظ خود از حیوانات درنده در شب باد و سنگ تیز و دراز خود را مجهز کردم و لغت و پابرهنه با کمال احتیاط تا صبح راه پیمائی و بقله همان کوه رسیدم ولی جراحات و گرسنگی و سرما بطوری ناتوانم کرده بود که از تلف شدن در بین کوه‌های نابلد بوحشت افتاده و تصمیم گرفتم بطرف ساوجبلاغ برگشته در کنار شهر بجائی پناه آورم، برای این منظور از آنجا سرازیر و در دامنه کوه بیک آبادی موسوم به (پشتاب) برخوردیم، چوپان پیری که اول صبح احشام خود را بیرون آورده بود مرادید و با چوبدستی حمله کرد و بقصد گشتن مرا میزد که پیر زنی فرشته صفت رسید و بزور مرا از دست او رها و با احتیاط بخانه خود که در کنار آبادی بود برد، اول با قطعه جاجیم پاره‌ای مرا پوشانید و مختصر نان خشکی هم داد و فوری از آبادی خارج کرده و بازبان کردی و اشاره فهماند که برو



بطرف بوکان و من درضمن صحبت به او فهمانده بودم که علی خان سردار بوکان رفیق و دوست من است میخواهم نزد او بروم .

وضع تغییر پیدا کرد و تا اندازه ای امیدوار شدم که میتوانم خود را بجای دور دستی برسانم لذا از دره و تپه ها با ترس و لرز به سمتیکه این زن نیک سرشت نشان داده بود میرفتم و بین راه به جوی آبی رسیده و چون هوا ملایم شده بود آب فراوان خورده در دامنه مقابل بی هوش شده افتادم - یک وقت چشم را باز کردم که دیدم عده ای سوار بالای سرم مرا صدا میزنند، من جواب نمیدادم تا اینکه رئیس آنها مرا با سم صدا کرد و گفت نترس تو نایب اسکندر خان فرمانده شصت تیر هستی در مقابل خوییکه بمن کرده ای خدا تورا بمن رسانیده که جبران کنم، من ملا عبدالله مالک قریه اوزون دره هستم - قوت قلب پیدا کرده گفتم بلی همان هستم، هر کاری دارید با من بکنید . سابقه آشنائی من با او از این قرار بود : از طرف فرمانفرمای آذربایجان به یاور ملک زاده فرمانده پادکان ساوجبلاغ دستور رسیده بود که رؤسای طوائف آن حدود را در یک دعوت رسمی دستگیر و برای گروگان تحت الحفظ به تبریز بفرستد، این عمل با موفقیت انجام گرفت و رؤسای منظور را بایک اسواران سوار به تبریز حرکت دادند . ملا عبدالله که نیز از دعوت شدگان بود دیر رسیده در کوچه های ساوجبلاغ مامورین انتظامی او را دستگیر کرده بودند که اتفاقاً من رسیدم و او را از دست مامورین گرفته بمنزل بردم و فوری نزد رئیس اردو رفته تقاضا کردم که چون این شخص بمن پناهنده شده، با شرط اینکه هر موقع او را خواستند حاضرش کنم، در اختیار من بگذارند، فرمانده شرایط پیشنهادی مرا باشکال پذیرفت و چون اعزام او هم به تنهایی مشکل بود لذا وی را بمن سپرد . بمنزل برگشته او را باتفاق خود از شهر خارج و به آبادی اوزون دره در ۳ فرسخی شهر روانه کردم تا هر موقع احضار شد تحویل شود . حالا تصادف روزگار مرا به او رسانیده که تلافی کند . ملا عبدالله با سوارانش برای عرض تبریک فتح بنزد سمیتگو به ساوجبلاغ رفت و مرا با یک نوکر به اوزون دره نزد پدر خود ملا علی فرستاد .

در منزل ملا عبدالله که شبانه و مخفیانه وارد شدم فوری بدن مرا نظافت ، زخم هایم را پانسمان کرده و به لباس کردی ملبسم کردند و پذیرائی شایانی انجام دادند تا اینکه خود او از ساوجبلاغ برگشت و نهایت مراقبت را میکردند تا کسی از

بودن من در آنجا مطلع نشود. بدبختانه حاکم ساوجبلاغ برگزیده سمیتگو با اسم (کا کا سوار) اطلاع پیدا کرده عده‌ای سوار برای جستجو اعزام ولی مهماندار با تجربه من بطوری مرا مخفی کرد که نتوانستند پیدایم کنند. نگرانی من افزون شد اما ملا عبدالله اطمینان میداد که بزودی پس از التیام جراحاتم صحیح و سالم نزد مخبرالسلطنه خواهد فرستاد، اما ترس چنان بر من مستولی شده بود که یک شب بی اختیار از جایگاه خود خارج شده و از طویله همسایه یک رأس الاغ بیرون آورده از بیراهه‌ها بطرف میان‌دوآب رهسپار شدم و صبح به رود خانه جغتو رسیده به سواران عدل الدوله کبیری حاکم ساوجبلاغ برخوردم - آنها از لباس کردی من مشکوک شده میخواستند مرا بکشند ولی بالاخره توانستم به آنها بفهمانم که من افسر هستم و اربابشان بخوبی مرا میشناسد، مرا نزد او برید (بعداً فهمیدم که منظورشان تصاحب الاغ بوده) رفتیم نزد کبیری که متأسفانه کوچکترین مساعدتی نکرد فقط دستور داد که الاغ را از من نگیرند، از آنجا به قهوه‌خانه میان‌دوآب رفته و به چند نفر از نجات یافتگان مجروح و گماشته خود وهاب، که تمام بدنش سوخته بود، برخوردیم، بکمک قهوه‌چی الاغ سرتی را بمبلغ ۲۰ ریال فروخته هزینه مجروحین را به قهوه‌چی پرداخته و با بقیه پول باتفاق وهاب و ژاندارم دیگری بطرف آبادی سردار ناصر مقدم که مرکز تجمع فراریان بود نزد یاور میرحسین خان هاشمی (سرتیپ هاشمی فعلی) معاون رژیم ۱، که از تبریز جهت جمع‌آوری نجات یافتگان به آنجا آمده بود رفتیم. بین راه به نایب نصرت‌الله بایندر (مرحوم سرتیپ بایندر) و فرمانده اسکادران اعزامی از تبریز (سروان ارفع السلطان) برخوردیم، ایشان ما را به آبادی روانه و خود به میان‌دوآب رفته به نایب احد طالب بیگی (مرحوم سرتیپ طالب بیگی) پسر عمویم تلگرافی سلامتی من را اطلاع دادند.

از آنجا ما را بوسیله گاری به بیمارستان ژاندارمری تبریز اعزام و تحت معالجه قرار دادند. در همین موقع یاور ملک‌زاده که سمیتگو پس از دستگیری او را به مقر خود قلعه چهریق (باتفاق آجودان اردو سروان تقی آلپ و گماشته فرمانده) برده بود آزاد کرده به تبریز آمده در دفتر هنگ بازداشت و تحت محاکمه قرار داشت.

مرحوم حاج مخبرالسلطنه از اینکه یک افسر چندین تیرخورده و جان سالم بدر برده متعجب شده شخصاً به اتفاق باز پرس به عیادت مجروحین آمدند و من مشروح

وقایع را بعرضشان رساندم ولی قانع نشدند تا آنکه نایب میرزا محمد خان ( سرلشکر مظهری فعلی) که بطرز عجیبی خود را نجات داده و به تبریز آمده بود و ما در تحقیقات عین حقایق را برای محکمه نظامی روشن ساختیم و شاید اظهارات ما با اضافه سایر مدارك و گزارشات استنادی فرمانده اردو، باعث تبرئه و نجات ایشان گردید .

طبق تشخیص کمیسیون پزشکی ۹ تیر بجاهای مختلف بدن من اصابت کرده بود ولی همه سطحی و معلولم نکرده بودند - بغیر از این جراحات من در جنگهای دیگر نیز دوبار تیر خورده ولی جان سالم بدر برده بودم، لذا معتقدم که تا مقدر نشود هر تیر انسان را نمیکشد ، بخصوص اگر بناحق دیگری را نگشته باشد ، چنانچه نظیرش را در زمان حال دیده یا شنیده اید ، بنابراین به همقطاران نظامی توصیه میکنم که پیرو این عقیده بوده هراس از تیر نداشته باشند زیرا تا مقدر نشود کشته نخواهند شد .

پس از بهبودی کامل به قوائی که بفرماندهی تیمسار سپهد جهانبانی (اولین رئیس ستاد ارتش متحدالشکل نوین ایران) جهت قلع و قمع سمیتگو، مهمترین متمرّد و خائن آن روز، در آذربایجان تمرکز مییافت ملحق و در عملیاتیکه طبق فنون نوین جنگی انجام گرفت شرکت کردم و سمیتگو از قوای فوق شکست خورده به مرزهای ترکیه متواری گردید .

#### ۱۵ - از یادداشتهای تیمسار سرلشکر محمد مظهری

##### دوره خدمت ژاندارمری و وقایع شرفخانه:

قریب یکماه بعد از قبول خدمت در ژاندارمری روزی مخبر السلطنه به یاور ملک زاده دستور داد برای ارتباط بین خودش و اردوهای قزاق و ژاندارم یکنفر افسر معرفی نماید که در شرفخانه ( واقع در ساحل دریاچه رضائیه ) انجام وظیفه نماید .

نامبرده هم مرانزد اوفرستاد : در سالون بزرگ عمارت عالی قاپو خودم را موقعی به مرحوم مخبر السلطنه معرفی کردم که در روی زمین نشسته و با آقای مهندس هدایت الله کلانتری رئیس راه آهن تبریز - شرفخانه مشغول بازی شطرنج بود و دودسیگار مخبر السلطنه فضای سالون را پر کرده بود . همینکه چشمش بمن

افتاد قدری فکر کرد و گفت شما برای اینکار خیلی جوان هستید بروید از طرف من به ماژور ملک زاده بگوئید صاحب منصب مجرب تری را معرفی نماید.

بفاصله یکی دوروز خبر رسید که اسمعیل آقا سمیتگو رئیس ایل شکاک به ارومیه (رضائیه) حمله کرده (حمله سمیتگو بارومیه در آبان ماه ۱۲۹۷ بوده است) و وضعیت و سرنوشت ژاندارم هائیکه تحت فرماندهی سلطان اسد آقاخان فشنگچی ساخلو رضائیه را تشکیل میداده معلوم نیست.

همان شب بنا بر امر مخبرالسلطنه در معیت ماژور ملک زاده و عده ای از افسران و افراد حاضر شهر تبریز بوسیله راه آهن بطرف شرفخانه عزیمت و بلافاصله با کشتی کوچک آدمیرال و یک کشتی باری یدکی بطرف گلخانه (بندر نزدیک رضائیه) حرکت و مقارن غروب آفتاب به دو کیلومتری ساحل گلخانه رسیدیم. بادوربین میدیدیم که عده ای با اونیفورم ژاندارم در ساحل صف کشیده و منتظر ورود کشتی هستند ولی احتیاطاً صلاح دانستیم که چند نفر ژاندارم بوسیله قایق برای کسب خبر قبلاً به ساحل روانه و کشتی را پس از حصول اطمینان به بندر نزدیک کنیم. توپخانه ماعبارت بود از یک توپ کوچک (نوردانفیلد) که پایه مخروطی آن به بدنه کشتی میخکوب شده و ستوان سوم قزاقخانه محمود امین (سرلشگر شهید در کردستان) عهده دار تیراندازی با آن بود.

هنوز قایق اعزامی به بندر نرسیده بود که تیراندازی از آنطرف شروع شد و معلوم گردید که افراد پس از خلع سلاح ژاندارم ها و کشتن عده از آنها برای اغفال مالباس ژاندارم های مقتول و تسلیم شده را در بر کرده اند. قایق برگشت و چهار نفر ژاندارم مجروح خون خود را که در کف قایق با آب دریاچه مخلوط شده بود بادست و کلاه به خارج میریختند.

نفرات را بالا کشیدیم ولی ناگهان از ارتفاعات مجاور بندر تیراندازی توپخانه سمیتگو شروع شد، این همان دوعراده توپ اخاسیوس قوای دولتی بود که بدست اسمعیل آقا سمیتگو افتاده و بوسیله توپچیان فراری ترك برعلیه مابکار برده میشد، در اینموقع هواتاریک شده و مانور کشتی آدمیرال برای مراجعت و دوری از میدان تیر توپخانه به کندی انجام میشد.

گلوله تیر اول توپخانه در صدمتری جلو آدمیرال به آب دریاچه اصابت و کشتی کوچک ما را طوری تکان داد که فکر کردیم کشتی شکسته است.

تیر دوم از بالای سر نایب سوم محمود امین و از سمت راست بدن من که به نرده بالای کشتی تکیه داده بودم گذشته و علاوه بر غرش سهمناک گلوله توپ فشار هوا طوری مرا به نرده کوبید که سمت چپ بدنم تاملدنی نبود بود.

شکی نیست که با تنظیم تیر توپخانه تیر سوم میبایستی به وسط کشتی اصابت کند ولی خوشبختانه کشتی در حال حرکت بود و با غروب آفتاب و تاریکی هوا نشانه گیری دقیق برای توپچیان سمیتگو میسر نبود. شبانه بطرف حیدرآباد رفتیم شاید در آنجا خبری از وضع ژاندارم ها بدست آید ولی متأسفانه ساحل حیدرآباد هم در دست اکراد بود و در حالیکه آذوقه و آب کشتی تمام شده بود برگشتیم و در حوالی قلعه قوشچی (واقع در شمال غرب دریاچه رضائیه) خبر رسید که سلطان اسد آقاخان آنجا است. با فقدان وسایل مخابرات در عمارت کاظم قوشچی (رئیس عده تفتگچی مقیم قوشچی که بعداً شرح داده خواهد شد) بازحمات زیاد سلطان اسد خان و نایب دوم رضاسیفی صاحب منصب زیر دست او را با کشتی به شرفخانه آوردیم.

سلطان اسد آقاخان فشنگچی (یکی از مجاهدین و از آزادیخواهان بود که در یکی از مصادمات محلی در اثر اصابت تیر از یک چشم نابینا و همیشه عینک سیاه میزد) بعد از واقعه رضائیه و ازین رفتن عده تحت فرماندهی او جسته و گریخته جدیت میکرد تقصیر شکست و عقب نشینی خود را متوجه بیچاره نایب دوم رضاسیفی نماید لذا بارسیدن اردوی قزاق تقاضای تشکیل محکمه نمود و چون حساب و کتابی در بین نبود بجای اینکه خودش در صف متهمین قرار گیرد دادگاهی با عضویت صاحب منصبان قزاق و ژاندارم تحت ریاست سرهنگ ابوالقاسم رشیدی (افسر قزاقخانه) تشکیل و خود در ردیف هیئت حاکمه قرار گرفته و بیچاره ستوان دوم رضا سیفی را که بعد از اتمام تحصیلات نظامی در ترکیه با عشق به میهن به ایران برگشته و بیست و دو ساله بنظر میرسیده جرم عدم مقاومت با عده ۲۵ نفری خود در مقابل حمله سمیتگو محکوم به اعدام نمود. در محکمه صحرایی استیناف و تمیزی در کار نبود و همان روز او را بدون هیچ تقصیری اعدام کردند، در موقع اجرای حکم دادگاه افسر مزبور بدون اینکه متوحش و مضطرب شود با صدای بلند شمرده و بزبان ترکی گفت همقطاران اگر شما نمیدانید خدای من و این سلطان اسد آقاخان می دانند که در این واقعه من بیگناه و فقط مجری امر

فرماندهی بودم که اوهم باعده ناچیز خود در مقابل سیل هجوم اکراد و عدم امکان مقاومت عیناً وضع مراداشته و با من از طریق قوشچی به شرفخانه آمده است ، ولی متأسفانه در محیطی هستیم که میدانیم دفاع من ثمره ای ندارد فقط تقاضا دارم اولاً کاغذی بمن بدهید که چند کلمه به خواهرم بنویسم ثانیاً چشم مرانبدید و اجازه بدهید که فرمان آتش را خودم بدهم . همینطور هم شد و این افسر بی گناه و باشهامت بعد از نوشتن کاغذ و خداحافظی از حضار بدون اینکه لرزشی در صدایش احساس شود برای تیرباران خود با صدای بلند فرمان آتش داد . سلطان اسدآخان هم بطوریکه بعداً شرح داده خواهد شد در واقعه ۱۴ شهریور ۱۳۰۰ شمسی در مهاباد هنگامی که شهر در محاصره سمیتگو و در بالای پشت بام کاروانسرا با اینجانب مشغول تیراندازی و دفاع بودیم در پهلوی من مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت و از بالای پشت بام به کوچه پرتاب و آنجا جان سپرد .

در سال ۱۲۹۹ شمسی که این جانب با درجه ستوان یکمی در بندر شرفخانه ، علی رغم مخالفت اولیه مخبر السلطنه ، رابطه بین مشارالیه و اردوهای قزاق و ژاندارم در مقابل اسمعیل آقاسمیتگو بودم افراد تحت امر من عبارت بودند از پنج قزاق در روی کشتی آدمیرال و یک گروه بان سوم ژاندارم موسوم به حسن خان که انباردار خواربار و اسلحه و مهمات بود و یک گماشته موسوم به نورالله خان از اهالی رضائیه . اردوی قزاق تحت فرماندهی سرهنگ ظفرالدوله (سرلشگر باز نشسته که فعلاً مقیم مراغه است) مأمور طسوج و عده ژاندارم هم تحت فرماندهی ماژور ملک زاده مأمور مهاباد بود . نا گفته نماند که سازمان راه آهن تبریز شرفخانه و کشتی رانی دریاچه هم از نظر نظامی و در مواقع فوق العاده دستورات مرا اجرامی کردند . مخبر السلطنه که قیافه و اسم مرا فراموش کرده بود بعد از حرکت ملک زاده به طرف مهاباد و معرفی من متدرجاً اعتماد و حسن ظن غریبی نسبت بمن پیدا کرده و با اینکه میدانست در شرفخانه غیر از چند نفر ابواب جمعی ندارم دستورات عجیب و غریبی بمن میداد مثلاً تلگراف میکرد : (فوری با کشتی آدمیرال حرکت و بندر حیدرآباد را بمباران کنید) بطوریکه قبلاً شرح داده شد توپخانه من عبارت بود از یک توپ کوچک (نوردانفیلد) که با پیچ و مهره روی عرشه کشتی آدمیرال نصب شده بود و هر دفعه که تیراندازی میشد کشتی یک متر توی آب فرو میرفت و معلوم نبود گلوله این توپ به کجا اصابت می کند . من هم در اجرای امر نظامی بالا فوراً حرکت و بعد از پنج شش

ساعت دریا نوردی حوالی نصف شب به حیدرآباد و نزدیکی ساحل رسیده و بدون اینکه بدانم در ساحل دشمنی هست یا خیر و یا اینکه هدف معینی داشته باشد، از فاصله دو و سه کیلومتر پنج شش تیر خالی کرده و در مراجعت به شرفخانه اجرای امر نظامی را با آب و تاب گزارش می دادم. یکی دو مرتبه هم به تبریز آمده خواستم با مرحوم مخبر السلطنه ملاقات کنم ولی مرحوم حاجی ساعد السلطنه که نسبت خانوادگی با ما داشت مانع شده اظهار داشت با باجان کجامیروی حالا مخبر السلطنه اینطور فکر می کند که شما بادوزرع و نیم قد و سینه پهن و سبیل های چخماقی خودتان با یک اردو برابری میکنید و اگر سن و جثه و قواره شما را ببیند دوباره اعتمادش سلب میشود. حالا قبل از اینکه بقیه حوادث آن ایام را بنویسم خوب است شمه ای از احوالات و سوابق اسمعیل آقا سمیتگو را شرح دهم تا اوضاع و احوال آن صفحات تا حدی در نظر خواننده عزیز مجسم گردد :

اسمعیل آقا سمیتگو رئیس ایل شکاک برادری داشت بنام جعفر آقا شکاک که در سنوات قبل با گرفتن تامین به تبریز آمده و در آنجا بوسیله عمال دولت به قتل رسیده بود و در نتیجه این سوء سیاست زمامداران وقت سالها بوده که اسمعیل آقا سمیتگو با تمام ایل شکاک وعده زیادی از سایر افراد مسلح کردستان علم یا غیگری برافراشته و با استفاده از ضعف دولت مرکزی هر موقع فرصتی پیدا میکرد به شهرهای رضائیه و شاهپور و سایر نقاطی که در دسترس او قرار گرفته بود و هم چنین به واحدهای نظامی حمله و از هیچ نوع نهب و غارت و هتاکی فروگذار نمیکرد. در دوره جنگ بین المللی اول که قشون چریک آسوری تحت فرماندهی مارشیمون (باسابقه تاریخی و اقلیتی که در آن حوالی دارند) به رضائیه حمله و وراهای آنجا را طوری قتل عام کرده بودند که وسعت قبرستان های شهر بیش از مساحت خانه های آباد آنجا شده بود، اسمعیل آقا سمیتگو که این صفحات را جزو کردستان و منطقه نفوذ خود میدانست از مارشیمون تقاضا نمود که در (کهنه شهر) واقع در بین قرارگاه دو طرف ملاقاتی بعمل آمده و راجع به تقسیم منطقه نفوذ اکراد و آسوریها مذاکره کنند، مارشیمون احتیاطاً با عده ای سوار زبده که تمام آنها زین و برگ فرنگی و او نیفورم مخصوص و اسلحه متحدالشکل داشتند به محل معهود رفت و هر دو نفر برای مذاکره به خانه داخل شدند. سمیتگو به افراد خود سپرده بود که بمحض شنیدن صدای تیر او،

سواران مارشیمون را آنّا از پای درآوردند. اسمعیل آقا محل ملاقات را طوری انتخاب کرده بود که تمام ارتفاعات و نقاط حساس در دست نفرات مسلح کرد بود. اسمعیل آقا جدیت میکرد که در شروع مذاکرات ضمن موافقت با کلیه پیشنهادات مارشیمون اعتماد او را جلب نماید و در این اثنا سمیتگو بامهارت عجیبی دست به اسلحه برده و مارشیمون را با تیر اول بقتل میرساند و در فاصله کمتر از یکدقیقه تمام سواران آسوری که در زمین بی عارضه غافلگیر شده بودند بهلاکت میرسند. بقیه اردوی آسوریه با محض شنیدن خبر قتل مارشیمون (که تقریباً سمت پیغمبری و رهبری آنها را داشت) بطرف بندر حیدرآباد عقب نشینی و در نیزارهای کنار دریاچه باقی مانده آنها نیز بقتل میرسند.

اینک شرحیکه مرحوم احمد کسروی با انشائی مخصوص بخود راجع بکشته شدن جعفر آقا برادر اسمعیل آقا سمیتگو در کتاب موسوم به (تاریخ مشروطیت ایران بخش سوم) نوشته در اینجا عیناً درج میشود توضیح آنکه مرحوم کسروی سعی کرده حتی المقدور واژه های فارسی بکار برد.

### کشته شدن جعفر آقا شکاک

در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اورپا میبود و محمد علیمیرزا در تهران عنوان (نایب السلطنگی) میداشت در تبریز یک داستان شگفتی رخ داد که اگرچه بجنبش مشروطه پیوستگی نزدیکی نمیدارد چون بارشته تاریخ و داستان هایی که در سال های دیرتر روداده پیوستگی میدارد و خود یکی از پیش آمد هایی بود که از ارج دولت در نزد مردم بسیار کاست از اینرو آن را در اینجا مینویسم :

ایل شکاک از اکرادیند که در نزدیک خاک عثمانی نشیمن دارند.

سران اینان هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردند و بتاخت و تاراج برخاستندی.

در اینزمان ها از چند سال باز محمد آقا سران ایل و پسرش جعفر آقا نافرمانی مینمودند و از تاخت و تاز باز نمیایستادند. نظام السلطنه (بانظام السلطنه مافی اشتباه نشود) که پس از رفتن محمد علیمیرزا بتهران به پیشکاری آذربایجان آمده



بود بجعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست. جعفر آقا باهفت تن از برگزیدگان کسان خود که یکی از ایشان میرزا نام دایش میبود آمد و نظام السلطنه با او مهربانی نمود.

چون اینزمان در قفقاز گرما گرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود آگاهیهایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را میثورانید و در اینجا نیز هر زمان بیم آشوب میرفت چند روزی نگهداری ارمنستان را با و سپرد که با کسان خود بگردد و اگر آشوبی رخ داد جلو مردم را گیرد.

تاچندی آنان در شهر میبودند و همچنان با تفنگ و فشنگ میگردیدند و چون از بازار ها یا کوچه ها میگذشتند مردم بتماشا میایستادند.

ولی یکروز ناگهان آواز افتاد که جعفر آقا را کشته اند و کسان او شلیک - کنان گریخته و چند کس را باتیر زده اند و در شهر تکانی پدید گردید.

چگونگی این بود که محمد علیمیرزا از تهران با تلگراف دستور به نظام السلطنه فرستاد که جعفر آقا برادر سمیتگورا بکشند و او چنین درست کرده که محمد حسینخان ضرغام را که از سرکردگان سواران قره داغ بود بسرای خود خوانده و نیز بچندتنی از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیرزمینی های سرای آماده گردانیده و پس از آن جعفر آقا را بآنجا خوانده.

جعفر آقایی آنکه بدگمان باشد با کسان خود درآمده و آنان را در حیات در پایین گزارده و خود برای دیدن نظام السلطنه از پله ها بالا رفته، فراشان او را باطاق کوچکی راه نموده اند ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی بدست از روزنه او را نشانه گردانیده. جعفر آقا جسته و افتاده و جان سپرده.

کسان او در پایین همینکه آواز تیر شنیده اند چگونگی را دریافته اند. شلیک کنان از پله ها بالا رفته اند. فراشان گریخته اند و آنان خود را بسر کشته جعفر آقا رسانیده چون او را بیجان یافته اند نایستاده و باندیشه رهایی خود افتاده اند پنجره ای را باز کرده و از آنجا یکایک بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده اند و از آنجا نیز خود را بکوچه رسانیده و شلیک کنان راه افتاده اند و بهر کسی رسیده اند زده و از شهر بیرون رفته اند. کسان نظام السلطنه بیش از این نتوانسته اند که دو تن از ایشان را بزنند ( یکی را در حیات و دیگری را بهنگام خزیدن به پشت بام ) و دیگران جان بدر برده اند.

این داستان از هزاره شگفت آور بود و از ارج کارکنان دولت بسیار میکاست :  
از یکسوزینهار شکستن و کسی را به نیرنک کشتن و از یکسو کار نادانستن و در برابر چندن کرد ناتوانی نشان دادن .  
آنگاه مردم از پایان کارمی اندیشیدند که با آن ناتوانی دولت مایه ریخته شدن خون هزاران بیگناه خواهد گردید و کردان بخونخواهی سر بر آورده بتاخت و تاز خواهند برخاست .

کشته جعفرآقا را با آن دوتن آوردند و درعالی قاپو آویزان گردانیدند .  
من اینهنگام بمکتب میرفتم و با دوسه تن از شاگردان بتماشای رفتیم . هر سه راسرنگون آویزان کرده بودند .

اما آن کردان که رفته بودند نظام السلطنه یکدسته سوار از دنبالشان فرستاد که در ارونق بایشان رسیدند و آنان دلیرانه بجنگ ایستادند و بنگهداری خود کوشیدند و در میان زد خورد زیر کانه اسبهایی از اینان بدست آوردند و برنشته از میان رفتند و این نمونه دیگری از سستی کارهای دولت بود .

محمد آقا پدر جعفرآقا باین دستاویز بار دیگر بنا فرمانی برخاست و آشوب فراهم گردانید و چون در اینهنگام گفتگوی مرزی با عثمانی پیدا شده و رنجشهایی میان دو دولت میبود افرصت شمرده باستانبول رفت و در آنجا از دولت نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و بکارهایی میکوشید ، ولی در سایه پیش آمدی باو بد گمان گردیدند و آنچه داده بودند پس گرفتند و او کاری نتوانست . لیکن خواهیم دید که پسر دیگرش اسمعیل آقا یا سمیتگو بچه کارهایی برخاست .

مرحوم احمد کسروی در کتاب ( ۸ ساله آذربایجان ) کشته شدن مارشیمون را بدست سمیتگو بشرح زیر بیان میناید :

مسیحیان در ارومی بکار برخواستند و بان میکوشیدند که به پشتیبانی بیگانگان یک نیروی جداگانه ای یا بهتر گویم کشوری در برابر دولت ایران پدید آورند . چون شماره خود را از آسوری و ارمنی کم میدیدند بر آن شدند کردان را نیز همدست گردانند و برای گفتگو در این زمینه سمیتگو را بهتر میدانستند . پس از پیش آمد ارومی که شهر بزرگی را بان آسانی بدست آوردند و بزریر فرمان گرفتند ، در روز دوم و یاسوم مارشیمون بادسته ای از آسوریان و جلوها آهنگ سلماس کرد . گفته میشد آن شاگرد

مسیح با کشتار و تاراجی که میشود همدستان نیست و این است آزرده گردیده و خود را بکنار می کشد ولی داستان وارونه این بود و مارشیمون میرفت که سلماس و آن پیرامونها را نیز بزیر فرمان آورد و از آنسو با سمیتگو دیدار کرده و او را بسوی مسیحیان کشد این بود توپ و قورخانه و دسته های سوار و پیاده با خود می برد .

آری مارشیمون باندازه مسترشت و دیگران سنگدل و خونخوار نبوده و به آن اندازه آدمکشی خرسندی نمیداد و چنانکه گفته میشود خود مرد دور اندیشی بود و سود کار را در خونریزی بی اندازه نمیدید این بود در سلماس هم بمردم ایمنی داد و آسوریان را از کشتار باز داشت و خود خسرو آباد را نشیمن گرفته و در آنجا بفرمانروائی و کارگزاری پرداخت . با اینهمه آسوریان در دیه ها از ستمگری باز نایستادند و بخاندانهای که دو سال پیش پناهنده گردیده و نان آنها را خورده بودند بدرفتاری و ستمگری بسیار نمودند برخی آبادیها که ایستادگی میکردند آسوریان از کشتار و تاراج دریغ نگفتند . چنانکه گفتیم مارشیمون در اندیشه فریفتن سمیتگو میبود و پیام باو فرستاد که درجائی فراهم نشینند و گفتگو کنند و چنین نهاده شد که روز شنبه بیست و پنجم اسفند ( سوم جمادی الثانیه ) هنگام پسین هر دو به کهنه شهر بیایند و در آنجا در خانه ای با هم نشینند .

چون آنروز رسید مارشیمون با یک شکوه و آرایشی راه افتاد، خود در کالسکه نشست و یکصد و چهل تن سوار برگزیده آسوری بارخت و افزاریکسان پس و پیش او را گرفتند . و چون بکهنه شهر رسیدند و مارشیمون پیاده شده و بدرون رفت سواران هم پیاده شدند و هریکی لگام اسب خود را گرفته به رده باز ایستادند . از آنسوی سمیتگو با چند تن از سواران برگزیده آمده ولی سپرده بود که دسته ای هم از پشت سر بیایند . دو تن چون با هم نشستند مارشیمون بسخن پرداخت . ما همه گفته های او را نمیدانیم آنچه از زبان خود سمیتگو بیرون افتاده آنست که مارشیمون باو گفته : ( این سرزمین که اکنون کردستان نامیده میشود میهن همه ماها بوده ولی جدائی در کیش ما را از هم پراکنده و باین حال انداخته اکنون میباید همدست شویم و این سرزمین را خود بدست گیریم و با هم زندگی کنیم ) و گفته ( ماسپاه بسیج کرده ایم ولی سوار نمیداریم اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار میدارید رویم بر سرتبریز و آنجا را هم گیریم . ) در اینمیان سواران شکاک رسیده و پشت با مهارا گرفته بوده اند مارشیمون

چون سخن خود به پایان میرساند و سمیتگو باو نوید همدستی میدهد برمیخیزد که برود و سمیتگو با چهره خندان او را راه میاندازد. اطاقی که نشسته بوده اند پنجره آن بادر حیات رو برو میبوده و کالسکه مارشیمون را که جلو در نگه داشته بوده اند از اطاق دیده میشد مارشیمون چون از در بیرون شده و بجلو کالسکه میرسد و میخواهد پا برکاب گزارد ناگهان بانک تفنگ سمیتگو برخاسته و گلوله از پشت مارشیمون میخورد و او میافتد و در همان هنگام شکاگها از پشت باها بیگبار شلیک میکنند و آسوریان که هر یکی در پهلوی اسب خود برده ایستاده بودند می افتند و چنانکه گفته میشود جز یک یادوتن نمی رهند. مارشیمون که باتیر سمیتگو افتاده بوده هنوز جان میداشته علی آقا برادر سمیتگو تیردیگری میزند و بیجاناش میگرداند.

سمیتگو خود این داستان را میسروده و چنین میگفته: چون مارشیمون مرا خواند من بآهنگ کشتن او رفتم ولی این راز را جز بابرادر خود علی آقا نگفتم و برای آنکه مارشیمون بد گمان نشود جز چند تنی را همراه نبردم و به دیگران دستور دادم از پشت سربایند و در جاهایی کمین کنند و اگر آواز تیری از من شنیدند آنان نیز شلیک کنند. میگفته من در تفلیس بارها به تیاتر و سینما رفته و تماشا بسیار کرده بودم ولی هیچ تماشایی آن لذت رانداده بود که دیدن یکصد و چهل سوار آسوری که همینکه شلیک شد همگی بزمین افتادند.

سمیتگو همیشه این داستان را باز میگفته و آنرا شاهکاری از خود میشمرد و گله میکرده که ایرانیان ارج این کار او را ندانستند ولی خود کار نا اندیشیده و بیخردانه ای بود و انگیزه کشته شدن ده واند هزارتن مردان و زنان بیگناه گردید.

غروب همان روز سمیتگو بچهریق خانه خود بازگشت از آنسوی چون آسوریان از کشته شدن پیشوای خود آگاه شدند با آن دلبستگی که بوی میداشتند بر آشفته بشویدند و همان شب براهنمائی یک تن از ارمنیان کهنه شهر، خود را بشهر انداخته و کشته مارشیمون را پیدا کرده و برداشتند و هر که را از مردم دیدند کشتند و بچهارسو آتش زده و شبانه بیرون رفتند.

فردا باز بانجاتاخته و بابمب و تفنگ بچنگ پرداخته و بشهر فشار آوردند. کهنه شهریان ایستادگی نمودند ولی آسوریان بیک بخش آن دست یافته و گروهی را کشتند

پس از چند روز بار دیگر بآنجا تاخته و فشار سخت آوردند و چون بمردم کمکی از هیچ جا نمیرسید از نومییدی ایستادگی نتوانستند و انبوهی زنان و فرزندان خود را برداشته به دیلمقان و خوی گریختند و دیگران بدست خونخواران آسوری افتاده و با تیرهای آنان بدرود زندگی گفتند .

بیشتر از هزارتن زنان و مردان و بچگان بیگناه کشته شدند

اینک بقیه یادداشتهای تیمسار سرلشگر محمد مظهری

### کاظم قوشچی

کاظم قوشچی از اهالی قریه قوشچی واقع در ساحل غربی دریاچه رضائیه بود . این شخص در گذشته بدو اصطلاح آذربایجانیها عاشق بوده (عاشق نوازنده های محلی را گویند که نوعی سه تار یا چوگور می نوازند و در مجالس عروسی و مهمانی ضمن خواندن اشعاری قرینه لیلی و مجنون آواز خود را با صدای یکنواخت ساز هم آهنگ و اهل مجلس را مشغول میکنند) .

کاظم بعدها به راهزنی پرداخته و پس از ارتکاب چندین فقره قتل و غارت قلعه قوشچی را که در فاصله کمی از ساحل دریاچه قرار گرفته و از قلعه های تاریخی دوره هلاکوخان است مأمن خود قرار داده و در عین تسلط به قراء مجاور با اسمعیل آقاسمیتگو دست و پنجه نرم میکرد و به کرات بایکدیگر زد و خورد کرده بودند، کاظم از لحاظ سابقه راهزنی مغضوب دولت و در عین حال با عده مسلح و موقعیت خوب خود رقیب سرسختی در مقابل سمیتکو شمرده میشد .

قلعه قوشچی از سنگ بسیار مرتفع و استوانه شکلی است که اطراف آنرا آب دریاچه احاطه کرده و بوسیله کوره راهی که یکنفر بزحمت میتواند تعادل خود را روی آن حفظ کند ببالا میروند و در آنجا پناهگاه و منزل و اصطبل و انبار بقدر احتیاج ساخته شده . این قلعه بوسیله یک پل چوبی بطول ده الی پانزده متر با ساحل دریاچه ارتباط دارد و با چند نفر تفنگچی در مقابل هر گونه حملات زمینی نیروهای غیر منظم قابل دفاع است . در جنگ بین المللی اول قوای روس حتی بوسیله آتش توپخانه و سایر وسائلی که در اختیار خود داشتند موفق به تسخیر آن قلعه نشدند و بالاخره صرف نظر کردند . کاظم قوشچی اسب خود را طوری تربیت کرده بود که از این

کوره راه با تاخت به بالای قلعه میرفت نفرات او در تیراندازی طوری مهارت داشتند که پوکه فشنگ را از فاصله ۳۰ الی ۵۰ متری هدف قرار میدادند. این شخص میر غضب آبله رو بلند قد و کریه المنظری داشت که در مقابل کوچکترین غفلت و تقصیر شکم تفنگچیان را بامر او پاره یا آنها را از بالای قلعه پرت می کرد.

مرحوم مخبر السلطنه طوری مستغرق اوضاع آشفته آذربایجان بود که فرصتی برای توجه به وضع اشخاصی مانند کاظم قوشچی را پیدا نمیکرد. آن روزها این قبیل مسائل تا حدی بر حسب تشخیص و ابتکار خود مأمورین محلی صورت میگرفت، در هر حال بابتکار شخصی و بدون اطلاع مرحوم مخبر السلطنه نامه مفصلی برای کاظم قوشچی نوشته و او را بمراحم دولت امیدوار و دستور دادم که در اولین فرصت در شرفخانه با من ملاقات کند. دو روز بعد از نوشتن این کاغذ بود که ساعت یک بعد از نصف شب که در عمارت بدون حفاظ کشتی رانی رضائیه (واقع در پنجاه متری ساحل) خوابیده بودم یک وقت متوجه شدم مرد قوی هیکلی که یک ده تیر در دست دارد درب اطاق را باز کرده بطرف تخته خوابم پیش می آید. پرسیدم کیستی و چه میخواهی؟ هیولای مزبور با لهجه کردی و بزبان ترکی آمرانه گفت تکان نخورتا حرفهایم را بزنم: من کاظم قوشچی هستم پس از وصول کاغذ شما باینجا آمده ام میترسم برای گرفتاری من دامی چیده باشید از حالا میگویم که تمام این محوطه را نفرات مسلح من تحت نظر دارند و راه فرار خود را در نقاط مختلف ساحل دریاچه تأمین کرده ام.

اینجا بود که بدون دسترسی به چراغ و گماشته در همان تاریکی نیم خیزی کرده با خنده بلند جواب دادم کاظم اگر میدانستم اینقدر احمق هستی هرگز برای محبت بتو اقدام نمیکردم. حالا بنشین و بگو ببینم چه میخواهی؟ ضمناً نورالله خان گماشته خود را که در اطاق مجاور خوابیده بود صدا کردم او هم شمعی روشن کرد. کاظم آقا با در دست داشتن اسلحه روی نیمکت نزدیک درب ورود اطاق نشست و گفت: قربان نفرات من در قلعه قوشچی نان و فشنگ ندارند - کمک میکنید یا برگردم؟ جای فکر و تأمل نبود فوری درب انبارها را باز کردم و بیست کیسه آرد و ده جعبه فشنگ سه تیر و یک حلقه بزرگ سیم خاردار بدون اخذ رسید باو داده و تا روی پل کشتی رانی او را مشایعت کردم.

ارتباط اینجانب با کاظم تا قبل از عزیمت به مهاباد برقرار بود و بعدها کاظم قوشچی مرا به قلعه دعوت کرد شب مهتابی بود و در بالای قلعه مشغول صحبت بودیم. کاظم گفت هیچ میدانید که من در جوانی عاشق بوده‌ام گفتم چرا شنیده‌ام ولی شنیدن کی بود مانند دیدن. برخاست و ساز خود را که چوگورمی‌نامید از اطاق مجاور بیرون آورده و با بند چرمی عریضی که داشت بطور حمایل از شانه چپ خود آویزان و برسم نوازندگان محلی قبلاً تعظیمی کرده و سرپا در حال راه رفتن شروع به خواندن اشعار ترکی نمود. صدای مردانه و گرمی داشت که با آهنگ یکنواخت چوگور جذابتر جلوه میکرد. در آن شب مهتابی حالت شور و جذبه کاظم عاشق خونخوار، منظره امواج دریاچه و طلعت ماه و ستارگان بر فراز آن قلعه سنگی مرتفع از مناظر فراموش نشدنی است که همواره در جلوی چشم مجسم بوده و خواهد بود.

داستان کاظم قوشچی در اینجا خاتمه پیدا میکند. پس از عزیمت من به مهاباد و اتحاد شکل ارتش ایران، در موقع فرماندهی لشکر مرحوم سرلشگر عبدالله خان طهماسبی در آذربایجان به کاظم تکلیف میشود که از قلعه خارج و اسلحه و مهمات خود را تحویل بدهد ولی مشارالیه با سوابق شرارتی که داشته از اطاعت سرپیچی و مرحوم سرهنگ کلبعلی خان با یک ستون از قوای نظامی مأمور قلع و قمع او میشود و ضمن تیر اندازی دو طرف فقط یکنفر سرباز از قوای نظامی موسوم به سلطانعلی مقتول و خود کاظم هم در بالای قلعه بقتل میرسد برادر او تسلیم و قلعه قوشچی از آن تاریخ بعد بنام قلعه سلطانعلی نامیده میشود.

یک روز صبح سرتیپ ظفرالدوله (سرلشگر مقدم) فرمانده اردوی طسوج بوسیله تلفن خبر داد که سمیتگو غفلتاً با تمام قوای خود به اردوی قزاق حمله کرده و مشغول زد و خورد و دفاع هستیم و با وجود بیست و چهار کیلومتر فاصله بین شرفخانه و طسوج صدای تیراندازی توپخانه از طریق ساحل دریاچه رضائیه به خوبی در شرفخانه شنیده میشد. این جانب در نهایت دقت و مراقبت مشغول کسب خبر از عملیات و گزارش مرتب به مرحوم مخبرالسلطنه بودم و بفاصله یکی دو ساعت ارتباط تلفونی و صدای تیراندازی توپخانه قطع و دیگر هیچ گونه اطلاعی از وضع اردو و عملیات نمیرسید. بمحض انتشار خبر حمله سمیتکو تمام اهالی شرفخانه از کوچک و بزرگ بطرف دیزج خلیل و خسرو شاه کوچ کردند.

معلوم شد سمیتکو اذان صبح آن روز با تمام قوا به مقرر فرماندهی ظفرالدوله حمله و سرهنگ ابوالقاسم خان رشیدی باعده قزاق تحت فرماندهی خود بطرف کوه های شکریازی عقب نشینی و در آنجا موضع گرفته . عده ای از افراد اردو به قتل رسیده و از خود سرلشگر مقدم و افسران ستاد اردو خبری نیست . من باتفاق مدیر مالیه برای تحقیقات بطرف اردو حرکت کردیم ، با وجود ظلمت شب و معلوم نبودن مسیر کوره راه ساحلی بسرعت بطرف طسوج پیش میرفتیم . در این اثنا صدای پای چند اسب از دور شنیده شد و یکنفر از فاصله نسبتاً زیاد فریاد زد: گلن کیم ؟ صدای سرتیپ ظفرالدوله را شناختم و جواب دادم آشنا - ایشانهم صدای مرا شناخته بیکدیگر رسیدیم آنها جمعاً پنج نفر بودند که توانسته بودند خود را از مخمصه نجات بدهند . روی یکدیگر را بوسیدیم و ظفرالدوله که افسری تحصیل کرده و قوی الاراده و در مصادمات عدیده شرکت کرده بود در همان وضعی که داشت با شوخی و خنده مخصوص خود گفت شکر خدا را که برای ما هم کمک رسید . در این اثنا نایب اول احمد خان هم با دسته توپخانه خود ( دو عراده توپ سنگین که بوسیله اسب کشیده میشد ) در حال جنگ و گریز بما ملحق شد و متفقاً به شرفخانه برگشتیم و همان شب نایب اول احمد خان با وجود خستگی فوق العاده احتیاطاً با واحد توپخانه خود از شرفخانه گذشته و خود را به دیزج خلیل رسانید و از دست رس قوای مهاجم خارج شد .

بطوریکه قبلاً شرح داده شد نایب اول احمد خان طالب یکی جزو افسران مدرسه دیده قفقاز بود که بعد از جنگ بین الملل اول در معیت سرهنگ کلبعلی خان و قریب بیست و پنج نفر صاحب منصب دیگر بایران مهاجرت و در اواسط سال ۱۲۹۷ شمسی در یک روز در دفتر مازور ملک زاده فرمانده رژیمان ۱۴ ژاندارمری تبریز اسم نویسی کرده بودند .

این افسر را که بعدها به درجه سرتیپی نائل و چند سال قبل در تهران برحمت ایزدی پیوسته من مثل برادر دوست داشتم و عمری با صمیمیت و صداقت با یکدیگر بسر برده بودیم . نامبرده در محیط ارتش همواره نمونه شرافتمندی و وظیفه شناسی و از خود گذشتگی و مورد احترام جامعه بود . پس از اینکه در معیت سرتیپ ظفرالدوله به شرفخانه آمدیم نفرات شکاک که در تعقیب دسته توپخانه بودند از همانجا برگشتند و سمیتکو هم که ضربت خود را به اردوهای قزاق وارد



ساخته بود به قلعه چهریق معاودت کرد و بفاصله چند روز سرهنگ ابوالقاسم خان رشیدی هم با عده خود به شرفخانه رسید.

### واقعۀ ۱۳ میزان ۱۳۰۰ مهآباد

در اواخر سال ۱۲۹۹ شمسی امر شد که از شرفخانه بطرف مهآباد حرکت کنم و بطوریکه قبلاً شرح داده شد یک عده از سواران شکاک که خط سیر کشتی و نزدیکی ما را به بندر حیدرآباد مشاهده کرده بودند در طول جاده ساحلی چهار نعل بطرف بندر می تاختند که ما را غافلگیر کنند و ما هم بادی دین آنها تلاش میکردیم که قبل از رسیدن آنها و غروب آفتاب از کشتی پیاده و از نیزاری که بعد از کشته شدن مارشیمون به دست سمیتگو قتل گاه بقیه السیف افراد آسوری بود رد شده و با اسب های تازه نفس، خودمان را از مهلکه نجات بدهیم. همینطور هم شد و با یک اختلاف یک ربع الی نیم ساعت مادر شب مهتاب از نیزار گذشتیم و بدون خطر به مهآباد وارد شدیم.

مخبر السلطنه در جواب تلگراف حضوری ما ژور ملک زاده دستور اکید دایر به لزوم مقاومت و دفاع در خود شهر مهآباد صادر نمود. شهر مهآباد در دره ای واقع شده که اطراف آنرا کوه های مرتفع احاطه و غیر از چند راه عقب نشینی یا پیشروی، جاده قابل استفاده دیگری در آن حوالی وجود نداشت توپخانه ماعبارت از یک عراده توپ سنگین صحرائی به فرماندهی کلانتری (مسعود مرحوم) بود که بهیچ وجه در داخل شهر مهآباد نمیتوانست مورد استفاده قرار بگیرد. بعلاوه یک توپ کوهستانی هم بفرماندهی نایب دوم ابراهیم خان صاحب منصب قزاق که با ما همکاری میکرد، اصرار ما برای خروج از شهر و موضع گرفتن در ارتفاعات مورد موافقت مرحوم مخبر السلطنه قرار نگرفت. یک ساعت بعد از نصف شب روز ۱۲ شهریور ۱۳۰۰ صاحب منصب مأمور اکتشاف ما مراجعت و نزدیک شدن عده سمیتگورا گزارش داد و تا عصر آن روز که شهر مهآباد از هر طرف محاصره شد ما هم وضع دفاعی خودمانرا مرتب کردیم. فقط نایب دوم ابراهیم با توپ خود در ارتفاعات مجاور شهر موضع گرفت و این پیش بینی ما در روز بعد بسیار مفید و مؤثر واقع شد. سمیتگو پس از یک راه پیمائی طولانی و سریع از چهریق تا مهآباد آن شب را به استراحت پرداخت و بوسیله عده کمی که از فاصله ۳ تا ۵ متری از آن طرف

رودخانه و از وسط درختان انبوه تیراندازی میکردند ما را تا صبح بیدار و مشغول نگاهداشته ، عده‌ای از اهالی شهر هم با سمیتکوهمکاری و نفرات شکاک را در داخل شهر به خانه‌های خود راه دادند که از اماکن مرتفع ما را هدف تیر خود قرار میدادند . یاور ملک زاده که فاقد تجربیات جنگی بود بکلی مرعوب و ابتکار فرماندهی را از دست داده و علناً از صدور هر گونه دستور نظامی اظهار عجز مینمود .

آخرین احکام نظامی او عبارت از این بود که کار از کار گذشته هر طور خودتان صلاح میدانید اقدام کنید . در موقع طلوع آفتاب کلیه نفرات ژاندارم به سه دسته تقسیم و ارتباط این سه دسته بکلی قطع شده بود . دسته اول عبارت از عده افسر و افراد در منزل و عمارت فرماندهی ماژور ملک زاده و مجاور رودخانه‌ای که آنطرف آنرا نفرات شکاک اشغال کرده بودند و چون درختان زیادی محل مزبور را پوشانیده بود لذا نفرات شکاک کاملاً مستور بودند ، دسته دوم در منتهی الیه شهر و داخل یک کاروانسرای مجاور قبرستان عمومی شهر وجاده میاندوآب جمع شده و بلا تکلیف مانده بودند ، دسته سوم هم بیماران بستری بیمارستان بودند .

خود اینجانب موقع طلوع آفتاب در عمارت فرماندهی بودم و همانجا بود که عده زیادی از افسران و افراد موقع تیراندازی کشته شدند و تصادفاً تیری بمن اصابت نکرد .

همینکه وضع ملک زاده را از نزدیک دیدم و اطمینان پیدا کردم که تا چند دقیقه دیگر محل مزبور سقوط خواهد کرد و از طرفی عده زیادی از افسران (منجمله مرحوم حاجی احمد خان سالار اکرم شوهر خواهرم و مرحوم ماژور جعفرخان و نایب اول اسکندر آذرتاش سرهنگ بازنشسته فعلی و سلطان اسد آقاخان فشنگچی و عده‌ای دیگر که جزو آنها بودند) در کاروانسرای مجاور قبرستان شهر در محاصره و با تیراندازی توپ کوهستانی نایب دوم ابراهیم خان در ارتفاعات مجاور امید خروج از حلقه محاصره در آنجا بیشتر است لذا تنها و سواره به تاخت بطرف کاروانسرا رهسپار شدم و مقدر چنین بود که تیراندازی دشمن از فواصل نزدیک بمن اصابت نکند و صحیح و سالم بآنجا برسم .

ناپلئون میگفت هر کس بگوید موقع شروع جنگ ترس بر او غالب نشده دو مرتبه دروغ گفته است .

اشخاص جنگ دیده باین حقیقت آشنا هستند که دردقایق اول تیراندازی یک حالت رعب آمیخته به لرزش اندام و بهتی به انسان دست میدهد و پس از چند دقیقه بدن انسان گرم میشود و مثل اینستکه دچار تب شده باشد و بمحض اینکه بوی خون بمشام انسان میرسد یکمرتبه آن حالت بهت و وحشت به یکجنون آمیخته به وحشیگری مبدل میشود و دیگر کشتن و کشته شدن اهمیت خود را از دست میدهد و ابناء بشری که در حال عادی از آزدن هم نوع خود هزار جور ملاحظه و خود داری میکنند در آن عالم سبعیت از هیچ نوع جنایتی فروگذار نکرده و ظاهراً در مقام دفاع از کشور و جان خود و تحت عنوان انجام وظیفه سربازی برای امحاء بشر و سایر افراد که آنها هم همین حال را دارند شقاوتشان به حد اعلی میرسد.

خلاصه من و سلطان اسد آقاخان داوطلب شدیم که با عده ای ژاندارم در پشت بام کاروانسرا موضع گرفته و دو طرف کوچه و خیابان را حفظ کرده نگذاریم شکاکها بطرف کاروانسرا بیایند. سیزده نفر ژاندارم هم داوطلب شدند و با کیسه های شن ( مخصوص سنگر بندی ) به پشت بام رفتیم در آنجا من و سلطان اسد آقاخان پشت به پشت یگدیگر داده و با ژاندارمها که دراز کش کرده بودند مشغول تیر اندازی شدیم. حوالی ساعت ۹ صبح بود یکوقت متوجه شدم که سلطان اسد آقاخان با اصابت تیر به سینه اش از بالای پشت بام به کوچه پرتاب و مقتول شده و تمام سیزده نفر ژاندارم که در حال دراز کش بودند جابجا تیر خورده و بقتل رسیده اند، مطلب اینجاست که اگراد از داخل خانه های مجاور و نقاطی که مرتفع تر از پشت بام کاروانسرا بود بما تیر اندازی میکردند. موقعیکه من به ایوان کاروانسرا برگشتم آنجا متوجه شدم که لباسم از سه جا در اثر تیر دشمن سوراخ شده ولی به خودم صدمه ای نرسیده بود. بفاصله چند دقیقه در حدود صد و پنجاه نفر سوار و پیاده کرد به پشت درب کاروانسرا رسیده و ضمناً از طریق خانه های مجاور پشت بام کاروانسرا را اشغال نمودند. من با چند نفر ژاندارم در راهروی ورودی کاروانسرا ماندیم و ماژور جعفرخان و مرحوم حاجی سالار اکرم و سایرین به داخل اصطبل ها پناهنده شدند. همینکه مرحوم حاجی سالار اکرم در آخرین دقیقه گفت آقا میرزا محمدخان همه را به تو میسپارم در آن حال خنده ام گرفت و جوابی نداشتم. آن مرحوم اضافه کرد میدانم که من کشته میشوم و تو زنده خواهی ماند.

در اثر تیراندازی از پشت در و بام کاروانسرا شش هفت نفر که بامن در راهرو بودند بقتل رسیدند و جنازه‌های آنها روی زمین افتاده بود ، یک نفر گروهبان سیاه چرده که اسمش را فراموش کردم و یگانه شخصی بود که نزد من باقی مانده بود ، خواست از محوطه کاروانسرا رد شده به اصطبل نزد سایرین برود هرچه داد زدم نرود گوش نداد و بمحض ورود به داخل حیاط کشته شده و من در آنجا یکه و تنها ماندم . فشنگ ما تمام شده بود و آخرین تیر ترکش من عبارت بود از یک پارابلوم و چند عدد فشنگ مربوط . من آخرین شخص هستم که مقاومت میکنم و هر دفعه که از پشت در و در حفاظ دیوار سکوی کاروانسرا تیراندازی میکنم صدا های وحشتناکی از پشت در شنیده میشود و سیل خون افراد مهاجم از سرازیری کوچه و از زیر درب کاروانسرا به داخل کاروانسرا جاری است ، درب کاروانسرا در حال متلاشی شدن است . پارابلوم بعد از چهار تیر قفل میشود ، هرچه تلاش میکنم و به زمین و دیوار میکوبم باز نمیشود ، اسلحه مزبور را به توی حوض وسط کاروانسرا پرتاب و آنرا تصمیم میگیرم که با وجود تیر اندازی متوالی دشمن خود را به چند جنازه روی سکو برسانم و داخل آنها خوابیده رل نعش را بازی کنم . حمل جنازه ها و بیرون آوردن چکمه و لباس و خوابیدن بین آنها در موقعی انجام شد که درب کاروانسرا شکسته و باز شد و متجاوز از صد نفر سوار یکمرتبه وارد کاروانسرا شدند .

عده زیادی از مجروحین و افسران و افراد سالم در همان دقایق اول جلو چشم من بطرز فجیعی بقتل رسیدند ، اغاب مجروحین را همانجا سر بریدند . سه هزار لیبه من در خورجین زین و برگ مادیان سمندم بایک کُره قشنگ در اصطبل بود و یکنفر شکاک ، سوار آن مادیان شد و جلو چشم من از کاروانسرا خارج گردید . ماژور جعفرخان و مرحوم حاجی سالار اکرم و سایرین را از چند قدمی من از کاروانسرا خارج کردند ، چندین مرتبه خواستم برخاسته و در مقدرات آنها شریک باشم و نمیدانم چه شد که از این فکر منصرف شدم . عجالتاً در روی سکو وضع بدی نداشتم و کسی متوجه و مخل آسایش من نبود . بفاصله ده پانزده دقیقه کاروانسرا خلوت شد . اغلب اهالی شهر برای تماشای جنازه ها میآمدند و حتی یکنفر هم برای مجروحین آب آورده بود و من با وجود عطش فوق العاده تکان نخوردم و آنچه بخاطر من مانده در اثر چهل و هشت ساعت بی خوابی و خستگی چند ساعتی هم با همان حال

خواهیدم تا اینکه غروب شد. شب مهتابی بود و من برای اولین دفعه حرکتی به خود دادم ولی کمرم در اثر رطوبت زمین بکلی خشک شده بود و بشدت دزد میکرد. با آن حال از جا برخاسته و برای نرمش بدن شروع به ورزش کردم. جنازه‌های پراکنده و بیحرکت دوستان و رفقا و روشنائی ماه و سکوت مطلق یکی از مناظر وحشتناک دوره زندگی مرا بوجود آورده بود. قبرستان و بیرون شهر، از طریق کوچه باریک متصل به کاروانسرا، نزدیک بود.

با یک پیراهن سفید و زیر شلواری آغشته به خون منجمد همقطاران و بدون کفش و کلاه از کاروانسرا خارج شدم و در وسط آن کوچه باریک یکمرتبه دربی باز شد و سه نفر شکاک بیرون آمده مرا دستگیر کردند، در مقابل اولین سؤال آنها که کی هستی بدون تأمل جواب دادم رئیس شهربانی زیرامیدانستم که ژاندارم بودن و کشته شدن یکی است.

نفرات شکاک خنده تمسخر آمیزی کرده گفتند دروغ میگوئی زیرا ما رئیس نظمیه را جلوا اداره نظمیه کشتیم (بعدها معلوم شد که نایب دوم محمدخان، منسوب سرهنگ وثوق حضور رئیس موزیک لشکر را بجای من باتیر زده‌اند و اوهم با اینکه جانی بدر برد ولی تا چندی با رنج و مشقت زندگی میکرد).

یکی از آنها گفت خوب است این ژاندارم را نزد (محو) ببریم که خودش تحقیق، کند معلوم شد اسمعیل آقا سمیتکو همان روز بعد از کشتار دسته جمعی افسران و افراد (باستثنای چند نفر که اسم برده خواهد شد) و سر بردن نفرات بیمار و غارت شهر ساوجبلاغ (مهاباد) بطرف رضائیه و چهریق حرکت کرده و (محو) را با یک عده از سواران شکاک در مهاباد گذاشته است.

خانه محل اقامت محو در همان کوچه بود. آن روز شکاکها تمام بازارها و خانه‌های مهاباد را تا آنجا که میتوانستند غارت کرده بودند. قسمتی از اموال غارتی در وسط حیاط اول و دوم انباشته شده بود. در انتهای سمت راست حیاط دوم، تمرخان محو که سرداری ماهوت آبی در بر داشت و دوسه نفر دیگر در بالای سکوی کوچکی نشسته مشغول صرف چای بودند و یک چراغ نفتی هم در وسط گذاشته شده بود. پسر دوازده ساله تمرخان که تفنگ کوتاهی در دست داشت با گریه و زاری میگفت دایی مرا امروز اینها کشته‌اند بگذارید این ژاندارم را من بکشم.

به محو گفتم من اسیر شما هستم و بدانید که در تمام دوره ریاست شهربانی خودم به مردم این شهر محبت و آنها را در مقابل تجاوز و آزار و اذیت افراد ژاندارم حمایت کرده‌ام تمام اهل شهر مرا می‌شناسند و اگر تردیدی در صحت اظهارات من دارید چند نفر را احضار کنید تا هویت من معلوم شود و بعد هم در کشتن من مختارید، محو جواب داد من قبلاً راجع به طرز رفتار و مردم‌داری رئیس نظمیه و آنچه لازم است شنیده‌ام و با وجودیکه امروز ششصد نفر از افراد شکاک بدست شماها کشته شده‌اند و من جنازه آنها را با گاری دو چرخه و چهار چرخه اسبی بطرف چهریق فرستاده‌ام، با این حال اگر خود شما رئیس شهربانی باشید وضع شما صورت دیگری پیدا میکند.

بعد بیکی از تفنگداران خود دستور داد برود همسایه مرا صدا کند. من دو زانو در گوشه‌ای روی سکو نشسته یک سیگار بلند کردی را از زمین برداشته بوسیله چراغ نفتی آتش زدم و به محو گفتم چهل و هشت ساعت است چیزی نخورده‌ام دستور بدهید قدری خوراکی برای من بیاورند، این تقاضا فوراً انجام شد. در این اثنا صدای تیری در کوچه شنیده شد و فاصله چند دقیقه لباس خونین ژاندارمی را که بعداً معلوم شد صادق نام از افراد خودم است به داخل حیاط آورده به گوشه‌ای پرت کردند، بلافاصله همسایه من که قصاب بود وارد شد مرا شناخته اظهار داشت این شخص که اسیر شماست حافظ جان و مال و ناموس ما بود من حاضرم تمام اهل و عیالم و خودم کشته شویم ولی آسیبی باین شخص نرسد. صحنه پر هیجانی بود و محورو بمن کرد و گفت امروز کشت و کشتار از طرفین خیلی زیاد بوده فکر کردم که زن و بچه من هم مانند خانواده شما تاجه اندازه در این ساعت نگران هستند. من تصمیم دارم در مقابل مردم‌داری و محبت شخص خودتان به اهالی این شهر و اینهمه خونسردی و مردانگی شما را آزاد بگذارم. این لباسها و این قوطی کبریت و چند سیگار و این نانها در اختیار شما است و جدیت کنید که زود خودتانرا به میان‌دوآب برسانید. اسارت من در حدود نیم ساعت بیشتر طول نکشید، از محو تشکر و با او و سایرین خدا حافظی و در معیت قصاب از آنجا خارج شدم. در آنطرف قبرستان با قصاب هم خدا حافظی و یکه و تنها در آن شب مهتاب بطرف میان‌دوآب که متجاوز از هفتاد کیلومتر با مهاباد فاصله داشت براه افتادم.

از بیراهه میرفتم که در طول جاده با لباس ژاندارم با اکراد مصادف

نشوم بعد از نصف شب به قله یکی از ارتفاعات رسیدم باد سردی میوزید و فوق العاده خسته بودم. بالاخره در پناه یک بته بزرگی سر خود را روی سنگ صافی گذارده به خواب رفتم.

خلاصه اینکه تمام افسران و افراد ژاندارم باستانی ماژور ملک زاده و نایب دوم هاشم امین (سرتیپ بازنشسته فعلی) که اسمعیل آقا سمیتگو آنها را بعد از دستگیری با خود به رضائیه برده بود و سلطان تقی آلب (سرهنگ بازنشسته مرحوم) و آذرتاش و من، همه کشته شده اند و متقابلاً در اثر دفاع و مقاومت چهل و هشت ساعته ما متجاوز از شش صد نفر فقط از سواران شکاک کشته شده و مخصوصاً آتش توپخانه نایب ابراهیم خان از ارتفاعات مجاور بشهر تلفات زیادی به سواران مهاجم کرد وارد ساخته بود.

بعد از خارج کردن ماژور جعفرخان و مرحوم حاجی سالار از کاروانسرا که در بالا شرح داده شد آنها را با سایر افسران و افراد ژاندارم در خارج شهر نزد سمیتگو میبرند و خود او با مسلسل سبک افسران و افراد را به قتل میرساند. قبل از مبادرت باین عمل سمیتگو میخواهد از اعدام بقیه صرف نظر کند ولی عمرخان شکاک که تا این اواخر یعنی تا موقع مرگ طبیعی خود را طرفدار دولت معرفی میکرد، بشهادت کلیه افسرانی که در آنجا حضور داشتند، برای خوش آیند سمیتگو او را به ریشه کن کردن بقیه ژاندارم ها تشویق میکند. مرحوم حاجی سالار اکرم و ماژور جعفرخان در حال روبوسی و وداع با یک رگبار مسلسل بدست خود سمیتگو شهید میشوند. به نایب اول اسکندر آذرتاش در بین سایرین تیری اصابت نمیکند و بین مقتولین بیحرکت میماند. سر سلطان حاجی خان را جلو سمیتگو به جرم نطق مهیجی که کرده بود با سنگ میکوبند، تمام ژاندارمهای بستری و مریض را در بیمارستان سرمیبرند. سمیتگو بعد از چپاول و غارت د کاکین و بازار واثاثیه منازل اشخاص همان روز بطرف رضائیه و چهریق حرکت و فقط محو با یک عده از سواران کرد در سهاآباد باقی مانده بودند (خاتمه یادداشتهای سرلشگر محمد مظهری)

#### ۱۶ - شکست دیگر اردوی دولتی و کشته شدن امیر ارشد

بعد از اضمحلال اردوی آهنین عدهای ژاندارم از تهران اعزام میشود که بعد از ورود به تبریز و چند روز استراحت و تکمیل وسائل بطرف خوی حرکت و قوای

سمیتگورا قلع و قمع نماید و اسکادران چریک امیر ارشد که شخصاً از خدمتگذاران دولت بشمار میرفت قرار بود در حوالی طسوج باردوی ژاندارمری ملحق گردد.

قوای امیر ارشد که در حدود دو هزار سوار بوده بطرف سلماس پیشروی مینماید و سمیتگو که قوای خود را در حوالی شکریازی متمرکز کرده بود با تعرض مقدماتی نیروی ژاندارمری در گردنه خرسه (که از خوی به سید تاج الدین پیشروی میکرد) متوقف ساخته سپس به نیروی امیر ارشد حمله برده و او را در حوالی آلماسرای تارومار و امیر ارشد هم کشته می شود.

پس از شکست امیر ارشد سمیتگو با تمام قوای خود در آذر ۱۳۰۰ اردوی ژاندارم را غافلگیر و آنرا نیز با وارد آوردن تلفات و ضایعات سنگین و ادار بعقب نشینی بطرف شرفخانه مینماید.

#### ۱۷ - افزایش قوای سمیتگو

پس از هر فتح و موفقیت بر تعداد هواخاهان و سر سپردگان سمیتگو افزوده میشده بطوریکه طبق تخمین آن زمان تعداد سواران کارزار دیده و جنگجویان ورزیده پیاده سمیتگو متجاوز از ۱۰ هزار نفر بوده و چند تیره از ایل شکاک مقیم ترکیه نیز به نیروی او ملحق میگردد و همچنین یک آتشبار توپخانه و ۵۰ قبضه مسلسل در اختیار داشته که قسمت اعظم نفرات آنها از سربازان ترك تشکیل می یافته. سید طه نوۀ شیخ عبیدالله معروف که در جامعه اکراد مقام شیخوخیت را دارا بوده از نزدیکان و همفکران صمیمی سمیتگو بشمار و در تمام نبردها و عملیات با او همراهی میکرده است.

ضمناً باید دانست که در آن موقع رفتار عشایر ساوجبلاغ مکرری (از قبیل ده بکری و منگور و ماماش و غیره) مشکوک بنظر میآمده زیرا آنها مترصد بوده اند هر طرف که فائق گردد بآن ملحق شوند.

پس از شکست امیر ارشد و اردوی ژاندارم قسمتهای ژاندارم به خوی عقب نشینی کرده و به تکمیل سلاح و مهمات خود که تصور میکردند نقصان آن باعث شکست شده میپردازند و در همین موقع اسکادران ارفع السلطان بطرف قریه یزدکان واقع در ۱۲ میلی جنوب غربی خوی پیش روی مینماید.



## ۱۸ - اسکادران ارفع السلطان و عاقبت پیشروی آن

متأسفانه این اسکادران غافلگیر و دوچار شکست میشود و اینک شرح واقعه و کیفیت امر بقلم خود سر لشگر ارفع :

راجع به جنگهای ژاندارمری تیمسار سرلشگر ارفع ( که در آن موقع افسر ژاندارم و در اغلب جنگهای ژاندارمری هم شرکت داشته ) در کتابیکه بنام ( تحت لوای پنج پادشاه ) بزبان انگلیسی نگاشته چنین اظهار نظر کرده اند :

در این کشور پهناور ( یعنی ایران ) در ۱۹۲۱ میلادی فقط در حدود ۱۲ هزار ژاندارم در خدمت دولت بود که در سراسر کشور انجام وظیفه مینمودند و سلاحی که در اختیار داشت عبارت بود از تفنگ و تعداد محدودی مسلسل و چند اراده توپ که همه از سیستمهای گوناگون و از کشورهای مختلف وارد شده بود، از طرفی هم مهمات آنها عموماً کهنه و کمیاب و بزرگموت احتیاجات نیروی فوق را تأمین مینمود. این عده ژاندارم با هفت هزار نفر قزاق و یک بریگاد پیاده نظام ( بنام بریگاد مرکزی که عده آن از ۵۰۰ نفر تجاوز نمیکرد ) تمام نیروی کشور را تشکیل میدادند و میبایستی حفاظت و حراست کشور را تأمین سازند در صورتیکه چنین نیروئی بزرگموت قادر بود در تهران و اطراف نزدیک آن وظیفه خود را انجام دهد بقیه مناطق کشور عملاً در دست عشایر و اشخاص ماجراجو بوده و سکنه در ناامنی و وضع فلاکت باری بسر میبردند.

در دوران جنگ جهانی اول که نیروهای بیگانه در ایران مشغول کار زار بودند هریک بنفع خود از عشایر ایران استفاده نموده و وسائل جنگی آنان را تکمیل و در زد و خوردهای خود شرکت میدادند، توضیح آنکه منابع دیگری نیز برای مسلح شدن ایلات ایران وجود داشت : منجمله سلاحیکه پس از فتح کوت العماره بدست ترکها افتاد عده از عشایر عرب را برای جنگ با انگلیسها مسلح کرده قسمتی را نیز به عشایر جنوب ایران فروختند - همچنین پس از انقلاب کبیر روسیه متجاوز از یکصد هزار تفنگ و تعداد زیادی مسلسل حتی توپهای کوهستانی و مهمات فراوان و وسائل مختلف دیگر نظامی، که پس از پراکنده شدن قشون روس در تبریز و شرفخانه بجای گذاشته بودند، قسمت بیشتر آن بدست عشایر افتاد علاوه بر آنکه مقداری هم سربازان روسی که بوطن خود مراجعت میکردند بآنان فروختند. در آن

موقع که تمام ایلات و عشایر خود مختار بوده و از مرکز تبعیت نمیکردند و وضع کشور بوخامت و پریشانی و بی سروسامانی میگرائید کودتای ۱۹۲۱ صورت گرفت و زمام امور بدست توانای رضاشاه کبیر افتاد.

در ابتدای ماه اردیبهشت ۱۳۰۰ ستونی از ژاندارم بخمسده اعزام شد تا جهانشاه خان امیر افشار را به اطاعت از دولت دعوت نماید و در زردو خورد مختصری این شخص مغلوب و تسلیم گردید.

در اول ماه خرداد ۱۳۰۰ اردوی دیگری مرکب از یک گروهان پیاده و یک گروهان مسلسل و دواسکادران ژاندارم از تهران بطرف زنجان سوق داده شد. سلطان ارفع السلطان (سر لشکر ارفع کنونی) فرماندهی یکی از اسکادران های فوق الذکر را عهده دار و فرماندهی اسکادران دیگر بعهدده سلطان شاهزاده کنستانتین میکلا دزه پس از شکست ژنرال دنکین بایران پناهنده و در قشون ایران خدمت میکرده اند) بالاخره این قسمت به تبریز روانه و اسکادران ارفع السلطان برای تقویت اردوی ملکزاده به مها باد اعزام میگردد. در میان دو آب سلطان ارفع السلطان اطلاع حاصل مینماید که اردوی ملک زاده مورد حمله سمیتگو واقع و مضمحل شده است، لذا به اسکادران ارفع السلطان اخطار میشود که باردوی اعزامی از تهران بنحوی ملحق گردد - این اردو تحت فرماندهی کلنل لوند برگ (Lundberg) در نظر داشته است از طرف شمال شرق (همزمان با پیشروی دوهزار نفر قراجه داغی بریاست امیر ارشد که در شمال دریاچه ارومیه مجتمع بودند) در آذرماه ۱۳۰۰ به نیروی سمیتگو حمله ور گردد.

سمیتگو با شم نظامی که داشته انتظار نزدیک شدن اردوهای مذکور را نکشیده بلا درنگ و با سرعت به نیروی امیر ارشد حمله و رو با وارد آوردن ۲۰۰ نفر تلفات، سواران قراجه داغی دوچار شکست و امیر ارشد در این نبرد کشته میشود و باقیمانده قوایش متواری میگردند.

پس از این فتح درخشان سمیتگو با نیروئی در حدود ۲ الی ۴ هزار نفر در قریه سید تاج الدین قوای ژاندارم را مورد حمله قرار داده و باینکه ژاندارمها بسختی مقاومت مینمایند ولی چون مهمات کافی در اختیار نداشته مجبور بعقب نشینی بطرف

خوی میگردند ، اگر ادهم بنا بعاتد دیرین آنانرا تعقیب نمینمایند . درخوی تمام نیروی ژاندارم که متجاوز از ۷۰۰ نفر و به تفنگهای سیستم انگلیسی لی آن فیلدس ( Lee en fields ) مسلح بودند نظر به فقدان فشنگ مربوطه تفنگهای انگلیسی را کنارگذاشته و به تفنگهای فرانسوی لبل ( Lebls ) که در دست اهالی و دارای فشنگ فراوان بوده مسلح میگردند و با اهالی محل وعده داده میشود بلافاصله پس از رفع احتیاج تفنگها را بآنها مسترد و بهای فشنگهای مصرف شده را نیز تأدیه نمایند .

اردوی ژاندارم پس از شکست مجدد ، درخوی متمرکز و مشغول تجدید سلاح و ترمیم ضایعات خود میگردد . اسکادران ارفع السلطان بقریه ریحان واقع در فرسنگی جنوب غربی خوی در دهنه دره قطور مأمور میگردد تا قریه نامبرده و قراء اطراف آنرا حفظ نموده و دره قطور را نیز زیر نظر داشته باشد ( این مأموریت علی الظاهر بخاطر سرتیپ خان ماکوئی از خویشاوندان سردار ماکوئی اقبال السلطنه بوده که در این مناطق املاکی داشته و میخواسته اند املاک و علاقجات او از دست بردارند (مضمون باشد) . اسواران بعضی از قراء منظور را مستحکم نموده و بحال دفاعی مستقر میگردد .

ماکوئی روز بعد بفرمانده اسکادران اطلاع میدهد که قریه یزدکان (واقع در چهار فرسنگی ریحان ) به وسیلهٔ اکراد اشغال و بایک حمله ناگهانی می شود قریه مزبور را از دست اکراد بدرآورد .

ضمناً پیشنهاد مینماید که اسکادران شب راه پیمائی و سپیده دم که اکراد در خواب اند حمله ور و آنانرا تارومار نماید و با اشغال یزدکان دروازه دشت سلماس از طرف شمال بتصرف نیروی دولتی افتاده و باین ترتیب عملیات بر علیه قوای سمیتگو عملی و سهل میشود .

پیشنهاد سرتیپ خان بنظر سلطان ارفع السلطان مورد توجه واقع و از این جهت به خوی آمده و موضوع را در شورای نظامی با حضور سرهنگ لوند برک و سرهنگ پولادین و بیات ماکو ( یکی از خویشاوندان سرتیپ خان ) مطرح می نماید که مورد تصویب قرار میگیرد و یکدسته مسلسل هم با سواران اضافه شده و سلطان ارفع السلطان به ریحان مراجعت و ساعت ۱۲ شب در اجرای این

مانور جنگی اسکادران از قریه ریحان بسوی یزدکان حرکت و شروع براه پیمائی در منطقه کوهستانی و پوشیده از برف می نماید :

این راه ابتدا بطرف ارتفاعات بالا رفته سپس بسمت دره که کوه های نسبتاً بلندی آنرا احاطه کرده سرازیر میگردد.

### سرلشگر ارفع مانور یزدکانرا بدین قسم شرح میدهد:

یک پست ۱۷ نفری بفرماندهی نائب ۲ قرا گزلو بر فراز قلّه که در جناح چپ واقع و عقب نشینی احتمالی مارا تأمین مینمود مستقر نمودم و درهمین موقع بود که متوجه شدیم از سرتیپ خان ماکوئی و افرادش اثری دیده نمیشود از اینجهت باید بگویم که آنها خیانت کرده و مارا در آغوش دشمن افکنده اند ولی آیا این مسئله باور کردنی بود ؟ در هر حال ما بحرکت خود ادامه دادیم و سپیده دم قریه یزدکان نمایان گردید ولی درهمین موقع بود که از هر طرف مواجه با تیراندازی دشمن شدیم و معلوم گردید که دشمن از قصد ما آگاه گردیده و قبلاً ارتفاعات پوشیده از برف را اشغال و مارا از سه طرف در محاصره قرار داده است :

با این وضع مقاومت ما بنظر غیر ممکن آمد لذا پس از یکساعت زدو خورد تصمیم گرفتیم بارتفاعات پشت سرعقب نشینی کنیم و از اینجهت بدو دسته از سوار (به فرماندهی یک افسر) دستور دادم در حمایت آتش من ارتفاعات عقب را اشغال و بمحض رسیدن بر فراز آنها عقب نشینی بقیه عده را باباز کردن آتش شدید امکان پذیر سازند - این عده که مأمور اشغال ارتفاعات مزبور شده بود بسرعت پیشروی و بقله ارتفاعات منظور رسیدند ولی نه علامتی از آن دیده شد و نه تیراندازی نمودند، لذا بناچار با بقیه عده و بدون حمایت آتش آغاز عقب نشینی کردم ولی کردها از همه طرف بماتیراندازی میگردند و از اینجهت تمام نفرات باستثنای ۳ نفر کشته شدند و اسب سواری من زخم دار گردیده و بروی زمین در غلطید و لحظه بعد در حالیکه برفهای اطراف را بخون آغشته کرده بود جان سپرد . ماسه نفر بازحمت و مشقت زیاد خود را بر روی ارتفاعات رساندیم و در حفاظ آن با استراحت پرداختیم، در این هنگام گماشته وفادار من محمد هادی که یک رأس اسب بی سوار را یدک میکشید رسیده و مرا از پیاده روی رهائی بخشید - متأسفانه در همین موقع گلوله بوی اصابت نمود و او را از پای درآورد - رستم نفر دیگر یکه با من بود در اثر اصابت گلوله به پا از راه رفتن

عاجز گردید - من دیگر درنگ راجائز ندانسته وی را روی اسب محمد سوار کرده و  
 براه افتادیم . مادونفر باتفاق و کیل باشی منصور خان بعقب نشینی خود ادامه دادیم  
 و اگر چه بسمتی که دودسته قبلی رفته بودند رهسپار شدیم ولی از آنها اثری دیده  
 نشد، از قرار معلوم بدون فوت وقت بطرف خوی فرار کرده بودند و معلوم شد در خوی  
 گفته بودند که من با کلیه نفرات خود کشته شده‌ایم در حالیکه تلفات ما از ۷ نفر  
 تجاوز نینمود و ۹ نفر بقیه ( از صد نفر افراد اسکادران) اسیر شده بودند - سمیتگو  
 رشادت آنها را مورد تمجید قرار داده و مرخصشان مینماید ( در اینجا یادداشت‌های  
 سرلشگر ارفع تمام میشود )

#### ۹ - جنگ دوم نیروی ژاندارم با سمیتگو.

در دیماه . ۱۳۰۰ اردوی ژاندارم که اسلحه و مهمات خود را تکمیل و با یکصد  
 نفر از سواران ما کو تقویت و مجموعاً در حدود ۸۰۰ نفر میشده مجدداً مبادرت  
 به پیشروی بطرف سلماس مینمایند ولی باز هم در قره تپه مصادف با دوهزار نفر کرد  
 بفرماندهی سمیتگو گردیده که از جلو و جناحین به نیروی ژاندارم حمله و روپس  
 از ۳ ساعت نبرد خونین نیروی ژاندارم با دادن ۶۰ نفر تلفات و یک افسر ارشد  
 ( کنستانتین شاهزاده میکلاوز ) دوچار شکست و مجبور بعقب نشینی بطرف خوی  
 میگردد .

مانند همیشه عشایر از فتح خود استفاده ننموده و نیروی ژاندارم را تعقیب  
 نینمایند و آنرا بحال خود باقی میگذارند و اما سواران ما کوئی که از همان ابتدای  
 امر میدان نبرد را ترك کرده بودند بعداً اظهار داشته ما جناح راست را حفظ میکردیم  
 و در غیر این صورت قوای ژاندارم دوچار همان عاقبتی میگردد که اردوی  
 ساوجبلاغ شد .

۲۰ - حکم عمومی قشونی شمار ۱ ( مورخ ۱۶ جدی ۱۳۰۰ ) تعیین

سر هنگ حبیب الله شیبانی بفرماندهی کل قوای آذربایجان :

شعبه پرسنل

در ۱۶ برج جدی صادر گردیده

نمره ثبت ۱

حکم عمومی قشونی

۱ - اجرای مواد ذیل را امر میدهم و باید فوراً بموقع اجرا گذارده شود :

( ۱ ) در تعقیب عقاید و نظریات سابقه خود از این تاریخ کلمه ژاندارم و قزاق مطلقاً ملغی و متروک خواهد بود و برای افراد نظام دولت علیه ایران بلا استثناء عنوان قشون را انتخاب و تصویب نموده امر میدهم که عنوان مزبور را بر رسمیت شناخته مارک نوشتجات و مراسلات دوائر قشونی را بعنوان فوق تبدیل نمایند .

( ۲ ) چون تشکیل ارکان حزب کل قشون در درجه اول اهمیت است لهذا شاهزاده امان الله میرزا سرتیپ فرمانده توپخانه که مراتب لیاقت خود را در انجام وظایف مرجوعه کاملاً ابراز داشته اجازه میدهم فوراً ارکان حزب کل قشون را از عناصر لایقی که قابل فیصله امور باشند تشکیل داده و بمن معرفی نمایند .

( ۳ ) ریاست ارکان حزب کل قشون باشاهزاده امان الله میرزا سرتیپ و معاونت آن با سرهنگ حبیب الله خان شیبانی خواهد بود .

( ۴ ) نظر باینکه رؤس مطالب قشونی با حضور صاحبمنصبان متفنن باید مورد مطالعه و مشاوره واقع گردد بسردار مقتدر حکم میکنم که صاحبمنصبان ذیل را در تحت ریاست خود برسمیت شناخته و وظایف را جعه باین امر را مجموعاً ایفاء نمایند :

( بنام هیئت شورای قشونی )

مدحت الممالک سردار	شاهزاده محمد حسین میرزا
حاجی میرزا محمد خان	سرهنگ علیخان
معاون نظام	سرهنگ عزیز الله خان
شاهزاده ناصر الدوله	سرهنگ سالار نظام
محمد طاهر خان اسیر پنجه	نایب سرهنگ میرزا علیخان ریاضی
سرهنگ حصن الدوله	

( ۵ ) تبدیل اسامی و لغات ذیل را بموجب این حکم متحد المال به تمام دوائر قشونی امر میدهم و باید فوراً مورد تلفظ و اطلاق قرار دهند .

اسم عمومی	قشون
اسم سرباز	نظامی
بجای دیویزیون	لشکر
بجای بریگاد	تیپ

فوج	بجای رژیمن
گردان	بجای باطالیون
آتش بار	بجای باطری
بهادران	بجای اسکادران
مسلسل	بجای مترالیوز

( ۶ ) در اینموقع که بحفظ تمرکز قشون امر داده شده برای حفظ انتظامات قطعی داخله نواحی ایران را بر پنج ناحیه تقسیم وبجهت هرناحیه یک لشگر ( که سابقا دیویزیون نامیده میشد ) تخصیص میدهم که مراکز آنها عبارت از تهران ، تبریز مشهد ، اصفهان وهمدان خواهد بود وچون برای هریک از مراکز نیز ارکان حرب جدا گانه را امر به تشکیل داده ام لهذا شعبات جزو نواحی تمام مطالب خود را باید بارکان حرب ناحیه خود اظهار و در مقام کسب تکلیف برآیند مجموعه ارکان حربهای جزء نیز به ارکان حرب کل قشون طرف رجوع و مراجعه خواهند بود .

( ۷ ) ارکان حرب کل قشون باید فوراً وارد تشکیل ارکان حربهای مراکز قشونی شده ونتیجه اقدامات خود را بمن راپورت بدهد .

( ۸ ) مدلول او امر فوق از امر وز بلا فاصله مجری خواهد بود .

۲ - تشکیلات اداره ارکان حرب قشون من بعد بطریق ذیل خواهد بود :

۱ لف - دائره اول آجودانی کل قشون که ریاست آن در عهده نایب سرهنگ علیخان ریاضی خواهد بود .

ب - دائره دوم عملیات قشون که ریاست آن با سرهنگ محمد حسین میرزا است .

ج - دائره سوم مباشرت قشون که رئیس آن سردار منتخب است .

د - دائره چهارم صحیه قشون که رئیس آن سردار امیراعلم خواهد بود .

ه - دائره پنجم بیطاری قشونی که رئیس آن نایب سرهنگ مشیراعلم است رؤسای دوائر فوق مطابق دستورات علیحده که داده شده است شعبات خود را بفوریت تشکیل خواهند نمود .

۳ - سرهنگ عزیزالله خان بریاست کل مدارس قشونی منصوب و بفوریت

کلیه مدارس نظامی را متحدالشکل و در عمارت مسعودیه برقرار داشته نظریات خود را راجع به تشکیلات جدید مدرسه راپورت خواهد نمود

تهران مورخه جدی ۱۳۰۰

وزیر جنگ و فرمانده کل قشون رضا

بموجب این حکم که بامضای سردار سپه موشح است وحدت و یگانگی قشون ایران اعلام و تمام نیروی های مختلفه کشور از قبیل ژاندارم و قزاق و سرباز و غیره متحدالشکل میشوند و برای پایان دادن باصول ملوک الطوائفی و استقرار نظم در اداره سازمانهای مختلفه کشور و ارتش کمر همت و قد مردانگی علم مینمایند.

بلافاصله پس از پایان عملیات در گیلان سردار سپه که فرماندهی کل قشون را نیز برعهده داشتند مصمم میشوند نیروئی قوی برای سرکوبی و قلع و قمع سمیتگو و سایر یاغیان به آذربایجان سوق دهند، سرهنگ شیبانی معاون ستاد کل ارتش را بفرماندهی کل قوای آذربایجان منصوب و بدانجا اعزام میدارند. سرهنگ شیبانی بمحض ورود به تبریز رهسپار ساوجبلاغ و میان دو آب میگردد تا با اوضاع آن منطقه آشنا شود. بعضی از افسران ژاندارم که پس از شکست قطعی اردوی خود در شرفخانه اجتماع کرده بودند تصمیم میگیرند با عده ژاندارم به تبریز رفته زمام امور را بدست گیرند و برضد سردار سپه قیام کنند - افسران برای رهبری عملیات خود یاور لاهوتی را انتخاب مینمایند این عده ژاندارم وارد تبریز شده با آتریاد قزاق مشغول زد و خورد میشود.

بطوریکه شرح داده خواهد شد سرهنگ حبیب الله شیبانی با کسب اطلاع از این پیش آمد خطرناک کلیه قواییکه در اختیار داشت جمع آوری نموده با حرکت بسیار سریع خود را از میان دو آب به تبریز میرساند و بمعیت نیروی قزاق به ژاندارم های عصیان کرده حمله ور، آنانرا تا رومار مینمایند و لاهوتی با ۲۰۰ نفر ژاندارم فرار نموده و از ایران بخاک شوروی میرود.



### فصل هفتم

#### اقدامات و عملیات نظامی بمنظور قلع و قمع سمیتکو

- ۱ - تعیین سرهنگ شیبانی بفرماندهی قوای آذربایجان و تلگراف خالوقربان
- ۲ - تلگراف سرهنگ شیبانی را جمع برفع غائله لاهوتی
- ۳ - دستور وزیر جنگ را جمع بعدم تفرقه قوا بمنظور رفع غائله سمیتکو
- ۴ - تلگراف سرتیمپ شیبانی بوزیر جنگ راجع بلزوم عدم مداخله مقام ایالت در امور نظامی و جواب وزیر جنگ
- ۵ - تلگراف وزیر جنگ راجع به بدی وضع قوای آذربایجان و جواب سرتیمپ شیبانی
- ۶ - شکست قوای نایب سرهنگ نصرالله خان افسر ژاندارم و شکست خالوقربان بوسیله سید طه درحوالی بوکان

## فصل هفتم

### اقدامات و عملیات نظامی بمنظور قلع و قمع سمیتکو

#### ۱- تعیین سرهنگ شیبانی بفرماندهی قوای آذربایجان و تلگراف خالو قربان

در بهمن ماه ۱۳۰۰ برابر با ژانویه ۱۹۲۲ سرهنگ حبیب‌الله خان شیبانی معاون رئیس ستاد کل به آذربایجان اعزام و بفرماندهی کل قوای آذربایجان منصوب گردید و پس از برطرف کردن غائله لاهوتی به تنظیم و تعلیم قوا پرداخت تا با نیروی آزموده و مجهزتری بقوای سمیتگو حمله ور و آنرا از پادر آورد.

قوای خالو قربان (که در عملیات شمال تسلیم دولت و اظهار انقیاد نموده بود) بطوریکه سابقاً تذکر داده شد بطرف ساوجبلاغ برای شرکت در عملیات بسا سمیتکو سوق داده شد، نامبرده در جواب تلگرافی که از طرف وزیر جنگ راجع به تعیین سرهنگ شیبانی بفرماندهی قوای آذربایجان مخابره شده است بدین عنوان جواب میدهد:

(مقام منیع حضرت آقای رضاخان سردار سپه و وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت شوکت، دستخط مبارک مورخه ۲۶ دلوراجع به تعیین معاونت ارکان حرب کل قشون بریاست کل اردو و اخذ دستورات لازمه از ایشان زیارت گردید بمحض وصول مضمون آن طابق النعل بالنعل اطاعت گردید آقای حبیب‌الله خان سرتیپ راملاقات و دستورات لازم برای حرکت و مراجعت به فرونت سابق ساوجبلاغ گرفته شد صبح امروز ۲۸ دلو تمامی قسمت فدوی از پیاده و سواره و توپخانه بسمت میانندو آب حرکت کرده و امید و اراست در کمال سهولت برای این مرتبه نیز موفقیت کامل حاصل شده همانطوریکه نظر حضرت اشرف بر آسایش و رفاهیت این ایالت معطوف گشته در آتیه نزدیکی کلیه وقایع این حدود و محظوراتیکه پیش آمده است بهمت قابل تقدیر و اراده ثابت حضرت اشرف و مساعی و فداکاری کلیه اردو و مخصوصاً جان بازی این قسمت مرتفع گردد، در خاتمه لازم میدانم که بطور تکرار خاطر مبارک را مصدع شود که چاکر با تمام نفرات ابواب جمعی خود از آنروزی که عنان اختیار خویش را تسلیم آن مقام محترم نموده‌ام چون اعتماد کامل به نیت مقدس حضرت اشرف دارم تا

آخرین درجه و توانائی و برای همیشه مهمترین وظیفه خود را اطاعت و اجرای اوامر و صمیمیت در راه دولت و ملت و فداکاری نسبت بحضرت اشرف دانسته هر تکلیف و وظیفه‌ای که برای این جانب پیش بینی شود آنرا نه تنها خیر و صلاح خود میدانیم بلکه بهترین عاملی برای سعادت آتی خود و وطن خویش دانسته بقبول و اجرای آن مباحثات میکنیم، بدیهی است هر کس و هر شخصی هم که از آن مقام به سمت ریاست و اولویت معین گردد سر خود را مفتخراً فرود آورده و اطاعت او را رضایت و خورسندی حضرت اشرف میدانیم.

### سرتیمپ سالار ظفر خالو قربان

#### ۲- تلگراف سرهنگ شیبانی راجع برقع غائله لاهوتی

راجع به غائله لاهوتی سرهنگ شیبانی گزارش تلگرافی بدین عنوان مخابره نموده است:

(مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و رئیس کل قشون دامت شوکته از قرار معلوم رمز تلگرافی بنده از ساوجبلاغ بواسطه ممانعت سانسور متمردين بحضور مبارك نرسیده است لهذا مجدداً بطور مختصر معروض میدارد:

همان روز ورود بساوجبلاغ تلگرافی از اسمعیل خان سرتیمپ رئیس لشکر شمال غرب راجع به تمرد فوج ۱۴ در شرفخانه و آمدن آنها بطرف تبریز و زدو خورد با قوای معزی‌الیه دریافت نموده و همان روز پس از معاینه فرونت (مقصود جبهه جنگ است) ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) برای حرکت قوا دستور داده و دو ساعت از نصف شب گذشته با کلیه قوا بطرف میان دو آب حرکت نمودیم پس از ورود بمیان دو آب امیر تومان امیر موثق را با دو گردان پیاده سالار ظفر (خالو قربان) در انجا گذارده و خود بنده با کلیه قوای سوار بطرف تبریز حرکت کردم ضمناً دستور داده شد که بقیه پیاده و عده معجلاً از عقب طرف تبریز بیایند پس از ورود بعمارت قزاقخانه ملاحظه شد که عمارت از طرف شهر تبریز در محاصره قوای متمردين است آنروز یک زدو خورد مختصری واقع شد و فردای آن روز که ۱۸ برج جاری باشد به امید اینکه شاید بوسیله پند و اندرز متمردين حاضر از برای اطاعت شوند با صاحب منصبان آنها مشغول مذاکره شدم- صبح ۹ بدون انتظار شروع بجنگ شده و تا نزدیک ظهر دشمن حمله میکرد بعد از ظهر متمردين که عبارت از فوج ۱۴ و عده زیادی از اشرار بودند در مقابل حملات

مقابل قوای دولتی شروع بعقب نشینی کرده بدون تامل از روی نقشه که قبلاً تهیه شده بود داخل در عملیات گردیده تا ساعت ۸ عصر کلیه شهر به تصرف قوای دولتی درآمد در تمام روز توپخانه متمردين بانهايت شدت آتش میکرد در صورتیکه از طرف قوای دولتی به ملاحظه صدمه وارد نیامدن به اهالی شهر از تیراندازی توپ صرف نظر شد - یاورلاهوتی که سر منشاء شرارت بود با چند نفر فرار کرده است ولی تقریباً کلیه عده متمردين یا دستگیر یا تسلیم شده اند .

تلفات از طرف قوای دولتی نسبتاً کم بود ولی متمردين زیاد داشته اند از روز حرکت از تبریز بطرف ساوجبلاغ تا زمان مراجعت به تبریز یعنی از ۱۷ برج جدی الی ۱۷ برج دلو از طرف حضرت اشرف بجز یک فقره دستخط تلگرافی راجع به محاسبات ، تلگراف دیگری زیارت نکرده ام و هرگاه دستخطی صادر شده باشد سانسور متمردين ضبط کرده اند و امر بتکرار آنها در صورت لزوم استدعا میکنم - ۲۱ دلو نمره ۲۵

معاون ریاست ارکان حرب کل قشون سرهنگ حبیب الله شیبانی

بمنظور قدردانی از تیمسار مرحوم سرتیپ شیبانی که بایک تصمیم سریع و یک حرکت شتابان سوار نظام خود را به تبریز رسانده و موفق شده غائله خطرناکی را در حین توسعه آن خاموش کند بارتقاء درجه نائل و این خبر در آنموقع بدین صورت انتشار یافت:

( بهاس خدمت سرهنگ حبیب الله خان فرمانده قوای آذربایجان در ازاء خدمات شایانی که در اتفاقات اخیر آذربایجان نموده و لیاقت خود را بروز داده است از طرف حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون بدرجه سرتیپی مفتخر گردیده اند . )  
اخبار آن زمان نیز حاکی است که :

لا هوتی و یاغیان در روز ۲۰ دلو مورد حمله قشون دولت واقع گشته و بالاخره حوالی غروب شکست خورده فرار میکنند جمعی دستگیر و بقیه بخاک روسیه گریخته دولت با سفارت روس در مذاکره و برای دستگیری و تسلیم آنها اقدام مینماید ، تبریز فعلاً امن و کفالت حکومت با اسمعیل خان امیر لشکر است - مخبر السلطنه احضار و عازم مرکز شد . آقای مصدق السلطنه برای ایالت آذربایجان تعیین و در شرف حرکت می باشند .

### ۳- دستور وزیر جنگ راجع بعدم تفرقه قوا بمنظور رفع غائله سمیتگو

وزیر جنگ و فرمانده کل قشون در آنموقع برای برقراری امنیت در آذربایجان اهمیت بسیار قائل بودند و تلگراف ذیل که بسرتیمپ حبیب الله خان شیبانی فرمانده کل قوای آذربایجان مخابره شده این موضوع را بخوبی ثابت مینماید :

فرمانده کل قوای آذربایجان - راجع به اهمیت اردبیل و لزوم اعزام قوا به قسمت شرقی تبریز برای جلوگیری از طوایف اردبیلی که از مشکین مراجعت میکنند تلگراف رمزی از ایالت جلیله رسیده و بعقیده ایشان جلوگیری طوایف کوچک و تسویه امور جزئی سایر نقاط آذربایجان اولی و الزم از کار اسمعیل آقا است من با نظریات ایالت قطعاً مخالف، تعیین هویت و موقعیت آذربایجان را موکول بختامه کار اسمعیل آقامیداند، لذا در تائید نظریه شما مینویسد بهیچ وجه نباید قوای خود را پراکنده و متفرق نمائید بلکه تمام آنها را باید برای انجام مقاصد و عملیات مهمی که در نظر است مصروف دارید از طرف دیگر جهت جلوگیری از تجاوزات طوایفی که از قشلاق میایند بطوریکه به ایالت جلیله هم نوشته ام ممکن است قسمتی از قوای خمسه را که فعلاً بیکار است بطرف شرق تبریز سوق دهید، با موافقت ایالت جلیله فوراً بحاکم اردبیل متذکر شوید که در اینموقع باید از قوای عشایری هم کاملاً استفاده کرد که کمکی بنظامیان بشود .

۲۱ حمل ۱۳۰۱ وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا

### ۴- تلگراف سرتیمپ شیبانی بوزیر جنگ راجع به لزوم عدم مداخله مقام

#### ایالت در امور نظامی و جواب وزیر جنگ

عین تلگراف رمز سرتیمپ شیبانی و جواب وزارت جنگ که حاکی از اختلاف نظر بین فرماندهی کل قوا و ایالت آذربایجان است نگاشته میشود:

مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرماندهی کل قشون دامت شوکتہ: چند روز پیش آقای مصدق السلطنه حکمی از طرف حضرت اشرف بفدوی نشان دادند، اگرچه در قسمت اول آن تفکیک اختیار و اقتدار فرمانده قشون را از اداره ایالتی آذربایجان بطور روشن معین فرموده اید ولی در قسمت ثانی حکم مزبور بعنوان انتظام داخلی فرمانده قوا را تحت دستور معزی الیه میگذارند. در این مدت آقای

مصدق السلطنه از صدور چنین حکمی فدوی رامستحضر نفرموده‌اند و حالیه هم فدوی نمیدانم مقصود از انتظام داخلی چه چیز است و تاکنون هم خودم را مسئول انتظامات کل آذربایجان میدانسته‌ام، حال محض استحضار خاطر مبارك عرض میکنم که اجازه دخالت ایالت آذربایجان، در استعمال هر نوع از کارهای قشونی بجز بدبختی نتیجه دیگری نخواهد داشت، سال گذشته بواسطه همین قبیل تصرفات و استراتژی (۱) ایالتی بیشتر از هزار نفر جوان نظامی در آذربایجان بکشتن داده شد و متجاوز از چهار کرور ضررمالیه دولت بوده است بعقیده فدوی انتظام آذربایجان بسته بوضعیت قشون و استعمال آن است ایلات و اهالی آذربایجان حرف خیلی شنیده‌اند از این ببعد عمل لازم است

اول ثور ۱۳۰۱ نمره ۲۵

فرمانده قوای آذربایجان حبیب الله شیبانی

منظور سرتیمپ شیبانی دوران فرمانفرمائی مرحوم مخبر السلطنه است که تمام امور نظامی را نیز در دست داشته.

جوابی که از طرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون باین تلگراف مخابره شده از این قرار است:

فرمانده کل قوای آذربایجان: از مفاد تلگراف رمزه ۲ مستحضر شدم جواباً مینویسم که سیاست و انتظام داخلی کلیه حوزه ایالتی آذربایجان با ایالت جلیله و آنچه راجع به قشون و حسن جریان و ترقیات امور قشونی است با فرمانده کل قوا میباشد ولی نظر باینکه پیشرفت و انجام این دو مقصود کاملاً مربوط بیکدیگراند توافق نظر ایالت با ریاست کل قوا از ضروریات حتمیه است خصوصاً در اینموقع که تعیین ایالت با موافقت کامل من بعمل آمده بدیهی است در موقع لزوم ایالت حق در خواست کمک و مساعدت لازمه را خواهد داشت چه بدون همراهی اداره قشونی پیشرفت امور ایالتی غیر ممکن خواهد بود.

معهدا ایالت بهیچ وجه نمیتواند از این حق سوء استفاده برده و در تقسیم و تفرقه قوای دولتی به نقاط مختلفه مداخله بنماید.

۱ - مقصود فرمانده کل قوای آذربایجان از استراتژی ایالتی همان دستوراتی است که مرحوم مخبر السلطنه برای قسمتهای نظامی صادر میکرده

اعزام قوا بهر نقطه و استراتژی نواحی جنگی بسته به نظریات مخصوص فرمانده کل قوا است که مسئولیت عملیات نظامی را در عهده دارد بطوری که دستور داده‌ام باید فعلاً تمام قوا و مساعی خود را صرف قلع و قمع دشمن نمایند و مختصر عده‌ای را برای اجرائیات ایالتی تخصیص دهید.

**وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا**

**ه - تلگراف وزیر جنگ راجع به بدی وضع قوای آذربایجان و جواب**

**سرتیپ شیبانی .**

پس از چندی که سرتیپ شیبانی سرگرم تنظیم و تجهیز و تعلیم قوای آذربایجان میشود اخباری که به تهران میرسد اغاب حاکی از این بوده است که بین افسران ژاندارم و قزاق که قسمت های آنها در قشون متحدالشکل ایران یکی شده اختلاف کامل حکمفرما گردیده و سرتیپ شیبانی در شروع عملیات برای سرکوبی سمیتگو تعلق میورزد .

این اخبار موجب ناراحتی و نگرانی وزیر جنگ و فرماندهی کل قوا گشته و تلگراف ذیل به سرتیپ شیبانی مخابره میشود:

**فرمانده کل قوای آذربایجان :**

مطابق اطلاعاتی که اخیراً واصل شده وضعیت قوای آنجا چندان خوب و امید بخش نیست نفرات غالباً بدون لباس و کفش و فوق العاده آنها چند ماه عقب افتاده ، عجب تر آنکه از این جهت باتمام افراد بطور تساوی و تعادل رفتار نشده بعضی ها شش ماه حقوق معوقه دارند و برخیها فقط دوالی سه ماه بالفرض هم پول مرتباً نرسیده باشد لااقل بکلیه افراد میبایستی متساویاً پرداخته میشد که تبعیض در پرداخت آن باعث دلسردی سایرین نگردد و بعلاوه چنین معلوم میشود که هنوز مشغول ادامه تشکیلات هستند و خاتمه ترمیم تشکیلات هنوز معلوم نیست ، در این باب نظریه خود را متذکر شده‌ام مجدداً تکرار آنرا لازم میدانم با موقعیت مهم فعلی مملکت از طرفی در قلع و قمع اشرار داخلی و استقرار نظم و امنیت باید با نهایت سرعت کوشید از طرف دیگر عسرت مالیه دولت و مخارج فوق العاده اردو اتلاف و امرار وقت برای ترتیب تشکیلات جدید یقیناً باعث تخریب کار خواهد شد گذشته از آن هر قدر عده در آن حدود متوقف باشد با نرسیدن پول

مرتب و نبودن ملبوس و غیره و بطالت و خمودگی در مقابل دشمن بالطبع حالت روحی آنها تدریجاً فاسد خواهد شد. با دقت در مراتب فوق چنانچه واقعاً تصور میکنید با قوای موجوده و تشکیلات فعلی آن و همچنین وضعیت مالی اشکالاتی در پیش و امیدوار نیستید فوراً اطلاع دهید تا بوسائل دیگر در صدد اصلاح برآئیم.

**وزیر جنگ سردار سپه . دهم برج نور نمره ۱۲۶**

در جواب تلگرافی بدین مضمون از طرف سر یتیب شیبانی واصل گردیده :  
مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرماندهی کل قشون دامت شوکته  
در جواب دستخط تلگرافی ۱۲۶ خاطر مبارک را مستحضر میسازد راپرتیکه  
راجع به بدی وضعیت قوای آذربایجان عرض شده است بنا بر دسیسه و تحریکاتی  
است که بطور مستقیم و غیره مستقیم در تهران و آذربایجان برضد فدوی میشود.

درموقع ورود فدوی به آذربایجان قوای دولت عبارت بود از قسمت سابق  
قزاق تبریز و ژاندارمری محلی و ژاندارمری اعزامی و سربازان و سواران محلی  
بعلاوه قسمت سابق اردبیل - از برای توصیف هر یک از این قوا در آنوقت کتابی لازم  
است - تشکیلات لشکر آذربایجان عبارت بود از مخلوط کردن و متحدالشکل ساختن  
و قسمت بندی کردن کلیه این قوا که مخصوصاً در آنموقع بواسطه جنگ میان  
ژاندارم و قزاق یک منظره وحشتناک و هرج و مرجی را نشان میداد حالیه پس از  
یازده ماه کار آن بترتیبی تبدیل بیک تشکیلات اداری نظامی محکم و متینی  
گردیده که بواسطه آن با بودن موانع اقتصادی و فقدان وسائل لازمه نایه قسمتها  
در جبهه های مختلفه نسبتاً بوظایف نظامی و اداری رفتار و موجبات تغذیه آنها فراهم  
میشود - سابقاً همین جمعیت اسباب و حشت و تنفر عامه بوده حالیه رفتار آنها موجب

تعجب و تحسین و جلب قلوب همه مردم شده است و میگویند تا کنون آذربایجان  
چنین رفتار منظمی از قشون ندیده . بطور خلاصه مقصود از تشکیلات قوای آذربایجان  
ظاهر سازی و کاغذبازی و هوا و هوس نبوده بلکه مقصود اصلاح و برقرار کردن  
ترتیباتی بود که بوسیله آن وظیفه و مسئولیت هر کس بطور روشن معین شده و ضمناً  
بواسطه ایجاد یک طرح اداری از افراط و تفریط و تقاب جلوگیری شده و بواسطه  
برقرار کردن همین انتظام بوده که تا کنون چند نفر سرکرده های مهم اشرار آذربایجان  
باین سهولت دستگیر شده اند و حالیه بعضی دیگر خودشان داوطلب تسلیم شدن هستند .



راجع بوضعیت اقتصادی این قوا فدوی تحت شماره ۶ رمزاً عرض کرده‌ام ولی همواره ساعی بوده بواسطه صرفه جوئی و مخصوصاً جلوگیری از افراط و تفریط با این وجوهات مختصریکه از مرکز رسیده است مخارجات لازمه قوا را بر گذار نموده و حقوق را متدرجاً میپردازم و اینکه عرض شده است حقوق بطور تساوی میان قسمت ها پرداخته نشده است معین فرمایند مقصود کدام قسمت است تا مبلغ پولیکه یک مدت معین بآن قسمت پرداخته شده است عرض شود . اما در خصوص تاخیر شروع جنگ فدوی قبل از حرکت از تهران حضور مبارك شفاهاً و مشروهاً عقیده خودم را عرض کردم که قبل از هر اقدامی تشکیلات قوای آذربایجان لازم است و بدون تشکیلات اقدام بجنگ خطرناک است و حالیه باوجودیکه فدوی میتوانم در ظرف سه روز بیش از سه ربع کلیه قوای خود را داخل میدان جنگ بکنم باوجوداین عجله در آن را مصلحت نمیبینم ولی هر گاه حضرت اشرف امر میفرمایند فدوی فوراً شروع بجنگ میکنم .

در آخر مجدداً خاطر مبارك را متوجه میکنم که منافع و اغراض مختلفه شخصی و دسیسه و تحریکات در اطراف کارآذربایجان زیاد و از راه های مختلف است و از این ببعده فدوی همواره منتظرم که خاطر مبارك را با انواع دسایس مشوش سازند و این مسئله محققاً اسباب ضعف اقتدار فدوی و مانع پیشرفت کار میشود و آن وقت افسوس فدوی نه باین زحمت و مشقت همقطاران گواه بوده ما ادای وظیفه کرده ایم ولی بدبخت مملکت

۸ ثور ۳۲

فرمانده کل قوای آذربایجان - حبیب الله شیبانی

#### ۶ - شکست قوای نائب سرهنگ نصرالله خان افسر ژاندارم و شکست خالوقربان

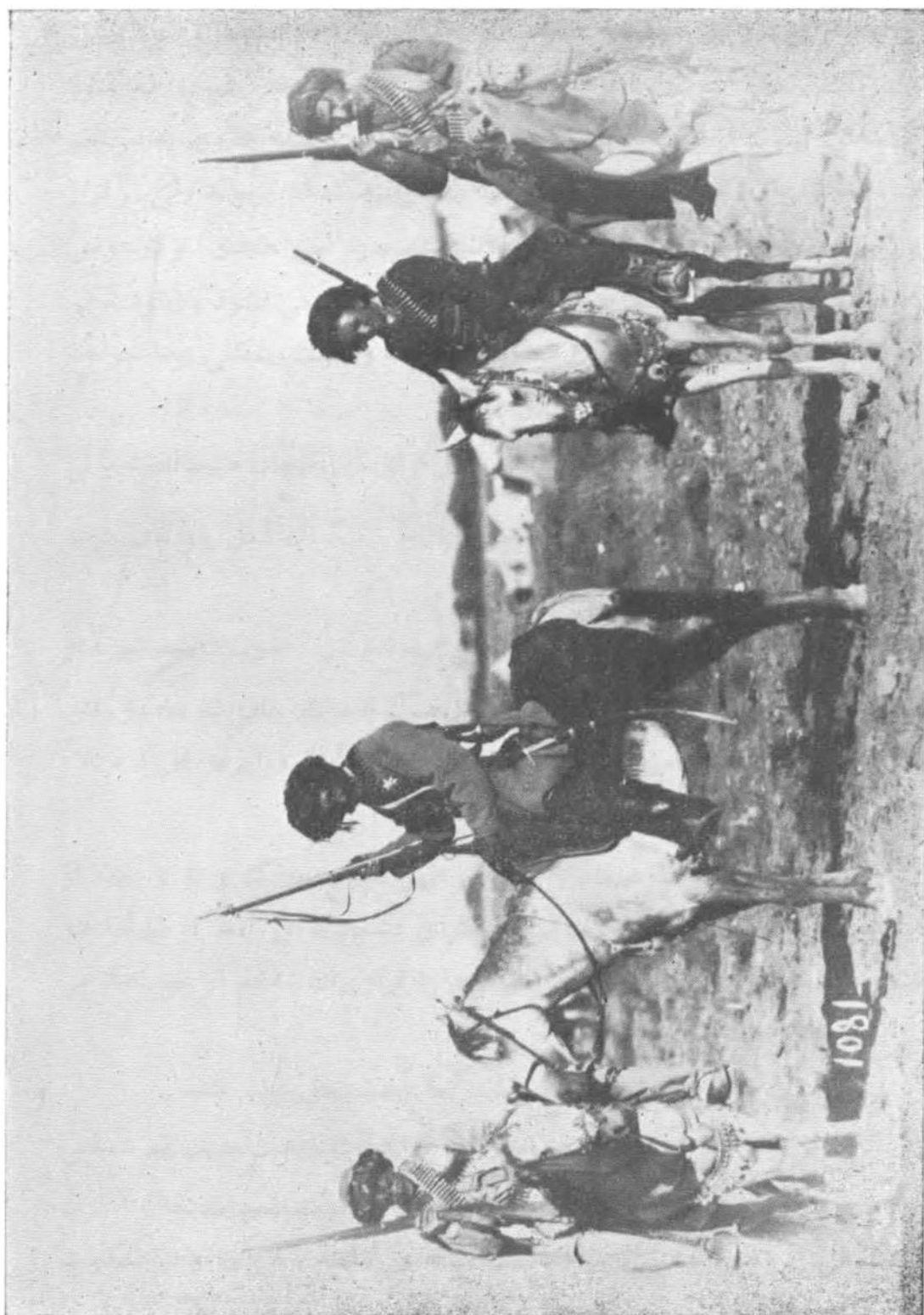
##### بوسیله سید طه درحوالی بوکان

در اوائل برج جوزا به نایب سرهنگ، نصرالله خان (افسر سابق ژاندارم) از طرف لشکر غرب دستور داده شده بود با قوای خود بطرف بوکان پیشرفت نموده و راه نفوذ اکراد را بطرف جنوب مسدود نماید .

نهم جوزا از طرف فرماندهی کل قوای آذربایجان چنین گزارش واصل

میگردد :

سواران کرد



مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت شوکته بنا بر راپرت واصله قوه نایب سرهنگ نصرالله خان که بطرف بوکان پیش رفته اند دریک فرسخی بوکان با قوای سید طه شروع بجنگ سختی نموده که هنوز نتیجه آن معلوم نیست از طرف خود مشارالیه هنوز راپرتی نرسیده فدوی به سرتیپ سالار ظفر (خالو قربان) حکم دادم که معجلاً بمشارالیه کمک برساند ولی از قرار مذکور اخیراً قوه ای از طرف امیر لشکر غرب (سپهدمرحوم امیراحمدی) برای عوض کردن قوه نصرالله خان بطرف سقز فرستاده شده است هر گاه ممکن بشود بان قوه حکم برسد که مستقیماً و سریعاً سقز را اشغال کند قوای سید طه وضعیت مشکلی پیدا خواهد کرد.

۶ جوزا - ۶۶ فرمانده کل قوای آذربایجان حبیب الله شیبانی

در تعقیب خبر فوق بتاريخ ۹ برج جوزا ۱۳۰۱ تلگراف ذیل بارکان حرب کل واصل گردید:

مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت شوکته سه روز از قوه تحت فرماندهی نایب سرهنگ نصرالله خان که مامور رفتن ببوکان بود خبری نداشتیم امروز مشارالیه بمیان دو آب آمده و راپرت او را ذیلاً بعرض میرسانم :

بعدال عنوان دیروز ساعت ۱۰ قبل از ظهر شروع بجنگ و تا ۸ بعد از ظهر پیشرفت با عده ما بود هشت بعد از ظهر قوای دشمن فائق آمد از کلیه اردو اینجانب و یک نایب اول مباشر و دو نفر نظامی وارد قراویران شدیم از بقیه اطلاعی ندارم راپرت مشروح عرض خواهد شد .

بنا بر راپرت فوق قوه مشارالیه هم باید تماماً مضمحل شده باشد .

فرمانده کل قوای آذربایجان حبیب الله شیبانی

پس از شکست و تارو مار شدن قوای نایب سرهنگ نصرالله خان اکراد بقوای خالو قربان که به استعداد میرفته است حمله ور گشته و بقوای او نیز شکست سختی وارد آوردند . در تاریخ ۱۳ برج جوزا ۱۳۰۱ سرتیپ شیبانی تلگراف ذیل را در تعقیب خبر فوق مخابره کرده است :

مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت شوکته :  
 بنا بر این ترتیب های واصله قوه شکست خورده مرحوم سالار ظفر (خالو قربان)  
 میاندو آب را هم تخلیه کرده و حتی این سمت رودخانه را هم گذاشته و بدون اطلاع  
 از صاحب منصبان عقب نشسته اند فدوی حکم دادم دوبهادران سوار از شرفخانه با کشتی  
 به بندر دانالو و از آنجا بمرآغه بروند چندین نفر صاحب منصب هم برای جمع آوری آنها  
 فرستاده شده و سعی خواهد کرد امریه حضرت اشرف را راجع بخلع سلاح آنها بموقع اجرا  
 بگذارم . نمره ۷۷

فرمانده کل قوای آذربایجان سرتیم حبیب الله شیبانی  
 در تاریخ ۱۴ برج جوزا تلگراف ذیل بفرماندهی کل قوای آذربایجان  
 از طرف رئیس ارکان حرب کل مخایره شده :

فرمانده کل قوای آذربایجان در تعقیب تلگراف رمز نمره ۴۰ : اطلاع دهید  
 قوای جبهه طسوج تاچه نقطه پیشرفت کرده و در موقع پیشرفت تصادماتی رخ داده  
 یاخیر و اکنون چه خطی را اشغال نموده اند . نمره ۴۰  
 رئیس ارکان حرب کل قشون - سرتیم امان الله

جواب تلگراف فوق ۱۵ جوزا بدین شرح واصل گردید :

ریاست محترم ارکان حرب کل قشون جواب رمز نمره ۴۰ : قوای جبهه طسوج  
 تا آلماسرای پیشرفته و خط اول خود را در قزلجه و چشمه کنان قرار داده بوده  
 حالیه مراجعت کرده خط اول آنها در جلوی چهرقان (چهرگان) است در این جلو  
 رفتن هیچ مصادمه ای رخ نداده بلکه با دشمن هم مصادف نشده بودند .

فرمانده کل قوای آذربایجان حبیب الله شیبانی

بطوریکه شرح داده شد پس از شکست نائب سرهنگ نصرالله خان نوبت  
 شکست اردوی خالو قربان فرا میرسد که هنگام راه پیمائی بطرف مهاآباد دوبار مورد  
 حمله ناگهانی گردیده و پس از دادن دویست نفر تلفات و کشته شدن خود سر  
 کرده، دوچار شکست و تارومار میشود . شکست های پی در پی که بقوای متفرق دولتی  
 وارد میامده اسباب نگرانی ارکان حرب و موجب مخایره تلگراف فوق شد و نگرانی  
 از این لحاظ بوده است که مبدا درجبهه عمده نیز اتفاقات نا مطلوبی رخ بدهد، ضمناً  
 دستور اکید برای استقرار و استحکام انضباط و مجازات افسران نالایق و ترسو صادر

میگردد، منجمله تلگراف ذیل برای مجازات سرهنگ نصرالله خان صادر گردید است:  
فرمانده کل قوای آذربایجان- در تعقیب تلگراف نمره ۵۸ و نمره ۸۰ شما، راجع به  
عملیات نایب سرهنگ نصرالله خان تذکر میدهد بطوریکه شما هم اظهار نمودداید  
این قبیل صاحبمنصبان بایستی اعدام شوند علیهذا مشارالیه را به تبریز احضار و  
محاکمه نمائید

نمره ۸۰. وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا

تلگراف ذیل، که حاکی از جمع شدن قسمتی از نیروی نایب سرهنگ  
نصرالله خان است، از طرف سرتیپ شیبانی مخبره شده است:

در تعقیب رمز نمره ۷۳ خاطر مبارک رامستحضر میسازد که عده نایب سرهنگ  
نصرالله خان چنانچه خود مشارالیه حدس میزد محو نشده بلکه متفرق شده اند  
منجمله بنا بر ابرت مشارالیه قریب پنجاه نفر سوار با نایب اول حاجی خان از بوکان  
بصائین قلعه و از آنجا بطرف زنجان رفته اند و نصرالله خان اسپیران باسی نفر سوار  
بصائین قلعه و از آنجا از راه بیجار به سنندج رفته اند.

۱۴ جوزا نمره ۸۰ فرمانده کل قوای آذربایجان حبیب الله شیبانی

## فصل هشتم

### دستورات جدید وزیر جنگ

- ۱ - نگرانی وزیر جنگ از اوضاع آذربایجان
- ۲ - اعزام اینجانب به آذربایجان برای بازرسی و بررسی اوضاع و احوال آنجا
- ۳ - تلگراف وزیر جنگ و در اختیار گذاردن قوای امیر لشکر اسمعیل خان و سرهنگ ابوالحسن خان برای تسخیر ساوجبلاغ و ارومیه و بعد هم منتظر دستور باشم
- ۴ - تمرکز قوا در شرفخانه و عهده دار شدن فرماندهی کلیه جبهات و تشکیل ستونهای عملیاتی
- ۵ - دستوراتیکه از لحاظ ارتقاء روحیه و ورزیدگی در تیر اندازی افراد تأثیر کامل داشته است
- ۶ - ملاقات با کاظم قوشچی

## فصل هشتم

### دستورات جدید وزیر جنگ

#### ۱ - نگرانی وزیر جنگ از اوضاع آذربایجان :

گزارشهای واصله از تبریز وزیر جنگ را نگران و وادار مینماید که تلگراف ذیل را مخابره نمایند :

۶ - ۲۵ برج جوزا ۱۳۰۱

فرمانده کل قوای آذربایجان (۱) از قرار ابرت موثقیکه بمن رسیده است وضعیت قوای روحی صاحبمنصبان و افراد بی اندازه بد و باعث نهایت تأسف است که باین همه مساعدت و کمکی که بقوای آنجا شده است هنوز هیچ یک بوظائف و مسئولیت خود آگاه نشده و ابدآمتنبه نمیشوند که چه مسئولیت ها و مخاطراتی متوجه آنان خواهد شد ، علت شکست قوای خالو قربان هم منوط بهمین بی نظمی ها بود لیکن از آن قوا بمناسبت اینکه نظامی نبودند بیش از این توقعی نبود ، لیکن راجع بقوای قشونی از طرف من رؤسای قسمتها را احضار نموده و درست به آنها حالی نمائید که هیچ یک نباید بفکر مراجعت باوطان خود باشند مگر آنکه فاتحانه دشمن را از بین بردارند و هرگاه آنها بی غیرتی و تن پروری را پیشه خود قرار دهند و اسباب ننگ خود و همسران را فراهم نمایند جان و مال خود و خانواده هایشان در مخاطره و هیچ یک جان سلامت نخواهند برد ، بیش از این تأکید در این مسئله را لازم ندانسته و منتظرم بزودی راپورتی در بهبودی قوای روحیه افراد ارسال دارید . نمره ۳ . ۵

وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا

#### تلگراف جوابیه فرمانده قوای آذربایجان :

مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت شوکته جواب دستخط رمز ۳ . ۵ راجع به بدی وضعیت روحی قوای آذربایجان هرگاه میدانستم بچه عنوان بحضور مبارک عرض شده است فدوی در همان زمینه جواب عرض میکردم اگر مقصود عدم اطاعت یا فقدان نظم داخلی قسمتهای نظامی

است فدوی بهیچ وجه چنین چیزی حس نکرده و علامات‌ی از آن ندیده‌ام اگر راجع بترس قوای دولتی از دشمن چیزی حضور مبارک عرض شده آنهم هنوز قوای نظامی داخل جنگ نشده تا چیزی معلوم شود ، راجع به شکست قوای خالوقربان فدوی کاملاً تصدیق دارم که فقط بواسطه بی نظمی بوده و این مسئله قبلاً پیش بینی شده و حضور مبارک راپرت عرض کرده بودم و علاجی هم نداشت زیرا خالوقربان و سایر رؤسای آن قسمت مانع بودند که ازطرف صاحبمنصبان معلم اصلاحاتی بشود حتی قبل از حرکت از تهران فدوی عقیده به آمدن این قوای بی نظم به آذربایجان نداشتم و حضوراً بعرض رساندم .

چیزی که هست و سابق هم چند مرتبه راپرت عرض کردم دسیسه و تحریکات در اطراف و داخل قوای آذربایجان زیاد است و فدوی هم تاکنون با نهایت اقتدار عاملین آنرا تنبیه کرده و جلوگیری از اثرات اقدامات آنها کرده‌ام و مخصوصاً می‌خواستم حضور مبارک استدعا کنم که اختیار تام و تمامی را که دراول مأموریت آذربایجان بفدوی مرحمت فرموده و بعد متدرجاً از آن کاسته و ضعیف شد مجدداً مرحمت فرمایند زیرا خاطر مبارک حضرت اشرف بهتر مسبوق است برای اینکه ازطرف اشخاص کاملاً ادای وظیفه بشود یا این است که باید بواسطه تعلیم و تربیت اخلاقی یا یک روح پاک طبیعی بدرجه‌ای رسیده باشد که از برای حفظ شرافت و حیثیت حاضر از برای فداکاری باشند یا این است که باید ترس و امید داشته باشند متأسفانه خیلی کم از صاحبمنصبان دارای صفات اولیه هستند و از برای پیشرفت کار ، فدوی مجبور هستم که عجلتاً آنها را بطور ترس و امید مجبور به ادای وظیفه کنم و چون نظامنامه و قوانین از برای پاداش و مجازات در ایران هنوز تدوین نشده است اختیارات تامه تا میزان خلع درجه و اعدام صاحب منصبان از برای فدوی لازم است در آخر خاطر مبارک را مستحضر می‌سازد که هر عیبی هست از صاحبمنصبان است از افراد نظامی نهایت رضایت حاصل است . ۲۷ جوزا نمره ۱۰۰ - فرمانده کل قوای آذربایجان حبیب‌الله شیبانی

## ۲ - اعزام اینجانب به آذربایجان برای بازرسی و بررسی اوضاع و احوال آنجا

پس از وصول تلگراف و مکاتبات فوق وزیر جنگ اینجانب را احضار و مقرر فرمودند شخصاً به آذربایجان رفته و اوضاع را از نزدیک بررسی کنم .





افسران و کارمندان دولت در تبریز موقعیکه اینجانب فرمادهمی کل قوای آذربایجان منصوب گردیدم - نگارنده در وسط  
طرف راست سرلشکر مقدم ( ظفرالدوله ) و طرف چپ سرهنگ داراب میرزا شاهرخ

اینجانب بلادرنک براه افتاده و از قزوین سواره با اسکرت مجهزی عازم زنجان و تبریز گردیدم. اولین تلگرافی که بین راه باینجانب رسیده درمیان و بدین مضمون مخابره شده بود:

سرتیپ امان الله میزا رئیس ارکان حرب کل قشون: لازم است در میانج باحاج شعبانعلی ملاقات و درموضوع کارهای امیر عشایر با او مذاکره نمائید ازقرار اطلاع واصله ایالت آذربایجان از انجام کار امیر عشایر خودداری میکند من باین مطلب اهمیت میدهم باید مطابق قرار دادی که با امیر عشایر شده رفتار و همه قسم اسباب امیدواری و دلگرمی او را بخدمتگذاری دولت و محبت من فراهم آورید. اول سرطان ۱۳۰۱ نمره ۳. وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا جوابیکه به تلگراف فوق داده شد از این قرار است:

حضور بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته تلگراف ۳. واصل، متأسفانه قسمت اخیر تلگراف کشف نشد از قسمت اول مفهوم میشود که امر به همراهی با امیر عشایر میفرمائید سیاست فدوی موافقت و استفاده کامل از ایلات است و یکروز توقف در میانج برای مذاکره با امیر عشایر توسط حاج شعبانعلی بوده نامبرده کاملاً از مراحم بندگان حضرت اشرف سرافراز و حاضر همه قسم فداکاری است.

رئیس ارکان حرب و مفتش کل قشون - سرتیپ امان الله موقع عزیمت به آذربایجان بعنوان مفتش درمیان بهادران منظم و جنگ آزموده ای بفرماندهی سلطان ارفع السلطان (سرلشگر ارفع کنونی) مرا استقبال نمود. با همراهی این بهادران از مناطقی که ممکن بود شاهسون ها دستبردی بزنند عبور کردیم و پس از چند روز مسافرت وارد تبریز شدیم فرماندهی کل قوا و اعیان و اشراف در بیرون شهر به استقبال آمده بودند. پس از تعارفات و تشکرات و خوش آمدها بشهر وارد و در کوچه و خیابان ها نیز انبوهی از مردم شهر برای خیر مقدم آمده بودند.

اینجانب در باغ شمال مقر فرماندهی منزل کرده و بلافاصله بمعیت فرمانده قوا مشغول بازرسی گردیدم و پس از مطالعات دقیق بوزیر جنگ گزارش دادم که اوضاع در اینجا رضایت بخش است بدین معنی که گزارشات راجع به مخالفت

افسران ژاندارم و قزاق بایکدیگر مبالغه آمیز و قوا برای شروع عملیات آماده میشوند فقط سرعت عمل بخرج نداده اند که اینجانب دستور دادم در آغاز عملیات جنگی تسریع کنند.

### ۳ - تلگراف وزیر جنگ و در اختیار گذاردن قوای امیر لشکر اسمعیل خان و سرهنگ ابوالحسنخان برای تسخیر ساوجبلاغ و ارومیه و بعد هم منتظر دستور باشم.

در جواب امریه ای از طرف وزیر جنگ و فرمانده کل قوا بشرح زیر واصل گردید :

تبریز - سرتیپ امان الله میرزا رئیس ارکان حرب و مفتش قشون .  
تلگراف رمز ۴ ملاحظه شد قوای اسمعیل خان امیر لشکر و سرهنگ ابوالحسنخان تا تسخیر ساوجبلاغ و ارومیه باید در تحت او امر مستقیم خود شما باشند پس از انجام این مقصود دستور ثانوی صادر خواهد شد . اسمعیل خان امیر لشکر در هشتم سرطان با قوای اعزامی از قروه حرکت و بطرف بیجار رفته محل اقامت خود را نیز البته بشما اطلاع خواهد داد و دستورات لازمه در این موضوع بامیر لشکر اسمعیل خان داده شده - نمره ۱۰۲ وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا  
پس از چندی که اوضاع آذربایجان بنظر صائب وزیر جنگ مغشوش و حتی وخیم میاید و از طرفی فرمانده کل قوای آذربایجان از دسائسیکه در اطراف عملیات اوصورت میگرفت اظهار نگرانی می نماید ، بالاخره در ۱۴ برج سرطان ۱۳۰۱ تلگراف ذیل را راجع باستعفای خود مخابره مینماید :

مقام منیع حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قوا :

به علت کسالت مزاج با کمال افتخار استعفای خود را از فرماندهی کل قوای آذربایجان تقدیم حضور مبارک نموده مستدعیم مدت شش ماه بفدوی مرخصی مرحمت فرمائید تا در تهران یا جای دیگر مشغول معالجه بشوم - ۱۴ سرطان ۱۳۰۱ حبیب الله شیبانی .

ذیل تلگراف فوق امروزیر جنگ و فرمانده کل قشون با این جمله ابلاغ شده است :

(سرتیپ امان الله میرزا - سرتیپ شیبانی همچواظهاری میکند علتش چیست اطلاع دهید.)



بیمارستان نظامی لشکر شمالغرب در تبریز: در وسط نگارنده - سمت چپ سرتیپ فضل الله زاهدی فرمانده  
 ستون گارد - سروان ابوالحسن میرزا جهانبانی (سرلشکر مرحوم دکتر یزدانمهر) - سرهنگ داراب  
 میرزا شاهرخ سرپرست بیمارستان - سمت راست بانو سینا عیال سرهنگ شاهرخ - سرهنگ دکتر وزیر

و بلافاصله از طرف وزیر جنگ دستور رسید: شخصاً عهده دار فرماندهی کل قوای آذربایجان گشته و عملیات را آغاز کنید.

#### ملاقات با آقای مصدق السلطنه والی آذربایجان

عزیمت آقای مصدق و سرتیپ شیبانی به تهران - در این موقع که مقام والی آذربایجان به مصدق السلطنه محول بود از ایشان پیغامی رسید که من مریض هستم و خیلی میل دارم شما را ملاقات کنم. جواب دادم که من جوانتر هستم و وظیفه خود میدانم خدمت جنابعالی برسم، در ضمن ملاقات معلوم شد نظر والی آذربایجان این است که یک هنگ در اختیار ایشان گذارده شود، اینجانب تذکره دادم که تمام قوا در اختیار شما هستند و هر امری بفرمائید انجام خواهیم داد ولی یک فوج بخصوصی را برای این امر نمیشود معطل نگاهداشت بدین ترتیب موافقت نظر حاصل نگردید و قرار شد ایشان به تهران مراجعت کنند. سرتیپ شیبانی نیز اظهار تمایل نمود که به تهران بازگردد. یک اسواران برای مشایعت آقایان مأمور و تامیانه آنها را بدرقه کردند.

مراسله‌ای که آقای مصدق راجع بعزیمت خود به تهران نوشته‌اند از این قرار است:

#### تبریز ۲۰ سرطان ۱۳۰۱

فدایت شوم بعد از استعلام از سلامت و صحت وجود محترم خاطر عالی را مستحضر میدارد که روز ۲۰ سرطان مخلص بطرف تهران حرکت خواهد نمود از راه میانج، لااقل یکصد نفر سوار لازم است ولی از راه هشت رود بیست نفر کافی است چنانچه تصدیق میفرمائید که از راه هشت رود برود بیست نفر تعیین فرمائید، و اگر مقتضی است از میانج مسافرت کند یکصد نفر لازم است، در صورتیکه بواسطه وضعیت و احتیاج بقوه ممکن نباشد عرضی ندارم ممکن است خود مخلص بیست نفر سوار عشایری تهیه کرده از راه هشت رود برود، در هر حال طریق مسافرت را بنظریات حضرت والا محول میدارد که هر یک را صلاح دانند مرقوم دارند که اگر راه میانج صلاح باشد زودتر در شگه یا کالسکه تهیه شود.

یک اسواران تعیین گردید که آقایان مصدق السلطنه و سرتیپ شیبانی را تا میانه مشایعت نماید.

در این موقع تلگرافی از مقام نخست وزیری باینجانب رسید که چون آقای مصدق السلطنه استعفا داده اند مقام ایالت آذربایجان نیز بشما محول میگردد. چون تمام وقت اینجانب برای آماده کردن قوا صرف میشد لذا کفالت رابه سرهنگ بقائی (سرلشگر بقائی سنا تور کنونی) محول نمودم.

ع - امرکز قوا در شرفخانه و عهده دار شدن فرماندهی کلیه جبهات و تشکیل ستونهای عملیاتی

تصمیم گرفته شد هرچه سریع تر کلیه قوای حاضر و نیروی امدادی که از تهران حرکت کرده بود در شرفخانه متمرکز و نقشه جنگی ریخته شود.

حکم عملیاتی ۱۳ :

ماده اول- از تاریخ ۱۷ سرطان ۱۳۰۱ (تیرماه) اینجانب وارد شرفخانه شده فرماندهی کلیه جبهات را مستقیماً عهده دار گردیدم رؤسای هر جبهه باید مرتباً راپرتهای خود را بمرکز شرفخانه رسانیده و دستورات لازمه دریافت دارند.

نیروئی که برای نبرد با قوای سمیتگو در شرفخانه متمرکز یافته بدین شرح و بدین ترتیب ستون بندی میشود :

I - ستون گارد بفرماندهی سرتیپ بصیردیوان (مرحوم سپهبد زاهدی که بعداً به مقام نخست وزیری ایران نائل گردید) تشکیل یافته از :

الف - هنگ پیاده پهلوی مرکز - هنگ احمدی از تیپ عراق ( بعداً هنگ رضاپور نامیده شد)

ب - یک آتشبار کوهستانی شنیدر (ع اراده توپ)

ج - بهادران همدان

II - ستون شمال غرب بفرماندهی سرتیپ ظفرالدوله (سرلشکر بازنشسته حسن مقدم)

الف - فوج اول پیاده لشکر شمال غرب

ب - فوج دوم پیاده لشکر شمال غرب

ج - آتشبار کوهستانی روسی ۳ دویمی لشکر شمال غرب (پنج توپ) به

فرماندهی یاورارفعی (افسر شهید)

د - بهادران اردبیل بایک دسته پنجاه تیر

III- ستون سوار بفرماندهی سرهنگ کلبعلی خان نخجوان (افسر مهاجر روسی دارنده نشان سن ژورژ) تشکیل شده از :

الف) - هنگ سوار لشکر شمال غرب مرکب از ۵ بهاداران (فوج لایموت)  
 ب) - دسته آتشبار شنیدر سوار گارد صحرائی ۲ توپ (بفرماندهی نایب اول علی اکبر خان متین رزم)

IV- ستون خوی بفرماندهی سرهنگ پولادین (که بعداً بواسطه شرکت در دستجات مخالف با دولت اعدام گردید).

الف) - فوج دوم نصرت مرند (سربازان بنیچه)  
 ب) - بهاداران اول فوج سوار لشکر شمال غرب که موقتاً در ابتدای نبرد در اختیار ستون خوی گذاشته شد (بفرماندهی سلطان محمدخان رشید نظام که بعداً بدرجه شهادت رسید)

ج) - بهاداران چهارم فوج سوار لشکر شمال غرب (بفرماندهی سلطان تقیخان مهربانی)

د) - یکدسته پنجاه تیر (از بهاداران مسلسل)

ه) یک اراده توپ کوهستانی روسی.

V- ستون سنگ کاظم بفرماندهی سرهنگ ابوالحسن خان پورزند (مرحوم سرلشکر پورزند) مرکب از :

الف) - پیاده قزوین . . ۹ نفر.

ب) - گردان مرادی بفرماندهی شاه مرادخان کرد.

ج) - سواران کاظم قوشچی.

د) - یک اراده توپ صحرائی ابوخف.

ه) - بهاداران قزوین.

VI- ستون احتیاط بفرماندهی سرهنگ محمد رضا دهنادی مشهور به کنی تشکیل یافته از واحدهای آتریاد سابق همدان.

VII- گردان پارتیزانها بفرماندهی سرهنگ بک زورابف (Bek Zourabof)  
 (افسر روسی مهاجر دارنده نشان سنت ژورژ) این گردان از ارامنه تشکیل

شده و دارای یکدسته توپخانه صحرائی ابوخف ۸ سانتیمتری مرکب از دو اراده توپ بوده است.

**هنگ سوار سنگین اسلحه** بفرماندهی سرهنگ علی شاه خان رحیمی اعزامی از مرکز که در ابتدای عملیات، پادگان میان دوآب را تشکیل میداد بعداً بستون سوار ملحق گردید.

**قوای وابسته بعملیات:** کشتی هائیکه روی دریاچه ارومیه در اختیار فرماندهی کل قوای آذربایجان قرار گرفته و نیروی بحری را تشکیل میداده عبارت بودند از:

۱ - کشتی آدمیرال (با قوه ۱۶ اسب)

۲ - کشتی قزاق (با قوه ۴ اسب)

۳ - کشتی الکسی ترسکینسکی ( Alekcei Treskinsky - باسم مهندس روسی که در جنگ اول جهانی از طرف روسها مأمور نقلیه قوای روس بوده و بعداً داخل خدمت ایران گردیده) با قوه ۲ اسب

۴ - کشتی استاسیونر با قوه ۸۰ اسب

**بارژها (Barjs) یا کشتیهای باربری:**

۱ - روسیه آزاد، با ظرفیت دو هزار نفر

۲ - ترسکینسکی با ظرفیت یک هزار نفر یا دویست نفر و یکصد و سی اسب

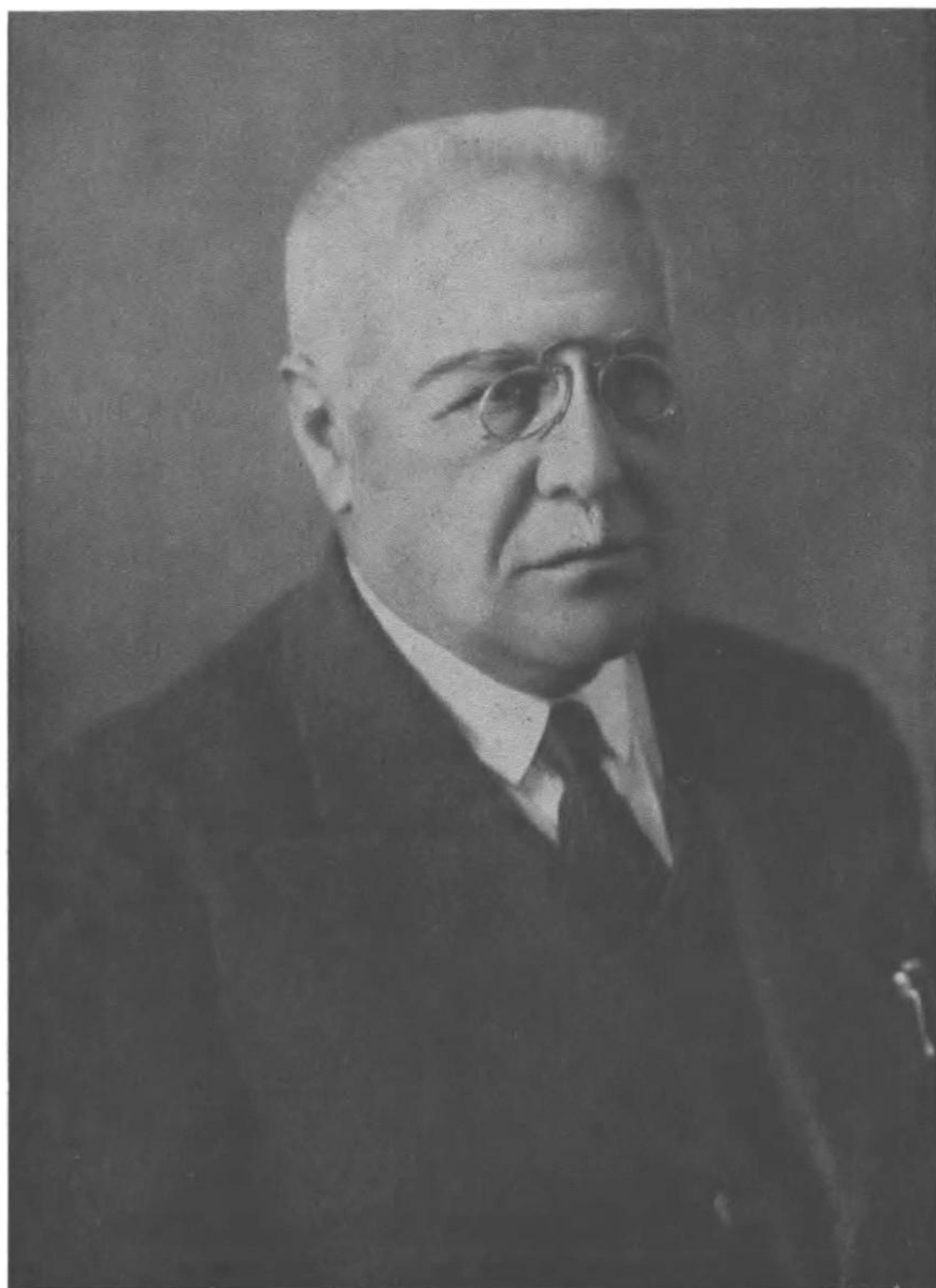
۳ - شاهی با ظرفیت یکصد نفر یا ۵۰ اسب

۴ - بارژ چوبی نمره ۳ با ظرفیت ۱۰۰ نفر (یا بیست و پنج نفر و ۱۰ اسب) (توضیح آنکه این نیروی های دریائی که بر روی دریاچه ارومیه مستقر گردیده بود وابسته بکردارمه روس بوده است که در جنگ بین المللی اول بر علیه ترکها عملیات مینموده).

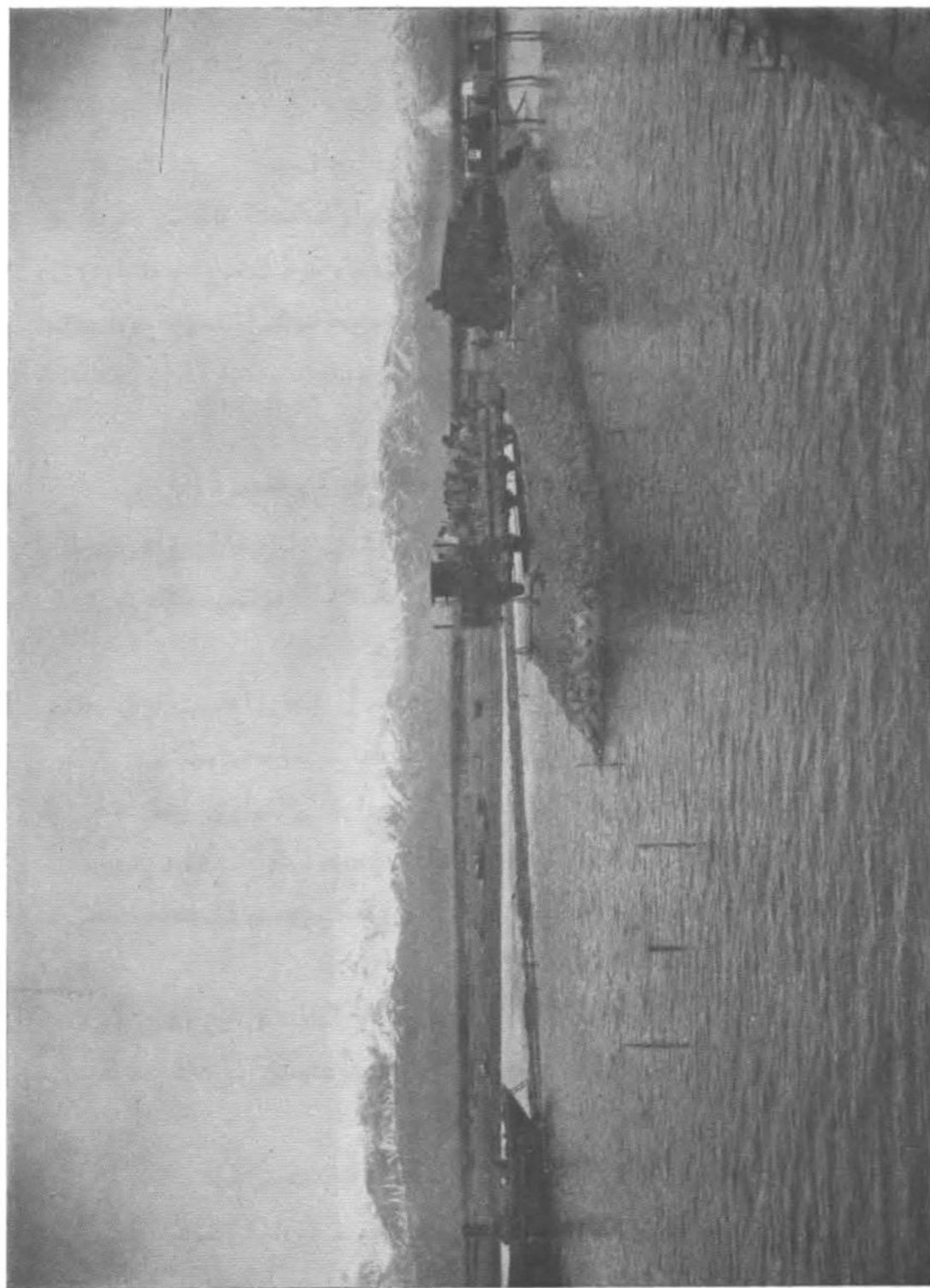
**۵ - دستوراتیکه از لحاظ ارتقاء روحیه و ورزشی در تیر اندازی افراد**

تاثیر کامل داشته است - بمحض اینکه قوا در شرفخانه متمرکز شد احکام عملیاتی مرتباً صادر میگردد حکم زیر که حاوی دستورات تعلیماتی است نیز انتشار یافت و چون تاکتیک آنزمان را جلوه گر میسازد لذا توجه خوانندگان محترم را بدان جلب مینماید:





مهندس ترسکینسکی که متصدی راه آهن جلفا - تبریز و کشتی رانی دریاچه ارومیه بوده است



اسکله بندر شرفخانه در ساحل دریاچه رضائیہ

### شرفخانه مورخه ۲۹ سرطان ۱۳۰۱

ماده I - عین دستخط تلگرافی حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته را ذیلاً درج مینماید که در مقابل صفوف قرائت و به نظامیان دلیر این خبر بشارت آور ابلاغ شود:

سرتیپ امان الله میرزا فرمانده کل قوای آذربایجان

بعون الله تعالی در تاریخ ۸ برج سرطان اشراش شکست فاحش خورده و تمام بکوه های لرستان متواری شده اند جنگلیها هم در ۳۲ سرطان مورد حمله اردوی دولتی واقع شده و مغلوباً مواضع خود را از دست داده اند - عجالتاً غیر از ناحیه آذربایجان گرفتاری و اغتشاش نیست آنهم امیدوارم بخواست خداوند و فداکاری نظامیان بزودی اشراش بکلی قلع و قمع شوند.

#### وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا

در جواب این دستخط بعرض رسانیدم که : قشون دلیروجان باز آذربایجان با نهایت بی صبری برای عملیات حاضر و مهیا هستند تا مراتب جان بازی و فداکاری خود را عملاً در پیشگاه مبارک مشهود سازند

ماده II - نظر باینکه حسن تیراندازی در هر حال قابل اهمیت فوق العاده است لذا شروع و انجام دستورات ذیل را بتمام قسمت ها سریعاً حکم میکنم:

از فردا مطابق قوانین ذیل قسمتها باید شروع به تیراندازی بنمایند :

الف - هر نظامی باید ده فشنگ تیراندازی نماید - دو فشنگ در دو دست قدمی - چهار فشنگ در مسافت چهار صد قدمی - دو فشنگ در مسافت هفت صد قدمی - و دو فشنگ بمسافت هشت صد قدمی .

ب - برای اینکه کلیه عده از مشاغل خود باز نماند و این مشق مفید و مطلوب مبدل بکار پر زحمت و خسته کننده نشود باید بقسمتهای کوچک (ده نفری) تعلیمات داده شود .

ج - نشانه از کمر بالا طول آن دو ثلث و عرض یک ثلث متر باید باشد .

د - هر کس پنج تیراز ده تیر خود را به هدف بزند تیرانداز خوب محسوب میشود و برای آنها امتیاز و پاداش مخصوص تعیین خواهد گردید .

برای این مقصود و معلوم نمودن درجه تیراندازی هر شخص لازم است

در هر قسمت صورتی از اسامی تیراندازان ترتیب داده شود و در مقابل هر اسمی تعداد گلوله بهدفعخورده تعیین گردد.

ه - پس از تفکیک تیراندازان خوب از متوسط برای تیراندازان خوب مشق اضافی تعیین میشود ، بدین ترتیب که دو تیر در مسافت هزار متر - دوتیر در مسافت هزار و دویست متر و دوفشنگ در مسافت هزار و چهارصد متر تیراندازی خواهند کرد .

در این موقع باید کاملاً مواظب تعیین درجه تفنگ باشند در این تیراندازی کسی که سه تیر از شش فشنگ خود را بههدف زده باشد تیرانداز ماهر نامیده میشود و مستحق امتیاز و تشویق بیشتری خواهد بود و برای آنها هم باید صورت مخصوصی تنظیم شود .

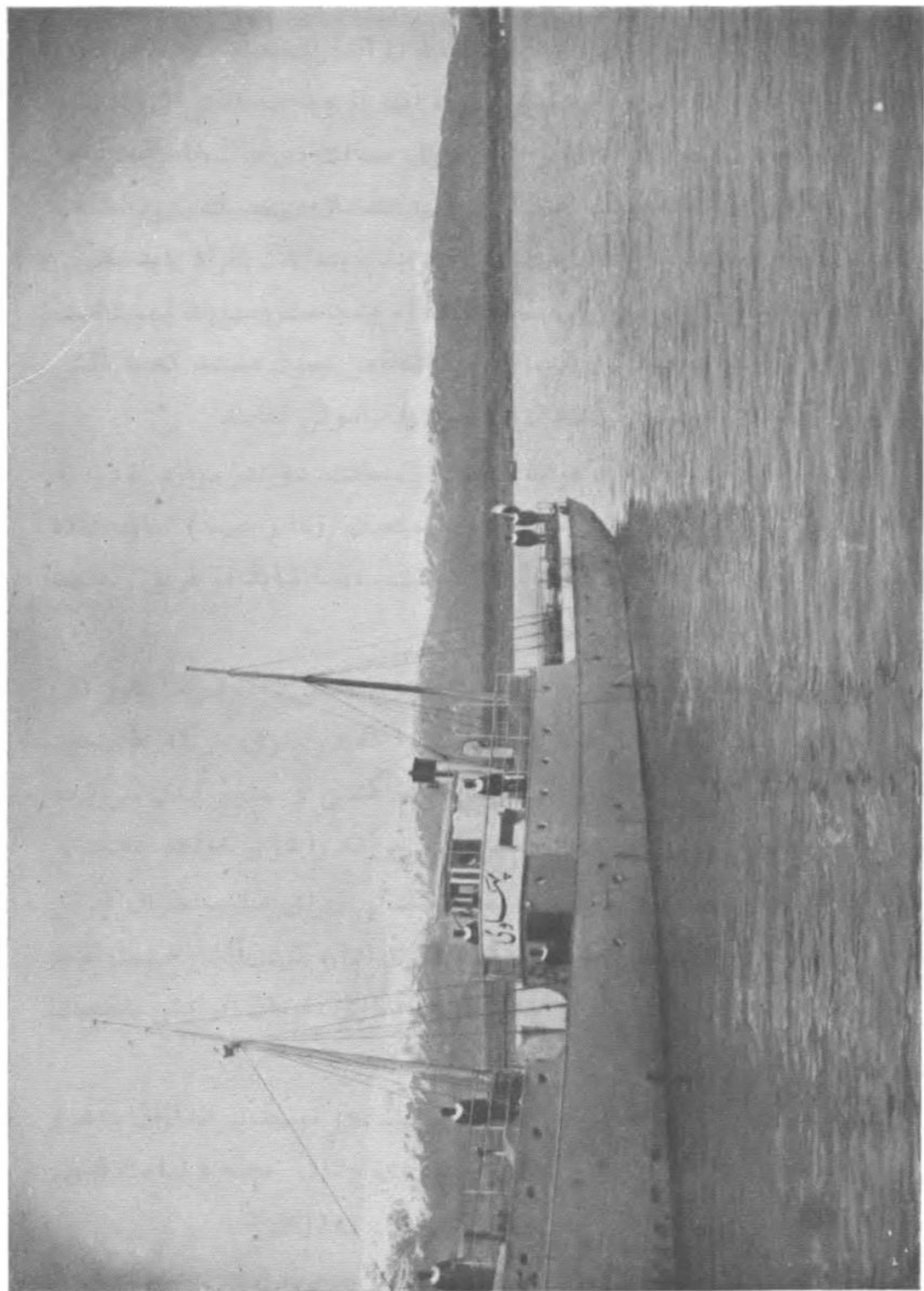
و - این تیراندازی بحالت درازکش انجام میشود و هر تیرانداز مجاز است برای تکیه گاه تفنگ از اشیاء مختلف استفاده جوید : از قبیل دوشاخه چوبی و آهنی یا تکیه به برآمدگی های زمین و غیره ، بدین وسیله عده گلوله هائیکه بههدف اصابت میکند بمراتب بیشتر خواهد بود و ممکن است دوشاخه و یا وسائل دیگری که تیراندازان برای خود انتخاب و اتخاذ میکنند همیشه همراه بردارند .

ز - تعلیمات فوق الذکر توسط صاحبمنصبان یا وکلاییکه خودشان در تیراندازی ماهر هستند و عشق باین کار دارند انجام شود . و نیز لازم است بهر فردی فهمانده شود که تعلیمات تیراندازی اشکالی ندارد و بعلاوه اهمیت و حسن مهارت تیراندازی در جنگ را کاملاً برای آنها تشریح نموده و تولید عشق این هنر را در قلبشان زنده نمایند .

ح - برای اینکه زودتر دوره تیراندازی مشقی تمام شود لازم است تیراندازی قسمتهای کوچک (ده نفری) از صبح شروع و تا شب ادامه داشته باشد .

صاحبمنصبان معلم تیراندازی و وکلا در صورتیکه تعلیماتشان برای قسمت بقدر کفایت و فوق العاده مفید واقع شود اسباب تمجید و ترقی آنها خواهد شد .

ماده III - راجع به تیراندازی با مسلسل و توپ دستور علیحده داده خواهد شد .



کشتی پهلوی (آدمیرال سابق) در دریاچه رضائیه

ماده IV - برای تیراندازی در جنگهای آتیه که با دشمن واقع میشود باید نکات ذیل را منظور دارند :

الف - قبل از مسافت چهار صد قدمی فقط تیراندازان خوب و ماهر حق تیراندازی خواهند داشت و شروع به آتش توسط آنها از چها صد قدمی و نزدیکتر باید بحکم فرماندهان خود باشد ، زیرا تیراندازی مسافت دور با اشخاص غیرماهر که تیر را بی ربط و بی مناسبت بسمت هدف آتش میدهند علاوه بر مصرف بیهوده فشنگ برای دشمن مفید واقع شده روح تجری دشمن را تزئید مینماید . با افراد باید بخوبی حالی کرد که تیراندازی بطیء و مرتب نمایند ، انتظام و شجاعت و مهارت قسمت است که روحیه دشمن را خراب و متزلزل میسازد فقط اشخاص جبون هستند که با آتش سریع و غیر مرتب خود کوشش میکنند ترس خود را فراموش نمایند .

ب - تیراندازی با تمام نفرات قسمت از مسافت دور در موارد نادر به نشانه های بزرگ ( از قبیل ستون سوار نظام یا جمعیت رؤسا و غیره ) اجازه داده میشود ، ولی بطریق شلیک و بفرمان رئیس قسمت معهذا نباید از طریق ترتیب خارج شده مبدل بآتش غیر مرتب گردد .

ج - در موقع تیراندازی نشانه های مهم باید تشخیص داده شوند ، بطور کلی باید تیراندازان جدیت نموده سرکرد کان دشمن را که در جلوی جرکه های خود حمله مینمایند هدف تیر قرار دهند مسلماً سرنگون گشتن و خارج شدن سرکرده از میدان جنگ بهم خوردن و درهم شکستن تمام جرکه را در بر خواهد داشت .

د - استعمال تفنگ را در موقع عملیات جنگی برای صاحبمنصبان قدغن میکنم زیرا وظایف صاحبمنصب درچنین موقع خطیری اداره کردن آتش قسمت است یعنی تعیین دیرکسیون ، مواظبت در صحت درجه گذاری ، فرمان افزایش یا نقصان آتش و غیره .

باید مواظب باشید که تیراندازی از مسافت دور توسط تیراندازان ماهر و خوب شروع شود ، بقیه نفرات در کمال خونسردی بدون عجله و نهایت قدرت باید منتظر نزدیک شدن دشمن بوده و بموقع او را از پای درآورند .

شب نهم اسد اینجانب بشرفخانه مراجعت و دستورات لازم برای تکمیل ارتباطات با ستون های ۷ گانه و همچنین تهیه وسایل صحی صادر نمودم . برای

منظور فوق احتیاج پیدا شد قسمتی از تلفنها و سیم های بعضی شهرها مصادره شود . جهت حمل مجروحین . . . دوچرخه شیر و خورشید احمر در اختیار گذاشته شد و چون اسب بقدر کافی موجود نبود دستور داده شد اسب های درشکه و کالسکه های شخصی را تا حد لزوم مصادره کنند - برای حمل مجروحین از شرفخانه تعدادی واگنت در روی ریل متمرکز گردید .

صبح روز یازده اسد هنگ پهلوی بفرماندهی سرهنگ حسن خان آذر برزین معروف به باشی با آتشبار وارد شرفخانه و مورد بازدید اینجانب قرار گرفت، این فوج که بفرمان رضا شاه کبیر و بهمت والای سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه ( سپهبد یزدان پناه سناتور فعلی ) افسر عالی مقام ارتش نوین به بهترین وجهی آماده و مجهز و ورزیدگی در امر محاربه پیدا نموده بود اینک برای همکاری با ما اعزام شده و بسیار موجب تقویت روحیه قوای آذربایجان گردید . بدین منوال کلیه قوای آذربایجان متمرکز و آماده جنگ شده بود: از فرماندهان گرفته تا آخرین فرد جنگجو هیچ کس تردیدی در نیل بفتح و پیروزی بخود راه نمیداد و همه عجله و شتاب داشتند که فرمان پیش روی و تعرض به دشمن آغاز گردد .

#### ۶ - ملاقات با کاظم قوشچی

بمحض ورود اینجانب بشرفخانه یعنی مقر فرماندهی کل قوا وضع کاظم قوشچی یاغی و کوه سنگی که بر فراز آن مانند عقابی آشیانه خود را ساخته بود بر من روشن گردید ، موقعیت این شخص کاملاً صورت خاصی داشت زیرا در عین حال که از انجام دستورات و اطاعت مقامات دولتی سرپیچی میکرد با منتهای شهامت و جدیت با طرفداران سمیتگو مشغول جنگ و مبارزه بوده و همواره تلفات و ضایعات سنگینی بر آنها وارد میآورد و یگانه قلعه محکمی را در تصرف داشت که در کرانه غربی دریاچه رضائیه (ارومیه سابق) یعنی در قلمرو سمیتکو واقع بود و او با موفقیت در این محل پایداری مینمود . کاظم در حدود دویست نفر سوار و پیاده در اختیار داشت که بسیار سرسخت و جنگ دیده و کار آزموده و نسبت بسر کرده خود ابراز کمال علاقه را مینمودند - اینجانب بلافاصله پس از ورود بشرفخانه تصمیم گرفتم شخصاً کاظم را ملاقات و از خدماتش که در آن موقع برای پیشرفت مقاصد دولت بسیار مفید بود اظهار امتنان کنم و بالاخره باتذکرات و نصایح لازم

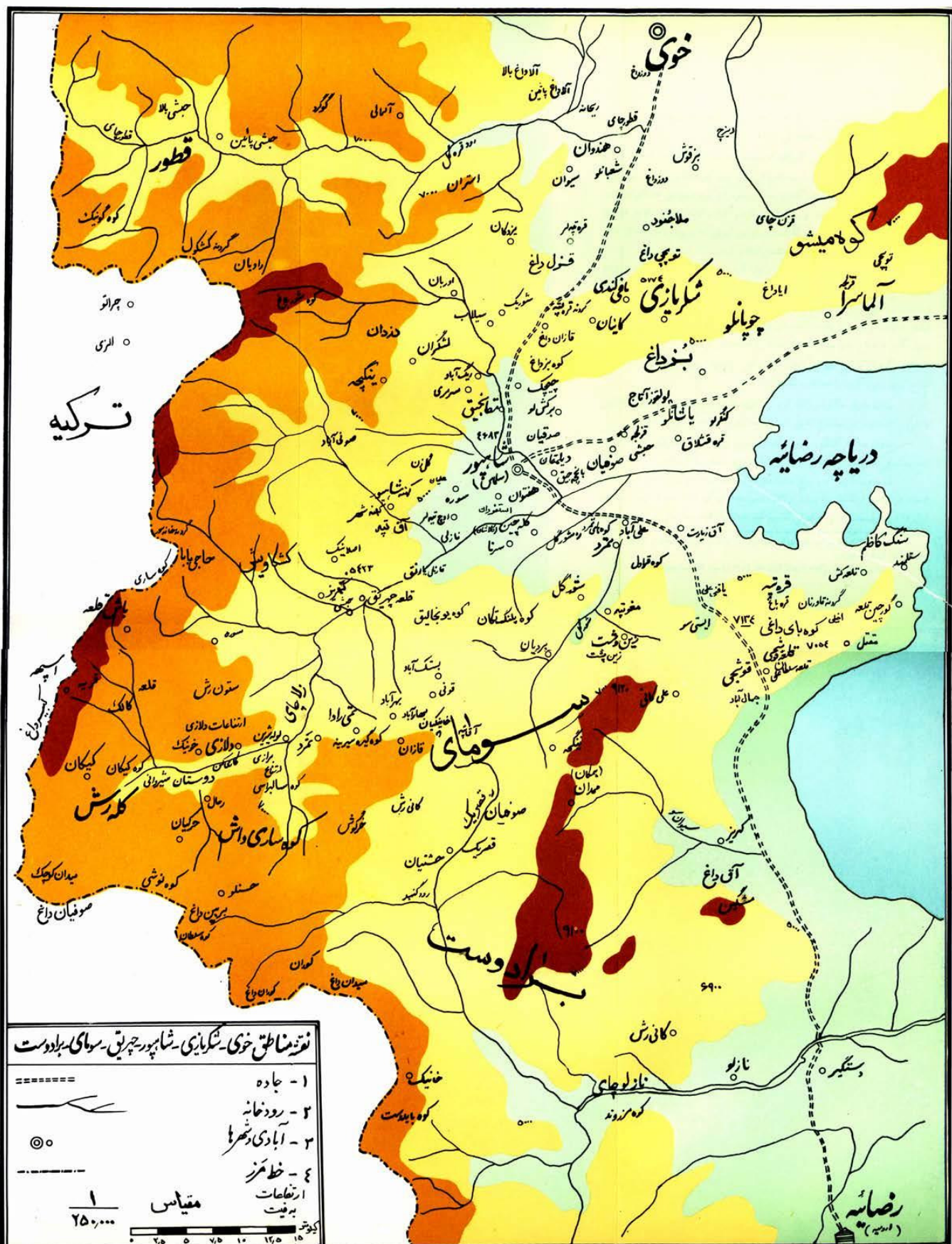
راه حقیقی خدمتگذاری بدولت را با و ارائه نمایم ، بدین منظور یکی از روزها با کشتی آدمیرال بمعیت مرحوم سرلشکر روح الله کاوسی و مرحوم سرتیپ حسین مهین که در در آن موقع اولی سروان و دومی ستوان بودند و چند نفر دیگر بطرف سنگ کاظم عازم گردیدیم . برای رسیدن بمنزل کاظم لازم شد از هفت خوان رستم بگذریم خلاصه کوره راه منحصر بفردی ما را بدانجا هدایت میکرد که اطرافش استحکامات گوناگون تعبیه شده و چندین پل داشت که با برداشتن آنها راه بکلی قطع میگردید - یک اراده توپ سرپر که معلوم نبود از کجا بدست کاظم افتاده بر فراز ارتفاع مستقر و همواره آماده آتش کردن نگاهداشته میشد . زمانی که باطاق کاظم وارد شدیم نگرانی شدیدی از وجناتش هویدا بود و برای تسکین وحشت خود بایک بم دستی روسی بازی میکرد : اولین تقاضای من این بود که با احتیاط کامل بمب را بکنار بگذارد زیرا تذکر دادم با مختصر ضربتی ممکن است آنرا منفجر سازد ، بعد گفتم ما خیر خواه او هستیم و نمیخواهیم زیانی باو وارد آوریم بلکه میخواهیم خواهش کنیم که با تمام نیروی خود باردوی دولت ملحق گردد از این پیشنهاد کاظم خیلی ناراحت و پس از مذاکرت و مباحثات طولانی بالاخره راضی شد قوای خود را در اختیار سرهنگ ابوالحسن خان زند ( که فرمانده ستون سنگ کاظم بود و قوای خود را در اطراف آن مستقر میساخت ) قرار دهد . اینجانب با کمال مسرت از ملاقات کاظم و اینکه توانسته بودم تاحدی او را رام و آماده همکاری بکنم بشرفخانه مراجعت نمودم .



## فصل نهم

## آغاز عملیات در تاریخ ۱۳۰۱/۵/۱۲ - نبرد شکر یازی

- ۱ - بجنبش درآمدن ستونهای عملیاتی
- ۲ - سفارش وزیر جنگ راجع باینکه اگر فاتح شدید با اکراد با دوستی و انسانیت رفتار کنید .
- ۳ - عملیات ستون گارد بفرماندهی سرتیپ فضل الله زاهدی (بصیر دیوان)
- ۴ - عقب نشینی قوای دشمن بطرف کهنه شهر و اوچ تپه لر و چهریق
- ۵ - مأموریت ستون شمال غرب برای اشغال ارتفاعات آبی داغ و ارتفاع ۹۱۰۷ (۱) فوت الی راه خاندان بچوپانلو .
- ۶ - گزارش سرتیپ فضل الله زاهدی (بصیر دیوان) راجع بعملیات ستون گارد - فتح سلماس و چهریق و ورود بشهر ارومیه
- ۷ - گزارش سرتیپ ظفرالدوله (مقدم) راجع بعملیات ستون شمال غرب
- ۸ - عملیات سرهنگ پولادین و گزارش نامبرده - شکست و هزیمت اکراد .
- ۹ - عملیات سوار و گزارش سرهنگ کلبعلیخان (خان نخجوان)
- ۱۰ - گزارش سرهنگ ابوالحسن پورزند .



## فصل نهم

آغاز عملیات در تاریخ ۱۲ اسد ۱۳۰۱ - نبرد شکاریازی

### ۱- بجنبش در آمدن ستونهای عملیاتی

روز ۱۲ اسد ( مرداد ) یعنی **محبوجه** تابستان ستون ها بجنبش در آمدند ( ۱ ) و کشتی آدمیرال که بغیر از توپ خودش دو توپ کوهستانی روسی نیز روی عرشه آن مستقر گردیده بود بندر گلمان خانه را بمباران کرد ، در این هنگام اینجانب در روی عرشه کشتی ایستاده و مشاهده میکردم که چگونه از چند خانه عده‌ای سراسیمه بیرون ریخته و پابفرار گذاشتند - اولین تیری که بسوی بندر گلمان خانه آتش شد آغاز عملیات را بدوست و دشمن اعلام کرد .

طبق حکم عملیاتی شماره ۱۷ ستون گارد مامور اشغال ارتفاعات بزداغ و قزل داغ گردید و ستون شمال غرب مأمور شد از طسوج پیشروی نموده گردنه خرسه و ارتفاعات آپی داغ و ارتفاع ۹۱۱۷ فیت را تحت تصرف در آورد ، ستون سوار دستور داشت از چهرقان بطرف آلماسرای و چوپانلو حرکت کرده محافظت جناح راست ستون گارد و جناح چپ ستون شمال غرب را عهده دار گردد .

**گردان پارتیزانها** نیز تحت فرماندهی سرتیپ بصیردیوان قرار گرفت تا جناح چپ ستون گارد را حفاظت نماید .

ستون خوی حکم دریافت کرد از خوی بطرف جنوب پیشروی نموده توپچی داغی را اشغال و در سید تاج الدین با ستون شمال غرب ارتباط برقرار نماید .

**ستون سنگ کاظم** دستور داشت بسمت زین پشت پیشروی نموده ناحیه جنوب شرقی دیلمقان ( شاهپور کنونی ) را از وجود دشمن پاک سازد .

در ستون گارد ( ۱۶ برج اسد ) بهادران همدان مشغول پیشروی و اکتشاف شده و در اواسط ارتفاعات به پیشقراولان دشمن مصادف گردید و بدین ترتیب ارتفاعات قزل داغ بدو قسمت غربی و شرقی تقسیم شد بنحویکه قسمت شرقی در دست نیروی

---

۱ - از قراریکه سرتیپ ظفر الدوله مقدم اظهار داشته‌اند در این موقع نامه‌ای از سمیتگو بایشان میرسد که در آن نوشته بوده :

« ما بسیار خوشوقتیم که شما مجدداً آماده شده اید تا اسلحه زیادی بماتحولیل دهید »

دولتی و قسمت غربی در تصرف اکراد درآمد. در اینجایی مناسبت نیست یادآور شوم که بغیر از سوار که ماموریت اکتشافی خود را انجام میداد ستوان حاجی علی رزم آرا آجودان هنگ گارد پیاده پهلوی ( بعداً بدرجه سپهبدی نائل و بمقام نخست وزیری ایران رسید و در تاریخ ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۹ بدست یکی از اعضاء جمعیت فدائیان اسلام، خلیل طهماسبی، کشته شد) مأمور گردید با عده از شکارچیان فوج و دو مسلسل سنگین پیشاپیش ستون مربوطه پیشروی و پس از برخورد بدشمن نیرو و استعداد حقیقی آنرا کشف نموده و گزارش دهد ( در آنموقع هنگ هاعده ای را بنام شکارچی برای اکتشاف و نبردهای دلیرانه مانند کماندوها و قسمت های مخصوص امروز ترتیب میکردند).

پس از مقداری پیشروی ستون رزم آرا از روی ارتفاع ناظر بود که چگونه سوار دشمن با سرعت زیاد بزداغ شرقی را اشغال و عجله دارد تا روز بیایان نرسیده خود را به بزداغ غربی نیز برساند، ستوان نامبرده ماموریت خود را بوجه احسن انجام داد بدین معنی که واحد کوچک خود را با استتار کامل در موضع مناسبی برقرار و دو مسلسل سنگین را آماده تیراندازی نموده ضمناً دستور میداد کلیه نفرات تا فرمان آتش داده نشده آثاری از وجود خود نشان ندهند.

این عده که از دلیران تشکیل یافته بود بانتظار دشمن می نشینند و وقتی انبوه سواران نزدیک میشوند آتش شدید مسلسل را بروی آنها گشوده و عده زیادی سوار و اسب را سرنگون مینمایند و پایه فتوحات درخشان روز بعد از همین جا گذارده میشود (سپهبد رزم آرا در مقام ریاست ستاد ارتش جریان نبرد شکاریازی را در سخنرانی خطاب با فسران پادگان تهران حکایت کرده و از شرکت خود در آن نبرد افتخار مینمود) - توضیح آنکه در جنگ بین المللی اول شرفخانه مرکز کردارمه روس که در مقابل قشون ترك عملیات مینمود واقع شده و ذخائر مهمی از البسه و خواربار و مهمات جنگی و وسائل مهندسی و غیره در این محل جمع آوری شده و کشتی های دریاچه ارومیه نیز بمنظور انجام خدمات همین کردارمه بوجود آمده بود، فرماندهی کردارمه فوق را ژنرال چرنوزوف (Tchernozoubov) عهده دار بود. ژنرال نامبرده بسال ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ مسیحی بریاست بریگاد قزاق ایران منصوب و به پیشنهاد مشارالیه بود که پدر اینجانب میرپنج امان الله میرزا



ستاد فرماندهی در نبرد شکریازی

بجای امیر تومان مارتروس خان بریاستاتا مازور قزاق تعیین گردید. ریاست ستاد این کرد ارمه راژنرال اندریفسکی (Andrievsky) عهده دار بود که بعد از متلاشی شدن قشون روس در همان حدود بسر میبرد.

در سال ۱۹۱۷ میلادی در حین جنگ بین المللی اول که در روسیه انقلاب آغاز گردید قشون یازده ملیونی روس نیز شوریده و انضباط آهنین قشون نقش بر آب شد، سربازان جبهه های جنگ را رها کرده بطرف منازل خویش و شهرهای داخلی روسیه رهسپار شدند، کردارمه روس که در حدود ارومیه با قشون ترك مشغول نبرد بود بهمین صورت درآمده جبهه خود را تخلیه و قوای آذربایجان وارث قسمتی از مهمات و وسائل آن گردید منجمله فشفشه های بسیاری برای روشن کردن میدان نبرد بدست آمد که از روی سه پایه های مخصوصی پرتاب میشد و با آنها قسمت (نوربار) تشکیل گردید و در همان شب اول پیشروی ستون هافشفشه ها را بمنظور تفریح و تمرین مورد استفاده قرار دادیم و از ارتفاع مقر فرماندهی تعدادی فشفشه پرتاب کردیم که بوسیله آن تمام صحرای مقابل روشن و ستاره های درخشانی که از آسمان بر زمین میریخت صحرای پوشیده از علف خشک را آتش زدند و امواج آتش بهمه طرف پراکنده و بعداً معلوم شد این عمل موجب تقویت روحیه قوای خودی و تضعیف روحیه دشمن گردیده است.

۲- سفارش وزیر جنگ راجع باینکه اگر فاتح شدید با اکراد با دوستی و

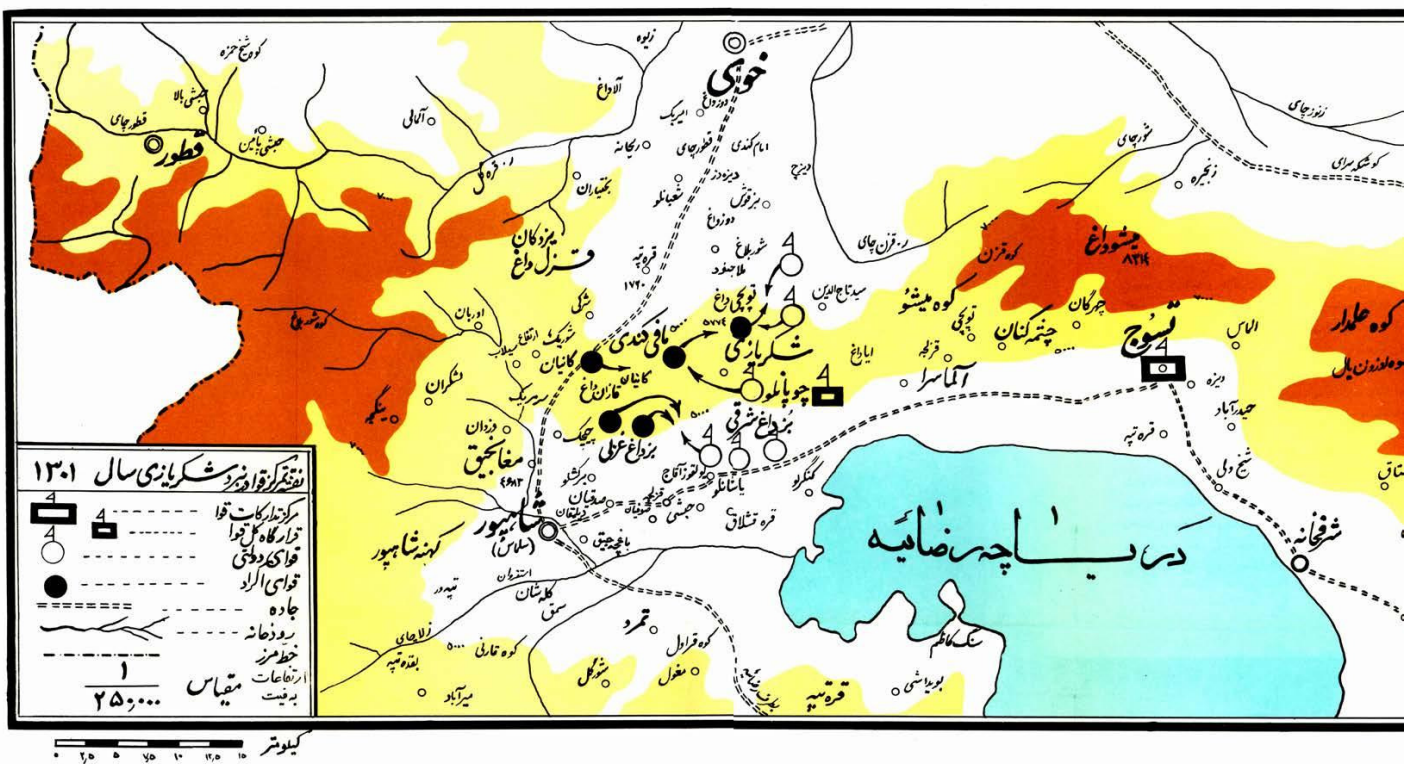
انسانیت رفتار کنید

وزیر جنگ و فرماندهی کل قشون ضمن تلگرافات متعددی گوشزد می فرمودند که اگر فاتح شدید با اکراد با دوستی و انسانیت رفتار کنید و بخاطر داشته باشید که اینها هم ایرانی هستند مثل ما و براه راست باید هدایت شوند و اگر خطائی کرده اند از روی نفهمی و گمراهی بوده است. کوشش فراوان شد که این امر با منتهای دقت و در تمام مراحل عملیات اجرا گردد ولی کسانی که ناظر وحشیگری ها و اعمال ناجوانمردانه و کشتارهای دسته جمعی (مخصوصاً انهدام اردوی ملکزاده) بودند این دستور را با اکراد و گذاردن دندان روی جگر اجرا میگردند، ولی بمرور زمان احساسات خشونت آمیزیکه بوسیله شخص ماجراجوئی بنام سمیتکو بوجود آمده بود از صفحه خاطرات زدوده شد و برادری و یگانگی مجدداً حکمفرما گردید.

### ۳ - عملیات ستون گارد بفرماندهی سرتیپ فضل‌الله زاهدی (بهریر دیوان)

از ساعت چهار صبح روز بعد جنگ شدیدی بین ستون گارد و اکراد در گرفت و فرمانده ستون برای تقویت جبهه یک گردان از هنگ احمدی را که احتیاط ستون را تشکیل میداد داخل نبرد نمود ، در این موقع عده ای از سواران کرد ( که در حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر تخمین زده میشد ) از پشت ارتفاعات پیدا شده و بسرعت باحاطه کردن جناح راست ستون گارد مبادرت نمودند ولی مدت زیادی نگذشت که بین دو آتش شدید یعنی آتش بهادران های سوار ۲ و ۳ تحت فرماندهی سروان ارفع‌السلطان و آتش تفنگ و مسلسل هنگ احمدی ، بفرماندهی یاور داور پناه ، قرار گرفته و بهمان سرعتی که پیدا شده بودند بعقب برگشته از صحنه نبرد ناپدید شدند . ضمناً آتشبار دشمن ( که از چند توپ کوهستانی تشکیل یافته و تیر اندازان آن گروهبانان ماهر ترك بودند ) در جلگه بین دو ارتفاع پشت تپه ای موضع گرفته مشغول تیراندازی بجناح راست ستون گارد شدند ، بطوریکه سرلشکر ارفع که در آن موقع فرماندهی بهادران ۳ هنگ لایموت را عهده دار بودند تعریف می نمایند هنگامیکه سرتیپ زاهدی روی ارتفاعی قرار گرفته و با دوربین قوی سه پایه دار شخصاً بجست وجوی آتشبار دشمن برآمده بود ناگهان یک گلوله گرناد دشمن در پنجاه قدمی منفجر و موجب تلفاتی میگردد ولی سرتیپ زاهدی حتی سر از دوربین برداشته و بنظارت میدان نبرد ادامه میدهد و این پیش آمد را میتوان بهترین نموداری از روحیه سرکردگان و افسران قوای آذربایجان بشمار آورد که خود را مصمم برای فتح و پیروزی نموده بودند . اگرچه آتشبار دشمن از نظر ستون گارد و ستون شمال غرب و ستون سوار پوشیده بود ولی از فراز قرارگاه فرماندهی کل که مانند آشیانه عقابی در ارتفاع زیادتری واقع شده بود بخوبی نمایان و بستون سوار امریه صادر میگردد که باتمام سرعت ممکنه پیشروی نموده آتشبار دشمن را تصرف نماید و بخوبی مشاهده شد باچه سرعتی افسر رابط پیام را بفرمانده ستون سوار رسانده و باچه آمادگی و حرارتی نفرات سوار بر اسب نشسته و مانند طوفانی بجلوراندند ولی آتشبار دشمن نصیب آن ستون نگردید زیرا با شتم جنگجوئی قوی که دشمن بدست آورده بود قبل از آنکه سواران نزدیک شوند آتشبار با احساس خطر بسرعت عجیبی توپها را بار قاطر نموده از نظر محو میگردد .







سرلشگر ارفع در کتاب خود موسوم به دوران پنج‌شاه (Under Five Shahs)

قسمتی از عملیات ستون سوار را در نبرد شکریازی بدین صورت شرح

میدهند :

در حدود ساعت ۱۲ بود که امری از طرف کلبعلیخان دریافت داشتم که بادو اسکادران بجلو حرکت کرده حفاظت جناح راست تیپ گارد و جناح چپ بریگاد تبریز را عهده دار و بین این دو قسمت ارتباط برقرار و خلائی که بین آنها بوجود آمده برطرف نمایم .

یکدسته آتشبار سوار صحرائی (دوتوپ شنیدر ۷۵ میلیمتری) نیز ضمیمه ستون اینجانب گردید تا اگر در حین عملیات احتیاج به پشتیبانی آتش توپخانه پیدا شد از آن استفاده شود ، من پیشروی قسمت را باستون مضاعف انجام میدادم - حرکت ما در دره مسطحی بود که عرض آن در حدود ۶ میل (تقریباً ۹ کیلومتر) تخمین زده می شد .

گردان فوج پهلوی که در ارتفاعات بزداغ شرقی موضع داشت با اگرادیکه در قسمت شمال غربی بزداغ بودند مشغول جنگ و صحنه نبرد بخوبی معلوم بود . صدای تیراندازی مسلسل و آتش تفنگ همواره در فضا طنین انداز ولی هنوز معلوم نبود کدام یک از طرفین خواهد توانست پیشروی را آغاز نماید .

دست راست من قریه مافی‌کندی بخوبی دیده میشد که از درختان انبوهی پوشیده شده و در اطراف و اکناف آن لکه های سیاه رنگ متحرکی مشاهده میگردید که سرعت حرکت آنها نشان میداد اگراد سوار بر اسب هستند - تپه مقابل قریه شکریازی ، که اطلاع داشتم بوسیله قسمتهای خودی اشغال شده ، در این موقع بنظر خالی میآمد احتمال دادم که نفرات در پست و بلندی یهای زمین بخوبی استتار کرده اند .

ساعت دو بعد از ظهر عده زیادی از سواران دشمن مشاهده شد که از پشت بزداغ غربی بتاخت در حرکت بودند و معلوم بود که برای احاطه جناح راست هنگ پهلوی پیشرفت مینمایند - لذا با اسکادران دوم امر دادم بطرف چپ نقل مکان دهد تا بتواند سواران حمله ور را تحت تاثیر آتش خود قرار دهد و بدینمنوال هنگامیکه سواران کرد بجناح هنگ پهلوی نزدیک شدند بدین دو آتش متقاطع یعنی

مسلسل های هنگ و آتش تفنگ اسکاادران دوم قرار گرفته و با دادن چندین نفر واسب تلفات که بر روی زمین باقیمانند حمله دوچار شکست گردید و سواران کرد با سرعتی که حمله را آغاز کرده بودند بعقب نشینی مبادرت نمودند .

در همان موقع مشاهده گردید که اکراد بتدریج در حفاظ درختان قریه تمرکز مییابند و چنین استنباط کردم که تجمع اکراد برای حمله متقابل به خط دفاعی ضعیف ما است تا پس از متلاشی کردن آن بمرکز موضع ستون سوار هجوم و به توپخانه آن دست یافته و در نتیجه شکافی بین دو تیپ بوجود آورند لذا امر دادم فرمانده دسته توپخانه آتش شدید خود را بر روی قریه مافی کندی باز کند: اولین گلوله از بالای سرما عبور کرد و از پشت سر آن گلوله های دیگری پس از دیگری با سرعت هوا را شکافته و ضربات نابود کننده خود را بر سر قریه مافی کندی وارد آوردند ناگهان اکراد مانند گنجشکهاییکه بر سر درختی جمع شده و سنگی بطرف آنان پرتاب کرده باشند از قریه بیرون ریخته و بطرف مغرب پراکنده شدند . ساعت چهار بعد از ظهر بمن امر شد که با عده خود آماده تعقیب دشمن باشم و بزودی کلبعلیخان با چها اسکاادران بما ملحق و تمام ستون سوار حرکت سریع خود را بطرف مغرب شروع نمود :

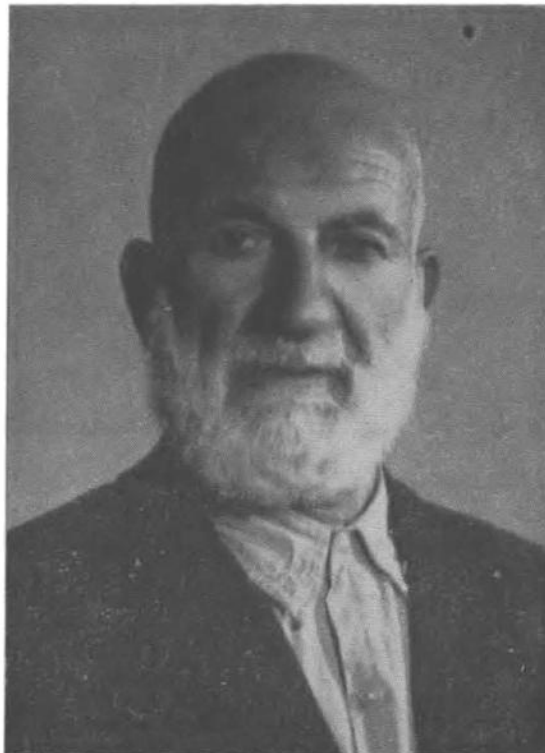
ما ناظر بودیم که چگونه آتشبار کوهستانی دشمن که در عقب تپه ای موضع داشت و به ستون گارد تیراندازی میکرد با سرعت عجیبی موفق به بالا کردن توپها و دور شدن گردیدند بطوریکه بعد مسافت رسیدن ما را بان غیر میسر مینمود .

بعداً اطلاع حاصل گردید که پس از یک روز تمام نبرد خونین تن به تن و فرو ریختن آتش شدید خمپاره و بمبهای دستی و چندین بار از دست دادن و مجدداً اشغال نمودن موضع قبلی و دادن ۸ نفر کشته و زخمی فوج پهلوی پیروز گشته اکراد را بعقب رانده و بزداغ غربی را اشغال نموده است - در این هنگام فوج پهلوی بحمله پرداخته و اکراد را که قصد اشغال موضع بر فراز آخرین ارتفاع بزداغ را داشتند بجلگه سلماس فرو ریخته و فراری داد ( در این جا قسمتی که از کتاب سرلشگر ارفع اقتباس شده باتمام می رسد )

در آن زمان زنجیر تیرانداز پیاده نظام بوسیله فرمان اداره و بجلو روانه میگردید ولی اکراد تاکتیک مخصوصی داشتند که بدین ترتیب انجام میگردید :



استواربرار فیروزی که در عملیات پیاده نبرد شکریازی  
رشادت فوق العاده نموده و باخذ مدال ذوالفقار  
مفتخر گردیده



استوار ایمانعلی فدائی که در عملیات توپخانه نبرد  
شکریازی ابراز رشادت نموده و اکنون در قید حیات میباشد

یکی دو نفر از صف خارج شده بسرعت بجلو دویده و چند بیرق در محل مورد نظر نصب میکردند و پشت سرگروه پیاده پیش روی و خود را به بیرق ها میرسানید و همین عمل را مجدداً تکرار مینمودند تا بالاخره بدشمن رسیده و احیاناً بجنگ دست بيقه منجر گردد یا دشمن پا بفرار گذارد ولی در مقابل ستون گارد وقتی اکراد با بیرق های خود نزدیک جبهه افواج پهلوی و احمدی شدند با حملات متقابل رو برو و بیرق های خود را شکسته و پاره دیدند. در این عمل یکی از نفرات هنگ پهلوی بنام برار فیروزی رشادت فوق العاده نموده با مشاهده پرچم های دشمن که در مقابل هنگ نصب شده بود همقطاران را تحریک و برای برچیدن بیرق پیش میدود و این حرکت باعث میگردد که کلیه هنگ پهلوی بحمله پرداخته و جنگ تصادمی صورت گیرد که نتیجه آن فتح و پیروزی هنگ نامبرده بوده است. برار فیروزی که هم اکنون بدرجه استواری مفتخر و درگارد شاهنشاهی خدمت میکند داستانرا بدین طریق شرح میدهد:

«هنگ پهلوی که اینجانب درگردان دوم آن خدمت میکردم در اواخر بهار ۱۳۰۱ مأمور شد به جنگ سمیتگو برود ، وقتی ماوارد شرفخانه شدیم گفتند فرمانده کل قوای آذربایجان منتظر هنگ شما است که جنگ را شروع کنند، ماصف آرائی کردیم و حضرت اجل سرتیپ امان الله میزا تشریف آوردند و هنگ را بازدید و از وضع هنگ و تجهیزات آن و افسران و نظامیان اظهار رضایت فرمودند ، دو روز بعد کلیه قشون برای جنگ حرکت کرد هنگ پهلوی جزء ستون گارد که فرماندهی آن با سرتیپ بصیر دیوان (سپهبد زاهدی مرحوم) بود بطرف ارتفاعات بزداغ حرکت کرد هنگ ماجلو و هنگ رضا پور از عقب میامد ، پس از چند ساعت راه پیمائی روی ارتفاعات بزداغ از دور دشمن پیدا شد - ما سنگر گرفتیم و منتظر شدیم که نزدیک شود تا آنها را به آتش مسلسل ببندیم آنها هم در مقابل ما سنگر گرفتند : گروهان ما بسرپرستی سروان ضیاءالدین خان عشقی پیش قراول بود من هم در خط اول بودم و سمت دشمن را نگاه میکردم در این ضمن دیدم سه نفر از صف دشمن جدا شده و با منتهای رشادت و سرعت دویست سیصد قدم بجلو دویده و سه بیرق ردیف بر روی زمین نصب کردند ما بطرف آنها تیر اندازی کردیم ولی آنها بسرعتی این کار را انجام دادند و قسمی مخفی شدند که دیگر ما آنها را ندیدیم .

من بهم قطاران گفتم برای چه این بیرق‌ها را زدند برویم و آنها را بکنیم، جوخه ما به دو حرکت و پشت سرما به امر فرمانده تمام گروهان پیشروی کرد ما بیرق‌ها را کندیم ولی در این موقع دیدیم دشمن حمله میکند جنگ دست بیکه در گرفت از پشت سر بما کمک رسید ما هورا کشیدیم بجلو رفتیم دیدیم دشمن عقب نشینی میکند، تلفات دو طرف سنگین بود ولی فتح نصیب هنگ ما شد بعداً برای این عمل هنگ ما بیرق ذوالفقار گرفت و من بگرفتن نشان ذوالفقار مفتخر شدم که همیشه بامن است این نشان بدست شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر به سینه من زده شد و تا عمر دارم بآن افتخار خواهم کرد» (۱)

در نبرد روز اول نایب اول غلامعلی بایندر افسر توپخانه کوهستانی با وجود داشتن سه زخم گلوله حاضر نشد میدان نبرد را ترك گوید و همچنان بتیر اندازی ادامه میداد تا اینکه بالاجبار برای معالجه به بیمارستان اعزام گردید و به پاداش رشادت و فداکاری خود مفتخر به اخذ نشان ذوالفقار گردید. نامبرده بعداً مفتخر بدرجه دریاداری گردید و در جنگ باقشون انگلیس شربت شهادت نوشید: در پیامی که اخیراً شاهنشاه آریامهر به نیروی دریائی (به مناسبت تحویل گرفتن چند کشتی جنگی) فرستادند شهادت و فداکاری دریادار بایندر راستوده و مقرر فرمودند که کشتی جنگی جدید نیروی دریائی بنام بایندر نامیده شود.

فرمانده یکی از آتشبارها سروان حسن معروف بقاطرچی که هنگام رهاشدن گلوله با اشاره دست جمله (برو دست علی بهمراحت) را بدرقه آن میکرد در همان روز در تیراندازی پی در پی بیداد میکرد تا بجائیکه مواخذه شد که چرا بدون هدف تیراندازی میکند؟ جواب داد حسب الامر سبیل دشمن را دود میدهم. نظیر همین سؤال و جواب در جبهه ایتالیا در آخرین جنگ جهانی که قشون امریکا و فرانسه همکاری میکردند پیش آمد کرد که داستان آن مختصراً از این قرار است:

در ۱۹۴۶ میلادی که اینجانب در رأس میسیون نظامی عازم فرانسه گردیدم، مدرسه پیاده نظام آوور (Auvour) را که در رأس آن ژنرال جنگ دیده‌ای بنام ژنرال کای (Kay) فرماندهی میکرد بازدید نمودیم ژنرال نامبرده که بسیار شیرین

۱ - توضیح آنکه نشان ذوالفقار بنابه پیشنهاد فرمانده کل قوای آذربایجان بوجود آمد و بموجب آئین نامه مربوط این نشان مهمترین نشان جنگی ایران اعلام شد اولین شخصی که بدر یافت ان مفتخر گردید برار فیروزی بوده است.

زبان بود تعریف میکرد هنگامی که قشون امریکا و فرانسه برای ادامه جنگ از افریقا به خاک ایتالیا پیاده شد من بالشکرم جزء یک کردارمه امریکائی منظور گردیدم ، یکی از روزها مراسله شدیدالحنی از طرف فرمانده کردارمه واصل کردید که لشکر ما را بعدم فعالیت تقصیر کار میدانست ، مخصوصاً تذکر داده شده بود که صدای توپخانه این لشکر ندرتاً شنیده میشود ، در جواب گفتم موقتی تیراندازی توپخانه میکنیم که هدفی از دشمن در مقابل داشته باشیم . جواب مورد پسند فرمانده سپاه واقع نشد و تذکر داد که مایل است اغلب صدای توپخانه را بشنود ، پس از استماع این داستان بیاد حسن خان معروف به قاطرچی افتادم و استنباط کردم که حق با او بود که بدون هدف میخواست بدین وسیله روحیه دشمن را تضعیف کند .

شب هنگام سرتیب بصیردیوان دو گروهان پیاده و بهادران سوار همدان را برای تصرف ناگهانی دیلمان بجلو فرستاد ، لیل ۱۸ اسد دشمن کلیه ارتفاعات قزل داغ را تخلیه و بارتفاعات مشرف بر قریه بر کیشلو عقب نشینی نمود . ستون گارد بتعقیب پرداخته و با آتش توپخانه مداوم سواران کرد را متفرق ساخت ، عده ای که شبانه برای اشغال دیلمقان فرستاده شده بود با دفاع سخت عمر آقا و هفتصد کرد رو برو شده و شب را در حومه شهر گذرانید ولی با رسیدن هنگ رضاپور بکمک موفق باشغال شهر گردیدند . تصرف دیلمقان که مرکز فرماندهی سمیتکو بشمار میرفت با اهمیت فراوان تلقی گردید و باعث شد که سواران دشمن همه جا فرار را بر قرار ترجیح دهند . یکی از اکراد تعریف میکرد در حین جنگ سمیتگو با بعضی از سرگردگان اکراد پشت تپه ای اجتماع و مشغول مشورت ضمناً برای صرف چائی سماور آتش کرده بودند تصادفاً یکی از گلوله های توپ بدین محل اصابت و دستگاه چائی سمیتگورا زیر و زبر مینماید سمیتگو با گفتن این جمله که :

(در مقابل ما قشون اجنبی مشغول جنگ است نه قشون ایران) باسرکردگان خود متواری میگردد .

### شرحی از نبرد شکر بازی بقلم سرهنگ رحیم آذر پی که جزو افسران هنگ گارد پهلوی پیاده در آن نبرد شرک داشته

در اوائل بهار سال ۱۳۰۱ هنگامیکه در میدان مشق باهنگ ۱ گارد پهلوی پیاده مشغول تعلیمات و مشقهای نظامی بودیم خبر دادند که حضرت اشرف سردار سپه وزیر جنگ برای سرکشی و بازدید به میدان مشق وارد شدند و طبق اصول نظامی ، فرمانده هنگ سرهنگ دوم حسن آقا آذربرزین (معروف

به باشی) مراسم احترامات را اجرا و بلافاصله حسب الامر شیپور احضار افسران نواخته شد و افسران هنگ بسرعت در اطراف وزیر جنگ مقتدر خود مجتمع گردیدند، پس از بازدید افسران فرمودند:

«نظر به اهمیت فوق‌العاده‌ای که مأموریت محوله باین هنگ دارا میباید لازم دانستم مستقیماً به فرد فرد افسران گوشزد نمایم که مأموریت جنگی محوله به شماها در حقیقت درهم شکستن اولین مانعی است که در مقابل ارتش نوین عرض اندام مینماید البته باید بدانید که خطه آذربایجان این قطعه مهم تاریخی کشور از سالیان پیش بواسطه تجاوزات و سرکشیهای دسته جات اشرار برهبری اسمعیل آقا سمیتگو مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قرار گرفته بطوریکه باطفال و مادران هم ترحم نشده و در مناطقی که استیلا یافته‌اند آخرین آثار آبادیها و شهرها را طعمه حریق قرار داده و اثری جز خاکستر باقی نگذاشته‌اند.

این هنگ رشید که امتحانات درخشانی در جنگها داده مأموریت دارد با عملیات شجاعانه خود به این اوضاع رقت بار خاتمه داده و بساط یاغیگری و خود سری این عناصر مغرب را برچیده و به افتخارات خود در ارتش اضافه نماید و ضمناً دستور مોકده داده شده ساعت به ساعت گزارش عملیات جنگی شماها و اردوی اعزامی را که بابهترین و وسایل ممکنه تجهیز شده‌اند مستقیماً بنظر من برسانند، امیدوارم این اوامر را عنداللزوم بافدای خون خود اجرا و با ابراز رشادت‌ها و جانبازی‌های بیش از پیش مرا امیدوار و مادر وطن را خورسند و شاد نمایند. احکام مربوطه پس از مراجعت از میدان مشق ابلاغ و از مفاد آنها آگاه خواهید شد.»

پس از این فرمایشات باتمام افسران خدا حافظی نمودند و آنها را مورد عنایت قرار داده و فرمودند «عزم را سخ و ثبات قدم و اراده آهنینی که در شماها سراغ دارم قطعاً نتیجه رشادهای شما و افراد هنگ باعث افتخار تاریخی ارتش خواهد گردید.» پس از خاتمه مشق، افسران از طرف فرمانده هنگ احضار و احکام حرکت از دو بطرف آذر بایجان (که ساعت چهار و نیم صبح فردا معین شده بود از طریق قزوین و همدان و کردستان) داده شد. پس از پنج هفته راه پیمانی به ساحل رودخانه‌های جفتو و تائو و میاندوآب وارد شده چند هفته در آنجا در زیر چادر منزل و مشغول تمرین مشق‌های نظامی شدیم. در موقع حرکت اردو مرحوم تیمسار سرلشگر اسمعیل آقا فضلی هم همراه ما بودند و در میاندوآب هنگ سنگین اسلحه سوار هم به هنگ گارد پهلوی ملحق و در همانجا متوقف گردید تا احکام عملیاتی از دوی اعزامی آذر بایجان تحت فرماندهی تیمسار امان‌الله میرزا جهانباتی (سپهبد فعلی) ابلاغ گردد. در میاندوآب اخبار موثق گوناگونی همه روزه بگوش میرسید که حکایت از سفاکی و بیرحمی دشمن و خرابکاریها و قتل و غارت‌های گذشته و زمان حال بود، خوشبختانه روحیه افسران و افراد اردوی اعزامی بقدری قوی و محکم بود که بهیچ وجه ایجاد ترس و هراسی در آنها نمینمود بلکه افسران و افراد بیشتر تشجیع و تحریک میشدند که هرچه زودتر و در مصاف و جنگ برسد و انتقام این همه وحشیگری را از دشمن خونخوار بگیرند، پس از چند هفته اقامت حکم محرمانه رسید و شبانه از بندر (دانالو) از راه دریاچه رضائی به استفاده از قایق‌های بزرگ و کشتی‌های آن به بندر شرفخانه و طسوج رهسپار و پس از ورود بانجا احکام عملیاتی بانقشه‌های منطقه جنگک ابلاغ شد و گروهان اول هنگ گارد پهلوی که اینجانب فرماندهی آن را عهده دار بودم در آرایش جنگی رده اول در ابتدای مناطق قزل داغ و بزداغ شرکت داشت (شمال دریاچه رضائی) در ساعت ۱۴ همان روز تماس با طلیمه‌های دشمن و گسترش کامل انجام و چون موقعیت جغرافیائی تپه‌ها و کوه‌ها ابهام آمیز و برای تازه واردین غیر مانوس بود در لحظات اولیه گاهی در اثر درگیری، قسمت‌های کوچک ارتباط خود را از دست میدادند و غفلتاً دیده میشد که در پاره‌ای از مواقع کردها که باوضع زمین اشنائی کامل داشتند در پشت سرما در ارتفاعات موضع گرفته و مشغول تیراندازی هستند ولی خوشبختانه در اثر روحیه عالی افراد ارتش و تعلیمات نظامی عمیق آنان بزودی در ظرف چند ساعت بر او ضاع منطقه مسلط شده و افراد با حفظ ارتباط کامل تا فرا رسیدن غروب در مواضع مربوطه مستقر و آرایش جنگی خود را تکمیل نمودند شبانه گاه گاهی تنگ تیرهایی رد و بدل میشد ولی در ساعت ۴ صبح در تمام طول جبهه از طرفین تیراندازی و حملات متقابل شروع شد در این موقع کردها برای اغفال مابه اجرای تاکتیک مخصوصی مبادرت کردند: بدین ترتیب که چابک سواران خود را بابیرق‌هایی که در دست داشتند به زوایای بی روح تپه‌ها تا خط الراس هانر ستاده و بانصب این بیرق‌ها



افسران هنگ پهلوی در لباس سلام : سرهنگ حسن آقا باشی در وسط  
 و پشت سر ایشان سرگرد آذربی (سرهنگ کنونی) فرمانده گروهان ۱  
 که در آغاز جنگ شکاریازی در رده اول شرکت داشتند  
 یادداشتهای ایشان و استوار فیروزی که در همین قسمت انجام وظیفه  
 می نموده در این کتاب درج شده



چنین وانمود میکردند که این نقاط محل اتکاء و تمرکز قوای کردها برای حمله آنها است ولی در اثر رشادتها و بی اعتنائی افراد نظامی این تظاهرات بی اثر و خنثی شده و افراد نظامی بیش از پیش تشجیع به پیشروی شدند. مقارن ظهر بوسط جبهه، که گردان دوم هنگ پهلوی در خط مقدم آن آرایش گرفته بود، حمله شدیدی از طرف کردها به عمل آمد این حمله بسیار خطرناک بود بطوریکه فرمانده گروهان پنجم (گروهان وسطی) سروان احمد همایون و چند افسر رشید دیگر دفعتاً مورد اصابت گلوله واقع و زخمی شدند و عده زیادی از افراد هم زخمی و کشته گردیدند بطوریکه وضع قسمتی از جبهه مختل و در حدود ششصد متر از وسط جبهه خالی ماند ولی این خلاء خوشبختانه در اثر آتش های متقاطع قسمت های جناحین حفظ شده و با دایر بودن ارتباط و مواصلات عمقی فوراً مراتب به پست فرماندهی هنگ گزارش و فرمانده هنگ با گروهان تازه نفس به منطقه مزبور وارد و با فریاد یاعلی یا حضرت عباس خط جبهه را تکمیل و تقویت نمودند و بطور متوالی سرهنگ آذر برزین فریاد میزد همقطاران دشمن مرعوب شده به جای هورا با فریاد یاعلی حمله کنید، خوشبختانه برق آساحمله شروع شد و نتیجه مطلوب حاصل و جبهه در نهایت استحکام مستقر و پا برجا گردید، جنگ تا شب ادامه داشت فردای آن روز در سپیده دم (ساعت ۴ صبح) مجدداً تیراندازی و حملات متقابل طرفین شروع شد.

امروز که روز سوم جنگ است وضع جبهه و آرایش های جنگی و تظاهرات دشمن عوض شده به قسمیکه پس از چند ساعت تیراندازی و حملات موضعی اکراد تدریجاً از وحدت عمل خود کاسته و بطوریکه پاره ای از افسران از سنگرها بادوربین و دیده بانان مشاهده میکردند نزدیک ظهر در امتداد خط الراس کوه های بزداغ و مناظر مقابل و اطراف جبهه دستجات بزرگ اکراد مانند امواج دریا در تلاطم و حرکت و دائماً در حال تغییر مکان در ارتفاعات بودند و از طرف دیگر سوار نظام ما با بیرق های رنگارنگ و باتاکتیک مخصوص در تعقیب و بستن راه های گردنه ها و معابر فرار اکراد بودند، در این اثنا ستوان یکم حسن خان رئیس توپخانه ستون گارد بفرک تعیین موضع توپخانه برآمد، در این موقع دسته از سوار نظام عقب جبهه با بیرق سبز رنگ نمودار و پنهان از نظر دشمن متوقف شده و مشغول صدور دستوراتی به رئیس توپخانه گردیده و فرمانده هنگ پهلوی که حضور داشت نیز با عجله به رئیس توپخانه هدفهای متعددی را از سواران دسته جمعی اشرار نشان داده و اصرار میکرد فوراً نشانه گیری و تیراندازی شود ولی رئیس توپخانه که در جستجوی هدف های مهمتری بود دستورات فوق را با شوخی برگزار مینمود. در همین لحظه دیده بانهای توپخانه دوربین بست دویده و گزارش دادند که گروه هائی از دشمن بصورت دسته جمعی مدتی است که در شکاف و سینه تپه مقابل ایستاده و حتی از اسب های پیاده شده اند، لذا چون هدف ممتازی بنظر آمد بلا فاصله شلیک پیاپی توپخانه شروع شد: در تیرهای اول اجتماع آن توده ها و دسته جات پیاده دشمن متلاشی و درهم ریخته شد و بعد از خاتمه عملیات و وصول گزارش معلوم گردید خود اسمعیل آقا و عمر آقا و سایر رؤسای طرایف اشرار برای مشاوره و اتخاذ تاکتیک جدید جنگی جمع شده اند و در چنین موقعی بوده است که یکی از تیرهای توپخانه قاطر آبداری و سمار و اساس زندگی صحرائی آنها را منهدم و نا بود مینماید و پس از این تصادف دیگر مجال مقاومت برای اشرار باقی نمانده و به عوض عقب نشینی منظم از مقابل سربازان شجاع، فرار را برقرار ترجیح میدهند. لذا برای عدم قطع تماس با دشمن بلافاصله احکام فرماندهی عالی موکداً و پیاپی ابلاغ میشد که به طرف کهنه شهر و سلماس حرکت نمائیم و پس از وصول به آن هدف ها باید اوش تپه لراشغال و بعداً قلعه چهریق (که مأمن و مکان اصلی اسمعیل آقا و خانواده او بود) هدف قرار داده شود. خوشبختانه بواسطه ضربه های سنگین و بسیار قوی و تلفات زیاد بقدری اشرار مرعوب شده و و روحیه خود را از دست داده بودند که در هیچ یک از این مناطق اثری از مقاومت ثانوی آنان مشاهده نگردید و پس از چند روز موقع و رود به قلعه چهریق بموجب امر فرماندهی کل قوای آذر بایجان بوسیله واحد های مهندسی قصر مجللی که از سنگهای شطرنجی سیاه و سفید با اسلوب عالی و مستحکم از غارت و چپاول مال و منال اهالی بیچاره نباشد بود با دینامیت منهدم و نابود گردید.

برای تعقیب دشمن فراری بموجب احکام عملیاتی تا ارتفاعات بسیار بلند کوه های ساری داش راه پیمائی و در شب ۱۷ مرداد ماه در یکی از قله کوه های نامبرده که منطقه عملیات پاسداری این گروهان

بود پس از اشغال و تهیه سنگر و جان پناه و گماردن کشیک چی دستور استراحت افراد در داخل سنگرها داده شد و خود نیز در سنگری در بالای کوه با پالتو ضخیم سربازی به خواب فرو رفتیم. سپیده که بیدار شدم هوا بشدت سرد و برف مفصلی باریده و تمام سطح کوهستان مانند عروس در پوشش سفیدی مستور گشته بود قسمی که سطح سنگرهای افراد نظامی هم از دیده گاهها نمایان نبود. صبح آنروز پس از وصول حکم (بوسلیه آئینه مخابراتی نظامی) افراد را جمع آوری و دستور راه پیمانی بطرف شمال و شمال غربی دره قطور و حوالی خوی داده شد.

حین ورود به شهر زیبای خوی مردم شهر استقبال شایانی از اردوی نظامی بعمل آوردند به حلی که مانند پدر و مادری که فرزندان شان از جنگ مراجعت میکنند از مایذیرائی نمودند. در این شهر بود که بموجب امر فرماندهی عالی اردو قسمتی از لاشه و استخوانهای جمع آوری شده از میدان جنگ سابق در منطقه شکریازی (قانی دره یعنی دره خونی که محل تلاقی و میدان جنگ واحدهای ژاندارمری در دو سال قبل با اشرا بود) با احتراماب نظامی بخوی حمل و مجلس عزاداری و تذکر تشکیل و با حضور افسران و افراد ستون گارد در مزار شهدای ژاندارم بخاک سپرده شدند و قاطبه اهالی شهر ماتم زده و در مجلس سوگواری شرکت نمودند.

پس از قلع و قمع اشرا و ایجاد امنیت حسب الامر فرماندهی کل مناطق پاك شده از وجود دشمن بواحدهای لشگر ۳ آذر بایجان تحویل و هر کدام از واحدهای ما از اقصر راه در شهر تبریز متمرکز گردیدند. ضمن چند روز اقامت در شهر تبریز همواره مورد عنایت و تشویق برادران شجاع آذر بایجانی خود قرار می گرفتیم، در این اثنا حکمی از فرماندهی هنگ با ینجانب ابلاغ شد که شما با گروهان خود مامور حفظ و اسکوررت پنجاه بار سکه نقره از بانک تبریز به قزوین هستید و در آنجا مامورین دیگری انرا از شما تحویل خواهند گرفت که به همدان ببرند، شاید برای تقدیر و تشویق چنین مأموریتی به افراد و افسران این گروهان واگذار شده بود: در این مأموریت هر فرد سرباز در روز یک تومان و فرمانده گروهان روزانه ده تومان فوق العاده دریافت میکرد و چنین وجهی در آن زمان چندین برابر حقوق محسوب میشد، بهر تقدیر خط سیر حاملین پولها از مجاور مناطق راه زنهای شاهسون بود ولی باتدابیریکه اعمال شد مأموریت محوله بخوبی انجام و وجوه محموله بنماینده بانک همدان تحویل گردید.

در قزوین چند روزی باستراحت و نظافت افراد برگزار شد. هنگ فاتح پهلوی از تبریز وارد قزوین و متفقاً به طرف تهران رهسپار شدیم، روز و رود به مهرآباد خبر رسید که تیمسار سرتیپ یزدان پناه (سپهبد یزدان پناه فعلی) فرماندهی تیپ مستقل کارد پیاده مرکز برای سرکشی و سان هنگ وارد شدند پس از صف آرائی و احترامات نظامی چون قسمتهاخته بودند جشن و سان ورژه اصلی و اعطای بیرق و نشان ذوالفقار را بافسران رشید و افراد به فردای آنروز در میدان مشق تهران (که بایستی از طرف وزیر جنگ اعطا گردد) محول نمودند. تفصیل آن همه قدر دانیها و اعطای بیرق و نشانهای ذالفقار و مقالات و نشریه های دیگر نظامی مندرج گردیده است.

### سرهنگ رحیم آذری

#### ع - عقب نشینی قوای دشمن بطرف کهنه شهر و اوج تپه لروچهریق

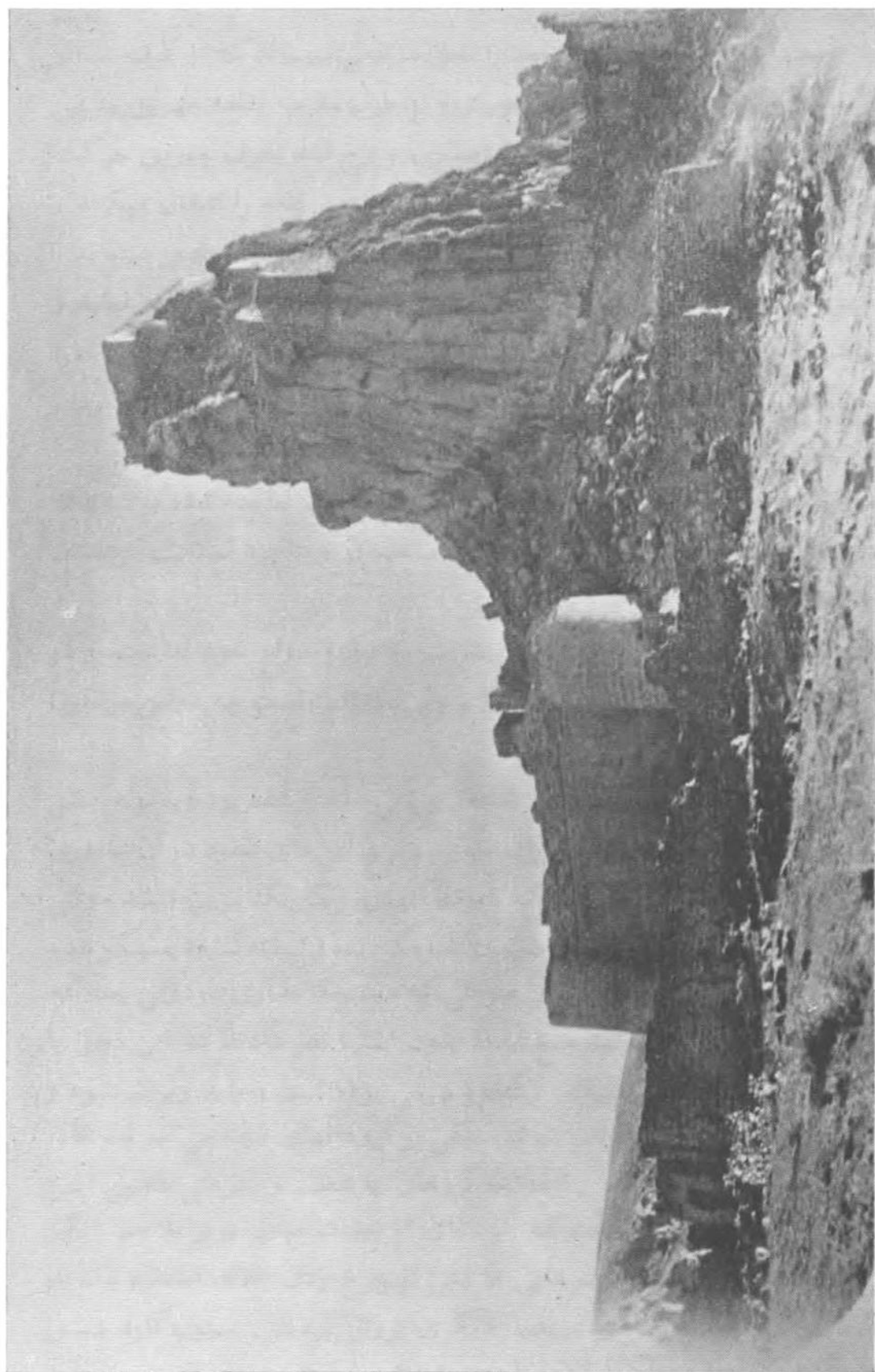
عصر ۱۸ برج اسد (مرداد) کلیه قوای دشمن بطرف کهنه شهر و اوج تپه لروچهریق عقب نشینی کرد. طبق اطلاعاتی که در آنموقع بدست آوردیم قوای دشمن از پیاده و سوار بیش از ده هزار نفر بوده است.

اردوی دولتی نیز با احتساب نیروی سرباز و چریک تقریباً در حدود ۸ هزار نفر بوده است.



قسمتی از ستاد فرماندهی کل قوای آذربایجان هنگام عملیات جنگی - از راست : نگارنده - افسریکه نمی  
از صورتش پیدا است مرحوم سرهنگ سیف‌الله خان شهاب (افغان سابق) - از چپ : سرهنگ مرحوم  
پولادین - سرهنگ روح‌الله جهانبانی (بعداً سرلشکر کیکاوسی - مرحوم)

قلعه چهریق



بیستم برج اسد ستون گارد خود را بقلل مرتفعی میرساند که از طرف شمال بجلگه سلماس و از طرف جنوب بمحال سومای و از طرف مغرب بقلعه چهریق منتهی میگرددیده، شب را در یونجالیق بسر برده و صبح ۲۱ برج اسد بطرف چهریق حرکت مینماید و چون چهریق تخلیه شده بود بدون هیچ تصادمی قلعه را اشغال میکنند. چهریق در دامنه کوهی واقع است که از پایه آن رود خانه زلاچای عبور مینماید، قلعه چهریق نیز در کرانه رودخانه بر روی سنگ های خارا عرض اندام مینماید و دست یافتن بقلعه فقط از راه های معینی میسر میباشد و از فراز این سنگ های خارا بوده است که سمیتگو دشمنان خود من جمله جهانگیر میرزا را به ته دره پرتاب نموده. در ساختن محل سکونت خود سمیتگو سلیقه بسیار بخرج داده بود:

چندین بنای آجری برای ادارات و کارمندان مهم ساخته شده بود و یک عمارت مجلل از سنگ سیاه و سفید نیز در دست ساختمان و بنا بود استقلال کردستان از آنجا اعلام شود.

ضمناً سمیتگو ایمان زیادی به پیشرفت مقاصد و دوام خود نداشت و در یکجا گفته بود: من این عمارت را برپا میکنم ولی نمیدانم بدست چه دولتی سرنگون خواهد گردید.

در وسط محوطه قلعه چهریق استخر بزرگی ساخته شده بود و با لوله کشی از چشمه بزرگی آب بدانجا رسیده فوران میکرد و مرغ آبی های عنقود در آن شناوری و بالاخره باغی نیز ایجاد گردیده بود که با بوته گلهای رنگارنگ مزین میشد، وقتی اینجانب به چهریق رسیدم از زیبایی طبیعت خیره گردیده و شیفته سلیقه سمیتگو شدم و دستور دادم که کلیه این محل بهمین صورتی که هست نگاهداری شود ولی بعداً که رؤسای ستون ها و افسران ارشد جمع شدند بدون استثنا نظر دادند که این محل با تمام صفا و زیبایی که دارد آشیانه لاشخور شومی بوده است و باید ویران شود و چاره ای جز توافق نظر با آنان نداشتیم لذا یکی از گروهانهای مهندسی امر شد خانه و آشیانه سمیتگورا ویران کند. فرمانده گروهان با شعف و بسرعتی عجیبی این امر را اجرا کرد و ساعتی نگذشت که گوشه ای از بهشت مبدل بویرانه غم انگیز و حتی استخر آن تهی گردید و مرغابی ها پس از چرخ زدن بالای استخر و یک بار فرود آمدن و اوج گرفتن با ناامیدی بدیارد دیگری پرواز کردند. بستون گارد دستور داد هشد که بکهنه شهر و دیلمقان مراجعت نماید.

## ه - مأموریت ستون شمال غرب برای اشغال ارتفاعات اپی داغ و ارتفاع ۹۱۰۷ فیت الی راه خاندان بچوپانلو

ستون شمال غرب در تاریخ ۱۲ برج اسد مامور گردید از طسوج بطرف جلو حرکت کرده شب را در چشمه کنان متوقف و روز بعد بگردنه خرسه برسد و ارتفاعات اپی داغ و ۹۱۰۷ فیت الی راه خاندان بچوپانلو را اشغال نماید.

برای رفع نواقص خود ستون مزبور در این جبهه تا ۱۵ برج اسد متوقف گردید و چون از نبودن آب در نزدیکی شکایت داشت لذا از طرف ارکان حرب کل قوا تعدادی قاطر در تبریز جمع آوری و برای رساندن آب به ستون شمال غرب اعزام شدند.

بهمین منوال روز دوم جنگ که فشنگ تفنگ ستون شمال غرب هم رو باتمام میرفت کیسه های فشنگ بر روی دوش رعایای دهات اطراف (که داوطلبانه حاضر شده بودند) بمیدان حمل گردید.

۱۶ برج اسد ستون شمال غرب تمام مناطقی را که طبق حکم ۲۵ دستور داده شده بود اشغال و تصرف کرده ، حتی وضع زمین ایجاب کرده بود که پیش قراولان ستون بقریه شکریازی و ارتفاعات مشرف بر آن نیز فرستاده شوند . حفظ ارتباط با ستون خوی که بطرف جنوب پیشروی میکرد بسیار مهم و کلید میدان نبرد در آنجا ارتفاع توپچی داغ بود که بوسیله قسمت هائی از ستون شمال غرب و ستون سوار اشغال گردیده بود . صبح ۱۷ برج اسد سواران دشمن از طرف ارتفاعات شمال غربی و مغرب مافی کندی حمله ور و برای اشغال توپچی داغی پیشروی سریع نمودند ، در مقابل حمله اشرار و سواران کرد مدافعین تاب مقاومت نیاورده فرار و ارتفاع توپچی داغی را تخلیه می نمایند . با از دست دادن ارتفاعات وضع ستون شمال غرب مشکل میگردد ، در همین موقع ستون خوی با ارتفاعات نزدیک شده مشغول زدو خورد میشود و اسکادران اول فوج سوار لایموت ، بفرماندهی سروان محمد خان رشید نظام ، با دادن تلفات سنگین که فرمانده بهادران نیز جزء آن بوده ابراز رشادت فوق العاده مینماید .

در این موقع آتش شدید چهار توپ کوهستانی روسی که از لحاظ مهمات کاملاً مستغنی بوده متوجه ارتفاع توپچی داغی میشود . گروهان اول فوج دوم

و گروهان چهارم فوج یکم از یک طرف و بهادران دوم و چهارم فوج سوار تبریز نیز از طرف دیگر مامور حمله متقابل و تصرف توپچی داغی میگردند. دشمن که زیر آتش شدید دوستون واقع و مورد حمله پیاده و سوار واقع میگردد بطرف ارتفاع اطراف مافی کندی عقب نشینی و با تجمع در حفاظ درختان قریه مافی کندی برای حمله جدیدی خود را آماده میسازد ولی با عملیات قسمت سوار تحت فرماندهی سلطان ارفع السلطان و دسته توپخانه صحرائی شنیدر مواجه میگردد که شرح آن داده شد. عملیات ستون سوار و آتش موثر دسته توپخانه صحرائی اکراد را از قریه مافی کندی متفرق و گردان اول هنگ پیاده آنجا را اشغال و پس از اشغال مافی کندی دسته توپخانه کوهستانی تغییر موضع بجلو داده قریه کانیان را تحت تاثیر آتش خود قرار میدهد ولی گرفتن قریه کانیان هنگام شب میسر نگردید تا اینکه سپیده دم حمله ادامه یافت و کانیان اشغال شد.

ساعت شش صبح ۱۸ برج اسد تمام ستون شمال غرب بانضمام ستون خوی بطرف کانیان و چیچک و مغان جیق آغاز پیشروی و دشمن را بطرف کوه سیلاب، تعقیب نموده، جنگ شدیدی در ارتفاعات چیچک جلوی مغان جیق در گرفت و گردان اول فوج یک پیاده لشکر شمال غرب، که همه جا با منتهای رشادت پیش قراولی میکرد، بحمله پرداخت و با اینکه دشمن در نگاهداری باغات چیچک تلاش بسیار مینماید لیکن آتش مسلسل سنگین فوج یک و آتش توپخانه و حملات رشیدانه پیاده مقاومت دشمن را درهم شکسته و بوسیله آتش توپخانه در تپه ماهورهای برکشود دشمن فراری تعقیب میگردد، لذا سواران دشمن بدون توجه به دیلمقان مستقیماً بطرف کهنه شهر و اوچ تپه لر سریعاً عقب نشینی می نمایند و در حدود سیصد نفر پیاده دشمن که نتوانسته بودند در فرار با سواران هم گامی کنند در ارتفاعات بالای قریه سیلاب و دزدان متواری میگردند. پس از اشغال مغان جیق گردان اول فوج یک و بهادران اردبیل بطرف دیلمقان پیشروی کرده و قسمت غربی آنرا تا قریه استفروان اشغال و با پیش قراولان ستون گارد توحید مساعی مینمایند. روز ۱۸ و لیلۀ ۱۹ برج اسد ستون شمال غرب در حوالی مغان جیق متوقف و ظهر ۱۹ اسد از مغان جیق حرکت و برای عصر قراء (علیا) و گلزان را در استقامت قارنی یاری و چهریق اشغال می کنند. صبح ۲۰ اسد از گلزان باستقامت

چهریق حرکت و مصمم بوده‌اند آخرین تلاش خود را برای پیروزی نهائی بنمایند ولی معلوم میشود دشمن قلعه چهریق را تخلیه نموده لذا تمام ستون شمال غرب ساعت ۹ و پانزده دقیقه وارد آنجا میگردد -

۶ - گزارش سرتیپ فضل‌الله زاهدی (بصیر دیوان) راجع بعملیات ستون

گارد ، فتح سلماس و چهریق و ورود بشهر ارومیه .

### تاریخچه عملیات جنگی ستون گارد

در تاریخ شانزدهم برج اسد موقعیکه قسمتهای ستون گارد در ارتفاعات طرف مشرق چوپانلو الی ساحل دریاچه پزیسیون (موضع) گرفته بودند حکم فوری رسید که باید قوا بطرف جلو حرکت نمایند . اینجانب بسواره نظام حکم نمودم که قبلاً برای اکتشاف کوه بزداغ حرکت نمایند و قسمتهای پیاده و توپخانه را از عقب بهمان طرف حرکت دادم .

ساعت دو بعد از ظهر یوم ۱۶ اسد با پیاده نظام و توپخانه کوه بزداغ و قزل داغ را اشغال نموده دو ورست ( واحد طول روسی در حدود ۱۴ / ۲ کیلو متر است ) بطرف شمال و همچنین دو ورست بطرف جنوب غربی بزداغ پسته‌های عمده گذاشتم که حکم جناحین را داشت . از ساعت چهار بعد از ظهر یوم ۱۶ اسد دستجات کثیری از سوار و پیاده دشمن دیده شد که از طرف جنوب پیش می‌ایند .

دشمن دسته بدسته خود را بمنتهی الیه غربی کوه قزل داغ رسانیده و از آنجا تدریجاً بطرف قسمت شرقی ارتفاعات مزبور که در دست قوای ما بود پیش می‌آمدند .

تقریباً در ساعت ۴ - ۵ بعد از ظهر ۱۶ اسد در اواسط رشته ارتفاعات مزبور با یگدیگر مواجه و تماس با دشمن حاصل گردید ، عده دشمن که آنوقت در مقابل پزیسیون مظاهر شد از ۶۰۰ الی ۷۰۰ نفر بود ولی چون دیدند که قسمت شرقی ارتفاعات مزبور در تصرف ماست با اشغال قسمت غربی همان ارتفاع اکتفا نموده در همانجا موقعیت گرفتند .

در ساعت ۶ - ۷ بعد از ظهر همان روز ( ۱۶ اسد ) مختصر تیراندازی بین ما و دشمن واقع شد . گروهان پارتیزان ساعت ۵ - ۷ وارد شد و آنها را بقریه یالقوز



آقاج فرستادم و محل دو عراده توپ ابو خف را در نزدیک تپه جنوب غربی بزداغ معین کردم.

وضعیت ما از حیث ارتباط و وسائل نقلیه کاملاً خوب نبود هنوز سیم عمده که میبایستی از ارکان حرب کل قوا باردوی ما کشیده شود کشیده نشده و با ستون راست هم ارتباط تلفونی نداشتیم. بتاريخ ۱۷ برج اسد از ساعت ۴ صبح جنگ شدید بین قوای ما و دشمن در اواسط رشته کوه قزل داغ شروع شد، حملات دشمن خیلی شدید بود معذالک روحیه قوای ما متزلزل نشده منتهای استقامت و رشادت را بخرج میدادند. از ساعت ۶ صبح بعد فشار دشمن خیلی شدید شد لذا یک گردان از فوج احمدی را نیز داخل در پزیسیون نمودم.

ساعت هشت صبح یوم مزبور دشمن مواضع ما را هدف آتش توپخانه خود قرار داده و با کمال مهارت تیراندازی میکردند ولی فقط گرناد استعمال مینمودند، چندین گلوله گرناد آنها مرتباً در جلوسنگرهای ما ترکید. پزیسیون توپخانه دشمن در استقامت جنوب غربی قزل داغ در یک محل مخفی بود، اینجانب امر دادم با آتشبار کوهستانی که داشتم نقاط احتمالی پزیسیون توپخانه دشمن را بمباران نمودند و بعد از مختصر فاصله، آتش توپخانه دشمن خاموش شد، ما نتوانستیم بفهمیم که خاموش شدن آتش توپخانه دشمن بواسطه خراب شدن یا بوسیله صدمه بنفرت توپخانه بوده است ولی بعد ها اینطور گفته شد که یک توپ دشمن را آتش توپخانه ما معیوب نموده است. جنگ تا قریب یک ساعت از ظهر گذشته با کمال شدت دوام داشت و فقط در ساعت مزبور بواسطه خستگی طرفین و شدت عطش که هر دو طرف را مستأصل نموده بود از حال شدت افتاد. در مدت جنگ ترتیب حمله دشمن این بود که یک نفر از آنها بیرق را بر داشته مسافتی میپیمود و در جلو بر زمین نصب مینمود، آنگاه در عقب او سوار و پیاده متراکماً هجوم آورده خود را بمحل بیرق ها میرساندند و بهمین طریق فاصله بفاصله قوای دشمن هجوم میآورد.

مخصوصاً یک دفعه دو بیرق در جلو اولین سنگر ما کوبیدند و در همان موقع چند نفر از افراد ما مجروح گردید، معذالک قسمتی از نظامیان ما با تفنگ و بمب حمله دشمن را دفع کرده و بسنگر آنها حمله متقابل نمود و بیرقهای آنان را گرفته و چندین نفر از دشمن را در همان مکان مقتول نمودند. در نتیجه حمله شدید و

آتش تند قوای ما تا یک ساعت بعد از ظهر چندین سنگر مهم دشمن را تصرف نمودند .  
 پزیسیون ما و پزیسیون دشمن هر دو از آب دور بود و بواسطه بی آبی سخت گذشت . بعد از  
 ظهر یوم ۱۷ اسد جنگ تخفیف یافت .

مطابق امر ۶ . ۶ حضرت فرمانده کل قوا که مقرر فرموده بودند ستون سوار  
 نیز تحت اختیار این جانب باشد و از آن در میادین جنگ استفاده کنم موقتاً نزد  
 آنها رفته و ستون سوار را با دو عراده توپ صحرائی بجلو برده در نزدیکی مافی کندی  
 و کانیان پزیسیون گرفته قریه مافی کندی و تپه های فوق قریه مزبور را هدف قرار  
 داده عده از دشمن را که در آن حدود با ستون لشگر شمال غرب جنگ نموده و بعد  
 بمافی کندی آمده بودند با تیر اندازی توپ از قریه مزبور خارج و بسر هنگ کلبعلی  
 خان امر دادم یک بهادران برای تصرف تپه های مشرف بر مافی کندی حمله کند  
 و تپه مزبور را پس از اشغال بتسمت ستون لشگر شمال غرب تحویل نماید .

این دستور بموقع اجرا گذارده شد و اینجانب به پزیسیون خود مراجعت  
 نمودم .

در ساعت ۸ بعد از ظهر یوم ۱۷ اسد یک گروهان از قسمت همدان حسب الامر  
 حضرت فرمانده کل قواء بنزد اینجانب آمدند و اینجانب حسب الامر صادره گروهان  
 مزبور را بایک گروهان از فوج احمدی و بهادران قسمت همدان مامور نمودم که  
 شبانه بشهر دیلمقان حمله کنند و ضمناً ببهادران همدان دستور دادم ده نفر سوار  
 در قریه حبشی بگذارند که مابین عمده قوا و قسمت مامور تصرف دیلمقان رابطه  
 باشند .

در لیل ۱۸ اسد دشمن کلیه ارتفاع قزل داغ را تخلیه و بارتفاعات مشرف  
 بر قریه بر کیشلو عقب نشینی نموده بود . صبح یوم ۱۸ اسد اینجانب با فوج پهلوی  
 و یک گردان از فوج احمدی در تعاقب دشمن بطرف جلو (باستقامت مغرب) حرکت  
 کرده دشمن را که در ارتفاعات مشرف بر قریه بر کیشلو تجمع نموده بود با آتش  
 توپخانه متفرق و متواری نمودیم .

از طرف دیگر قسمت مامور تصرف دیلمقان نتوانسته بودند شبانه خود را  
 بشهر برسانند :

ورود آنها بنزدیکی شهر مصادف شده بود باطلوع صبح یوم ۱۸ اسد ولی از حسن اتفاق در بوستانهای اطراف شهر بایک عده از اکراد مصادف و پس از مختصر زدو خوردی اکراد فرار کرده و عده مابتعاقب آنها توأمآ وارد شهر میگرددند. در شهر عمرآقا و قریب هشتصد نفر پیاده و سوار او با مسلسل در حدود دو ساعت در مقابل قوای ما مقاومت مینمایند.

در ساعت ۸ صبح یوم ۱۸ اسد قبل از اینکه راپرت تصرف دیلمقان برسد این جانب در ارتفاعات منتهی الیه غربی قزل داغ بودم که صدای شلیک متجاسرین در اطراف دیلمقان شنیده شد، لذا فوراً یک گروهان از قسمت عراق برای تقویت عده مامور دیلمقان فرستادم و بفاصله دو ساعت راپرت رسید که قوای ما در ساعت ۹ صبح شهر دیلمقان را تصرف و دشمن را متواری نموده اند. تصرف دیلمقان همانطور که اینجانب انتظار داشتم و در طی راپرتهای خود بمقام محترم فرماندهی کل قوا پیش بینی کرده بودم در روحیه دشمن اثرات فوری نمود: اکراد وقتیکه شنیدند دیلمقان بتصرف قوای ما درآمده و عمرآقا با عده خود فرار کرده است فوراً از هر طرف عقب نشینی نمودند، فرار آنها چنان از روی مرعوبیت و بی نظمی صورت گرفت که حاج علی خان یاور فرمانده بهادران قسمت همدان باده نفر سوار و یک دستگاه پنجاه تیر تپه های خاکی واقعه در سه چهار ورسی شمال غربی دیلمقان را سنگر کرده و فراریان را هدف شلیک پنجاه تیر قرار داده بود. از شلیک مزبور اگر تلفات عمده بر دشمن وارد نیامده باشد لااقل بحالت مرعوبیت واضطراب آنها خیلی افزوده است. بالاخره نمایش قوای ما و جلوه حملات قسمتها بطوری بود که دشمن مسلماً در موقع فرار خود تصور کرده است یک قشون صد هزار نفری از شمال و شمال شرقی جلگه سلماس سرازیر شده و مشغول پیشرفت میباشد.

عصر یوم ۱۸ اسد کلیه قوای دشمن در استقامت کهنه شهر - اوچ تپه لر چهریق فرار مینمودند. اینجانب نیز سه ساعت بعد از ظهر یوم ۱۸ اسد با فوج پهلوی به دیلمقان حرکت کرده و فقط یک گردان از فوج احمدی را در ارتفاعات بزاغ و قزل داغ پست گذاشتم که تا رسیدن عده رزرو ارتفاعات مزبور را نگاهداری نمایند. تلفات دشمن در جنگ ۱۷ - ۱۸ اسد را از پانصد الی ششصد نفر ذکر میکنند و مطابق اخبار واصله و اطلاعات متفرقه میتوان باور نمود که تلفات آنها بهمین میزانها بوده است. و اما تلفات ما از قرار ذیل است:

## (۱) - نظامیان مقتول :

نظامی هاشم ابراهیم از گروهان سوم فوج پهلوی  
 نظامی امیر قلی محمد از گروهان چهارم فوج پهلوی  
 نظامی نوروز محمد

نظامی صمد خلیل از گروهان ششم فوج پهلوی

نظامی عباس نصرالله از گروهان هفتم » »

نظامی عبدالله خداقلی بمب انداز

نظامی رجبعلی رمضان بمب انداز

نظامی علی پاشا رمضان از بهادران قسمت همدان

## (۲) - نظامیان مفقود :

سرجوقه سلمان صادق از گروهان سوم فوج پهلوی

نظامی زین العابدین عبدالرزاق از گروهان دوم فوج پهلوی

## (۳) - صاحبمنصبان مجروح :

سلطان احمدخان همایون فرمانده گروهان پنجم فوج پهلوی (دو زخم خورده)

نایب دویم غلامعلی خان بایندر صاحبمنصب دسته آتش بار (سه زخم خورده)

نایب سوم محمد حسن میرزا کاوسی صاحبمنصب جزء گروهان ششم فوج پهلوی

(یک زخم خورده)

## (۴) - نظامیان مجروح :

نظامی حسین رضا از گروهان دوم فوج پهلوی

وکیل باشی ولی قلی ولی خان از گروهان سوم فوج پهلوی

سرجوقه محمد آقای علیخان

نظامی میرزا محمد حسن

نظامی سید محمود سید باقر

نظامی میرزا حسین

نظامی حیدر حبیب

نظامی نورالله حاجب گروهان چهارم فوج پهلوی

نظامی علی اکبر حبیب الله

سرجوقه محمد حسن نوروز

سرجوقه میرزا حسین حاجی از گروهان ششم فوج پهلوی  
 نظامی میرزا اسمعیل رستم از گروهان ششم فوج پهلوی  
 نظامی عبدالله امداد از گروهان پنجم فوج پهلوی  
 نظامی مراد نصرالله از گروهان پنجم » »  
 نظامی خدا رحیم معصومعلی از گروهان بمب انداز  
 نظامی علیخان محمدولی از گروهان بمب انداز  
 نظامی رمضان چراغ علی از گروهان بمب انداز  
 سرجوقه نوروز محمد از گروهان چهارم  
 نظامی علیشاه عبدالحسین از گروهان اول فوج احمدی  
 وکیل راست یدالله محمد ولی از بهادران قسمت همدان

دوسه نفر مجروحین مزبور گویا در مریضخانه یا قبل از رسیدن بمریضخانه  
 وفات نموده اند. تلفات دواب دویاسه اسب بوده که در موقع حمله به دیلمقان کشته  
 شده است بشرح ذیل:

از بهادران قسمت همدان	}	یک رأس اسب متعلق بنایب اول صادق خان
		یک رأس متعلق بوکیل باشی احمدخان
		یک رأس متعلق بسرجوقه محمد علی خداقلی

چهار رأس اسب نیز موقع حمله به دیلمقان مجروح شده است بشرح زیر:

یک رأس اسب متعلق بمعین نایب حسن آقا  
 یک رأس اسب متعلق بنظامی محمد تقی محمد قاسم  
 یک رأس اسب متعلق بنظامی شهدی حسنعلی  
 یک رأس اسب متعلق بنظامی کریم عبدالرحیم

صورت مصرف فشنگ در جنگ ۱۷ - ۱۸ اسد بقرار ذیل بوده است:

فشنگ انگلیسی	۱۰۲۸۵۰	تیر
فشنگ روسی	۶۲۰۰	تیر
فشنگ کارابین	۲۰۰	تیر
بمب	۶۰	تیر
گلوله توپ	۲۰۹	تیر

در تمام مدت جنگ کلیه حضرات صاحبمنصبان و نفرات هریک در حدود خود وظیفه مقرر را بعمل آورده و بهیچ وجه در انجام خدمات کوتاهی نکرده اند و بدین ملاحظه خدمات همگی قابل تمجید است ولی چند نفر از صاحبمنصبان مفصلة الاسامی فوق العاده زحمت کشیده و لیاقت خود را مشهود داشته اند:

- ۱ - نایب سرهنگ حسن آقا فرمانده فوج پهلوی
- ۲ - یاور حاج علی خان فرمانده بهادران قسمت همدان
- ۳ - سلطان قاسم خان کفیل گردان اول فوج پهلوی
- ۴ - نایب دوم غلامحسین خان ترکمنی فرمانده گروهان جاسوسی قسمت همدان
- ۵ - نایب دوم ساعد السلطان آجودان شخص اینجانب که سابقاً نیز در جنگهای خوی و در اردوی میاندوآب مراتب لیاقت و فداکاری مشارالیه فوق العاده مورد توجه واقع شده و مدتها میباید که نایب دوم است.

لیله ۱۹ برج اسد را قسمتهای ستون گارد باستانی یک قسمت از فوج احمدی که در قزل داغ و بزداغ مانده بود در شهر دیلمقان استراحت نموده و ساعت پنج بعد از ظهر یوم نوزدهم حسب الامر بطرف محوطه سرنا و کلاشان حرکت نمودیم. لیله ۲۰ برج اسد در کلاشان توقف نموده و ساعت پنج صبح قبلاً بهادران قسمت همدان را برای اکتشاف فرستاده و در تعقیب آنها قوای پیاده و توپخانه را باستقامت قتل مرتفعه که از طرف شمال بجلگه سلماس و از طرف جنوب بمحال سومای و از طرف مغرب بچهریق مسلط میباید حرکت دادم.

سواره نظام ما ساعت ده صبح یوم ۲ اسد و پیاده نظام در ساعت ۱۲ ظهر همان روز قله یونجالیق را بدون تصادف با دشمن اشغال نمودند ولی صعود بقله مزبور بسیار صعب بوده و اغلب نفرات و دواب را فوق العاده خسته و ناتوان نمود.

در قله یونجالیق آب یافت نمیشد و میبایست از دامنه کوه آب تهیه شود. از قله کوه یونجالیق برای اکتشاف دهات سومای سوارانی فرستادم - معلوم شد تمام دهات را تخلیه کرده و رفته اند - فقط یک پیرزن در بستک آباد مانده و نیز سه نفر سوار کرد برای جمع کردن اموال متروکه و شاید برای کسب اطلاعات به اسکندیان آمده بودند بمجرد ورود سوارهای ما فرار کرده و ضمناً ستون سوار که از طرف چپ مظاهر شد آنها را تعاقب و یک نفرشان را با اسب و تفنگ دستگیر کرد.

صبح یوم ۲۱ برج اسد حسب الحکم حضرت فرمانده کل قوا از یونجالیق بچهریق حرکت کرده ساعت نه صبح وارد چهریق شدیم .

در چهریق قسمتهای ما عمارات و ابنیه اسمعیل آقارا با دینامیت منهدم نموده و لیلہ ۲۲ برج اسد در آنجا توقف نمودند، صبح یوم ۲۲ برج اسد حسب الامر حضرت فرمانده کل قوا قسمتها را از چهریق بکهنه شهر و دیلمقان امر ب حرکت دادم ولی در بین راه کهنه شهر بدیلمقان حکمی از طرف حضرت فرمانده کل قوا رسیده مشعر براینکه: طبق اطلاعات واصله اسمعیل آقا بحدود کوه ساری داش و قراء دلازی و کلارش متواری شده است و بستون مادر دستور داده شده بود که بچهریق عودت و در تعاقب و محاصره دشمن کمک نمائیم. لذا به پیاده نظام و توپخانه در کهنه شهر راحت باش داده و فرمانده بهادران همدان حکم کردم بچهریق مراجعت و از آنجا شبانه (لیلہ ۲۳ برج اسد) برای اکتشافات بطرف ساری داش حرکت نماید .

لیلہ ۲۳ برج اسد با پیاده نظام و توپخانه در کهنه شهر توقف نموده و صبح یوم ۲۳ اسد با قسمتهای مزبور مجدداً بچهریق حرکت کردم . یوم ۲۳ و لیلہ ۲۴ برج اسد قوای مادر چهریق اقامت داشتند .

بتاریخ لیلہ ۲۴ اسد حاج علی خان یاور از اکتشافات مراجعت نموده راپرت داد که در حدود ساری داش - دلازی و کلارش اثری از دشمن دیده نمیشود .

صبح یوم بیست و چهارم برج اسد در ساعت هفت تمام قسمتهای ستون گارد را حسب الامر حضرت فرمانده کل قواء به دیلمقان حرکت دادم .

از دیلمقان نامه به رؤسا و ریش سفیدان کرسنی ساکنین نواحی غربی مغانجیق و سیلاب نوشته و آنها را دعوت نمودم اسلحه خود را تسلیم نموده برای اطاعت او امر دولت حاضر شوند .

نامه مزبور را بتوسط سید حسن سلماسی نزد آنها فرستادم . لیلہ ۲۵ برج اسد قسمتها در دیلمقان توقف کرده و یوم ۲۵ اسد ساعت یازده صبح از راه مغانجیق بطرف سیلاب حرکت نمودم . لیلہ ۲۶ برج اسد قوای مادر اطراف سیلاب اقامت نمودند . در قریه سیلاب آب یافت نمیشود و از قرار معلوم اراضی آنجا بوسیله نهری که بفاصله دوسه ورست ( واحد طول روسی که معادل ۱۰۶۷ متر است ) دور از آبادی عبور مینماید مشروب میگردد . یوم ۲۶ برج اسد ساعت هفت صبح قوا را بطرف قریه راویان که بمسافت چهار ورست در شمال غربی سیلاب واقع است حرکت دادم

و در آنجا سید میر حسین فوق‌الذکر بما ملحق شده اطلاع داد که کرسی ها دعوت دولت را بتسلیم قبول نکرده و بطرف خاک عثمانی کوچ میکنند.

دهاتی که بعد از مغانجیق در عرض راه و در مین و یسار خط سیر قوای ما واقع اند ( از قبیل ریکاباد - سترمریک - وردان - شوریک - سیلاب - اوربان ) همه خالی از سکنه و محصول آنها درو کرده و نکرده بر زمین مانده بود . ساعت نه صبح یوم ۲۶ برج اسد از اوربان برای تعاقب فراریان کرسی حرکت کردم . خط سیر ما کوره راهی بود که تقریباً پنج ورست بطرف غربی امتداد یافته و از آنجا تقریباً شش ورست در امتداد دره قراقایه چای از مشرق بمغرب امتداد مییابد .

در حدود کوه قراقایه عده ای دشمن دیده شد که در قلع خیالی مرتفع سنگر نموده خط عقب نشینی زن و بچه و احشام خود را حفظ میکردند .

ساعت ۱۲ ظهر یوم ۲۶ اسد تیراندازی شروع شد . اشرار نظر باینکه نوامیس آنها در خطر اسارت بود مقاومت خیلی سخت نموده و فقط آتش توپخانه ما و حملات فوج احمدی ( که مأمور تصرف سنگرهای آنان نموده بودم ) آنها را مجبور نمود که قلع مرتفعه را یکی بعد از دیگری رها کرده تدریجاً بارتفاعات طرف مغرب عقب نشینی نمایند .

راه هائیکه قوای ما تا وصول بنزدیکی قراقایه پیموده بودند بقدری سخت بود که در آنروز تعاقب دشمن بیش از سه چهار ورست از طرف غربی قراقایه ممکن نشد . لذا لیلۀ ۲۷ برج اسد قوای ما در کوه ها بسر بردند .

دو نفر از مقتولین دشمن در سنگرها مانده بود علاوه بر اینکه عده از آنها را با خود حمل کرده بودند . لیلۀ ۲۷ برج اسد ساعت سه بعد از نصف شب بتعاقب دشمن که بامال وحشم از طرف دره راویان باستقامت گردنه کشکول و سرحد عثمانی فرار مینمود حرکت کردیم .

بهادران همدان از طرف شمال دره مزبور و فوج پهلوی از داخل دره راویان و فوج احمدی از ارتفاعات طرف جنوب دره بطرف مغرب مشغول پیشروی گردیدند . تقریباً در ساعت ده صبح یوم ۲۷ برج اسد سوارهای همدان از جناح راست خط عقب نشینی دشمن را تهدید نموده و فوج پهلوی بخط زنجیر بدشمن حمله ور گردید .



جنگ تقریباً تا دو ساعت بعد از ظهر دوام داشت ولی در ساعت مزبور معلوم گردید که پیش قراولان ما از سرحد تجاوز نموده تا نزدیکی هیرات و لازی رفته اند، لهذا فوراً حکم دادم که قواء معجلاً با غنائم و اسرائی که تا آن ساعت بدست آورده اند بازگشت نمایند.

قوای ما در مصادمات ۲۶ - ۲۷ اسد تلفاتی ندادند.

تلفات دشمن در روز ۲۷ برج اسد خیلی سنگین بوده ولی چون تعاقب دشمن کاملاً (بواسطه دخول در سرحد عثمانی) ممکن نشد تعداد صحیح تلفات دشمن غیر معلوم است. ضایعات قوای ما در مصادمات ۲۶ - ۲۷ اسد بقرار ذیل است:

یک قبضه تفنگ ده تیر انگلیسی بواسطه اصابت تیر بخزانۀ آن از حیز انتفاع افتاده است

فشنک انگلیسی ۹۲۹۷ تیر

فشنک روسی ۱۴۲۲۴ تیر

فشنک آریساک ۲۱۲۵ تیر

گلوله توپ ۱۲ تیر

در نتیجه مصادمات ۲۶ - ۲۷ اسد قریب ۲۵۰۰ رأس گاو و گوسفند و بز و گاو میش و الاغ از مال اشراریکه فعلاً جلای وطن نموده و بخاک عثمانی پناهنده شده اند اغتنام نمودیم.

بعلاوه محمد قسیم افندی و محمد صادق و محمد پارسا که از علمای کرسی آن ناحیه میباشند با قریب یکصد و پنجاه نفر مرد و زن و بچه اسیر گردیدند.

محمد قسیم افندی را با احترام پذیرائی و بعد مرخص نمودم تا از اتباع و مریدهای خود هر کس را بتواند اطمینان داده و بخاک ایران معاودت دهد. سایرین را هم از قرار هر نفری پنج قران انعام داده مرخص نمودم. فقط محمد صادق و محمد پارسا را موقتاً با خود بخوی آوردم که عجالتاً وثیقه عملیات محمد قسیم افندی باشند.

لیله ۲۸ برج اسد قوای ما در گردنۀ کشکول توقف نموده و صبح یوم ۲۸ بطرف یزدگان حرکت کردند.

عملیات جنگی این ستون بهمین جا خاتمه پذیرفت.

در طی عملیات جنگی ۱۷ - ۱۸ - ۲۹ - ۲۷ برج اسد چند قبضه تفنگ نیز نصیب قوای ما گردید.

فرمانده ستون گارد - سر یتیب فضل الله زاهدی بصیر دیوان

۷- گزارش سرتیب ظفرالدوله (مقدم) راجع به عملیات ستون شمال غرب . فتح

سلماس وچهرین - برطبق حکم عمومی ۲۴ مورخه ۱۲ برج اسد قوای ستون لشکرشمال  
غرب مرکب از قسمتهای ذیل:

فوج ۱ و فوج ۲

آتش باراول کوهستانی روسی لشکرشمال غرب (۵ عراده)

بهادران اول فوج سوار

بهادران دویم

بهادران اول اردبیل

یک دسته پنجاه تیر (چهار قبضه) از فوج سوار

در تحت ریاست اینجانب در تاریخ ۱۲ برج اسد از طسوج بطرف جلو حرکت نموده  
در ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز وارد چشمه کمان شده شب را در آبادی مذکور متوقف صبح  
۱۳ برج اسد ساعت ۴ قوای ما بطرف گردنه خرسه - ارتفاعات آپی داغ و ارتفاع ۹۱۷  
الی راه خاندان به چوپانلو که در حکم عمومی ۲۴ قید شده بود حرکت و ساعت ۳ بعد از ظهر  
همان روز نقاط مذکور را تماماً اشغال و خط جنگی ستون مطابق همان حکم مستقر  
گردید . در این پوزیسیون تا پانزدهم برج اسد برای رفع نواقص متوقف فقط  
از حیث آب بسیار در مضیقه بودیم، از یک طرف آب چشمه سید تاج الدین قریب  
سه ورست و نیم دور بود و آب رودخانه خاندان هم تقریباً دو ورست نیم مسافت داشت .  
در ۱۴ برج که از طرف ارکان حرب کل قواسقاها برای آوردن آب اعزام شده بودند  
خیلی بموقع رسیدند و قسمتها را از سختی و کمی آب خلاص نمودند .

ارتباط ما در این پوزیسیون با ارکان حرب کل قوادری قزلبچه توسط تلفون گاردو  
بوسیله پستهای پیاده و باستون خوی توسط بهادران دویم از قریه سید تاج الدین دایر  
گردیده بود .

موافق حکم تلفون گرامی بهادران دویم - یک عراده توپ و دو قبضه پنجا،  
تیر لیل ۱۶ اسد از این قوا مجزی و به ستون خوی ضمیمه و اعزام گردید .

بهادران اول نیز بستون سوار اعزام و ملحق گردید .

۱۶ برج اسد با تمام ستون برای اشغال مواضع معینه در حکم ۲۵ حرکت، یک قسمت از قوارا از راه چوپانلو و ساری داش و یک قسمت را از راه دره سید تاج الدین بطرف ساری داش و ارتفاعات کیاوند سوق داده در ساعت سه و نیم بعد از ظهر مواضع معینه را اشغال و بواسطه مساعد بودن اراضی خطوط مقدم خود را قریب سه ورست هم از مواضع معینه جلو برده بطوریکه قریه شکاریازی و ارتفاعات شمال آن هم در منطقه خط اول قسمتهای ستون داخل گردید. از جناح چپ گروهان سوم با یک دسته سوار از بهادران اول، از شکاریازی بطرف چپ برای ارتباط با ستون گارد و فوج احمدی معین گردید لیکن این ارتباط بواسطه بعد مسافت ما بین ستون ما و ستون گارد هیچوقت حاصل نگردید و فقط در ۱۷ برج اسد با ستون سوار ارتباط حاصل شد.

بهادران اول اردبیل مأمور حفظ جناح راست و ترصد اراضی ما بین پوزیسیون ما و کوه توپچی داغی و ایجاد ارتباط با قوای خوی گردید و از قوای خوی هم تعدادی سوار از بهادران های دویم و چهارم کوه توپچی داغی را بوسیله چندین پست اشغال کردند.

شب ۱۷ را با همین وضع گذرانده صبح ۱۷ تا ساعت هشت و نیم اوضاع ساکت بود. در ساعت هشت و نیم از ارتفاعات شمال غربی و مغرب مافی کندی سواره دشمن بنای تمرکز را گذاشته و تا ساعت  $9\frac{1}{4}$  متواتراً از طرف سیلاب سوار میرسد و در ارتفاعات فوق الذکر تجمع داشت.

در ساعت نه و نیم در حالت سه ستونی، تمامی این سوارها که تقریباً از یک هزار نفر متجاوز بودند شروع به پائین آمدن نموده و ابتدا استقامت حرکت آنها بطرف شکاریازی و پوزیسیون پیاده ستون ما بود، ولی بعد از مختصر نزدیکی شدن استقامت حرکت را تغییر داده به کوه توپچی داغی حمله ور گردیدند. در این موقع علاوه بر سوارهای بهادران چهارم پانزده نفر سرباز مرنندی توپچی داغی را اشغال کرده بودند، قوای خوی هم از سرباز و توپ در حال حال حرکت از ملا جنود بطرف توپچی داغی و در شرف رسیدن بود. پسته های سوار بهادران های دوم و چهارم بدون مقاومت کوه توپچی داغی را تخلیه نمودند و در این ضمن بموجب راپورت فرمانده قوای خوی که بعد ضمیمه این ستون شد دو نفر سوار نظام مقتول و نه نفر هم از سربازهای مرنندی مجروح و مقتول شدند. بهادران اول اردبیل که برای ارتباط و حفظ جناح راست در دامنه های جنوب شرقی

توپچی داغی بودند در پستهای خود با کمال رشادت ایستادگی نمودند . اگراد توپچی داغی راسنکر نموده از یکطرف جلو قوای خوی راسد نموده و از طرف دیگر با پستهای شمال غربی ستون ما مشغول زد و خورد شدند . در این موقع به توپخانه ستون ما ، مرکب از چهار عراده توپ روسی ، امر دادم مواضع آنها را تحت آتش مؤثر خود گرفته و ضمناً گروهان اول فوج دویم و گروهان چهارم فوج ۱ را برای حمله به توپچی داغی و استرداد آن مواضع حاضر نمودم .

بواسطه نزدیکی مسافت ، گروهان اول فوج دوم زودتر رسید و با کمال رشادت دستور جنگی ، که عبارت از احاطه جناح راست دشمن و حمله به مواضع او بود ، انجام دادند . ضمناً به بهادران اول اردبیل که وضعیتش بواسطه واقع شدن دشمن در سرکویها خوب نبود و باقی مانده بهادران دویم و چهارم که جمع آوری شده بودند دستور داده شد که در حمله پیاده شرکت نموده و در موقع نزدیک شدن زنجیر پیاده به جناح راست دشمن سوارهای مزبور هم از مواضع خود با هورا هجوم برند . در نتیجه حسن فداکاری صاحبمنصبان و بموقع انجام دادن مانور از طرف فرمانده گروهان اول فوج دوم سلطان عظیم زاده ، تمام این حرکت طوری در یک آن و بطور تسلسل انجام گرفت و آتش توپخانه هم در تمام مدت طوری با مهارت مواضع دشمن را در تحت آتش گرفته بود که دشمن تاب مقاومت نیاورده بعد از زد و خورد سختی باز زنجیر پیاده ، مواضع خود را تخلیه نموده و از طرف سوارهای بهادران اول اردبیل و آتش توپخانه تعقیب شدند . نیم ساعت بعد از ظهر آرامش برقرار بود .

روح تمام ستون از صاحبمنصب و تائین ، بواسطه این موفقیت و مقهور نمودن دشمن بواسطه عملیات جسور و جلورفتن قسمتهای ستون فوق العاده متهیج شده و به منتها درجه رسید .

تلفات مادر این مصادمه غیر از سوار و سربازهایی که قبلاً ذکر شد سه نفر پیاده از گروهان اول فوج دوم است ( که در صورت علیحده اسامی آنها نوشته شده ) ، فرمانده بهادران اردبیل متتهای جسارت و رشادت را بروز داد با دو نفر صاحبمنصب از همان بهادران و دو نفر تائین مجروح و یک نفر نظامی شهید شد .

فرمانده بهادران اردبیل در نتیجه زخمی که خورده بود مرحوم و حقیقتاً فقدان بزرگی به هیئت صاحبمنصبان این ستون وارد گردید .

ضایعات دشمن آنچه دیده شد ۹ جسد بود بعلاوه چهار رأس اسب و سه

قبضه تفنگ غنیمت شد که به ارکان حرب کل ارسال و از طرف فرمانده کل به افرادی که آورده بودند مرحمت گردید .

در نتیجه این عقب نشینی به خطوط مقدم پیاده امر دادم که توأماً هم از بلندیها و هم از پائین قریه شکریازی بطرف مافی کندی جلو رفته قریه مزبور را اشغال کنند . در ساعت ۲ بعد از ظهر پیاده های مزبور آبادی مافی کندی را اشغال کردند، در این موقع دشمن در ارتفاعات غربی و شمال غربی و جنوب غربی مافی کندی تجمع نموده در حال انتظار باقی بود . در ساعت ۳ بعد از ظهر راپورت دادند که جمعیت سوار دشمن در استقامت مافی کندی از پائین در حال حرکت میباشد و قسمت پیاده ما که مافی کندی را اشغال کرده بود تکلیف خواست، به پیاده مزبور که عبارت از دوسد (یکصد نفر) بودند، نظر به قلت تعداد آنها، دستور دادم که بطور مخفی و آرام عقب به نشینند . ضمناً از بالا پوزیسیون توپخانه را تغییر داده نیم آتش بار روسی را بجلو حرکت و حکم کردم تا بالای مافی کندی بجلو بروند، از دشمن هم قریب پانصد سوار در مافی کندی جمع شده ظاهرآ مشغول آب خوردن بودند، همینکه توپخانه پوزیسیون خود را مرتب نمود امر به آتش داده و به پیاده گردان اول هم حکم کردم که از بالا و پائین بقریه مافی کندی حمله کنند . این حمله بکلی برای اکراد غیر منتظره بود و منهدماً فرار کردند فقط یک عده از آنها که پیاده بودند و یا اسبشان فرار نموده بود مجبوراً با زنجیر پیاده تیراندازی کردند . در این مصادمه هم هفت نفر از متمردين مقتول و جا گذارده شدند . دیگر در کوه های غربی و جنوب غربی مافی کندی مقاومت ننموده به ارتفاعات غربی و جنوبی قریه کانیاں رفتند .

بعد از فراغت و اشغال مافی کندی به نیم آتش بار روسی حکم دادم قریه کانیاں را در تحت آتش خود بگیرد که در این ضمن توپخانه گارد سوار صحرایی هم کمک نموده متفقاً کانیاں را بمبارده نمودند . در قریه مزبور عده از اشرار بودند که متفرق شدند . در این موقع حکم الحاق قوای خوی بستون لشگر شمال غربی رسید فوراً به کوه توپچی داغی رفته نایب سرهنگ محمود خان پولادین را ملاقات و دستور لازم برای حرکت و توحید عملیات قوای او با ستون خود داده و آنها را بمحلی که شب را میبایستی در آنجا سنگر کرده مقیم باشند بردم و آن عبارت بود از کوه سیاه که در سمت مغرب مافی کندی واقعست و از یکطرف مافی کندی و کانیاں را حفظ و از جناح راست راه خوی

را محفوظ نگاه میداشت، گروهان اول فوج دورا هم به قوای خوی ضمیمه نموده تحت امر نایب سرهنگ محمود خان پولادین قراردادم وبعد از حصول اطمینان از وضعیات آنها و مراجعت به مافی کندی، گروهان دوم و سوم از فوج ۱ که تحت فرماندهی سلطان عیسی خان وجود دشمن را در کانیان را پورت داده و تقاضای اجازه حمله به آبادی مزبور را نموده بود، برای اینکه مبادا برای آنها ایجاد مزاحمتی شود حکم کردم بعد از مختصر استراحت و تاریک شدن هوا به کانیان حمله ببرند.

گروهان سیم و نیم گروهان از گروهان دوم فوق الذکر در ساعت ۹ لیل ۱۸ برج اسد به کانیان حمله نمودند لیکن بواسطه تاریکی هوا و شدت آتش نتوانستند داخل آبادی شوند و نفرهم از گروهان سیم زخمی شدند، مع هذا قسمت های مذکور منصرف نشده تا سفیده صبح در کنار آبادی در حال انتظار و زنجیر گذراند سفیده صبح قریه مزبور را متصرف شدند. چهار نفر کشته از دشمن جا مانده بود، گندم و جو فراوانی هم نصیب قوای ما شد که مالهای سوار و توپخانه کاملاً استفاده نمودند.

بموجب حکمیکه شبانه بفرماندهان قسمتها داده شد بود ساعت ۶ صبح ۱۸ برج اسد تمام قوای ستون لشکر شمال غرب را بانضمام قوای خوی در استقامت کانیان، چیچک و مغانجق حرکت دادم.

در ساعت ۸ در ارتفاعات واقعه در جناح راست خط حرکت ما با دشمن تصادف مختصری رخ داد و دشمن خود را بکوه بزرگ سیلاب کشیده آتش موثری را شروع نمود فوراً گروهان اول فوج دوم و گروهان چهارم فوج ۱ و سربازان پیاده مرنندی و بهادران اول اردبیل و بهادران چهارم فوج سوار را مأمور حمله به کوه مذکور نمودم، توپخانه را (برای حاضر کردن زمینه هجوم) امر دادم مواضع آنها را در زیر آتش خود بگیرد، بعد از مختصر مبارزه پیاده ما مواضع دشمن را مورد حمله قرار داده دشمن را که در مضیقه واقع شده بود پائین ریختند، و نفر از پیاده های دشمن مقتول یک سرباز از طرف ما مجروح گردید، اسب من هم بطرف دشمن فرار کرده مفقود شد. در همین حال در ارتفاعات چیچک و مغانجق با پیاده و سوار دشمن مصادف گردید، چون از جناح راست فراغت حاصل شده بود حکم دادم کلیه ستون در استقامت مغانجق حرکت و به گردان اول فوج ۱ که از ابتدای مصادمات همیشه وظیفه پیش قراولی را عهده دار بود امر به حمله دادم، گردان اول در این جار شادت فوق العاده نموده و دشمن را از ارتفاعات بلندی که داشتند با حمله سختی پائین ریختند. در این مصادمه فقط یک نفر از گروهان اول فوج ۱ مجروح گردید.

دشمن در نگاه داری و استقامت در جلو تپه های چیچک و باغات آن بسیار تلاش نمود لیکن آتش گروهان مسلسل فوج ۱ و آتش توپخانه و رشادت پیاده های گردان اول او را از هر طرف محصور و نظر باینکه روحیه افراد بدرجه اعلی رسیده و احکام را سریع و بامتانت انجام میدادند مقاومت دشمن درهم شکست و چون قبلاً جناح چپ دشمن را در خرابه های غربی چیچک بواسطه گروهان سوم فوج ۱ احاطه کرده بودیم تاب مقاومت نیاورده چیچک و مغانجق را تخلیه نمودند، توپخانه ما آنها را در تمام اراضی جلو و در تپه ماهرهای برگشلو تعقیب نموده تماماً منهزم و کلیه سواران دشمن بدون اینکه بدیلمقان بروند مستقیماً بطرف کهنه شهر و اوچ تپه لر فرار نمودند قریب سیصد نفر پیاده دشمن که نتوانستند با سوارها فرار نمایند در نتیجه فشار جناح راست از سایر قوا مجزی شده به ارتفاعات بالای قریه سیلاب و وردان متواری شدند. در ساعت ده صبح ستون ما وارد مغانجق گردید. فوراً گردان اول فوج ۱ را با بهادران اردبیل بطرف سلماس پیش رانده حکم کردم قسمت غربی دیلمقان را تا قریه آغریوان اشغال و در استحفاظ کلیه قوا، بپیش قراولان ستون گارد و غیره، شرکت نمایند.

روز ۱۸ و لیلۀ ۱۹ برج اسد را در مغانجق متوقف، ظهر ۱۹ بر طبق حکم ۲۶ فرمانده کل قوا از مغانجق حرکت و برای ساعت ۵ بعد از ظهر قراء علیا و گلزان را در استقامت قارنی یاریق و چهریق اشغال نموده، لیلۀ بیستم برج اسد در علیا متوقف و بواسطه بارندگی سختی که در تمام شب ادامه داشت بتمام افراد و صاحب منصبان بسیار سخت گذشت.

ساعت ۵ صبح ۲۰ برج اسد از گلزان در استقامت چهریق حرکت نموده و مصمم آخرین جنگ سخت بودیم که پیش قراولان خبر تخلیه چهریق را دادند. با تمام قوای ستون لشکر غرب تحت فرماندهی خود در ساعت ۹ و پانزده دقیقه وارد قلعه چهریق گردیدیم.

در این محاربه و اردو کشی تمام افراد و صاحب منصبان با کمال جدیت و فعالیت کار میکردند و اغلب آنها رشادت فراوان بظهور رسانیدند که اسامی آنها هر یک در صورت علیحده ذکر شده آنها تیکه از همه بیشتر شایان تقدیر و پاداش هستند: اول سلطان محمد خان فرمانده بهادران اول اردبیل بود که در نتیجه رشادت خود زخمی و در اثر همان

زخم شهید گردید و درباره وراثت او بایستی از طرف وزارت جلیله جنگ مراحم کامله مبذول و مستمری صحیحی برقرار گردد - سلطان عظیم زاده فرمانده گروهان اول فوج ۲ است که مدیر حمله توپچی داغی بوده و این مأموریت را با کمال رشادت و مقاومت انجام داد مشارالیه را بواسطه قدمت خدمت به ترفیع درجه یابوری و فرماندهی گردان دوم فوج ۲ پیشنهاد می نمایم .

سوم سلطان محمد باقرخان کفیل گردان اول فوج ۱ است که از اول با گردان خود پیش قراول و پیش جنگی این ستون را عهده دار بوده و در تمام موارد با کمال رشادت احکام را سریعاً بموقع اجرا گذارده است برای مشارالیه ترفیع درجه یابوری و فرماندهی گردان اول فوج ۱ را تقاضا مینمایم .

چهارم برای سرهنگ محمدخان کفیل فوج ۱ نیز نظر به بروزلیاقت، تثبیت در فرماندهی قطعی فوج ۱ را درخواست مینمایم . تنها دو نفر از صاحبمنصبان در انجام وظایف قصور نموده و این جانب از آنها ناراضی هستم :

۱ - یاور میرحسین خان در جنگ شکاریازی در موقعیکه یک گروهان از گردان مشارالیه را مأمور موضعی میکردم اظهار نمود که این عده کم است و پاره تنقیدات میکرد، تشدد و اصرار هم داشت، این جانب تغییر کرده و برای انجام وظیفه سخت گیری نمودم، اورفت و شب استعفاداد لذا حکم کردم دیگر مداخله نکند . در مصادمات بعد خواستم باز بسر کارش بیاورم و بعضی خدمات جنگی با و رجوع کردم باز هم زیر بار نرفت لهذا این جانب مشارالیه را یک نفر صاحبمنصب جبون و بی مصرف شناخته و مخصوصاً روح عدم اطاعت را در مشارالیه دیدم .

۲ - دیگری سلطان میرمصطفی خان فرمانده بهادران فوج سوار مأمور توپچی داغی است که مشارالیه در هجوم اگراد بکوه مزبور سنگر را بدون مصادمه و تیراندازی تخلیه و بهادران خود را ترك و برخلاف حکمیکه قبلاً بمشارالیه داده شده بود، که در صورت فشار دشمن خود را به ستون خوی ملحق نماید ، با وجود اینکه مسافت زیادی با این جانب داشت بهادران خود را بدون سرپرست گذاشته نزد این جانب آمد و از اینجهت مشارالیه را از فرماندهی کنار کرده توقیفاً به ارکان حرب کل قوا اعزام داشتیم، مشارالیه را هم بدرد خدمت مفید شناخته صاحبمنصب ترسو و نالایقی می شناسم .

کفیل لشکر شمال غرب - سر تیب ظفرالدوله مقدم



## ۸ - عملیات سرهنگ پولاین و گزارش نامبرده - شکست و هزیمت اکراد

گزارش عملیات نایب سرهنگ پولادین فرمانده ستون خوی حاکی است که پس از آغاز پیشروی بطرف جنوب (۱۲ برج اسد) یک بهادران از راه ملاجنود به ارتفاع توپچی داغی اعزام و امرشد آن ارتفاع را در دست داشته و باسید تاج الدین تامین ارتباط نماید.

بعداً بهادرانهای دوم و چهارم و یک گروهان از فوج دوم برای دفاع از توپچی داغی اعزام شدند.

در حوالی ساعت ۹ صبح چهارشنبه ۱۷ اسد دشمن با عده کثیری سوار زبده بطرف توپچی داغی (که در حقیقت کلید میدان نبرد بود) حمله ور گردیده و آنرا اشغال نمود. قوای مدافع با منتهای رشادت جنگیدند و بالاخره بطرف سید تاج الدین عقب نشینی کردند. اشغال ارتفاع توپچی داغی برای ستون شمال غرب که در این موقع بادورده باستقامت ملاجنود پیشروی میکرد و وضع ناگوار و خطرناکی بوجود آورده بود لذا توپخانه ستون با منتهای شدت و با کمال مهارت توپچی داغی را تحت تأثیر آتش خود قرارداد و یگانه توپ ستون خوی هم از عقب بدشمن تیر اندازی مینمود.

بدین ترتیب قوای دشمن که از دو طرف مورد حمله و تحت تأثیر شدید آتش توپخانه واقع شد مجبور بفرار گردید. نیروهای ستون شمال غرب و ستون خوی مجدداً توپچی داغی را اشغال و ملاقات فرماندهان دو ستون در این ارتفاع صورت گرفت و ستون خوی تحت فرماندهی سرتیب ظفرالدوله قرار گرفته بطرف آبادی کانیان پیشروی نمودند چون اشغال کانیان در تاریکی شب میسر نبود نیروها در اطراف آن شب را بسختی گذراندند زیرا نفرات بدون بالا پوش بودند، باران بشدت میبارید و اسب هانیز بواسطه دست رسی نداشتن به آب آنشب و صبح را تشنه ماندند. صبح پنجشنبه ۱۸ اسد کانیان اشغال وقوا بطرف مغانجیق پیشروی نمود.

حفظ جناح راست ستون شمال غرب بعهد ستون خوی و گذار و بوسیله یک گروهان از فوج دوم شمال غرب بفرماندهی سلطان عظیم زاده تقویت گردید.

ساعت ۹ صبح دشمن در محلی که جاده کانیان بجاده خوی - دیلمقان تلاقی میکند متمرکز گشته و خیال حمله ب ستون شمال غرب را در سر داشت ولی قوای مادیگر نیروئی نبود که در مقابل چنین موانعی معطل شود یا باکی از شکست داشته باشد

پس از تیر اندازی توپخانه کلیه ستون خوی بحمله پرداخته و پس از یکساعت محاربه دشمن تارومار گردید و ارتفاع سیلاب بتصرف درآمد. اینک عین گزارش نائب سرهنگ پولادین فرمانده ستون خوی :

چهریق شنبه هشتم سنبله ۱۳۰۱

### راپورت عملیات هفدهم و هجدهم اسد

#### قوای اعزامی خوی

#### مقام محترم فرمانده کل قوای آذربایجان

بقوای اعزامی خوی (عبارت از بهادران چهارم لشکر غرب و فوج دوم نصرت مرند و بهادران دوم لشکر مذکور که بادو قبضه پنجاه تیرو یک توپ کوهستانی روسی تقویت شده بود) روز سه شنبه شانزدهم اسد حکم رسید که از خوی به آبادی قرق که در سر راه سلماس و در دوفرسخی جنوب خوی واقع است عزیمت نموده و دوز داغی را اشغال نماید ،

حکم مذکور در موقع خود اجرا و شب چهارشنبه ۱۷ اسد حکم رسید که یک بهادران توپچی داغی را اشغال و باسید تاج الدین نیز تأسیس ارتباط نماید - مأموریت این بهادران این بود که در موقع حمله سخت دشمن منظمّاً و با کمال متانت بعقب بیایند . حکم مذکور را اجرا ولی نظر باینکه موجودی بهادران های دویم و چهارم بی اندازه قلیل بود (شصت و پنج نفر) لذا هردو بهادران به توپچی داغی اعزام و شبانه نیز با یک گروهان از نفرات فوج دوم (۷۰ نفر) تقویت شد

حوالی ساعت ۹ صبح شنبه ۱۷ اسد دشمن با قوای کثیر سوار خود در استقامت آبادی کانیان به توپچی داغی حمله ور گردید .

بهادران های مذکور بموجب دستور چون بمقاومت قادر نبوده اند بطرف کوه های مشرف به سید تاج الدین عقب میروند و عزیمت به ملاجنود بواسطه اینکه توپچی داغی توسط دشمن اشغال و نقاط و مواضع اصلی در دست خصم بوده امکان نداشته است .

اشغال توپچی داغی از طرف دشمن برای قوای عمده ما که در این موقع از دوز داغی باستقامت ملاجنود عازم شده بود موقعیت مناسبی فراهم نموده و از ساعت نه و نیم صبح تا یازده بوسیله آتش توپخانه عقب سردشمن با کمال مهارت بمباران شد

و این اقدام عملیات ستون راست (ستون شمال غرب) را (که تحت فرماندهی سررتیب ظفرالدوله بود) آسان نموده و در این موقع دشمن مجبور به تخلیه توپچی داغی گردید. در توپچی داغی سلطان تقی خان رئیس بهادران چهارم وظایف خود را بخوبی انجام و نایب اول حاجی آقا رئیس یک عراده توپ هم که تحت فرماندهی این بنده بود وظیفه خود را با کمال مهارت انجام داد.

تلفات عبارت از شش نفر سرباز فوج دویم نصرت بوده (که راپرت آن سابقاً فرمانده ستون راست داده شده) و یک نفر مجروح از بهادران چهارم. سلطان میر مصطفی خان فرمانده بهادران دویم بواسطه اینکه بهادران خود را گذارده و بدون جهت نزد فرمانده ستون راست رفته از طرف ایشان توقیف شد.

ساعت سه بعد از ظهر همانروز این بنده با بقیه قوای تحت فرماندهی ام به توپچی داغی رفته و بلافاصله با سررتیب ظفرالدوله که در این موقع به محل مذکور آمده بودند ملاقات و در حوالی ساعت پنج بعد از ظهر بطرف کانیان پیشرفت شد. شب پنجشنبه در تپه های مشرف به کانیان در معیت فوج اول تیپ پیاده لشکر غرب توقف و با نبودن بالا پوش بجمله صاحبمنصبان و افراد بواسطه سرما و باران فوق العاده سخت گذشت. اسب هانیز بواسطه دوری از آب تا غروب آنروز و صبح روز بعد آب نخوردند.

صبح پنجشنبه ۱۸ اسد از راه کانیان، که مختصر قوای دشمن شبانه آنجا را تخلیه نموده بود، باستقامت جاده خوی به سلماس بطرف مغانجیق عزیمت نمودیم. حفاظت جناح راست ستون از طرف فرمانده آن ستون بعهده این بنده واگذار و یک گروهان از فوج دویم تیپ پیاده لشکر شمال غرب (تحت فرماندهی سلطان عظیم زاده) نیز برای تفویض این جناح تحت حکم بنده گذارده شد.

در محلی که جاده کانیان داخل جاده خوی به سلماس میشود ساعت ۹ صبح کشف شد که قوای دشمن تپه سیلاب را اشغال و از طرف راست قصد حمله به ستون را دارد.

یک دسته سوار (۲ نفر) تحت حکم نایب سوم بیوک آقا (از بهادران چهارم) مأمور اکتشاف تپه سیلاب و بلافاصله گروهان عظیم زاده مأمور حمله به تپه مذکور و از عقب با آتش توپخانه پشتیبانی شد. پس از یک ساعت حمله جسورانه گروهان

مذکور و آتش مؤثر توپخانه دشمن را مجبور به تخلیه تپه سیلاب نموده و حسب الامر پس از تصرف محل مذکور فوج دوم نصرت را در آنجا گذارده و بایقیه قوا بسمت مغانجیق عزیمت شد.

در این جنگ تلفات عبارت از یک رأس اسب از بهادران چهارم بود. گزارش عملیات و تصرف جسورانه تپه سیلاب از طرف فرمانده ستون راست تقدیم شده و وعده داده اند که مراتب را بمقام محترم فرماندهی کل قوا دامت عظمته راپرت دهند.

قوای دشمن بدو در سیلاب بالغ بر صد نفر بود ولی بلافاصله با دویست نفر سوار دیگر از سمت کهنه شهر تقویت گردید.

در اینجا نیز سلطان تقی خان رئیس بهادران چهارم و نایب سوم بیوک خان از همان بهادران و سلطان عظیم زاده رئیس گروهان از فوج دوم و نایب اول حاجی آقا از آتشبار و وظائف خود را در کمال خوبی انجام دادند.

چهریق شنبه هشتم سنبله ۱۳۰۱

نایب سرهنگ محمود پولادین

پس از این فتح درخشان فوج دوم نصرت در آن محل مستقر گشته بقیه قوا بطرف مغانجیق پیشروی کردند.

#### ۹ - عملیات ستون سوار و گزارش سرهنگ کلب علیخان (خان نخب جوان)

حال اگر متوجه عملیات ستون سوار شویم خواهیم دید که ستون مزبور در تاریخ ۱۳ برج اسد (مرداد) ۱۳۰۱، بموجب حکم شماره ۲۳، متشکله از پنج بهادران (۱ بهادران پنجاه تیر) و یک دسته آتشبار صحرائی سوار شنیدر (که زبده ترین توپخانه آنزمان بشمار میرفت) در ساعت شش صبح از شرفخانه حرکت کرده و ساعت ۱۲ ظهر وارد آلماسرای گردید و بعد از دو روز توقف بتاريخ ۱۶ برج اسد بقریه چوپانلو رفته و روز بعد بین قزل داغ و بزداغ در حالیکه ستون شمال غرب از سمت راست و ستون گارد از سمت چپ مشغول جنگ بودند بحفاظت جناحین ستونها میبردازند.

در نبرد ستون شمال غرب با اکراد که در حوالی شکریازی و مافی کندی روی میداد ستون سوار شرکت نموده و بهادران های دوم و سوم سوار بفرماندهی

سلطان ارفع السلطان با دسته آتشبار به فرماندهی نایب اول علی اکبر خان موضع مناسبی اشغال و با مهارت و سرعت فوق العاده ۱۵ گلوله بمافی کندی تیراندازی کرده و دشمن را تار و مار مینمایند.

ستون سوار صبح ۱۷ اسد بطرف شهر دیلمقان پیشروی کرده و پس از زدو خورد در ارتفاعات مغانجیق و اطراف دیلمقان در ساعت ۱۲ (۱۷ اسد) بشهر دیلمقان وارد میگردند. اگراد کهنه شهر را آتش زده بطرف اوچ تپه لرمتواری میشوند.

**اینک گزارش سرهنگ کلبعلایخان (خان نخبوان) فرمانده ستون سوار :**  
(هوالله تعالی)

**راهپورت وضعیت ستون سوار در جنگ اسمعیل آقا سمیتگو**

در تاریخ ۱۳ برج اسد (۱۳۰۱) بموجب حکم ۲۴ محرمانه صادره از مقام محترم فرمانده کل قوای آذربایجان دامت شوکته با ستون سوار (که عبارت از پنج بهادران و یکدسته آتشبار گارد بود) در ساعت شش صبح از چهرقان حرکت کرده در ساعت ۱۲ ظهر وارد آلماسرای گردیده بعد از دو روز توقف در تاریخ ۱۶ برج اسد حرکت و ساعت ۱۱ صبح وارد قریه چوپانلو گردیده و بعد از دو ساعت راحت باش یک بهادران جهت اکتشاف به کنگرلو اعزام داشت، شب را در چوپانلو مانده صبح ۱۷ اسد (ساعت ۱۰) با بهادران ها و یک بهادران پنجاه تیر و یکدسته آتش بار گارد سوار مابین قزل داغ و بزداغ حرکت کردیم. در این موقع ستون لشکر شمال غرب از طرف راست و ستون گارد از طرف چپ با اگراد مشغول جنگ و یک عده از دشمن مابین مافی کندی و شکریازی بودند. اینجانب بهادران پنجم را بفرماندهی سلطان میرزا محمدخان به شکریازی اعزام داشت و دشمن را به ارتفاعات مافی کندی و کانیان فرار دادند. چون دشمن متصل از طرف کانیان و مافی کندی حمله میکرد جهت قلع و قمع دشمن به سمت آنجا یکصد و شصت تیر توپ انداخته شد، الحق نایب اول علی اکبر خان فرمانده دسته آتش بار گارد سوار خیلی خوب و با سرعت تمام تیر میانداخت بطوریکه دشمن فراری بارتفاعات مافی کندی و قریه تپه لرم رفت.

بموجب حکم واصله از فرمانده ستون گارد، بهادران دوم راتحت فرماندهی

نایب نصرالله خان قرارداد داده و امر شد که حمله نموده قریه تپه لر را از وجود دشمن پاک و بعد از تصرف منتظر شود که ستون خوی رسیده قریه تپه لر را با و تحویل داده و در مراجعت ملحق به ستون سوار شود . حسب الامر شب را مابین قزل داغ مانده ، ساعت ۱۰ بعد از ظهر نایب اول نصرالله خان با بهادرانش از محل مأموریت مراجعت و قریه تپه لر را با مختصر زد و خوردی از وجود دشمن تخلیه و تحویل ستون خوی میدهد، صبح ۱۷ برج اسد ساعت شش صبح از جلو شکاریازی حرکت کرده دو بهادران ( ۵ و ۳ ) به کوه های مافی کندی جهت اکتشاف اعزام ، از جاده خوی بطرف دیلمقان رهسپار و در بین راه خبر رسید ستون لشکر شمال غرب بعد از اشغال کوه های مغانجق و مختصر زد و خوردی در ساعت ۱۲ صبح دیلمقان تحت تصرف قوای دولتی درآمد و اکراد کهنه شهر را آتش زده بطرف اوچ تپه لر فرار کرده اند، حسب الامر مقام محترم فرمانده کل قوا ستون سوار بقریه حبشی وارد گردیده ساعت ۱/۴ بعد از ظهر راحت بباش داده شد . بعد بهادران ۲ سابق اردبیل را ( تحت فرماندهی نایب اول نصرت الله خان ) به کوه های تمر د جهت پیدا کردن دشمن اعزام داشته و چون مدتی بود از قسمت سرهنگ ابوالحسن خان در سنگ کاظم خبری نبود دستوری از مقام محترم فرمانده کل قوا دامت شوکته رسید که بهر وسیله باشد دستور مزبور را به آقای سرهنگ ابوالحسن خان رسانیده جواب تحصیل نماید . حسب الامر به نایب اول موفق الملک امر دادم که با بهادران اول امریه را فوراً به او رسانیده و تا غروب جواب بیاورد . در ساعت ۹ صبح برج اسد حرکت کرده از راه خان تختی رفته در ساعت ۵ بعد از ظهر جواب دستخط را آوردند . در تاریخ ۲ برج اسد با ستون سوار از راه شوسه که روسها ساخته اند ( روبروی دیلمقان و به ارومیه میرود ) بطرف قریه تمر د حرکت کردیم . در ساعت ۱۰ صبح وارد و بعد از نیم ساعت راحت باش بهادران ۱ را بادهسته آتش بار گارد سوار در تمر د گذاشته با گروهان پارتیزان و باقی ستون بطرف قریه شور گول حرکت و به یک دسته از بهادران ۲ تحت فرماندهی نایب ۳ عطا خان امر داده شد از جناح چپ ستون به تاخت رفته در قریه ( زیندشت ) با سرهنگ ابوالحسن خان فرمانده قسمت قزوین ارتباط پیدا نموده و اطلاع بدهد که ستون سوار از خط شور گل عازم ممکن (مدان) که از محال سومای میباشد گردید .

بعد از دادن این دستور عازم قریه ممکن که قرارگاه حسین آقا برادر عمرخان بود گردیده. ساعت ۱۲ ظهر وارد آنجا شده بعد از تجسس معلوم شد که حسین آقا با ابوابجمعی خود شبانه فرار کرده است. قریب ۲ ساعت راحت باش کرده بعد با ستون جهت تعاقب دشمن بطرف (کله شین) حرکت و در این موقع نظامی رحمان حاجی فضلعلی از بهادران ۲ یکم کرد را که در ممکن در زیر گاه ها پنهان شده بود دستگیر و آورد پیش اینجانب، بعد از تحقیقات لازم به صاحب منصب کشیک سپرده شد که او را توقیف نماید. از قریه قونی سه سوار بتاخت خارج و از جناح راست ستون اکتشافی (بفاصله یک ساعت از ستون) چند نفر آنها را تعاقب کردند و چند تیر در میان رد و بدل شده و آخر الامر وکیل راست حیدر از بهادران ۲ و وکیل باشی سورخای از بهادران ۲ سابق اردبیل یک نفر از سواران دشمن را دستگیر کردند، بعد از تحقیقات توسط همان دو نفر نظامی، کرد مزبور را نزد فرماندهی کل دامت شوکته اعزام نموده و حضرت فرماندهی کل در مقابل این خدمت بوکیل راست حیدر درجه وکیل باشی و مبلغ پنج تومان وجه نقد و به سرخای وکیل باشی مبلغ ده تومان وجه انعام مرحمت میفرمایند. بعد از کشفیات کامل از آنصفحات در ساعت ۶ بعد از ظهر بقریه ممکن مراجعت نموده شب را در آنجا توقف، صبح ۲۱ برج اسد با ستون بطرف دهات نزدیک بحدود عثمانی محال سومای رفته بهادران ۵ را تحت فرماندهی سلطان میرزا محمدخان از جناح چپ ستون به تپه های مابین کله شین جهت اکتشاف و بهادران ۳ را تحت فرماندهی سلطان ارفع السلطان به کوه های مقابل ساری داش اعزام نمودم و خود با باقی ستون تا نزدیکی میانه این دو کوه رفتم. در ساعت ۳ بعد از ظهر از بهادران پنجم راپورت رسید علائمی از دشمن هویدا نیست، در ساعت ۴ بعد از ظهر بقریه کازان (قازان) وارد، بهادران اول و دوم از اول شروع عملیات، با ستون راست پیاده نظام لشکر شمال غرب بودند و بهادران ۴ که با ستون خوی بود همان ساعت در قریه کازان با بهادران ۲ و بهادران ۴ به ستون سوار ملحق شدند. شب را در کازان توقف و چون ستون لشکر غرب تحت فرماندهی آقای سرتیپ ظفرالدوله در قریه ممکن پائین تر از ستون سوار بودند، شب را برای پاره ای مذاکرات نزد آقای سرتیپ ظفرالدوله رفته، در راه از طرف فرمانده قوا دامت شوکته دستخطی رسید که یک دسته سوار آتش بارگارد را با گروهان پارتی زان به دیلمقان عودت داد. و چون دشمن در اطراف ارومیه می باشد باید با ستون سوار بدان محل حرکت نماید.

بعد از ملاحظه دستخط با آقای سرتیپ ظفرالدوله ملاقات و دستخط را نیز ارائه داده، سرتیپ ظفرالدوله فرمودند فردا ساعت ۶ صبح من با عده از ارتفاعات چپ محال سومای با رومیه حرکت مینمایم لازم است شما هم با ستون سوار از ارتفاعات طرف راست سومای بطرف ارومیه حرکت نمائید، ضمناً بنابه تقاضای بنده یک گروهان پیاده و یکدسته مسلسل و یک دسته آتش بار کوهستانی بفرماندهی سلطان عظیم زاده تحت امر من قرار دادند. از آنجابه قرارگاه ستون (قریه کازان) مراجعت و ساعت ۶ صبح ۲۲ برج اسد با ستون سوار حرکت کرده، ساعت ۴ بعد از ظهر از قریه خانه کیان (خانیک) و صوفیان گذشته وارد قریه انبی شده، شب را در آنجا توقف و صبح ساعت ۷ با تمام عده حرکت نموده از اشکه سو گذشته از راه شبخی حصار ساعت ۵ بعد از ظهر وارد ارومیه شدیم و در بیرون شهر اقامت، شب را در آنجا توقف و در ۶ ۲ برج اسد حسب الامر مقام محترم فرمانده کل قوا دامت شوکته از ارومیه بطرف دیلمقان مراجعت، در ساعت ۵ بعد از ظهر وارد قریه دستگیر شده شب را در آنجا توقف و صبح ۲۷ برج اسد ساعت ۶ حرکت و در ساعت ۴ بعد از ظهر وارد قریه زندش (زیندشت) شدیم، شب را در آنجا راحت باش داده صبح ۲۸ برج اسد ساعت ۷ با کلیه ستون از زندش حرکت و از قریه شور گول گذشته، در ساعت ۱۲ ظهر وارد چهریق شده شب را در نزدیکی رودخانه مانده، صبح ۲۹ برج اسد فوج سنگین اسلحه بفرماندهی سرهنگ علی شاه خان که در چهریق اقامت داشتند حسب الامر فرمانده کل قوا جزو ستون این جانب شد. پس از دوروز استراحت در اول برج سنبله ساعت ۴ بعد از ظهر حسب الحکم ۳ ۷۴ از خط تمرد بطرف سرحد جهت تعاقب دشمن حرکت و در ساعت ۶ بعد از ظهر ستون وارد قریه بهرآباد شده سرهنگ علی شاه خان را با ابوابجمعی خود بسمت تمرد اعزام، بقیه شب را راحت باش و در ساعت ۶ صبح ۲ برج سنبله با تمام ستون از خط تمرد بطرف دوستان حرکت و در ارتفاعات جاده ای که بطرف تمرد میرفت یک ساعت راحت باش داده شد، ضمناً بهادران ۲ تحت فرماندهی نایب اول نصرت الله خان از ارتفاعات جناح چپ ستون (با راهنمایی یک نفر کهنه شهری) بطرف دوستان حرکت داده شد. بهادران اول تحت فرماندهی نایب دوم داود خان از ارتفاعات جناح راست جهت اکتشاف اعزام، بعد ستون در خط مستقیم حرکت و یک صاحب منصب



با دوازده نفر نظامی از فوج سنگین اسلحه از جناح چپ مرکز ستون جهت اکتشاف به تپه و دره‌های طرف سومای اعزام شد، سرستون که از طرف چپ ارتفاع ۱۲۰۸ سرازیر شده و به تهره که بطرف دوستان می‌رود می‌رسد، در ته دره رو بروی ستون صدای تیرشیده می‌شود، از بهادران اول یک دسته در ارتفاع ۱۲۰۸ ایستاده بودند تا وضع قوای دشمن را بدست آورند، معاون آجودان ستون سوار (انتصارالسلطان نایب ۳) را مأمور نمودم که از ارتفاع (۱۲۰۸) با دوربین قوای دشمن را کشف و راپورت بدهد، از قرار راپورت انتصارالسلطان با اینکه در جناح راست و چپ علائمی پیدا نبود ولی در ته دره مقابل با یکدسته از دشمن سواره و پیاده مشغول زدو خورد بود که در مقابل بهادران ۲ تاب مقاومت نیاورده و بطرف ارتفاعات دوستان فراری شدند و بهادران ۲ نیز آنها را تعقیب نموده و فوری یک بهادران از فوج سنگین اسلحه، از ارتفاعات جناح چپ بهادران ۲، بطرف ساری داش اعزام و بهادران ۵ را جهت احتیاط بهادران ۲ به ته دره تحت فرماندهی نایب ۲ حمیدخان اعزام و باقی ستون رابه سرهنگ علی شاه خان سپرده و شخصاً با آجودان ستون نایب ۲ مجید میرزا و نایب ۳ انتصارالسلطان با یکدسته آردل با ارتفاع (۱۲۰۸) جهت کسب اطلاع از وضع دشمن رفته، یک دسته از بهادران ۱ را که در همان ارتفاع بود بطرف دره سمت راست آن (معبورودخانه زلاچای) جهت اکتشاف اعزام نمودم، در این حین از فرماندهی بهادران ۲ راپورت رسید که یک قسمت از دشمن با یکدسته از بهادران تصادف و بعد از مختصر زد و خورد تاب مقاومت نیاورده فراراً بطرف دوستان می‌رود، جواباً حکم صادر شد که آنها را تعاقب نموده و قریه دوستان را اشغال نمایند، در این موقع از ته دره (طرف راست ارتفاع ۱۲۰۸) صدای تیر بلند شد و معلوم گردید در آنجا عده‌ای از دشمن با یکدسته از بهادران اعزامی تصادف نموده و مشغول زدو خورد می‌باشند، فوراً انتصارالسلطان را نزد سرهنگ علی شاه خان فرستادم تا یک عراده توپ روسی کوهستانی با بهادران پنجاه تیر و بهادران ۴ تبریز را با ارتفاع (۱۲۰۸) اعزام نموده و خودش با قسمت مربوطه در آن محل بماند.

بعد از رسیدن توپ چند تیر به ارتفاع طرف راست دره‌ای که محل دشمن بود خالی نمودند و دشمن تاب آتش توپخانه را نیاورده محل خود را تخلیه و بطرف ارتفاعات دلازی عقب نشینی اختیار مینماید، ساعت ۳ بعد از ظهر

راپورت ثانوی از نصرالله خان فرمانده بهادران ۳ رسید که حسب الامر قریه دوستان را اشغال ولی در آن اثری از دشمن نبود و ده نفر سوار در معیت معین نایب ۲ محمدخان بطرف ارتفاعات جناح راست قریه هرکیان جهت اکتشاف اعزام و نتیجه هرچه باشد بعرض خواهد رسید . جواباً نوشتیم بعد از مراجعت آن دسته اکتشافی با بهادران معاودت و در ارتفاع (۱۲۰۸) ملحق به ستون سوار شوند . راپورت نایب ۲ حمیدخان رسید که حسب الامر با بهادران ۲ تا دامنه ساری داش رفته و علائمی از دشمن پیدا نیست چنین معلوم میشود تماماً بخاک عثمانی فراری شده اند با و هم نوشتیم مراجعت و ملحق به ستون شود . در ساعت ۴ به سلطان تقی خان حکم شد توپ و قورخانه و بنه ستون را با بهادران ۴ بقریه لوله شرین ببرد ، شب قرارگاه ستون در آنجا خواهد بود ، و به آقای سرهنگ علی شاه خان پیغام داده شد با بهادرانی که از فوج خود بطرف ساری داش جهت اکتشاف رفته بودند مراجعت و ملحق به ستون شود ، و اینجانب باقی قسمت ارتفاع مزبور را به سلطان میرزا محمد خان سپرده و با یک دسته آردل به تهر دره جهت کسب اطلاعات لازم نزد بهادران ۲ که مراجعت میکردند رفته : راپورت داده شد ده نفر سوار که جهت اکتشاف مامور بودند بیک دسته از دشمن تصادف نموده بعد از زد و خورد سه نفر از آنها مقتول و یک نفر زخمی اسیر و باقی فرار و دو قبضه تفنگ بدست آورده - بهادران ۵ از محل مأموریت خود مراجعت و باتفاق این جانب بارتفاع (۱۲۰۸) رفته و در ساعت ۸ بعد از ظهر پس از جمع شدن تمام دسته های اکتشافی ( غیر از دسته که تهر دره و تحت امر سلطان تقی خان باقی مانده بود ) ستون را بطرف لوله شرین حرکت دادم . در ساعت ۱۰ بعد از ظهر وارد قریه مزبور شده و معلوم شد که سلطان تقی خان با عده خود راه را گم کرده و بقریه (رحال) که در یک فرسخی پشت سرما واقع است رفته اند . ساعت ۸ صبح ۳ برج سنبله از سلطان تقی خان را پورت رسید که شب راه را گم کرده و ساعت ۱۰ بعد از ظهر وارد قریه رحال شده و مشغول پائین آوردن توپ و بنه بوده اند که غفلتاً صدای سه تیر شنیده شده لذا حکم میدهد که توپ و بنه را بارتفاع قریه مزبور کشیده و عده را بجای های لازم جهت جلوگیری و تعقیب دشمن اعزام میدارد . بعد از یک ساعت زد و خورد صدای تیر قطع و در تاریکی شب دیده نشد که دشمن بکدام سمت فرار نموده تا تعقیب شود - در ضمن در این شبیخون حاجی آقا نظامی از بهادران ۴ مجروح و نیز دوراس اسب از بهادران مزبور زخمی

و چنین معلوم گردید این چند نفر از نیروی دشمن قبل از ورود ما در قریه بوده‌اند . در این موقع از نایب تقی بیگ راپورت رسید که حسب الامر در ساعت ۸ دوم برج سنبله از محل مأموریت مراجعت نمودیم تا در قریه لوله‌شیرین ملحق به ستون شویم ولی از آنجا که شب تاریک و نابلد بودیم راه را گم کرده بقریه رحال رفتیم ، یدالله نظامی از این قسمت قبل از رسیدن ما بقریه مزبور وارد ولی از طرف دشمن غفلتگیر شده وبا تیر دشمن زخم‌دار میگردد .

این جانب در ارتفاع قریه رحال صدای تیر را شنیده و پیاده شوید داده و منتظر نتیجه بودم که درسی قدمی سیاهی پیدا گردید که معلوم شد دشمن است و امر آتش داده شد و در اولین شلیک افتاد و یکقبضه تفنگ سه تیر بانضمام سه رشته قطاریکه داشت تصاحب گردید . بعد از رسیدن این راپورت ها در ساعت ۸ صبح ستون را بطرف تمرد حرکت و در ساعت سه بعد از ظهر وارد تمرد شده آقای سرهنگ علی شاه خان را با فوج سنگین اسلحه آنجا گذاشته و با فوج سوار به بهرآباد (بهارآباد) آمدیم و به بهادران ۴ باتوپ و بنه ستون که آنجا بودند ملحق و قرارگاه ستون را در محل مزبور قرار داده و از اسیر و زخمی دیروزی تحقیقات نمودیم گفت حسونام رئیس پیاده این دهات از طرف اسمعیل آقا بوده - اتفاقات این دو روزه را توسط کفیل ارکان حرب از دیلمقان بمقام منیع فرمانده کل قوا دامت شوکته راپرت داده و اسیر و زخمی هم به ارکان حرب اعزام گردید - ۳۰ برج سنبله حسب الامر ساعت ۵ بعد از ظهر قسمت همدان در بهرآباد به ستون سوار ملحق گردید . در تاریخ ۴ برج سنبله ساعت ۶ صبح باتمامی قوا از خط تمرد بطرف سرحد بتعاقب دشمن حرکت و به فوج سنگین اسلحه امرشد ارتفاعات ساری را واقع در جناح چپ ستون اشغال نماید و باقی ستون سوار و قسمت همدان با نیم دسته از آتش بار کوهستانی روسی در ساعت ۵ بعد از ظهر وارد ارتفاعات دوستان شده و قرارگاه ستون در همان جا معین گردید . بهادران ۳ تحت فرماندهی سلطان ارفع السلطان به جناح راست قرارگاه ستون بقریه دله‌زین (دلازی) اعزام و به بهادران ۵ تحت فرماندهی سلطان میرزا محمد خان حکم شد از قرارگاه الی بهرآباد چند پست جهت ارتباط مابین ستون تشکیل دهد و پنجاه نفر پیاده نظام از گروهان دوم فوج ۲ بمنظور احتیاط ستون در آنجا برقرار و بهادران ۱-۲-۳-۴ را به ارتفاعات میان دوستان و هرکیان (جناح چپ و راست و پیش ستون) تقسیم کردم . در ساعت ۶ بعد از ظهر بموجب راپورت واصله از فرمانده فوج سنگین اسلحه

ساری‌داش را بدون جنگ اشغال و دشمن با حشم و اهل و عیال از سرحد عثمانی عبور نموده است. شب را در همان ارتفاع مانده صبح ۵ سنبله قسمت همدان با نیم دسته از آتش بار مزبور و بهادران ۴ و پنجاه تیر را تحت فرماندهی نایب سرهنگ محمدرضاخان گذاشته و به بهادران اول امر شد که به ساری‌داش رفته پست های آنجا را از فوج سنگین اسلحه تحویل گرفته و فوج مزبور جهت راحت باش بقریه شرین بیاید و نایب ۲ مجید میرزا آجودان ستون را هم در قرارگاه گذاشته تا احکام و راپورت های وارده را باینجانب برساند، نایب ۳ انتصارالسلطان با یک دسته آردل و بهادران ۲ با اینجانب در ساعت ۷ صبح بطرف ارتفاعات قریه هرکیان و کلرش حرکت نموده در ساعت ۱۲ ظهر وارد مقصد شده یک دسته از بهادران ۲ را تحت فرماندهی نایب ۱ شکرالله خان به قریه کلرش و تپه های جناح چپ و راست قریه مزبور جهت اکتشاف روانه و اینجانب در همان ارتفاع دسته اعزامی رفته در عملیات اکتشافی شرکت نمودم ولی از دشمن اثری مشاهده نگردید، لذا در ساعت ۲ بعد از ظهر باتفاق عده مزبور بقرارگاه مراجعت و بعد از مراجعت فرمانده بهادران ۳ از پست خود، شخصی را باسم مشهدی اسمعیل سفید گرساکن قریه کهنه شهر با شاگردش گرفته و فرستاده بود، مشهدی اسمعیل اظهار میکرد که قبل از جنگ من رفته بودم بقرآء سرحدی عثمانی جهت سفید گری و در موقع مراجعت از قریه انهبه که یکی از قرآء سرحدی عثمانی میباشد مرا گرفته و بخدمت شما روانه کردند. اینجانب از وضع دشمن و پست های عساکر عثمانی پرسیدم مشارالیه گفت که یک پست عسکر در قریه انهبه میباشد. چون حسب الامر حضرت فرمانده کل دامت شوکته باید با پست های عساکر عثمانی ارتباط پیدا شده و وضع دشمن و مهاجرین بخاک عثمانی معلوم گردد، لذا به بهادران ۳ و ۴ تحت فرماندهی سلطان ارفع السلطان و بلدیت مشهد اسمعیل سفید گرامر شد در ساعت ۵ صبح ۵ برج سنبله از جناح راست ستون سرحد عثمانی حرکت و با عساکر عثمانی ارتباط پیدا نموده نتیجه را باینجانب اطلاع دهد و نیز دستور داده شد که ساعت ۶ فوج سنگین اسلحه از جناح راست ستون حرکت و فرمانده فوج به دسته های اکتشافی خود دستورات لازم را جهت اکتشاف ارتفاع و تپه و دره های جناح راست ستون بدهد و یک بهادران اعزام دارد به کلرش و نزدیکی سرحد جهت پیدا نمودن دشمن و بهادران ۴

هم تحت فرماندهی سلطان تقی خان یک ساعت قبل از حرکت ستون به ارتفاع و تپه و دره های جلوی ستون جهت پیدا نمودن دشمن برود و باقی ستون (قسمت همدان و نیم دسته آتش بار و بهادران سوم فوج سنگین اسلحه با بهادران پنجاه تیر) با اینجانب در ساعت ۶ صبح ۵ برج سنبله بطرف ارتفاعات هرکیان حرکت و قرارگاه ستون قریه هرکیان خواهد بود ، و به نایب اول علی اکبرخان فرمانده همان پنجاه نفر پیاده نظام در بهراوا دستور داده شد چون فردا ( ۵ - برج جاری ) ستون در ساعت ۶ صبح بدین ترتیب حرکت مینماید شما هم در ساعت ۶ صبح با عده خود از بهراوا حرکت کرده و در همین ارتفاع بعنوان احتیاط باشید . در ساعت معین صبح ستون حرکت و بارتفاعیکه میان دوستان و هرکیان واقع شده بود رسید، پیاده را راحت باش داده و اینجانب آردل و بهادران سوم فوج سنگین اسلحه و نایب سرهنگ محمدرضاخان کفیل قسمت همدان را همراه خود برداشته باقی ستون را به سلطان حسن خان سپردم که در جای خود باقی باشد پس از صدور این دستور رفتم به پست ساری داش و آنجا را سرکشی و دستورات لازمه را داده در مراجعت از کوهی عبور نمودم که از طرف چپ متصل بساری داش و از طرف راست متصل به زلاچای و تقریباً یک فرسخ تا قریه کلرش فاصله داشت . اینک تعیین خط فرونت :

ارتفاعیکه در وسط همین کوه است قرارگاه تعیین گردید، قسمت همدان با توپخانه در قرارگاه مستقر و جبهه اشغال شده از جناح راست جاده است که از هرکیان به کلرش میرود و از جناح چپ هم تا دوهزار متری ساری داش می باشد و نایب سرهنگ مزبور را فرستادم تا رفته قسمت پیاده را آورده و درجبهه مزبور مستقر سازد و به حسن خان سلطان حکم شد از بهادران پنجاه تیر یک صاحب منصب با دو قبضه پنجاه تیر به ساری داش اعزام و ملحق به پست آنجا شده تحت امر کفیل بهادران ۱ ( رئیس پست ساری داش ) قرار گیرد و مسئولیت آن طرف جاده را ( دست راست آخرین پست قسمت همدان الی دره زلاچای ) بعهده فوج سنگین اسلحه واگذار نموده و بهادران ۴ را تحت فرماندهی سلطان تقی خان در معیت کفیل قسمت همدان در قرارگاه قسمت مزبور قرار دادم و بفرمانده بهادران پنجاه تیر ( سلطان حسن خان ) دو باره حکم شد ۲ قبضه پنجاه تیر با یک نفر صاحب منصب و نفراتش اعزام که خود را بفرمانده فوج سنگین اسلحه معرفی نموده با ایشان باشند، بعد از دادن این دستورات در ساعت

سه بعد از ظهر بقریه هرکیان که قرارگاه ستون بود مراجعت نمودم . از نایب اول علی اکبرخان فرمانده گروهان ۲ فوج ۳ راپورت رسید حسب الامر در ساعت ۴ از بهراوا حرکت و نیم بعد از ظهر وارد ارتفاع دوستان شده منتظر امر میباشم .

جواب نوشته شد شما با قسمت خود احتیاط سوار میباشید و اقامت گاه شما همان ارتفاع و ضمناً با پست ساری داش ارتباط پیدا نمائید . راپورت کریم بک افسر ارتباط رسید که حسب الامر وارد سرحد انهبه گردیده با پست عسکر عثمانی ارتباط پیداولی از قرار اظهارات پست عثمانی اسمعیل آقا باین طرف ها نیامده و عده از مهاجرین اکراد را که باین طرف آمده اند خلع اسلحه نموده ایم ، در جواب سلطان مزبور نوشته شد کاغذیکه حسب الامر فرمانده کل قوای آذربایجان به رئیس قسمت عثمانی آن صفحات نوشته ام رسانیده و در آن حدود منتظر آمدن جواب کاغذ باشید . تقریباً ساعت ۶ و نیم بعد از ظهر بود که آقای سرهنگ علیشاه خان تشریف آوردند منزل اینجانب و اطلاع دادند بهادرانیکه جهت پیدا نمودن دشمن بطرف کلرش رفته بودند مراجعت و گزارش میدهند از دشمن علائمی پیدانیست و از ترس بخاک عثمانی فرار نموده اند . مجدداً به آقای سرهنگ علی شاه حکم داده شد فردا ساعت ۸ صبح دوباره عده از بهادران فوج سنگین اسلحه را بمحل امروزی اعزام دارد بلکه اطلاعاتی از دشمن بدست بیاید . شب را در آنجا گذاراند ، ۹ برج سنبله ساعت نه و نیم صبح یک نفر از بهادران چهارم به تاخت آمده و راپورت شفاهی از طرف سلطان تقی خان آورد که جنگ در آن طرف کلرش با یک بهادران از فوج سنگین اسلحه شروع گردیده ، فوراً با سرهنگ علی شاه خان و یک بهادران احتیاط و با سلطان حسن خان با باقی بهادران پنجاه تیر مأمور نمودم و آجودان ستون مجید میرزا را در قرارگاه گذاشتم تا احکام و راپورت های واصله را باینجانب برساند و نایب ۳ انتصارالسلطان را با یک دسته آردل برداشته رکاب کش رفته بارتفاعیکه در راه جاده کلرش واقع شده و ملاحظه نمودم که تقریباً دویست و پنجاه نفر از افراد دشمن با کمال شدت با یک بهادران از فوج سنگین اسلحه مشغول زدو خورد و حمله میباشند ، بهادران مزبور هم مجبوراً عتب نشینی میکنند زیرا ارتفاعات آن طرف کلرش سرحد در دست دشمن است لذا بدون اتلاف وقت آقای سرهنگ علیشاه خان را بادو بهادران فوق الذکر و دو قبضه پنجاه تیر که در اختیار فوج

سنگین اسلحه گذاشته بود و در همان جا پست بودند با خود برداشته آمدم روی تپه که در پائین آن زلاچای عبور میکند، طرف دیگر تپه های کلرش است که از آنجا دشمن بهادران را مورد حمله قرار داده و در جناح چپ و راست بهادران واقعند. در ارتفاع پشت سر اردل هارا پیاده نموده با دو قبضه پنجاه تیر امر باتش دادم و انتصار السلطان را عودت داده پیش سرهنگ علیشاه خان فرستادم که بمحض ورود بهادران را پیاده نموده با خود بیاورد و محمد آقا و کیل باشی را بتاخت روانه کردم تا نایب سوم آقا بزرگ فرمانده توپخانه با ارتفاع پشت سرما توپ گذارده دشمن را بم باران نماید. پس از بیست دقیقه سرهنگ علیشاه با بهادران رسیده امر باتش داد، دشمن تاب آتش سربازان و جان بازان حقیقی را نیاورده بعد از دادن چند نفر تلفات از تیررس توپ خارج شدند بطوریکه در تیر سوم سه چهار اسب و افراد آنها با انفجار گلوله توپ با یکدیگر مخلوط شدند و دشمن از مشاهده این حال تاب نیاورده فوراً با ارتفاعات عقب فرار اختیار و در سرتپه ها پیاده شده و گویا منتظر قوای کمکی بودند. از سابق بموجب حکم واصله از فرماندهی کل قوای آذربایجان دامت شوکته که: نظامیان غیور در نظر داشته باشند در موقع تعاقب دشمن نباید بخاک عثمانی عبور کرده و یاد در سرحد طوری تیراندازی کنند که گلوله ها در خاک عثمانی ریخته شود. بدین لحاظ از تیراندازی سربازان غیور و توپخانه جلوگیری نموده، در ساعت ۲ بعد از ظهر از طرف سرحد تقریباً هفت نفر سوار ظاهر شدند که به سواران دیگر ملحق شده و از جاده سمت راست سرحد بقریه کلرش مراجعت کردند، بعد از مشاهده این حال فوری حکم نوشتم به سلطان کریم بک که با دو بهادران از آنهیم حرکت نموده ملحق بستون شوند. از آنجا قریه کلرش که در گودی واقع شده نمایان نبود، طرف غرب کوه بلند سنکلاخی است که کلرش نامیده میشود و سرحد است. طرف شرق قریه که ما در میان تپه های متعدد آن بودیم قریه نمایان نمیشد معذالک حکم شد چند تیر توپ بطرف آن گودی شلیک نمایند. از علائم معلوم شد که گلوله ها نمیرسند و کارگر نیستند والا این تعداد سوار که در یک جا جمع شده بودند تحمل آتش توپخانه را نیاورده و متلاشی میشدند و از سوارانیکه در آن گودال بودند هیچگونه علامت یا حرکتی دیده نمیشد که چه میکنند و در چه فکر هستند و حمله هم بواسطه عدم

مساعدت محل بی مورد بود. از اوضاع چنان معلوم میشد دشمن خیال دارد شب از جناح راست ستون حمله‌ور و پشت سر ستون را بگیرد بدین لحاظ استحکامات پست‌های جناح راست را حتی‌الامکان محکم و دستورات لازمه برای دفاع شب را دادم. راپورت از کفیل قسمت همدان آمد که طبق نظریه اینجانب دشمن شب خیال دارد از جناح راست ستون حمله‌ور گردد و چون محل اینجانب از محل شما مرتفعتر است بهتر میتوان وضع دشمن را با دوربین دید - بعد از دادن دستورات لازمه راجع به پست‌های جناح راست در ساعت ۷ بعد از ظهر توپ را بقرارگاه قسمت همدان عودت و دستورات لازمه راجع به پست جناح راست به آقای سرهنگ علی‌شاه‌خان داده و مسئولیت آنجا را بعهدہ معزی الیه واگذار نمودم و خود پشت سر موضع توپ رفتم برای سرکشی پست‌های جناح چپ و بعد از سرکشی و دادن دستورات لازمه در ساعت ۹ بعد از ظهر بقرارگاه قسمت همدان مراجعت و منتظر نتیجه بودم. از پست ارتفاع ساری داش راپورت رسید که در پشت سرما در روی ارتفاعات ساری داش آتشی هویدا و عده ما کم است، فوری جواب داده شد ممکن است آتش‌ها از پیاده نظام قسمت نایب اول علی اکبر خان باشد و ده نفر سوار از بهادران ع تحت فرماندهی نایب سوم ابراهیم خان اعزام که میان شما و آن آتش‌ها ارتباط پیدا نماید و به فرمانده بهادران ع سلطان تقی خان هم حکم دادم با باقی بهادران میان شما و آخرین پست قسمت همدان از جناح چپ ستون ارتباط پیدا نماید. در همین موقع راپورت دومی از مشارالیه رسید که از دره‌های سرحدی علائم آتش هویداست که بطرف ما می‌آیند فوری جواب داده شد پست خود را نگهداری نمائید، حکم دادم دو قبضه پنجاه تیر با نیم بهادران سوار از فوج سنگین اسلحه آمده ملحق بشما بشوند و بفرماندهی سنگین اسلحه هم فوری حکم نوشتم دو قبضه پنجاه تیر با نیم بهادران سوار بفوربت به ارتفاع ساری داش اعزام دارد زیرا صدای تیر از پست ارتفاع ساری داش شنیده شده و فوری حکمی هم به آجودان ستون سوار دادم که قرارگاه ستون را تماماً (از سر رشته داری و بنه و غیره) حرکت داده و بارتفاع قرارگاه قسمت همدان منتقل نماید. بعد از نیم ساعت فاصله یک نفر از پست ارتفاع ساری داش آمد و راپورت داد که کفیل بهادران ۱ (رئیس پست آنجا نایب ۲ داودخان) مرا با چهار نفر سوار در پست گذارده بود ولی عده از دشمن هجوم آورده



ما تاب مقاومت نیاورده محل خود را تخلیه و بمرکز پست عقب نشینی نمودیم. در چهار صد قدمی صدای هیاهو از مرکز پست بلند و معلوم شد دشمن در ارتفاع ساری داش با بهادران ۱ مخلوط و بایکدیگر مشغول زد و خورد و رسیدن به آنجا غیر ممکن بود ضمناً ده نفر سوار با یکنفر صاحب منصب که گویا از آن جا اعزام شده بود باین جانب تصادف نموده گفتم کجا میروید جواب داد حسب الامر میرویم تا با پست ارتفاعات ساری داش ارتباط پیدا نمایم، نایب مزبور هم از من پرسید از کجا میآئید جنگ در کجا شروع شده من هم بتفصیل بیان کردم، گفت به تاخت رفته برنیس را پورت بده من هم آمدم. در این موقع تیر دشمن هم نزدیکتر شده گلوله های آن از قرارگاه قسمت همدان عبور میکرد فوری به انتصار السلطان حکم کردم به تاخت رفته بنه و سر رشته داری تمامی قسمت را به اضافه قورخانه که حکم شده بود آنجا بیاید عودت داده با خود بارتفاعات دوستان ببرد و به قسمت پیاده نظام رسانده واستحکامات آنجا را مرتب و محکم نموده منتظر حکم ثانوی باشند.

از شدت تاریکی بهیچ وجه از دشمن علایمی پیدانمیشد ولی از وضع نزدیک شدن صدا معلوم بود دشمن ساری داش و ارتفاعاتش را اشغال نموده و این طور حدث زده شد که تقریباً نهصد و پنجاه نفر سوار دشمن در جناح راست متمرکز شده اند، لذا امر بعقب نشینی دادم در حالیکه تحت فرماندهی سلطان تقی خان در آخرین پست جناح چپ دویست پیاده قسمت همدان با کمال دلگرمی جلو حمله دشمن را نگهداشته بودند. عده را برای عقب نشینی حرکت دادم در این موقع بهادران ۲ و ۳ از سرحد رسیده به بهادران ۲ هم امر شد به کمک بهادران ۴ رفته آنقدر جلو حمله دشمن را نگاه دارند تا پیاده حرکت داده شود.

به سرهنگ علی شاه خان امر شد عقب نشینی نموده و بارتفاع قریه شرنینی که جاده از آن عبور میکند برود. بعد از حرکت عده جناح راست، امر داده شد بهادران ۲ و ۴ هم با جنگ گریز عقب نشینی نماید. در ساعت ۲ بعد از نصف شب ۷ سنبله تمام قسمتها بارتفاع شرنینی جمع و از آنجا قسمت همدان را از جاده کنار رودخانه زلا چای با بهادران ۲ و ۴ به چهریق اعزام و فوج سنگین اسلحه را از جاده دوستان با توپخانه بطرف ترمرد و اینجانب با بهادران پنجاه تیر در ارتفاعات این دو قسمت عقب نشینی کردیم. ساعت سه بعد از ظهر ۷ سنبله وارد بهراوا شده و قسمت همدان

هم یک ساعت پس از ورود ستون سوار بدون دادن تلفات و غیره وارد گردید . مطالب را بمقام محترم فرمانده کل قوای آذربایجان راپورت داده و ستون را راحت باش دادم . صبح ۹ برج مزبور (ساعت تقریباً ه ونیم) در پشت ارتفاعات طرف چپ بهراوا جنگ شروع گردید، بفوریت حکم داده شد تمام ستون سوار و قسمت پیاده باتوپخانه ارتفاعات طرف راست قریه مزبور را اشغال و کمین نموده منتظر حمله دشمن باشند .

بعد از دو ساعت زد و خورد با پستهای جناح چپ، دشمن تاب نیاورده بطرف دوستان فراری گردید، در ساعت ۲ بعد از ظهر با تمام ستون مراجعت و امر بر راحت باش و اوضاع را بمقام محترم فرماندهی کل قوا را پورت داده ضمناً درخواست استمداد نمودم تا دوباره برای تعاقب دشمن بطرف سرحد عودت نمایم . در جواب حکم تلگرافی واصل گردید که منتظر باشید قسمت قزوین از ارومیه حرکت و از طریق محال سومای می آیند و از خط ترمرد با قسمت مزبور ارتباط پیدا نمائید خودم هم با ستون گارد دهم برج وارد چهریق خواهم شد، ب قسمت همدان هم دوباره امر شد ملحق بستون سوار شود . دهم سنبله ساعت ۴ بعد از ظهر قسمت همدان ملحق به ستون گردید - در بهر آباد ( ۱۱ سنبله) حسب الحکم این جانب از طرف فرمانده کل قوا احضار بچهریق گردیدم . صبح برج ۱۱ سنبله بموجب راپورت واصله از پست ارتفاعات سومای و ترمرد با قسمت قزوین ارتباط حاصل گردید، در ساعت ۹ حسب الامر بچهریق رفته شرفیاب شدم بعد از گرفتن دستورات لازمه به بهر آباد مراجعت بعد از باز دید عده قسمت قزوین در ساعت ۱۲ ظهر وارد قریه را که در نیم فرسخی مشرق ترمرد واقع گردیده قرارگاه قرار داده بعد از ختم بازدید حضرت فرمانده کل قوا شب را در قرارگاه قسمت قزوین توقف و امر به حرکت تمامی عده در لیل ۱۱ برج جاری بدین ترتیب فرمودند :

فردا در ساعت ۱۲ ظهر ستون گارد تحت فرماندهی جناب سرتیب بصیر دیوان از جناح راست ارتفاعات آن طرف زلوچای بطرف کله رش حرکت، قسمت قزوین هم با یک دسته آتش بار کوهستانی فرانسه از جناح چپ ستون سوار و ارتفاعات دست چپ به ساری داش حرکت نمود .

ستون سوار عبارت از فوج سوار لشکر شمال غرب و سوار سنگین اسلحه و قسمت همدان با یک دسته آتش بار کوهستانی روسی گارد از میان این دو ستون از جاده مستقیماً بطرف دوستان حرکت و حضرت فرمانده کل برای قرارگاه خود با عده مکفی

ارتفاع (۱۲۰۸) را (که میان ستون جناح راست و چپ و پشت سرستون سوار واقع بود) معین و برقرار نمودند: حسبالحکم تمام عده هادر ساعت معین حرکت، بعد از رسیدن ستون سوار بطرف چپ ارتفاع (۱۲۰۸) بهادران ۳ لشکر غرب را تحت فرماندهی سلطان ارفع السلطان جهت اکتشاف به تهره مزبور اعزام پس از ورود به تهره صدای تیرشیده شد بعد از مختصر زد و خورد دشمن بطرف دوستان فراری و بهادران مزبور هم آنرا تعاقب مینمود، دو نفر پیاده دشمن دستگیر و نزد این جانب اعزام نمودند، پس از تحقیقات از آن دو نفر گفتند ما بیست نفر سواره و پیاده بودیم از کسان کاش آقا آمده بودیم مقداری جو و یا گندم ببریم. در ساعت ۶ بعد از ظهر با تمام ستون سوار به ارتفاع دوستان (اقامت گاه سابق) رسیدیم و آنجا را قرارگاه ستون معین نموده به فرمانده فوج سنگین اسلحه حکم شد بقریه شرنینی رفته آنجا را اقامتگاه خود نمایند و ضمناً با ستون گارد ارتباط پیدا کند و به بهادران ۲ و ۵ نیز حکم شد که در جناح چپ با ستون قزوین ارتباط پیدا کرده و شب هم اقامتگاه این دو بهادران ارتفاع واقع در میان ساری داش و قرارگاه ستون خواهد بود. ساعت ۱۲ نصف شب راپورت از بهادران ۵ رسید که با قسمت قزوین ارتباط پیدا کرده در ساعت ۹ صبح ۱۲ برج جاری ستون را از جاده مستقیم بطرف ارتفاعات هرکیان حرکت داده ستون که به تپه میان دوستان و هرکیان رسید صدای تیرو توپ قسمت قزوین از ساری داش شنیده شد، لذا با قسمت همدان حکم نمودم از جناح چپ ستون سوارالی ارتفاعاتی که در دو هزار متری ساری داش واقعست موضع گرفته و بهادران ۵ هم در میان قسمت همدان با قسمت قزوین (جهت نگاهداشتن ارتباط و محافظت میان این دو قسمت) قرار گیرد و به فوج سنگین اسلحه حکم شد در ارتفاعات و تپه های جناح راست که در میان ستون گارد و ستون سوار واقع بود موضع گرفته و با ستون گارد ارتباط پیدا نماید.

بعد از مختصر زد و خورد در ساری داش دشمن تاب حمله سربازان غیور و آتش توپخانه ستون چپ را نیاورده بطرف سرحد فراری گردید، لذا بهادران ۱ را با خود برداشته میان ارتفاع هرکیان و کله رش رفته ولی تارسیدن این جانب فراریان دشمن از سرحد عبور کردند، تا ساعت ۶ بعد از ظهر در همان جا توقف کرده ولی دیگر از دشمن در خاک ایران علائمی پیدا نبود، لذا از آنجا مراجعت و ملحق به ستون شدم. صبح ۱۲ برج جاری طبق احکام صادره از فرماندهی کل قوا مقرر شد ستون گارد با ستون قزوین مراجعت و ستون سوار هم بعد از اکتشاف از ارتفاع کله رش معاودت کند، حسبالحکم بمحل

مزبور رفته تاسه بعد از ظهر تفتیشات و اکتشافات لازمه را نموده معلوم شد که دشمن تماماً به خاک عثمانی فرار کرده. پس از مراجعت در ساعت ۶ بعد از ظهر وارد ارتفاع قریه دوستان شده، در ساعت ۲ شب لیل ۴ سنبله حکمی از آن مقام محترم صادر شد که توسط این جانب به فرمانده قسمت قزوین برسد، این جانب بفوریت حکم را رسانده و خود حسب الامر منتظر ورود قسمت قزوین بودم.

ساعت ۴ صبح قسمت قزوین بستون سوار ملحق شد و با تمام عده از جاده مستقیماً بطرف تهر در حرکت و حسب الحکم این جانب با آقای سرهنگ ابوالحسن خان فرمانده قسمت قزوین در ارتفاع ۸۰۰ ملاقات بعد از گرفتن دستور و تعیین تکلیف، این جانب و خود آن مقام با ستون گارد عازم ارومیه شدیم و مرکز قسمت قزوین در قریه ممکن از محال سومای و مرکز ستون سوار در دیرلیمقان تعیین شد و ۱۵ برج جاری ستون سوار وارد اینجا گردید. فرمانده ستون سوار سرهنگ کلبعلیخان

گزارش سرهنگ کلبعلیخان نخجوان گرچه برای آشنائی با نبردی نظامی که در سرزمین کوهستانی بسیار سختی روی داده جالب است ولی درج جزئیات عملیات (که شاید تذکر قسمت هائی از آن برای اطلاع فرماندهی کل غیر ضروری بوده) آنرا قدری تاریک و طولانی بنظر میآورد، ضمناً نباید فراموش کرد که سرهنگ نامبرده بزبان فارسی آشنا نبوده و گزارشهای او دستخوش اطلاعات و نظریات منشی او بوده که ظاهراً سواد و اطلاعات کافی نداشته است.

در هر حال جنبه فداکاری و از خود گذشتگی این مرد قابل تردید نیست و پس از چند سال که از رفع غائله سمیتگو گذشت در زردو خورد با عده دیگری از افراد جلالی در سرحد آرات شربت شهادت نوشید.

اینک با احترام این افسر رشید و جان باز که پس از مهاجرت بایران بیاد افتخار اجداد خویش که ایرانی بوده اند بدین سان جانبازی و از خود گذشتگی برای خدمت به آب و خاک نیاکان خود نموده لازم میدانیم گزارش فوق را بعنوان یادگار با ارزشی از او تلقی و بروح پاک آن مرد فداکار شاد باش بفرستیم.

ستون سوار شب را در قریه حبشی بسر میبرد، ستون سنگ کاظم موقعیت خاصی را حائز بود زیرا تا دیرلیمقان (مبنای عملیات اکراد) پیش از چند فرسنگ مسافت نبود و بدین طریق همواره دشمن را تهدید میکرد، این ستون از دهم اسد شروع به پیش روی

نموده و تدریجاً گردنه های قرا باغ و قره وران و اخیلی و غیره را اشغال و از شنبه ۱۵ اسد با دشمن تماس گرفته و خود را باز دو خورد تا ایستی سووزین دشت میرساند.

جبهه ستون بیش از سه فرسنگ طول پیدا میکرد بطوریکه سر هر ارتفاعی عده قلیلی مستقر گشته بودند که البته اگر دشمن سریع السیریا قوی در مقابل میداشت دچار شکست حتمی میگردد چنانکه دریا غیغی و از طرف خان تختی که دشمن به پست ها حمله ور گردید آنها را مجبور بعقب نشینی بگردنه سماع نمود.

پنجشنبه ۱۸ خبر فتح سلماس بفرمانده ستون رسید و ۲ اسد باقوای خود وارد زین دشت و یکشنبه ۲۱ وارد قریه ممکن گردیده و در قریه مزبور خبر فتح چهریق واصل و ۲۲ اسد ستون سنگ کاظم وارد شهر ارومیه شد.

۱۰ - گزارش سرهنگ ابوالحسن پورزند

### مقام محترم فرمانده کل قوا

در جواب تلگراف عالی تحت شماره (۷۵۳) ۴ سنبله اینک راپورت عملیات جنگی تا روز عزیمت به ارومیه را بایک قطعه نقشه کروکی آن لفاً ارسال میدارد. (۹۸۷). ۲ سنبله رئیس قسمت مستقل قزوین مأمور آذربایجان - سرهنگ ابوالحسن پورزند.

### شروع بعملیات جنگی

دوشنبه ۸ و سه شنبه ۹ اسد ارتفاعات ۸۵۱ و ۸۰۱ و ..... که عبارت از گردنه آجیلی و گردنه های باری و مقاتل بود پست گذارده شد، ضمناً نظر باینکه شفاهاً فرموده بودید روز شنبه ۱۳ تاریخ حمله بدشمن میباشد و روز تشریف فرمائی بسنگ کاظم در حضور سرهنگ سیف الله خان و قاضی تأیید این مسئله را تکرار فرمودید لذا برای ستون خودطوری پیش بینی کرده بودم که روز شنبه بمدت کمی موفق به تصرف زین دشت بشوم. چهارشنبه ۱۰ اسد گردنه قرا باغ و قاورقان را اشغال نموده و در قرا باغ و قاورقان بهادران قزوین گذارده شده و گردنه آجیلی و مقاتل را به کاظم خان قوشچی سپرده بودم، پنجشنبه ۱۱ اسد گردنه سماغ و گردنه های یاغیغلی - دمرده - ورگویز - اوش میشه لر - گورانر پست گذارده شد. جمعه ۱۲ اسد ساعت ۶ بعد از ظهر که کلیه ستون سنگ کاظم بجلو سوق داده میشد سواران کرد مشاهده و تصور میرفت که حمله نمایند. طرف عصر بوسیله یاور

(دمیتریف)<sup>۱</sup> رئیس بحریه حکم عملیات رسید ولی در آن حکم متأسفانه ذکر شده بود فقط ارتفاعاتیکه یوم دوشنبه و سه شنبه اشغال شده است در دست باشد، لذا چون عده بجلو رفته بود و هم از نقطه نظر اینکه مواضع اشغال شده حائز اهمیت فوق العاده بود بعلاوه به اتکاء اینکه مطابق حکم روز شنبه شروع به حمله خواهد شد و قطعاً روز یکشنبه برای اشغال مواضعیکه فعلاً تصرف شده است حکم ثانوی میرسد و ممکن است که اشغال مجدد انها فوق العاده سخت باشد، لذا لازم دانستم راپورت داده کسب تکلیف نمایم. شنبه ۱۳ استحکامات ورگویز - دمردره - یاغیغلی - اوش میشه لر - گورانلر همانطور برقرار و مواضع دشمن مشاهده میشد، بطوریکه بخوبی ممکن بود ایستی سورا از ... متری بمباران کرد و تازین دشت هم که ربع فرسخ بیشتر فاصله نبود دشمن دیده میشد که در ایاب و ذهاب بودند. یکشنبه ۱۴ ساعت ۴ بعد از ظهر پیاده دشمن شروع به حمله به استحکامات ما نمود و تا مسافت ... متری قوای خود را نزدیک نمودند و تیراندازی دشمن تا ظلمت شب ادامه داشت و بعد متارکه شد.

دوشنبه ۱۵ از ساعت پنج بعد از ظهر دشمن حمله ور شده ولی تعدادشان غیر معلوم بود: مطابق راپورت پستهای اطراف سوار و پیاده کثیری میامدند و جنگ دوام داشت و اموال و احشام خود را از قریه ایستی سو نقل مینمودند.

سه شنبه ۱۶ عده سوار و پیاده به قوای دشمن افزوده شد که بسنگرها تقسیم شدند، حدث قوی میرفت مانند روزهای گذشته باز حمله نمایند و بطوریکه راپورتهای کتبی یاورشاه مراد خان و کاظم خان حاکی بود در قریه کهریز و قوشچی و قولنجی دوسه بیرق نصب شده بود و از اطراف جمعیت دور آنها جمع میشد، بعلاوه در نقاطیکه موضع گرفته بودیم بقدریکه از جلو مخاطره بود چندین برابر انهم از عقب فرونت (که گردنه آجیلی و باری و خط مقاتل بود و مخصوصاً گردنه قراباغ و قاورقان که فقط برای حفظ آنها چند نفر سوار پست گذارده شده بود) فوق العاده مخاطره داشت بطوریکه اگر آنها حمله مینمودند سوارها بواسطه قلت عده و عدم کمک، فراری میشدند و عقب موضع بدست دشمن میافتاد و از چهار نقطه اصلی محاصره دشمن میشدیم بطوریکه با رجوع به نقشه ملاحظه خواهید فرمود.

چهارشنبه ۱۷ تا ساعت ۹ بعد از ظهر شب گذشته کلیه قسمت در استحکامات فوق الذکر که متجاوز از سه فرسخ است اقامت داشتند دشمن کلیه عده خود را از دوروز

۱ - رئیس کشتیهای جنگی روسیه در زمان جنگ در دریاچه ارومیه بوده که پس از پراکنده شدن قشون روس بادرجه یاوری (سرگردی) داخل خدمت قشون ایران میگردد

قبل بسمت زین دشت آورده جمع آوری مینمود ، اما چنانکه مکرر بفرماندهی محترم کل قوا عرض شده بود نظرباینکه ستون سنگ کاظم فوق العاده کم و در طول چهار فرسخ سنگر داشتند بطوریکه هرقله کوهی استحفاظش و اگذار بچهار نفر شده بود و اگر اتفاقاً دویست نفر به یا غیغلی حمله ور میشدند پستهارا زده و گردنه را تصرف مینمودند، از طرف خان تختی هم خطر دیگری متوجه این قسمت میشد و در روز دهم عده نبود که در موقع لزوم معاضدت نماید و به اضافه حمله دشمن هم محقق بود، لذا حسب الامر تلفنی ساعت ۲ عصر سه شنبه ۱۶ اسد از حوالی چوپانلر بنا به امر حضرت مطاع والا عده را عقب کشیده بگردنه سماغ عودت نمودیم .

پنجشنبه ۱۸ ضمن پیشرفت بطرف زین دشت خبر فتح سلماس بوسیله موفق الملک رئیس ارتباط سوار ابلاغ شد . جمعه ۱۹ در حال حرکت بطرف زین دشت بودیم

شنبه ۲۰ وارد قریه زین دشت منزل عمر آقا شده و همان روز (بدون حکم) عازم میرآباد گردیده راپورتی هم بحضرت مطاع والا درهمین زمینه عرض نمودم . یکشنبه ۲۱ موقعیکه به ممکن وارد شدیم پس ازدو ساعت خبر فرار دشمن از چهریق واصل گردید لذا از قریه مزبور راپورت فرستاده کسب تکلیف نمودم ، عصریوم مزبور حضرت سرتیب ظفرالدوله وارد شد و شفاهاً امر حضرت مطاع والا را ابلاغ نمود که باستون ایشان عازم ارومیه بشویم .

سرهنگ ابوالحسن پورزند

## فصل دهم

### نبرد ساری داش

۱ - شکست فاحش وعقب نشینی و تعقیب دشمن بوسیله سوارنظام - درگیری مجدد سوار با اکراد پس از آنکه خانواده ها و احشام خود را بخاک ترکیه انتقال داده و مراجعت کرده اند - حمله مجدد دشمن : نبرد در اطراف کلرش وعقب نشینی ستون سوار

۲ - حکم عملیاتی شماره ۳۳ فرمانده قوای آذربایجان - فرار و عبور قوای سمیتگو از خط مرز .

۳ - کشته شدن سمیتگو ( بقلم تیمسار سر لشگر محمد مظهری )



## فصل دهم

### نبرد ساری داش

۱ - شکست فاحش و عقب نشینی و تعقیب دشمن بوسیله سواران نظام - درگیری مجدد سوار با اکراد پس از آنکه خانواده ها و احشام خود را بخاک ترکیه انتقال داده و مراجعت کرده اند حمله مجدد و دشمن :

نبرد در اطراف کلرش و عقب نشینی ستون سوار

بدین منوال دشمن همه جا با چنان شکست فاحش و غیر منتظره ای روبرو شده بود که با کمال بی نظمی پراکنده میگردید ، تا آنجا که هیچگونه دستور و راه نمائی از طرف رؤسا بقسمت های منهزم نمیرسید و این وضع ایجاد بهترین موقعیتی را مینمود که دشمن بوسیله سوار نظام تعقیب و به قائله سمیتگو خاتمه داده شود . بنا بر این ستون سوار را جمع آوری و هنگ سوار سنگین اسلحه را بفرماندهی سرهنگ علی شاه خان ( رحیمی ) که تازه از میانند و آب خود را به میدان جنگ رسانیده بود ضمیمه آن نموده و امر شد به تعقیب دشمن بشتابند . درچهریق ستون سوار بتکمیل خود پرداخته نقلیه زبده ای جمع آوری و اول برج سنبله بطرف مرز ترکیه پیشروی نمود .

در حدود دوستان ارتفاع ۱۲۰۸ ساژن ( ساژن واحد روسی و معادل ۲۵۳۷ متر ، در عملیات از نقشه دوورسی استفاده میشده است ) تماس با دشمن پیدا نشد و بهادران ۲ که عهده دار پیش قراولی بود بطرف دوستان دشمن را تعقیب و یک بهادران از فوج سوار سنگین اسلحه به ساریداش اعزام گردید . قسمت هائی نیز برای اکتشاف پیش روی کردند و معلوم شد سمیتگواز آن طرف مرز با هزار سوار زبده به خاک ایران رجعت کرده و دست بفعالیات انتقامی زده است .

قسمتهای سوار با دادن تلفات ، شب هنگام در ارتفاع ۱۲۰۸ متر کز گردیدند بعضی دستجات هم راه را گم کرده مفقود الاثر بودند - روز بعد ستون بطرف تمراوا حرکت و در تمراوا فوج سنگین اسلحه متوقف و فوج سوار شمال غرب به مهر آباد

آمده در آنجا مستقر گردید. سوم برج سنبله قسمت همدان به ستون سوار ملحق گردید و چهارم برج اسد مجدداً با تمام قوا از تمر او با طرف سرحد پیشروی نمود.

قسمت همدان با توپ کوهستانی روسی بفرماندهی نایب آقا بزرگ خان (امیر ابراهیمی - مشارالیه بعداً بوکالت مجلس شورای ملی نائل گردید) در ارتفاعات دوستان مستقر شد

بهادران سه تحت فرماندهی سلطان ارفع السلطان (سرلشگر ارفع کنونی و سفیر کبیر اسبق در پاکستان) به جناح راست قرارگاه ستون (قریه دله زین یا دلازی) اعزام و بهادران پنجم بفرماندهی سلطان میرزا محمدخان (مشهور به شاهسون) مأمور گردید پست‌های نزدیک را برقرار نماید، بهادران‌های یک و دو و چهار بارتفاعات بین دوستان و هرکیان تقسیم شدند و یک دسته سوار تحت فرماندهی معین نایب شکرالله خان بقریه کلرش اعزام گردید.

ضمناً به بهادران ۳ مأموریت داده شد روز پنجم برج سنبله در (اسپهه) با پست‌های مرزی ترك تماس گرفته و آنها را به جلوگیری از ورود اکرا دسمیتگو تشویق نماید.

ششم برج سنبله خبر رسید که در اطراف کلرش جنگ با سواران کرد آغاز گردیده و بهادران‌های هنگ سنگین اسلحه عقب‌نشینی مینمایند. سرهنگ کلبعلی خان با قوای احتیاط و توپخانه خود را به کلرش رسانیده و آتش توپخانه را بطرف دشمن روانه نمود. بهادران سه که بمرز رفته بود با شنیدن صدای توپخانه در عقب خود، مذاکره خود را با پست‌های مرزی ترك قطع و بستون سوار ملحق میگردد. شب هنگام حملات دشمن بساری داش منجر بگرفتن این ارتفاع گردید و در کلرش و مواضع دیگر موفقیت با دشمن بود و باین ترتیب ستون تاحدی در محاصره واقع میگردد و فرمانده ستون در این موقع، شبانه امر بعقب‌نشینی میدهد.

**از خاطرات سرگرد سوار ایوب ببری که شخصاً در نبرد کلرش شرکت داشته**

از حافظه هشتاد ساله خود یاری طلبیده وقایع چندی را از جنگ‌های اسمعیل

آقا سمیتگو شرح میدهم:

من اهل قفقاز شمالی از قزاق‌های رود (کوبان) طایفه تا تار هستم طایفه نامبرده در جنگ‌های ۶۳ ساله با قهرمان تاریخی - شامپل - که برای حفظ استقلال

قفقاز با امپراطور روسیه می‌جنگید همکاری می‌کرد. اسم اصلی من سیغان (Cyghan) شهرت تا تارین است، در جنگ اول جهانی در هنگ سوار قزاق (اومان) که جزو نیروی قفقاز در جبهه ترکیه بود خدمت می‌کردم، در آن موقع بریگاد قزاق ایران را طبق قراردادی مستشاران روسی اداره می‌نمودند، از هنگ مربوطه، من به بریگاد قزاق ایران مأموریت یافته در آترپاد قزاق تبریز که فرمانده آن کلنل میشیتیج (Michitige) بوده معلمی سوار نظام منصوب شدم. موقعی که ارتش ایران متحدالشکل شد و مستشاران روسی منفصل گردیدند من بقصد مسافرت از تبریز به تهران آمده و درستاد ارتش نوین ایران به سروان روح الله میرزا (مرحوم سرلشگر کیکاوسی که در آذربایجان آجودان و مترجم کلنل فیلیپوف فرمانده نیروی اعزامی جهت سرکوبی سمیتگو متهم آن زمان بود و سابقه بخدمات من داشت) بر خوردم ایشان صلاح ندیدند که بفرانسه بروم زیرا زبان فرانسه را نمی‌دانستم و پیشنهاد کردند که در صورت تمایل و قبول تبعیت ایران، می‌توانند اقدام بکنند که در ارتش ایران باقی بمانم (در آن موقع اعلیحضرت فقید فرمانده کل قوای ایران بودند) مراتب بعرض رسید موافقت فرمودند زیرا شخصاً هم از خدمات و وفاداری من مستحضر بودند.

تشریفات لازمه انجام گرفت رسماً استخدام و تبعیت ایران را قبول و اسم ایرانی (ایوب بیری) برای خود انتخاب و به آذربایجان رفتم و در هنگ سوار لایموت که فرمانده آن سرهنگ کلبعلی خان نخجوان افسر ارتش تزاری و تحصیل کرده روسیه بود وارد و بفرماندهی دسته اسکادران ع منصوب شدم.

در آن موقع نیروی مهمی بفرماندهی تیمسار سرتیب جهانبانی (سپهبد کنونی) جهت قلع و قمع سمیتگو در آذربایجان تمرکز می‌یافت، چون من در چندین جنگ با سمیتگو شرکت و به اوضاع و احوال این یاغی سابقه داشتم که چگونه اغلب اردوهای دولتی را شکست داده بود و اسلحه و مهمات فراوانی بدست آورده و نیروی عظیمی در حدود دوازده هزار نفر از طوایف مختلف کردستان جمع آوری و در اختیار داشت لذا، احتمال می‌دادم که این بار نیز اردوی دولتی موفق گردد ولی خوشبختانه اقدامات اولیه، از لحاظ تدارکات نیرو و تشکیلات ستون‌های جنگی طبق نقشه و فرامین نظامی صادره و مأموریت هریک از قسمت‌ها، یاس مرا مبدل به امیدواری کرد، جنگ آغاز و ستون‌ها مانند یک ارتش منظم بسمت‌های معینه شروع به پیشروی کردند: ستون ما بفرماندهی سرهنگ کلبعلی خان (خان نخجوان) در جهت جاگه شکریازی

پیشروی میکرد نبرد های متوالی شدید انجام گرفت و از طرفین تلفات زیادی داده شد ولی در نتیجه قدرت اراده فرمانده کل قوا و فداکاری افسران و افراد اردو همیشه موفقیت نصیب نیروی دولتی میشد جز یک بار که شکست متوجه ستون ما گردید و شرح آن از این قرار است :

نیروی سمیتگو از هر طرف در شهرستان سلماس شکست خورده و متلاشی گردید، نزدیکان او در حدود هزار نفر به قلعه چهریق مقر خانوادگی رفته خانواده خود را برداشته بسمت کوههای مرز ترکیه فرار کردند. پس از اشغال این منطقه که قبلاً در دست سمیتگو بود حالیه خالی از سکنه شده و تمام اهالی متواری گردیده اند. ستون سوار ( که عبارت از هنگ سوار لایموت و هنگ سنگین اسلحه و قسمت پیاده همدان و قسمت مختلط اردبیل بود ) از طرفین رود خانه زلاچای به تعقیب دشمن پرداخته و تا مرزهای ترکیه پیشروی کرد ولی دشمن از مرز عبور و به کوههای خاک ترکیه پناه آورد. راه پیمائی در کوهستانهای صعب العبور افراد و دواب را بکلی از پا در آورده، قسمت سوار که در جلو حرکت میکرد عصر همان روز به ارتفاعات مرز ترکیه رسید ولی بعضی از واحدهای پیاده اول شب رسیدند و برخی حتی شب نتوانستند خودشانرا به خط اشغالی سوار برسانند، مثل قسمت همدان بفرماندهی سرهنگ محمد رضاخان دهنای ( مشهور به کندی ) و فرمانده ستون که اطلاع از عبور سمیتگو از مرز ترکیه پیدا مینماید بانظار رسیدن قسمتهای عقب مانده دستور میدهد خط مراقبت و مقاومت را روی ارتفاعات ساری داش و کله رش ( تقریباً بطول ۱۰ کیلومتر ) تشکیل و مقر خود را در وسط آن قرار میدهد و صبح روز بعد یک اسواران برای مذاکره با مأمورین مرزبانی ترکیه اعزام میدارد، از طرفی سمیتگو که خیالش از طرف خانواده راحت شده بود همان شب برای آخرین انتقام به جناحین این خط شبیخون میزند: در جناح راست اسواران هنگ سنگین اسلحه بفرماندهی سروان حسینقلی خان سطوتی و در جناح چپ گروهانی از قسمت اردبیل بفرماندهی ستوان یکم علی اکبر خان میزانی شکست خورده مواضع خود را شبانه تخلیه مینمایند، من که با عده سوار خود در سمت کارش پستبندی کرده بودم ( چون عصر بدانجا رسیده و محل را بخوبی مطالعه و مواضع خود را برای شب آماده ساخته بودم ) شبیخون دشمن چندان مؤثر واقع نگردید و تا صبح ایستادگی کرده

موضع خود را از دست ندادم ولی پیاده که شبانه به آنجا رسیده و موفق به مطالعه محل و آماده کردن سنگر نشده بود شکست خورده و یک مسلسل سبک از دست میدهد. صبح که فرمانده ستون شخصاً برای مشاهده اوضاع آمد از قسمت من اظهار رضایت و قدردانی کرد ولی دستور داد فرمانده گروهان را باز داشت نمایند و بمقر خود مراجعت نمود (ولی پس از رسیدگی کامل به علت شکست فرمانده گروهان از طرفی موفقیت نهائی نیروها مورد عفو فرمانده کل قرار گرفت). آن روز زد و خورد شدیدی جریان داشت و قسمت همدان بواسطه سختی راه نتوانسته بود خود را به فرمانده ستون برساند و بمحض مراجعت اسواران اعزامی، جهت مذاکره با مأمورین مرزی ترکیه، دستور عقب روی شبانه صادر گردید و واحدها در امتداد زلا چای بسمت آبادی تمراوا که محل تجمع تعیین شده بود برگشتند، قسمت همدان شب را در سرکوههای مرتفع گذرانده و بامختصر زد و خوردی که شبانه انجام میدهد موفق بعقب نشینی میگردد. این بود شکست ستون سوار.

آنشب من سمت راست زلا چای تا صبح راه پیمائی کرده و با هر قسمتی که در بین راه تصادف میکردم آنرا بطرف تمراوا هدایت مینمودم. صبح روز بعد در نزدیکی تمراوا اطلاع دادند که عده ای کرد یکی از آبادیهای خود برگشته و مشغول بیرون آوردن گندم از کندوهای زیر زمین میباشند (اکراد در آبادیها ذخیره گندم خود را در کندوهای زیر زمین چال میکنند) من با عده خود آبادی را محاصره و مشغول زد و خورد شدیم، از قسمت من چند نفر مجروح و از کردها رئیس آنها بنام (حسو) که مالک همان آبادی بود کشته شد و بقیه فرار کردند. نفرات من از سر بسیار بزرگ حسو تعجب و گروهبانی که او را کشته بود بدون اطلاع من سرمقتول را بریده در توبره جو انداخته همراه خود میآورد تا در محل تجمع به فرمانده ستون نشان بدهد.

به تمراوا که رسیدیم فرمانده ستون شخصاً برای استفسار از وضع قسمتهای عقب مانده به استقبال ما آمده و دستور استقرار داد، در این حین گروهبان سر حسورا از توبره درآورده و به فرمانده ستون نشان داد و گفت یکی از سر کرده های بزرگ سمیتگو میباشد که من او را کشته ام. سرهنگ کلبعلی خان از این عمل نا شایسته فوق العاده عصبانی و نسبت بمن متغیر و دستور داد هر کس سر را بریده ببرد پهلوی

نعلش بگذارد من همان گروه‌بان را با اتفاق چند نفر را مأمور کردم که دستور را اجراء کنند ولی از آنجا که افراد ، بخصوص اسبها خسته بودند مأمورین سر را در نزدیکی همان آبادی در جاده انداخته بر میگرددند، معلوم میشود حسو ۴۲ پسر تفنگچی دارد آنها که از کشته شدن پدر اطلاع پیدا میکنند از محلهای خود به طرف آبادی حرکت و در بین راه به سر بریده پدر بر میخورند و معلوم است که چه حالی پیدا میکنند : اول نعلش پدر را در آبادی دفن و از آنجا بسراغ ما به تمر او میآیند، اول صبح پستهای مستحفظی را از جاهای خود رانده ارتفاعات را اشغال و تمام افراد و دواب اردو را تحت آتش قرار میدهند ، واحد های ستون سراسیمه از تاریک و روشنی صبح استفاده و از شیارهای عقب آبادی خود را به ارتفاعات مقابل میکشند تا تلفات ندهند ولی فرمانده ستون در داخل آبادی پشت تپه کوچکی موضع گرفته با اسکورت خود مشغول تیر اندازی میگردد ، من نیز مانند دیگران به پشت همان ارتفاعات رفته و در هر حال وضع عجیب و بیلا تکلیفی ایجاد شده بود ، در این موقع از طرف فرمانده ستون ، بوسیله ستوان یکم اسکندر آذرتاش ، بمن دستور رسید که تا تارین با انجام عملیات دورانی از پشت ، با کراد سریعاً حمله برده ارتفاعات را از دست آنان بگیرید . این مأموریت را من با موفقیت انجام دادم ولی از نفراتم ۳ نفر کشته و ۲ نفر دستگیر شدند . پسران حسو پس از تخلیه ارتفاعات ۲ نفر سرباز اسیر را که همراه برده بودند پس از سرزنش و ملامت زیاد نسبت به بریدن سر پدر آزاد و پیغام میدهند که بروید به جان میرزا ( منظور جهانبانی بود ) عرض کنید سمیتگو تمام طوایف اکراد را با جبار دور خود جمع کرده و یا غیگری و همه را بدبخت و بیچاره کرد و خود نیز بسزای اعمالش رسید و اکنون تمام طوایف او متواری و خانه و آبادیهای خود را خالی گذاشته و در کوهها مخفی و خانواده شان گرسنه میباشند ، خودش نیز به کوههای مرزی ترکیه فرار کرده بخارجه پناه برده است ، ما همه ایرانی و رعیت ایران هستیم به ما ترحم کنید و از تقصیرمان بگذرید تا برگشته مشغول رعیتی و زندگی خود شویم .

بعد از این زدو خورد و جمع شدن قسمتهای عقب مانده فرمانده کل قوا سرتیپ جهانبانی شخصاً برای سرکشی و استفسار از وضع ستون سوار و علت شکست به آن منطقه تشریف فرما شده پس از تقویت ستون دستور پیشروی مجدد بطرف

مرزهای ترکیه دادند ضمناً توصیه نمودند که با تمام افراد فراری بخصوص سکنه آبادیها با کمال مهربانی و محبت رفتار، حتی کمکهای لازمه را نسبت بآنها انجام دهید و همکاران سمیتگو که تسلیم میشوند بدون آزار و اذیت به محلهای مربوطه هدایت شوند.

ستون سوار مجدداً با پاك كردن این منطقه به پیشروی ادامه داده بارتفاعات مرز ترکیه رسید و سمیتگو با خانواده و طایفه و نزد یکان خود از مرز ترکیه عبور و به کوههای داخل آن کشور پناه برد.

پس از ملاقات و مذاکره با پستهای مرزی ترکیه طبق دستور صادره بعقب برگشته و واحد ها در محلهای معینه استقرار و مشغول هدایت سکنه بآبادیها و خانه هایشان شدند. سمیتگو که با خانواده و تقریباً در حدود هزار نفر از افراد خود در کوههای ترکیه مانده بود از طرف دولت ترکیه به اوفشارمی آوردند که چنانچه خاک آنها را تخلیه نکند با همکاری ارتش ایران به تعقیب او خواهند پرداخت، لذا سمیتگو از آنجا به کوههای مرزی عراق رفته بعداً هم برای گرفتن تأمین بوسیله لشکر غرب داخل مذاکره میگردد.

سرگرد سوار ایوب بیری سرپرست اصطبل شاهی و متصدی کاخ سلطنتی فرح آباد

اطلاعات پراکنده‌ای که بستاد فرماندهی در شرفخانه میرسد موجب نگرانی گردید، اینجانب با اسکرت فرماندهی سواره از شرفخانه حرکت و خود را بستون گارد که در راه پیمائی بود رسانیده با آن ستون و ستون قزوین بطرف چهریق حرکت و از آنجا بمیدان نبرد جدید رهسپار شدیم. میدان جنگ بواسطه کوه‌های مرتفع و صعب‌العبور و نبودن آبادی و راه بسیار پیچیده و مشکل و دوام در چنین منطقه آنهم با نداشتن ارزاق و بالاپوش و نقلیه کامل خطرناک بنظر میرسد.

خوشبختانه در اطراف و اکناف گندم‌های آماده برای درو موجود بود و دستور داده شد قسمت‌ها از آن استفاده برند، از طرفی دشمن شکست خورده دیگر دارای آن روحیه نبود که بتواند داخل نبرد طولانی شود. برای اینکه عملیاتی که ستون‌ها بمنظور راندن دشمن انجام میدهند با وضع زمین انطباق و هم‌آهنگی کامل داشته باشد حکم عملیاتی ۳۳ از حوالی تارآباد (مورخه دهم برج سنبله ۱۳۰۱) بشرح زیر صادر گردید:

**۲- حکم عملیاتی شماره ۳۳ فرمانده قوای آذربایجان - فرار و عبور قوای سمیتگو**

از خط مرز.

۱- آنچه بتحقیق رسیده قوای دشمن از هزار نفر تجاوز ننمایند این قوا از سواران زده تشکیل یافته و فاقد توپ است. مقصود از عملیات ما در مقابل دشمن جنگ نیست زیرا دشمن استقامت نکرده دائماً در سیر و حرکت خواهد بود و ضربت‌های ما را قبول نخواهد کرد.

بنابراین مقصود ما دستگیری اوست، در این عملیات ممکن است دشمن بخواهد بوسیله شبیخون روحیه ما را متزلزل نماید برای جلوگیری از این تشبث خاطرنشان میکنم این قبیل امکانات را باید قبلاً در نظر گرفته و دستورات لازم داده شود که افراد بهیچ وجه مضطرب نشده و تیراندازی بیهوده ننمایند و تا روشن شدن هوا از محل خود خارج نشوند فقط قسمت‌های کشیک باید مواضعی را که قبلاً برای آنها تعیین شده اشغال نمایند.

۲- برای دستگیری دشمن کلیه قوا را به چهار ستون تقسیم و حرکات آنها را برای روز یازدهم برج سنبله به ترتیب ذیل حکم میکنم:

(الف) ستون گارد تحت فرماندهی سرتیپ بصیر دیوان تشکیل میشود: از فوج احمدی، گروهان ششم فوج پهلوی و چهار پنجاه تیر و یکدسته بمب انداز از فوج مزبور، دسته توپخانه کوهستانی. خط سیر ستون فوق در سمت راست و باید ارتفاعات (دلازی) را اشغال نماید.



ب) ستون سوار تحت فرماندهی سرهنگ کلبعلی خان، تشکیل میشود: از فوج سوار لشکر غرب، فوج سنگین اسلحه، قسمت همدان و یکدسته توپ کوهستانی که باید ارتفاعات ۱۲۰۸ ساژن (در حدود ۲۵۳۷ متر) و دوستانرا اشغال نماید.

ج) ستون قزوین (سنگ کاظم سابق) تحت فرماندهی سرهنگ ابوالحسن خان باید ارتفاعات ساری داش را متصرف شود.

د) ستون رز رو تحت فرماندهی نایب سرهنگ حسن آقاباشی تشکیل میشود: از بقیه فوج پهلوی و باید ارتفاعات ۱۱۵ و ۱۱۰۹ واقع در بالای تمار اوا را تحت اشغال خود درآورد

هـ -) ارکان حرب کل قوا در تمار اوا خواهد بود.

۳- حرکت روز دوازدهم سنبله و بدین ترتیب مقرر میشود که ستونهای مشروحه نقاط ذیل را اشغال نمایند:

الف) ستون گارد: گاریکن.

ب) ستون سوار: کلرش.

ج) ستون قزوین: یک تپه جلوتر از موقعیت روز قبل.

د) رزرو عمومی: ارتفاعات ۱۲۰۸ را اشغال خواهد نمود.

هـ) راپرتها باید به ارتفاعات ۱۲۰۸ در بالای دوستان فرستاده شود.

۴- روز سیزدهم سنبله کلیه ستونها باید ساعت شش صبح در صورت عدم تلاقی با دشمن یا فرار او شروع بعقب نشینی بنقاط ذیل بنمایند:

الف) ستون گارد به دلازی.

ب) ستون سوار به ارتفاعات ۱۲۰۸ و دوستان.

ج) ستون قزوین به ساری داش.

۵- ستونها بلافاصله پس از مراجعت ورود خودشانرا به نقاط فوق الذکر در ارتفاع ۱۰۹ بمن راپرت داده منتظر دستور ثانوی باشند.

۶- در تمام مواقع ستونهای قوا باید ارتباط بین خود را کاملاً محفوظ نمایند.

۷- یک اراده توپ کوهستانی که سابق در معیت ستون سوار و تحت فرماندهی نایب سوم آقابرگ خان بوده است فردا ساعت هشت صبح باید به رزرو عمومی ملحق شود.

فرمانده کل قوای آذربایجان سرتیپ امان الله

هنگامیکه طبق این حکم ستون‌ها مانند امواج خروشان به پیشرفتند و آتش مسلسل‌ها و توپ‌ها بصدا در آمدند سواران کرد بسرعتی عقب گرد کرده و از خط مرز گذشتند که ما بلافاصله از دیدار و تماس با آنها محروم ماندیم و در اینجا عملیات قشون در آذربایجان و قائله سمیتگو پایان میرسد .

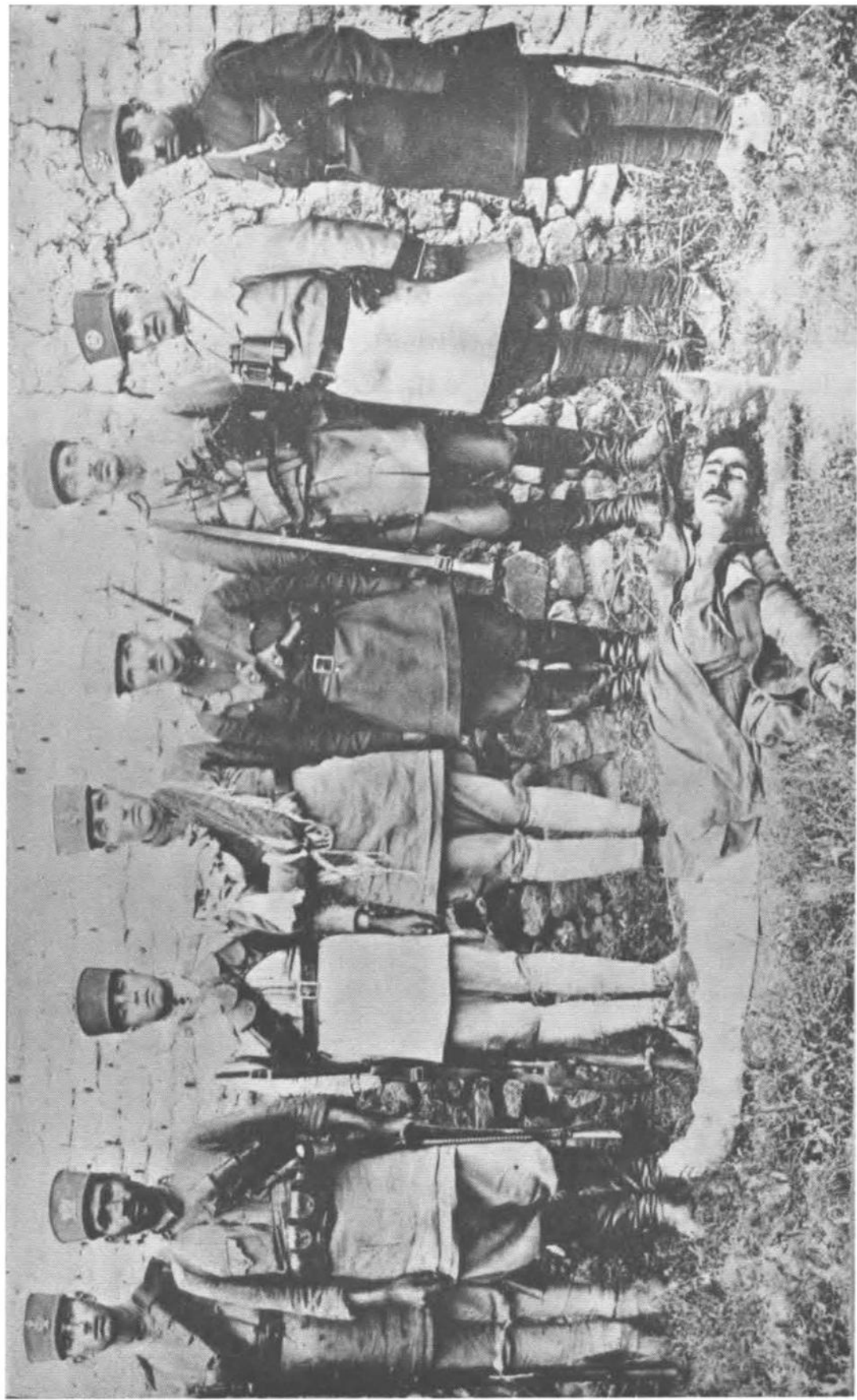
### ۳ - کشته شدن سمیتگو ( بقلم تیمسار سرلشگر محمد مظهری )

در دوره تصدی من به امور مالی لشکر خبر رسید اسمعیل آقا سمیتگو که چندین سال بود با سواران و خانواده خود به عراق پناهنده شده بود در معیت خورشید آقا هر کی رئیس ایل هر کی و قریب هشتصد نفر سوار در حوالی اشناوز مرز ایران گذشته و بوسیله فرماندهی لشکر از اعلیحضرت فقید استدعای بخشودگی و اقامت در ایران نموده ولی در باطن امر طبق اطلاعات مکتسبه ، از طریق حاجب آقا هر کی و سایر خوانین کرد که طرفدار دولت بودند ، معلوم شد سمیتگو خیال دارد باین عنوان سرتیپ ظفرالدوله ( مقدم ) را به نقاط مرزی کشانده و نامبرده را توقیف و با دستیاری طوایف ناراضی کردستان مجدداً علم طغیان برافراشته و مقاصد سوء خود را عملی سازد .

فرمانده لشکر با تحصیل اجازه از تهران بطرف مرز حرکت و بفاصله چند روز مراجعت نمود: شخصی بنام محمدخان قراجه داغی که از اشرار معروف آنصفحات محکوم به اعدام و قرار بود یکی دو روز بعد به دار آویخته شود و سرتیپ مقدم با سابقه شناسائی به روحیه و تهور او به زندان رفته بنامبرده تکلیف میکند که در صورت عزیمت فوری به اشنو و کشتن اسمعیل آقا سمیتگو دولت حاضر است از تقصیرات او صرفنظر و او را مورد عفو قرار دهد - محمد خان هم بدون تردید انجام این مأموریت را پذیرفته و تقاضا کرد چهار نفر از سربازان وظیفه حوزه اهر را که منسوب او بودند در اختیارش بگذارند تا این مأموریت را در معیت آنها اجرا کند . با این پیشنهاد موافقت شد و همان روز از زندان مرخص و آن چهار نفر هم در اختیار او گذارده شد . فرمانده لشکر سرتیپ د کتر اعلم رئیس بهداری لشکر را ( که سابقه آشنائی با سمیتگو داشت ) قبلاً به رضائیه و از آنجا به اشنو فرستاد تا با سمیتگو تماس گرفته و موافقت فرماندهی لشکر را برای ملاقات با سمیتگو در مرز باستحضار نامبرده برساند و او را در انتظار ورود خودشان مشغول و منتظر نگاهدارد و بمحض ورود محمدخان قراجه داغی ، تحت عنوان استقبال فرمانده لشکر بطرف رضائیه



اسمعیل آقا سمیتگو ( نفر چهارم از چپ ) باتفاق اقوام خود در قصبه اشنویه در تاریخ ۲۷ تیر ماه ۱۳۰۹  
چند ساعت قبل از کشته شدن - سمت راست او سرهنگ ۲ صادقخان نوروز فرمانده پادگان اشنویه -  
سمت چپ اسمعیل آقا پسرش خسرو و خورشید آقا رئیس ایل هرگی - نفر دوم از راست نائب اول  
مبشر نظام پور داد فرمانده گروهان اشنویه



نمایش اسمعیل آقا سمیتگو ( ۲۷ تیر ۱۳۰۹ )

نفر سوم سمت راست گروهان ۱ محمد خان قزاق‌داغی و گروهان ۱ یوسفخان مشکین شهری و ۴ نفر دیگر که موفق به کشتن سمیتگو شدند - سمت چپ محمد خان قزاق‌داغی سرهنگ صادقخان نوروز فرمانده پادگان اشنویه و نائب ۱ مبشر نظام پورداد فرمانده گروهان پادگان اشنویه

حرکت کند. روز بعد محمدخان با نفرات خود بوسیله اتوموبیل از گلخانه بطرف اشنو حرکت میکند درحالیکه تمام افراد شكاك هر کی ارتفاعات و نقاط حساس آن ناحیه را اشغال کرده اند هنگام غروب آفتاب است سمیتگو هر آن منتظر ظفرالدوله و اجرای نقشه طرح شده است.

در این اتنا محمدخان وارد و سمیتگو میپرسد: پس هانی ظفرالدوله؟ (پس ظفرالدوله کجاست) محمد خان جواب میدهد با اتوموبیل عقبی قریباً میرسند. سرتیمپ دکتر اعلم بعنوان استقبال فرمانده لشکر با اتوموبیل خود بسرعت بطرف رضائیه رهسپار میشود. سمیتگو دوباره به محمدخان مراجعه و میگوید محمدخان از چشمان تو خون میبارد، محمدخان جواب میدهد از خستگی و گرد و خاک راه است سمیتگو دوباره تکرار میکند گفتم از چشمان تو خون میبارد:

هشتصد نفر سوار آماده اجرای فرمان سمیتگو هستند، خسرو پسر سمیتگو با اوست، سمیتگو و خورشید آقا مشغول قدم زدن هستند، در نزدیکی آنجائی که محمد خان ایستاده دیوار خرابه ای به چشم میخورد و همینکه سمیتگو و خورشید آقا پشت شان بطرف محمدخان بود نامبرده و همراهان بایک حرکت آنی به پشت دیوار پریده و با اولین تیر تفنگ آنها خورشید آقا هر کی مقتول و اسمعیل آقا سمیتگو مجروح میشوند، سمیتگو در همان حال توی جوی آب سنگر گرفته مشغول تیراندازی میشود ولی تیر بعدی محمدخان او را نیز بقتل میرساند.

چند نفر دیگر هم که در اطراف سمیتگو بودند بقتل رسیده و یا مجروح میشوند، هوا تاریک شده محمد خان و افرادی بدون اینکه اردو و عده ای در عقب باشد فریاد میزنند اردوی دولت رسید. این هشتصد نفر که روحیه خود را باخته و غافلگیر شده بودند، همینقدر موفق میشوند که جنازه خورشید آقا هر کی را از میدان معرکه خارج کنند و تلاش خسرو پسر سمیتگو و سایر فدائیان او برای بردن جنازه سمیتگو بلا نتیجه میماند و در فاصله چند دقیقه تمام هشتصد نفر مزبور رو بفرار میگذارند. محمدخان فوراً جنازه سمیتگو را به داخل اتوموبیل رسانیده و با سرعت زیاد از آن محوطه خارج و خود را به رضائیه میرساند. جنازه سمیتگو سه روز در روی یک نردبام در خیایان رضائیه در معرض تماشای اهالی گذارده میشود و بعداً او را بخاك میسپارند.

## خاتمه

### ۱ - با طلوع ستاره درخشان پهلوی تحولات و تغییرات شگرفی پدیدار گشت :

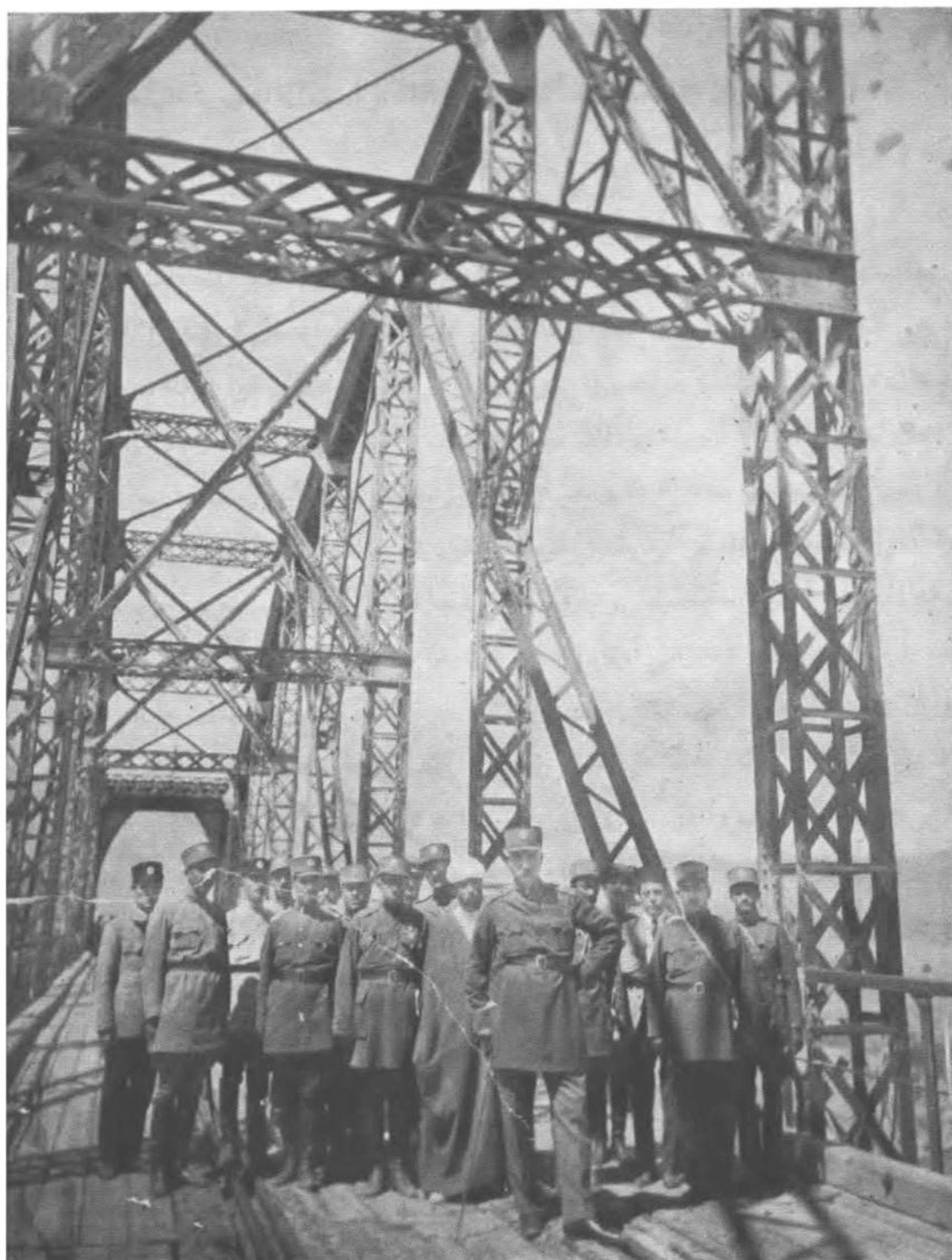
شرح مختصریکه در باره اوضاع و احوال آشفته پیش از کودتای ۱۲۹۹ داده شد البته برای وطن پرستان و علاقمندان باستقلال و تمامیت ایران عزیز ملال انگیز و اسف آور است، بی لیاقتی زمامداران وقت باعث شد که هرج و مرج در تمام امور و شئون کشور حکمفرما گردیده و آنرا بورطه هلاکت و نابودی کشاند در چنین موقع باریک و خطرناکی تفضلات الهی شامل حال ایران گردیده و با طلوع ستاره درخشان پهلوی در ظرف مدت خیلی تحولات و تغییرات چنان شگرفی پیش آمد که حیرت جهانیان را برانگیخت .

در فصول گذشته من باب مثال دفع و سرکوبی اشرار شمال غرب را شرح و تذکره دادیم که چگونه مصالح و حیثیت کشور فدای منافع مشتی آشوب طلب و ماجراجو میگردید و بچه طریق پس از پایه گذاری ارتش نوین علم یاغیان و سرکشان در اقصی نقاط کشور سرنگون و بساط ملوک الطوائفی از صحنه کشور برچیده شد :

بوجود آوردن ارتش نیرومند و تنظیم و تحکیم قوای تأمینیه نخستین گام مؤثری بود که برای اصلاحات امور مملکت برداشته شد و نبردی که در منطقه شمال غرب در حوالی دریاچه ارومیه ( رضائیه فعلی ) بنام نبرد شکریازی در گرفت و تفصیل آن گذشت استوارترین گامی بود که ارتش نوین ایران بمنظور ازمیان بردن اغتشاشات و قلع و قمع اشرار برداشت و چنانکه از مدارج مختلفه این نبرد برمی آید واحدهای ارتش نوین و ستونهای عملیاتی که ایمان و عقیده راسخ بدستگاه رهبری پیدا کرده بودند دستورهای جنگی را با منتهای شهامت و از خود گذشتگی انجام دادند و برای نیل به هدف و مقصد مقدسی که داشتند جان فشانی و از خود گذشتگی نشان دادند، اشرار و عشایریکه در اثر تحریکات و اغفال عمال داخلی و خارجی (۱) فجایع خونینی

---

(۱) راجع به طغیان سمیتگو و عملیات خصمانه او یکی از نویسندگان روسی موسوم به ژنرال ماسلووسکی که ریاست دایره عملیات نیروهای جبهه قفقاز را در جنگ



اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر وعده‌ای از افسران در روی پل جلفای رودخانه ارس

به بار آورده بودند در برابر ستونهای آهنین ارتش نوین تاب مقاومت نیاورده منکوب و تارومار شدند.

## ۲- فتح و پیروزی و شکست و نا کامی مولود تقدیر است یا تدبیر - عقیده برخی از

### فلاسفه و فرماندهان بزرگ

اما راجع باینکه برخی از فرماندهان خودستائی کرده و فتح و پیروزی را رهین فعالیت و جنگ آوری خود دانسته اند باید متذکر شوم که اینجانب با سمت فرماندهی کل قوای آذربایجان همواره در تمام عملیات ناظر اعمال و رفتار و ابتکارات فرماندهان و افسران بوده و مراتب را پیوسته بعرض فرمانده کل قوا (رضا شاه کبیر) میرساندم و خدمات و فداکاریهای آنان مورد عنایت و تشویق معظم له واقع میگرددیده است و بسیار خوشوقتم که طرح ها و نقشه های نبردهای سهمگین بنا بر اصول علمی و شیوه کارزار صحیح تنظیم گردیده و مرحله عمل در میآمده است، همچنین مسرورم از اینکه انضباط آهنین حکمفرما بوده و توحید مساعی و پیوستگی ستونها و قسمتهای مختلفه با ایمانی راسخ و عزمی قوی انجام گردیده و این عوامل بوده است که فتح و پیروزی را نصیب ما کرده و بطوریکه گفته شد پیشرفتهای و پیروزیهای ما در درجه اول مدیون نبوغ و افکار بلند شاهنشاه رضا شاه کبیر بوده است که توانستند در مدت کوتاهی ماهیت قشون را از بیخ و بن تغییر داده و قسمتهای متنوعیکه (از قبیل قزاق - بریگاد مرکزی - ژاندارم - سرباز محلی و بنیچه و غیره) مخلوق سیاستهای داخلی و خارجی بوده و مجری دستورات بوجود آورندگان خود بودند بصورت ارتش ملی متحد الشکل و دلاوری درآورند که حفظ و حراست کشور هدف مشترک و اصلی آنها بوده و این اقدام را باید بنیان و اساس ایران نوین دانست.

ما کلیه افسران و افراد را که در نبردها شرکت کرده و از جان بازی و

---

جهانی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۷ عهده دار بوده در کتابیکه بسال ۱۹۳۳ در پاریس بچاپ رسیده چنین مینویسد: (عقب نشینی بیدلیل جناح چپ نیروی قفقاز که عواقبی نا مطلوب مخصوصاً از لحاظ سیاسی به بار آورد باعث گردید که اهالی آن نواحی حمل بر ضعف و زبونی نیروی ما نموده و سمیتگو و اعوان و انصارش که در خلال جنگ طرفدار ما بودند و از لحاظ مادی و اسلحه و وسائل با و کمک و مساعدت کرده بودیم پس از این عقب نشینی در اثر تبلیغات و تحریکات متمایل بترکها گردیده و با آنها همکاری نموده حتی در صدد تحریک شاهسون ها نیز بر آمدند )



فداکاری دریغ ننموده‌اند در این پیروزیها و نتایج حاصله شریک و سهم میدانیم حتی معتقدیم قاطریکه با مشقت توپ‌کوهستانی را به پشت کشیده و برفراز کوه بلندی رسانیده تا با آن آتش مرگباری بسوی دشمن روانه شود آنهم در فتح و پیروزی سهم بسزائی داشته است.

برخی از فرماندهان لشکر شمالغرب که بعدها بمنطقه آذربایجان آمده و با سمیتگو و اتباع شکست خورده او روبرو شده‌اند، آنها نیز خود را عامل غلبه و پیروزی بشمار آورده و خودستائی نموده، در صورتیکه عملیات آنان دیگر ارزش جنگی نداشته و با عده‌ای از افراد مرعوب و متواری سروکار داشته‌اند.

برخی از همقطاران پیروزی را مرهون خوش نقشی و قضا و قدر دانسته و معتقد بوده‌اند که مقدرچنین بوده است، البته نمیتوان منکر پیش‌آمد و تصادف شدولی مسلم است که در هر امری بویژه در مسائل جنگی نیرو و وسائل و عزم و اراده و معلومات و تجربیات مجریان تأثیر و دخالت کلی دارد و فتح و پیروزی یا شکست و ناکامی علت یا عللی دارد که همیشه مستوجب بحث و تفحص است:

گراف تلستوی ( Tolstoy ) نویسنده شهیر و فیلسوف عالیمقام روس در کتاب معروف به ( جنگ و صلح ) راجع به لشکرکشی ناپلئون و الکساندر اول امپراطور روس و مارشال کوتوزوف (Koutouzov) اهمیت چندانی قائل نیست و ابتکار و دانائی و تلاش و کوشش سرکردگان و فرماندهان را آنقدرها مؤثر نمیداند، شاید نامبرده هم از همان عقیده ازلیها پیروی میکرده که معتقد بودند فرزندان بشر مانند طوطی در پس آئینه قرار گرفته و آنچه استاد ازل بآنها الهام نموده باشد میگویند و میکنند و از خود اختیار و آزادی ندارد، در این صورت باید منکر اثر معلومات و تجربیات و تمهیدات فرماندهان و پیشوایان گردیده و نام سرداران بزرگ و نوابغ جنگ را از صفحات تاریخ زدود زیرا وجود و نبوغ آنان مؤثر نبوده است ولی برخلاف این نظریه تاریخ علل و جهات موفقیتها و یا شکستها را تجزیه و تحلیل مینماید تا شیوه کارزار و اصول پیکار مشخص و افعال و کردار فرماندهان بزرگ و سرداران نامدار معلوم شود که چگونه و بچه طریق توانسته‌اند در فن خطیر جنگ و پیکار نبوغ و شخصیت خویش را بمنصه ظهور رسانند.

بطوریکه اشاره شد اغتنام وقت و استفاده از اتفاقات و فرصتها و حوادث

غیرمنتظره نیز یکی از خصائل فرماندهان بزرگ است - ناپلئون در این زمینه میگوید :  
 « برای هر سرکرده‌ای ممکن است پیش‌آمد های مطلوب دست دهد ولی مهارت  
 و نبوغ سرکرده در آنستکه موقعیت را با فراست خود درك نموده و بتواند از آن  
 استفاده نماید » .

ملتکه ( Moltke ) سردار نامی آلمانی معتقد است : « ازخواستن تا توانستن  
 قدمی بیش نیست ولی این قدم همیشه ناشی از دانستن است نه از ندانستن »  
 ایران عزیز ما دوره های تاریخی بسیار دیده ولی هر زمان که سرداری  
 لایق و هدایت کننده‌ای مقتدر در راس خود داشته استعداد و اصالت خویش را  
 هویدا ساخته و صفحات تاریخ را مشحون از اعمال و قدرت نمائیهای خود نموده  
 و هرگاه از چنین موهبتی محروم بوده حوادث و پیش آمدهای شوم و غم انگیز  
 دامگیر آن گشته و روزگاری پر از ملال و نکبت نصیبش شده است .

**۳ - استقلال و تمامیت و ترقی و تعالی ایران کنونی ما مدیون رضاشاه کبیر  
 و فرزند برومندش شاهنشاه آریامهر است .**

ایران برهبری رضاشاه کبیر ناکامیها را فراموش نموده و قدم بعرصه عزت  
 و افتخار نهاده و به نا بسامانیها پایان داده است :

با ریختن شالوده های نظامی و فرهنگی و صنعتی و اجتماعی ایران مستقلی را  
 بنیاد نهاد و بدست فرزند برومندش شاهنشاه آریامهر که به نبوغ ذاتی و زیور علم  
 و کیاست آراسته هستند سرزمین با عظمت ایران دوران با فرو شکوهی را آغاز نهاد :  
 نخستین اقدام شاهنشاه آریامهر منظم و مجهز نمودن ارتش بوسائل نوین  
 امروزی بوده است که اکنون در کمال قدرت حافظ و نگهبان این آب و خاک است  
 و قاطبه ایرانیان از بذل جان و مال در راه صیانت و استقلال و ترقی و تعالی کشور  
 دریغ ندارند .

نیروی دریائی ما چنان تقویت و استوار گشته که اکنون میتواند منافع و  
 مصالح کشور را بویژه در خلیج فارس با کمال قدرت حفاظت و حراست نموده و  
 برای ماجراجویان مجال و فرصتی باقی نگذارد تا حاکمیت ما را در این عرصه حیاتی  
 نا دیده بگیرند .

با وضع قوانین و مقررات راجع باصلاحات ارضی و حق آب و خاک بخشیدن

به سه چهارم از جمعیت کشور از طرفی تعمیم فرهنگ ، موجبات تحکیم مبانی ملی و اجتماعی ما را فراهم فرموده و اینک فصل نوینی در تاریخ کهنسال ایران گشوده شده است .

ترویج و تعمیم ورزشها و اصول منشهای پیش آهنگی در همه جای کشور از اقدامات بزرگ دیگری است که به نسل جوان نیرو و توانائی بخشیده و آنانرا با روحی قوی و اراده ای تزلزل نا پذیر آماده خدمت و جان بازی در راه شاه و میهن مینماید .

یکی از مهمترین ابتکارات شاهنشاه آریا مهر پیکار با بیسوادی و تعمیم آن در سراسر جهان میباشد و اکنون برهبری شاهنشاه آریامهر دول بزرگ و کوچک جهان متوجه این مسئله گردیده و ابتکار شاهنشاه ما را در این امر حیاتی میستایند . اقداماتی که در این عصر فرخنده از لحاظ بالا بردن سطح محصولات کشاورزی و ریه داری و صنعتی بعمل آمده بی سابقه است :

سدهای عظیم آبیاری که اینک ایجاد و یادردست ساختمان میباشد کشاورزی ما را دگرگون نموده و موجب خواهد گردید که پیوسته سطح فراورده های کشاورزی مدارج صعودی پیموده تا حدیکه ما بتوانیم مازاد محصول خود را به خارج صادر نمائیم ،

ایجاد کارخانجات بزرگ و کوچک و توسعه صنایع مختلف مخصوصاً صنایع دستی و هنرهای باستانی قدمهای دیگری است که ما را در ردیف کشورهای بزرگ تولیدکننده قرار میدهند ،

شاهنشاه آریامهر بر این عقیده اند که کشور ما طبعاً استعداد و آمادگی صنعتی شدن را حائز و دست طبیعت بحد اعلا مواد متنوع و گرانبهای معدنی که امروزه اساس و بنیان اقتصادی کشورها را تأمین مینماید در نهاد سرزمین ایران بودیعت نهاده و مبتنی بر همین حقیقت شاهنشاه آریامهر ایجاد صنایع بزرگ را از قبیل ذوب آهن و صنایع فلزی و ماشین سازی و غیره وجهه همت و اندیشه خویش قرار داده اند و با گام های رسا و استواری کشور را براه صنعتی شدن هدایت میفرمایند . توسعه بانکها در اقصی نقاط مملکت و کمکهای ارزنده آنها به طبقات فعال کشور موجب امیدواری و کوشش بیش از پیش آنان گردیده تا بمراتب سطح تولید افزونتر گردد .

زنان ایران که در عصر رضاشاه کبیر از قید اسارت و مستوری رهائی یافته و بدنیای آزادتری قدم نهادند در عصر شاهنشاه آریامهر این طبقه که نصف بیشتر جمعیت کشور را تشکیل میدهند از آزادی و حقوق متساوی با مردان بهره‌مند گردید، بطوریکه میتوانند بنا بر لیاقت و استعداد و معلومات خود هرگونه مقام دولتی و غیره را اشغال نمایند.

دیگر از اقدامات درخشان شاهنشاه آریامهر که مورد تقدیر و پیروی جهانیان واقع گشته همانا اعمال سیاست دوستی و همزیستی مسالمت آمیز با کلیه کشور های جهان بویژه همسایگان است :

ما اساساً چشم حرص و طمع به مال دیگران ندوخته و با اینکه در روزگاران تاریک و ناتوانی همسایگان به حدود و ثغور ما تخطی و تجاوز نموده و قسمتهای زرخیزی از خاک ما را غصب کرده اند زیان و خسران آنرا بدست فراموشی سپرده و فقط میکوشیم مرز و بوم کنونی خود را با کمال قدرت حراست و از گزند حوادث و آفات مصون داشته و مجال تخطی و تجاوز باحدی ندهیم. اینک برماست که از این نعم و برکات خداداده هرچه بیشتر بهره‌مند گردیم و صفات تنبلی و حسادت و خویشتن پرستی را از خود دور کنیم و با منتهای جدیت و کوشش و فداکاری بمنظور بشمر رساندن منویات شاهنشاه و نیل به مقصد و هدف پیشوای بزرگ خود پیش برویم.

#### ع - ناکامها و مولفیههای گذشته درس عبرتی برای آیندگان است

در اینجا باز میخواهم اشاره به بی لیاقتی زمامداران سابق نمایم که کشور را به چه صورت فلاکت باری در آورده بودند و سؤال کنم چه باعث گردید که عشایر و تیره‌های اصیل ایرانی تحریک شده و بر علیه دولتهای قانونی خود قیام و علم طغیان و سرکشی برافراشتند ؟ و در دوران با عظمت شاهنشاهان پهلوی سر تعظیم و تکریم فرود آوردند :

باعتماد ما دلیل آن بی لیاقتی و بی اطلاعی مأموران و زمامداران وقت بوده از طرفی هم اغراض شخصی و طمع ورزی و سوء رفتار آنان را باید باعث دانست که موجب زد و خورد های مهلک و برادر کشی گردیده است .

در مورد طغیان سمیتگو و اعوانش که بر علیه دولت قیام مسلحانه کردند

یادآور میشود :

فرماندار محل برادر سمیتگو را رسماً در فرمانداری دعوت و در عوض میهمان نوازی نا جوانمردانه او را میکشد از طرفی هم بمب ساعتی بعنوان هدیه برای سمیتگو میفرستد که منفجر شده و باعث کشتار نزدیکان دیگرش میشود (۱) در صورتی که

۱- راجع به بمب ساعتی که برای از بین بردن سمیتگو فرستاده میشود و همچنین رفتار ناهنجار مأموران دولت مرحوم کسروی در کتاب خود موسوم به (تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان) چنین شرح میدهد :

مردم بیچاره سلماس و آن پیرامونها که از آسوریان گزندهای جانگزادیده و پراکنده گردید ، کنون که به آبادیهای خود بازگشته و میخواهند دوباره بزندگی پردازند ناگهان خود را گرفتار چنگال کردان یغماگر و آدمکش سمیتگو مییابند پس از آنهم نوبت به آبادیهای ارومی میرسد. در بهمن ۱۲۹۷ سردار فاتح از تبریز بحکمرانی ارومی فرستاده شد. این مرد که در زمان صمدخان یکی از همدستان او بوده و پس از بازگشتن آزادی دموکراتها دنبالش کرده و از شهر بیرونش رانده بودند، این زمان بار دیگر از کارکنان دولت گردیده و در چنین هنگامی بحکمرانی ارومی فرستاده میشد. کردان همچنان در تاخت و تاراج میبودند. سردار فاتح چاره‌ای که اندیشید این بود که خود بچه‌ریق نزد سمیتگو رفته تا باپند و اندرز او را رام گرداند و ایمنی برای دیهیان ارومی گیرد. این رفتار ننگ آلود نتیجه آنرا داد که سمیتگو بیباک تر گردد و کردان در تاخت و تاراج دلیر تر باشند.

بدینسان سلماس و ارومی بار دیگر گرفتار شد و هر روز تلگرافهایی ناله و فریاد از مردم بیچاره میرسد. مردم دست بهم داده بکردان راه نمیدادند ولی هر روز بیم تاخت میرفت و پیاپی به تبریز نامه نوشته و چاره میطلبیدند.

مکرم الملک (نایب‌الایاله) چون سپاهی که بر سرکردان فرستد در دسترس نمیداشت ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن اینکه بمبی برای اسمعیل آقا فرستد و او را نابود گرداند.

چون در سال ۱۲۸۷ در هنگام جنگهای تبریز حیدر عمواعلی و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام این چاره را اندیشیده و جعبه‌ای بنام (امانت) از پست برایش فرستاده و او را کشته بودند مکرم الملک میخواست همانرا با سمیتگو بازمایش گزارد.

در این کار همسکالان و راز داران او ارمنیان میبودند و بمب را هم اینان ساختند. مکرم الملک آنرا بخوی فرستاد. از آنجا چون مادر زن اسمعیل آقا در یکی از دیه‌های خوی مینشست بنام آنکه جعبه شیرینی است و آنزن برای داماد و نوه‌اش فرستاده بچه‌ریق نزد اسماعیل آقا فرستادند.

لیکن سمیتگو هوشیار تر از شجاع نظام بود و خود را رها گردانید ، از زبان او چنین میگویند: چون جعبه را آوردند پسر من بنام آنکه شیرینیست و مادر بزرگش فرستاده‌ها فشرده باز کردن آنرا میخواست. من بیاد داستان شجاع نظام افتاده بدگمان گردیدم و هوشیار میبودم و چون بروی چمنی نشسته بودم گفتم همانجا بازش کنند و همینکه نخش را پاره

کردند و اندک روشنی از آن برجست من فرصت نداده با پایم زده آنرا دور انداختم و پسر را باغوش گرفته بروی سبزه‌ها دراز کشیدم و در زمان آوای ترکیدن بمب در چند گام دور تر از ما برخاست.

بدینسان سمیتگو از مرگ رها گردید ولی بمب درجایی که ترکید برادر او علی آقا و چند تن دیگری را از کردان نابود گردانید و این بهانه دیگری بدست سمیتگو داد.

نظام السلطنه قراجه‌داغی در سال ۱۲۸۴ (یکسال پیش از جنبش مشروطه) بجعفر آقا برادر بزرگتر سمیتگو ایمنی داده و بقرآن سوگند خورده و او را به تبریز آورده بود، سپس دست یافته او را با دوتن از همراهانش بکشت و دیگران گریخته جان بدر بردند.

سمیتگو در این خیزش خود آنرا بهانه ساخته دولت ایران را خونی خود مینامید و پیمان شکنی و زینهار خواری دولتیان را برخ کردن کشیده آنرا بنا فرمانی پافشارتر میگردانید. اکنون این پیش‌آمد بهانه دیگری برای او پدید آورده نیز نمونه دیگری از زینهار ناشناس و نیرنگ کاری دولتیان بدست او میداد.

این پیش‌آمد در اردیبهشت ماه ۱۲۹۸ (شعبان ۱۲۳۷) بود. سمیتگو پس از این، سنگدلی بیشتر گردانیده و کردان باثوب و تاخت و تاراج افزودند. کینه مکرم الملک را از مردم بیچاره میجستند شهر خوی در سایه استواری خود و دلیری مردمش ایمن میبود لیکن برای ارومی و لکستان بیم سختی میرفت. مکرم الملک بچنان کار بیباکانه‌ای پرداخته و بجای کشتن بیداد گریبشم و کینه او افزوده بود و کنون نمیدانست چه چاره کند. فرستادن بمب را بگردن نمیگرفت و از آن بیزاری نشان میداد لیکن از این چه سودی توانستی برد؟ در همان روزها سپهدار (یاسپهسالار) بوالیگری آذربایجان آمد. و ثوق الدوله که به نیروی دولت میکوشید این را که یکمرد بناسی میبود برای والیگری آذربایجان برگزیده بسانان گردانیدن آنجا را بدست این سپرد. لیکن سپهدار در سفر پیشین در آذربایجان کاری نتوانسته بود و این بار هم امید فیروزی نمیرفت. یکی از کارهای او این بود که کسان بسیاری با خود همراه میداشت و چون به تبریز رسید هر یکی را بحکمرانی جایی فرستاد. از جمله ضیاء الدوله نامی را (با پدر نگارنده اشتباه نشود) بارومی و مکرم الدوله نامی را بخوی گسیل گردانید.

چنانکه گفتم سمیتگو داستان بمب را دستاویزی ساخته گله از دولت مینمود و پیاپی میفرید. سپهسالار بجای آنکه سپاهی بسیجد و سراو کوبد بشیوه زمان خود کامگی بدلجوئی از ویرخواست و یکسپاهکاری از او سرزد که کمتر مانندش توان پیدا کرد. چگونگی آنکه جهانگیر میرزا که یکی از سردستانان مجاهدان و آزادی‌خواهان میبود و در سال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶) در خوی بهمدستی حیدر عمواغلی و دیگران با کردان و هوا دارن خود کامگی جنگهای بسیاری کرده و سپس بهمرام عمواغلی به گیلان رفته و در شورش آنجا همدستی داشته و تا گشادن تهران همراهی نموده و این زمان در خوی میزیست و به بنیاد نهادن دبستان و مانند اینها میپرداخت چون کسانی از ملایان و دیگران از این کارهای او دلتنگ میبودند و پی فرصت میگشتند که کینه جویند این زمان فرصت یافتند و چون بمب از خوی بچهریق

رفته بود چنین پرا کنند که سازنده بمب و فرستنده آن جز شاهزاده نبوده و این سخن را در چهریق بگوش سمیتگو رسانیدند .

سمیتگو چون از جهانگیر میرزا رنجیده میبود و همچنین از میر هدایت پسر میر اسدالله که در همان روزها با سواران وی جنگیده و کسانی را از آنان کشته بود دل پراز کینه میداشت و رویهمرفته ، بودن چنین کسانی جنگجو و جانفشانی را در آن نزدیکی بزیان کار خود میشناخت ، نام این دو تن را بزبان آورده بگله و بدگویی از اینان پرداخته کینه جویی از ایشانرا میطلبید .

چنین میگویند سپهسالار خود نیز از جهانگیر میرزا دلتنگی میداشته ، از سفر گیلان رنجیده گی در میان میبوده ، از اینرو درخواست سمیتگو را پذیرفته به مکرم الدوله دستور میفرستد که در پیرامون پیش آمد باز جوئها کند . مکرم الدوله کسانی را بخانه شاهزاده میفرستد و چون در خانه او بمبهای دیده میشود که شاهزاده از شرفخانه آورده بوده همین را دلیل گرفته ، با درخواست سمیتگو او را با میر هدایت دستگیر میگردانند . محمد علیخان سرهنگ که از سرگردگان قزاقخانه بود و از آنجا کناره جسته و بخوی آمده و میهمان شاهزاده میبوده او نیز گرفتار میگردد .

مکرم الدوله هر سه را بند میکند . گفتگو میشده که به تبریز فرستند تا در آنجا بازپرسی و رسیدگی شود . سمیتگو پافشاری مینماید که بچهریق به نزدوی فرستند که خود بازپرسی کند ، و سپهسالار و مکرم الدوله بی غیرتانه باین درخواست اوتن درمیدهند .

شبانۀ آنانرا بسیزده تن سواران قره داغی سپردند که بنام تبریز بچهریق رسانند . میر هدایت چنین می گفته (من چگونگی را دریافتم و بشاهزاده گفتم ما را بچهریق میفرستند ، بیا ایستادگی نموده نرویم ، ساده دلانه گفت (حاکم قول داده به تبریز فرستد) چون ما را بیرون آوردند و از راه جنوب شهر که هم بسلماس و هم به ارونق میروند روانه گردیدند گفتم چرا از این راه ؟ گفتند : از راه تبریز به ارونق خواهیم رفت . در میان راه من بار دیگر بشاهزاده گفتم ما را بچهریق میبرند بیا بگریزیم باور نکرده نپذیرفت ، و من ناگزیر گردیده خودم تنها گریختم و آنان را بردند .

میر هدایت چنانکه جنگ آزموده و دلیر میبود از هوش و زیرکی بهره شایان می داشت . چون چگونگی را فهمید در نیمه راه ، در نزدیکی دیهی بنام امام کندی ، سواران را فریب داده از دستشان بگریخت و از شکنجه و مرگ دردناک رها گردید . لیکن شاهزاده را با محمد علیخان بچهریق رسانیده با سمعیل آقا سپردند ، که تا سه روز در بند میبودند و سپس با شکنجه هایی کشته گردیدند . جهانگیر میرزا را میگویند نخست با تبر یا بالته چهار دست و پایش را جدا کردند و سپس از سنگ بلندی بدرواش انداختند . سیزده تن سواره که ایشانرا آورده بودند سمیتگو بعنوان آنکه قره داغیند و کشندگان برادرش جعفر آقا میباشند (۱) آنانرا نیز رها نکرده و دستور داد از سنگ بدرواش انداختند . این در آخرهای خرداد ماه بود . خاتمه یادداشت های مرحوم کسروی

(۱) جعفر آقا را با دستور نظام السلطنه ، ضرغام نظام قره داغی کشته بود و از آن روسمیتگو همه قره داغیان را خونی خود میشمرد .

مأموران دولتی موظف بوده‌اند با اعمال حسن نیت و رفتار نیک خالی از خدعه و نیرنگ به قاطبه اهالی بالاخص بعشایر و تیره‌های ایلاتی از قبیل اکراد والوار و قشقائیه و غیره تفهیم نمایند که ما همه از یک نژاد و یک ملت هستیم و باید دست بدست یگدیگر داده میهن خویش را از گزند حوادث حفظ و حراست کرده و بجای خرابی و ویرانی و برادرکشی بکوشیم کشور را به شاهراه ترقی و تعالی سوق دهیم : مگر همین عشایر و تیره‌های مرز نشین ایرانی نبوده‌اند که متجاوز از سه هزار سال در طول کوه‌های زاگرس حافظ و نگهبان میهن بوده و مانند دژی استوار در مقابل مهاجمین خارجی پایداری و مقاومت کرده‌اند و آیا همین عشایر با ایمان و فداکار نبوده‌اند که راه را بر قشون اسکندر و دیگران مسدود ساخته و در راه صیانت و حفاظت وطن فداکاری و جانبازی کردند مگر همین عشایر و طوائف نیستند که در این دوران هم دوش بدوش هموطنان خود آماده همه گونه فداکاری و از خود گذشتگی شده‌اند، آری تیره‌های اصیل ایرانی اعم از بلوچ و بختیاری و شاهسون و کرد و غیره همگی از میهن پرستان بوده و همواره شاهنشاهان ایران بوجود آنان مباحثات کرده و در بسیاری از موارد و هنگام خطر عامل اصلی فتح و پیروزی در مقابل تهاجمات اجانب و دشمنان بوده‌اند، مبنی بر همین سوابق عمیق تاریخی است که اعلیحضرت فقید هنگام عملیات بر علیه سمیتگو فرمودند : « در صورتیکه فاتح شدید با اکراد با رؤفت و مهربانی رفتار کنید زیرا آنان ایرانی و هموطن ما هستند که اغفال و گمراه شده‌اند . »

---



## نشان و مدال ذوالفقار

نظر بر شادت و جان بازی بی نظیریکه در راه حفظ و حراست میهن مقدس و اجرای منویات فرماندهی کل قوا (رضا شاه کبیر) از طرف افسران و درجه داران و افراد و سربازان در عرصه کارزار بر علیه تجزیه طلبان و یاغیان در نبردهای شکر یازی و ساریداش بعمل آمد و عده ای از آنان شربت شهادت نوشیدند این اندیشه بخاطر رسید که بمنظور تجلیل و یاد و بود از این عناصر فداکار نشان و مدالیکه حاکی از جانبازی آنان باشد تهیه گردد و در اثر عملی ساختن این اندیشه پس از تفکر و تفحص زیاد نشان و مدالی با اسم ذوالفقار بشرح زیر در نظر گرفته شد و آئین نامه آن بتصویب اعلیحضرت فقید رسید: این نشان از شمایل مرتضی علی امیر مؤمنان و سرآمد دلیران که در طریقت ترویج و تحکیم دین مبین اسلام شمشیر میزد الهام گرفته و شمشیر ذوالفقار بر روی زانوی آن بزگوار نشانه شخصیت شامخش در راه صیانت آئین اسلامی و حق و حقیقت است.

اعلیحضرت فقید بنیان گذار ارتش و ایران نوین که با نبوغ خدادادی و خارق العاده خود روح تازه به کالبد ایران دمیده و ابواب فتح و پیروزی را بر روی ایرانیان گشودند پس از مراجعت اردوی اعزامی معظم له نیز این نشان را زیب پیکر مردانه خویش ساختند.

توضیح آنکه بعداً ماده بخصوصی به آئین نامه نشان ذوالفقار افزوده شد مبنی بر اینکه نشان مزبور فقط در جنگهای خارجی تحت شرایط مندرج در آئین نامه اعطا خواهد گردید.

شاهنشاه آریامهر که در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۲۹۹ در دانشگاه هدف گلوله اجنبی پرست جنایتکاری واقع و با تفضلات و عنایات الهی فقط جراحات مختصری بوجود مبارکشان وارد آمد نیز نشان ذوالفقار تقدیم پیشگاه مبارکشان گردید آری شاهنشاه بزرگ ما که مؤید من عندالله هستند خداوند تبارک و تعالی وجودشان را در کنف تفضلات خود از تمام آفات و بلیات حفظ فرموده تا ملک و ملت ایران که سالیان دراز از نعمت امنیت و فرهنگ و زندگانی مرفه و عدالت اجتماعی محروم و بی نصیب بوده بهره مند گردد:



نگارنده : سپهبد امان‌الله جهانبانی در تاریخ انتشار کتاب

۱۳۴۵

## ب

استخلاص آذربایجان عزیز از زیریوغ تجزیه طلبان - تقویت نیروهای دفاعی - الغاء روابط ظالمانه ارباب ورعیتی - پیکار جهانی با جهل و بیسوادی - اعمال سیاست همزیستی مسالمت آمیز و استقرار دوستی با کلیه کشورها بالاخص همسایگان و غیره شاهنشاه مارا سرآمد شاهنشاهان و پیشوایان شهر تاریخی قرار داده است .

### در خاتمه :

امید است این کتات که بنام - خاطرات و نبرد شکر یازی - و ساریداش تالیف و تدوین گردیده مورد توجه خوانندگان محترم مخصوصاً افسران ارتش شاهنشاهی واقع گردیده و مطالب و مندرجات آن شایان استفاده و درس عبرت باشد .  
ضمناً از همقطاران و دوستان عزیز : تیمسار سرلشگر حسن ارفع و تیمسار سرلشگر محمد مظهري و جناب سرهنگ آذر پی و جناب سرهنگ آذر تاش و سرکار سرگرد ببری که شخصاً در نبردهای مشروحه در این کتاب شرکت داشته و مطالب جالبی از خاطرات خود نگاشته و شرح داده اند سپاسگزارم و از تیمسار سرتیپ احمد احتسابیان که همواره با اینجانب همکاری داشته و در مراحل تنظیم کتاب مراقبت نموده اند و از سرکار ناخدا یکم مهندس تقی بهنام که تهیه و ترسیم نقوشات را عهده دار بوده صمیمانه تشکر مینمایم و نیز از زحمات بانو کیان تاج افراسیابی (جهانبانی) و آقای ناصرالدین کاوسی که در آماده کردن کتاب برای چاپ همت گمارده اند تقدیر مینمایم -

سپهبد امان الله جهانبانی

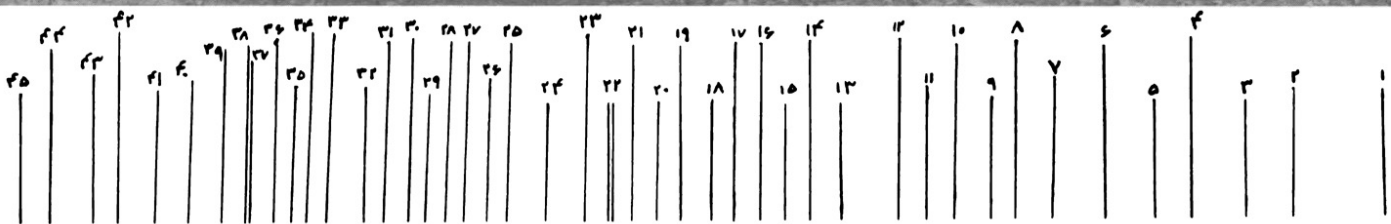
## ج

درعکس مقابل نخستین گروهی از افسران ارتش در بدو تشکیلات مشاهد میشوند که بمنظور تکمیل تحصیلات و معلومات نظامی خود بسر پرستی اینجانب عازم فرانسه بودند اینک اسامی آنان:

ستوان سید محمد پلاسید	۱
» سید محمود میرجلالی	۲
» معجید غفاری	۳
» سید احمد وزیری	۴
» غلامحسین افخمی	۵
» علی اکبر شعری	۶
» امیر اصلانی	۷
» خلیل مرجان	۸
» احمد نراقی	۹
» غلامعلی قدر	۱۰
سرهنگ دکتر ابوطالب شیخ	۱۱
ستوان سعید کیهان	۱۲
» محمود بهار مست	۱۳
» نصرالله پارسا	۱۴
سروان منصور جهانبانی	۱۵
ستوان رضا جوادی	۱۶
سرگرد احمد چال پرسکی	۱۷
سرتیپ امان الله جهانبانی	۱۸
ستوان محمود خسروانی	۱۹
سروان احمد خسروانی	۲۰
ستوان صفر علی انصاری	۲۱
اعلی حضرت همایون شاهنشاه رضا شاه کبیر	۲۲
سرگرد علی اصغر نقدی	۲۳
سرهنگ احمد نخجوان	۲۴
بادرجه سرتیپی فوت کرد	
سرلشگر سناتور فعلی	
بادرجه سرگردی فوت کرد	
درپل خان در سال ۱۳۰۸ شهید گردید	
بادرجه سپهبدی فوت کرد	
سرتیپ فعلی	
سرتیپ فعلی (فرامرزا اصلانی)	
سرهنگ فعلی	
سرتیپ فعلی (احمد سالم نراقی)	
سرتیپ فعلی	
فوت کرده	
سرلشگر فعلی	
سرلشگر فعلی	
بادرجه سرهنگی شهید شد	
سرلشگر فعلی	
سرلشگر فعلی	
بادرجه سرهنگی باسم سرهنگ	
اقصی فوت کرده	
رئیس ارکان حرب کل قشون و رئیس	
هیئت اعزامی - سپهبد سناتور فعلی	
بادرجه سرتیپی فوت کرد	
سرلشگر فعلی	
سرتیپ فعلی	

سپهبد شهید	سروان حاج علی رزم آرا	۲۵
سرلشگر مفقود	سرتیم حبیب‌الله شیبانی	۲۶
ارتشبد فعلی	ستوان عبدالله هدایت	۲۷
سرهنگ یزدان‌فر فعلی	» علی مهجور	۲۸
سرلشگر فوت کرده	سرهنگ عطاء‌الله علائی	۲۹
سرهنگ فعلی	ستوان غلامرضا خداداد	۳۰
سرهنگ فوت کرده	سروان غلامحسین سالار	۳۱
سرلشگر فعلی	سرهنگ شعاع‌الله علائی	۳۲
سرهنگ فعلی	ستوان مرتضی آذرپی	۳۳
سرتیم فعلی	سروان دکتر حسین مقدم	۳۴
سرهنگ فعلی	سروان سید مهدی ورزنده	۳۵
سرلشگر »	سروان غلامرضا شاهین نوری	۳۶
دریا بان شهید	ستوان غلامعلی بایندر	۳۷
سرلشگر فعلی	» میر محمد علی علوی مقدم	۳۸
سرتیم فوت کرده	ستوان حسین مهین	۳۹
سرتیم فعلی	» نصرالله بایندر	۴۰
سرلشگر »	» نصرالله مقبلی	۴۱
	» بنی صدر جزو محصلین	۴۲
	دوره اول نبوده	
سرهنگ فوت کرده	ستوان احمد شیخان	۴۳
سرتیم فوت کرده	» حسن مشیری	۴۴
سرتیم فعلی	» شکرالله هدایت	۴۵
سرهنگ فوت کرده	» یدالله رفاہیت	۴۶
سروان فوت کرده	» برزگ مہنا	۴۷

بی مناسبت نمیداند در اینجا متذکر شوم که اعلیحضرت فقید پس از بدست گرفتن زمام امور و ایجاد ارتش متحدالشکل نوین توجه خاصی به آموزش و پرورش نظامی افسران مبذول میفرمودند و روزی نگارنده را که در آن وقت ریاست ارکان حرب کل قشون را عهده‌دار بودم احضار و فرمودند من بهترین راه تعلیم و تربیت افسران جوان را چنین تشخیص میدهم که عده از آنها را انتخاب و بفرانسه بفرستیم و بشما مأموریت میدهم که این کار را انجام



نمودار محل ایستادن افسران اعزامی بار و پاکه اسامی آنها در صورت دیگر مندرج است

داده افسران مزبور را انتخاب و با خود بفرانسه برده و با موافقت مقامات آن دولت آنانرا به مدارس و آموزشگاه های صنوف مختلفه تقسیم و مراقبت نمائید تا دوره های تحصیلی خود را با موفقیت طی کرده و در مراجعت به میهن، بنوبه خود تعلیم و تربیت افسران دیگر را عهده دار گردند و مادام که آنان مشغول تحصیل هستند از افسران متخصص و مجرب فرانسه دعوت خواهیم کرد تا در مدارس نظامی ما بتدریس و تعلیم بپردازند.

بنی بر همین دستورات بود که هیئتهای نظامی فرانسه بسر پرستی کلنل کالد رو برای دانشگده افسری و بعداً هم ژنرال ژاندر برای دانشگاه جنگ به تهران آمده بنحوشایسته وظائف محوله را انجام دادند.

بطوریکه اشاره گردید اینجانب مأمور بردن هیئت افسران بفرانسه شدم : مسافرت از طریق بغداد انجام گردید، عصر روز یکشنبه وارد بغداد شدیم هیئت که متجاوز از ۱۰ نفر میشد در دو هتل درجه اول با سامی تیام و مدمنزل داده شدند و همان شب از طرف نیروی هوایی انگلیس دعوت شدیم که صبح زود تا هنوز گرمای هوا شدت نیافته بازدید از طیارات بعمل آورده و چنانچه مایل باشیم پروازهای تفریحی نیز انجام گیردوما با ابراز تشکر این دعوت را پذیرفته و چون خسته و فرسوده بودیم بلافاصله پس از صرف شام با استراحت پرداختیم.

در آن شب من و سرتیپ حبیب الله شیبانی (مفقود الاثر در آلمان در جنگ دوم جهانی موقع ورود ارتش سرخ به برلن) در یک اتاق منزل داشتیم و بخواب خوشی فرو رفته بودیم ولی من ناگهان از خواب پریده و سوزش شدیدی در روی ران خود احساس کردم لذا تامل را جائز ندانسته از تخت خواب پائین پریده برق را روشن و با عجله به تجسس و تفحص موجود یک بابی رحمی خواب خوش را بر من حرام کرده پرداختم و ناگهان چشمم به هیکل عقرب سیاه رنگ درشتی افتاد که به ملاف سفید چسبیده بود - با مشاهده چنین عقربی و بخاطر آوردن سم مهلک و کشنده آن تصور کردم که دیگر دقایق آخر عمر خود را میگذرانم بی اختیار سرتیپ شیبانی را از خواب بیدار و ماجرارا با اضطراب خاطر یادآوری کردم ایشان نیز نگران شده بنوبه خود افسران دیگر را بکمک طلبیدند و ازدحام عجیبی در اتاق برپا شد ولی متأسفانه دکتر حسین مقدم که با هیئت بود در میان سایرین دیده نمیشد و من آنرا حمل به طالع بد کرده و دست از جان شستم - اشخاصیکه برای پیدا کردن دکتر در تنگنا بودند او را در پشت بام هتل یافتند که بدانجا پناه برده بود تا از گزند گرمای طاقت فرسا ایمن باشد در هر حال دکتر حاضر شده اول بجستجوی عقرب که عامل اصلی اضطراب و وحشت بود پرداخت ولی اثری از آن دیده نشدحتی برای خود من هم این شائبه دست داد که شاید عقرب سیاه خواب و خیالی بیش نبوده و بی جهت در این نیمه شب عده را از خواب خوش محروم ساخته و نگران کرده ام با این خیالات باز هم به تجسس و تفحص پرداختم تا آنکه بالاخره عقرب را در گوشه اتاق پیدا کرده و حسابش را رسیدیم.

پس از آن که دیگر دکتر تردیدی در گزیدن عقرب نداشت محل گزیدگی را بریده و بامکیدن، سم عقرب را خارج کرد البته عمل ایشان که جنبه لطف بیکران و فداکاری داشت موجب سپاسگزاری اینجانب گردید زیرا چنانچه مختصر خراشی در دهان می داشتند مسموم میگرددند، پس از آن دیگر احساس ناراحتی نکرده و خیالم آسوده شد، در این موقع ساعت چهار بعد از نیم شب بود و با افسران اعلام شد که برای رفتن به فرودگاه و بازدید نیروی هوای انگلیس آماده شوند.



بازدید اینجانب و سرتیپ مرحوم شیبانی از مدرسه سوارانظام سمور که عده از دانشجویان  
برای اولین دفعه در آن مشغول تحصیل گردیدند



## غلطنامه

صفحه	مطر	غلط	صحیح
۴۱	۱۰	جانب	جانب
۶۴	۲	شکت	شکست
۶۸	۱	(۱)	زائداست
۹۵	۱۴	میرقت	میرفت
۱۰۳	۲	(	زائداست
۱۲۴	۱۷	ملک زاد	ملک زاده
۱۲۴	۲۱	اسکاردان	اسکادران
۱۴۸	۶	مرسند	میرسند
۱۷۴	۱۳	)	زائداست
۱۷۵	۱۲	)	» »
۲۰۴	۲۱	بلندی بها	بلندی ها
۲۰۶	۱۶	میزا	میرزا
۲۲۷	۲۰	جسور	جسورانه
۲۵۶	۵	ودشمن	دشمن
بین صفحه ۹ - ۱۰	عکس	ترسکینسلی	ترسکینسکی
» » ۱۱ - ۱۲	»	مرحوم سید	مرحوم اسد
» » ۱۲۳ - ۱۲۴	»	دست راست افسر مربی نگارنده سرپرست کلاس دوم	افسر مربی و سرپرست کلاس دوم نگارنده مشاهده میشود

